



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی  
حضرت امام حسین

تالیف  
پروفیسر قریشی

پہلی بار  
پبلسیشن اسلامی

پبلسیشن اسلامی

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زندگانی حضرت امام حسین ( علیه السلام )

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۲	زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام جلد ۲
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۴	پیشگفتار مترجم
۲۴	مقدمه مؤلف
۴۲	با ناکثین و قاسطین
۴۲	اشاره
۴۴	ناکثین
۴۴	اشاره
۴۴	انگیزه های تمرد
۴۷	معاویه و فریب دادن زبیر
۴۷	کنفرانس مکه
۴۸	تصمیمات کنفرانس
۴۸	مجهز نمودن سپاه با اموال غارت شده
۵۰	خطابه سیاسی عایشه
۵۱	عایشه و ام سلمه
۵۳	حرکت به سوی بصره
۵۴	عسکر
۵۵	حوأب
۵۷	در سرزمین بصره
۶۳	نزاع بر سر پیشنمازی
۶۴	فرستادگان امام علیه السلام به کوفه
۶۶	رو به رو شدن دو سپاه

۶۷	فرستادگان صلح
۶۸	دعوت به قرآن
۷۰	جنگ عمومی
۷۰	کشته شدن زبیر
۷۴	کشته شدن طلحه
۷۴	عایشه سپاه را فرماندهی می کند
۷۷	بی زدن شتر
۷۹	عفو عمومی
۸۲	پس مانده های جنگ
۸۴	قاسطین
۸۴	اشاره
۸۶	اعزام جریر
۸۷	معاویه و عمرو عاص
۹۰	بازگرداندن جریر
۹۱	پیراهن عثمان
۹۲	لشکرکشی معاویه به سوی صفین
۹۲	حرکت امام علیه السلام برای جنگ
۹۴	به اشغال در آوردن فرات
۹۵	فرستادگان صلح
۹۵	جنگ
۹۷	بازداشتن حسنین علیهما السلام از جنگ
۹۸	شهادت عمار
۱۰۴	حیله عمرو عاص
۱۱۰	حکمت
۱۱۱	سند حکمت
۱۱۳	بازگشت امام علیه السلام به کوفه

۱۱۴	همراه با مارقین
۱۱۷	جلسه حکمین
۱۲۶	سرپیچی مارقین
۱۲۸	جنگ با مارقین
۱۳۱	پس مانده های جنگ
۱۳۱	پیروزی معاویه
۱۳۲	از هم پاشیدگی سپاه امام علیه السلام
۱۳۴	تصرف مصر
۱۳۶	یورشها
۱۳۶	یورش بر عراق
۱۴۱	یورش به حجاز و یمن
۱۴۳	هرج و مرج خوارج
۱۴۵	دعای امام علیه السلام بر خویشان
۱۴۸	افول دولت حق
۱۴۸	اشاره
۱۵۲	کنفرانس مکه
۱۵۲	نظریه ای کم ارزش
۱۵۴	دست داشتن امویان در توطئه
۱۵۷	ترور امام علیه السلام
۱۶۰	به سوی خلد برین
۱۶۱	آنچه از حکومت امام علیه السلام بر جای ماند
۱۶۴	خلافت حضرت حسن علیه السلام
۱۶۴	اشاره
۱۶۶	۱- تعدی بر امام علیه السلام
۱۶۶	۲- نسبت دادن کفر به امام حسن علیه السلام
۱۶۷	۳- خیانت بزرگ

- ۱۶۷ - غارت کردن وسایل و ائاثیه امام حسن علیه السلام
- ۱۶۷ - صلح
- ۱۶۹ - موضعگیری امام حسین علیه السلام
- ۱۷۰ - عدی بن حاتم و امام حسین علیه السلام
- ۱۷۰ - دگرگونی خلافت
- ۱۷۲ - حکومت معاویه
- ۱۷۲ - اشاره
- ۱۷۴ - سیاست اقتصادی معاویه
- ۱۷۵ - محرومیت اقتصادی
- ۱۷۵ - اشاره
- ۱۷۵ - ۱- یثرب
- ۱۷۸ - ۲- عراق
- ۱۷۹ - ۳- مصر
- ۱۷۹ - رفاه در شام
- ۱۸۰ - معاویه اموال را در راه استحکام حکومتش به کار می گیرد
- ۱۸۱ - بخششهای بسیار چشمگیر معاویه به خاندانش
- ۱۸۱ - بخشیدن خراج مصر به عمرو عاص
- ۱۸۲ - بخشش اموال به موافقان
- ۱۸۲ - خرید ادیان
- ۱۸۴ - نقص خزانه مرکزی
- ۱۸۵ - مصادره اموال شهروندان
- ۱۸۷ - مالیات نوروز
- ۱۸۷ - غارتگری والیان و عمال
- ۱۸۹ - جمع آوری خراج
- ۱۹۰ - برگزیدن طلا و نقره
- ۱۹۰ - فلج شدن حرکت اقتصادی



۱۹۲	استدلال معاویه
۱۹۳	سیاست تفرقه و تبعیض
۱۹۳	ستم به افراد غیر عرب
۱۹۶	تعصب قبیله ای
۱۹۷	سیاست ارباب و سرکوب
۲۰۰	حقیر شمردن فقرا
۲۰۰	سیاست خدعه و نیرنگ
۲۰۴	گسترش فرصت طلبی
۲۰۶	گستاخی و بی بندوباری
۲۱۰	گسترش بی بندوباری در حرمین
۲۱۱	سبک شمردن ارزشهای دینی
۲۱۳	ملحق نمودن نسب زیاد
۲۱۴	اعتراض امام حسین علیه السلام
۲۱۵	کینه توزی معاویه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۱۹	دگرگون ساختن واقعیتهای اسلامی
۲۲۱	رفتار معاویه با اهل بیت علیهم السلام
۲۲۱	اشاره
۲۲۱	۱- مسخر نمودن واعظان
۲۲۱	۲- به کارگیری مراکز تعلیم
۲۲۲	۳- جعل اخبار
۲۲۶	حدیث جعلی از قول امام حسین علیه السلام
۲۲۸	دشنام به امام امیر المؤمنین علیه السلام
۲۳۱	پنهان ساختن فضایل اهل بیت علیهم السلام
۲۳۴	پرهیز از یاد کردن امام علیه السلام
۲۳۵	برخورد با شیعیان
۲۳۸	کشتار دسته جمعی

- از بین بردن نیروهای متفکر - ۲۳۸
- اشاره - ۲۳۸
- ۱- حجر بن عدی - ۲۳۸
- اشاره - ۲۳۸
- یادداشت امام حسین علیه السلام - ۲۳۹
- ۲- رشید هجری - ۲۴۱
- ۳- عمرو بن حمق خزاعی - ۲۴۲
- اشاره - ۲۴۲
- یادداشت امام حسین علیه السلام - ۲۴۳
- ۴- اوفی بن حصین - ۲۴۴
- ۵- حضرمی و یارانش - ۲۴۴
- اشاره - ۲۴۴
- اعتراض امام حسین علیه السلام - ۲۴۵
- ۶- جویریة عبدی - ۲۴۶
- ۷- صیفی بن فسیل - ۲۴۶
- ۸- عبد الرحمن عنزی - ۲۴۸
- بزرگان شیعه که رنج و وحشت را تحمل کردند - ۲۵۰
- ارعاب زنان - ۲۵۰
- ویران کردن خانه های شیعیان - ۲۵۱
- محروم کردن شیعیان از بیت المال - ۲۵۱
- عدم قبول گواهی شیعیان - ۲۵۲
- تبعید شیعیان به خراسان - ۲۵۲
- بیعت یزید - ۲۵۳
- تولد یزید - ۲۵۴
- پرورش یزید - ۲۵۵
- صفات یزید - ۲۵۵

- شيفتگی يزید به شکار ..... ۲۵۷
- عشق وی به میمونها ..... ۲۵۷
- شراب خواری مداوم يزید ..... ۲۵۹
- ندیمان يزید ..... ۲۶۲
- نصیحت معاویه به يزید ..... ۲۶۳
- دفاع «محمد عزت دروزه» از يزید! ..... ۲۶۵
- معاویه بی بند بی بندوباری يزید را پذیرفته است ..... ۲۶۶
- کینه يزید نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۲۶۷
- کینه يزید نسبت به انصار ..... ۲۶۸
- دعوت از مغیره برای بیعت با يزید ..... ۲۷۳
- مبزا سازی معاویه ..... ۲۷۶
- اشاره ..... ۲۷۶
- ۱- احمد دحلان ..... ۲۷۶
- ۲- دکتر عبد المنعم ..... ۲۷۸
- ۳- حسین محمد یوسف ..... ۲۷۹
- سخن حسن بصری ..... ۲۸۱
- سخن ابن رشد ..... ۲۸۱
- انگیزه های معاویه ..... ۲۸۳
- ابزار دیپلماتیک در گرفتن بیعت ..... ۲۸۳
- اشاره ..... ۲۸۳
- ۱- به کارگیری شعرا ..... ۲۸۴
- ۲- بخشیدن اموال به بزرگان ..... ۲۸۷
- ۳- مکاتبه با والیان ..... ۲۸۷
- ۴- هیأت‌های سرزمینهای اسلامی ..... ۲۸۸
- ۵- کنگره هیأت‌های اسلامی ..... ۲۸۸
- تأیید کنندگان بیعت ..... ۲۸۹

- سخنان احنف بن قیس ..... ۲۸۹
- شکست کنگره ..... ۲۹۱
- سفر معاویه به مدینه - ..... ۲۹۲
- جلسه ای پشت درهای بسته ..... ۲۹۲
- سخنان معاویه ..... ۲۹۲
- سخنان عبد الله بن عباس ..... ۲۹۳
- سخنان عبد الله بن جعفر ..... ۲۹۴
- سخنان عبد الله بن زبیر ..... ۲۹۵
- سخنان عبد الله بن عمر ..... ۲۹۶
- سخنان معاویه ..... ۲۹۶
- وحشت مسلمین ..... ۲۹۷
- جبهه مخالف ..... ۲۹۸
- اشاره ..... ۲۹۸
- ۱- حضرت امام حسین علیه السلام ..... ۲۹۸
- اشاره ..... ۲۹۸
- محرومیت اقتصادی ..... ۲۹۹
- ۲- عبد الرحمن بن ابی بکر ..... ۲۹۹
- ۳- عبد الله بن زبیر ..... ۲۹۹
- ۴- منذر بن زبیر ..... ۳۰۰
- ۵- عبد الرحمن بن سعید ..... ۳۰۰
- ۶- عابس بن سعید ..... ۳۰۰
- ۷- عبد الله بن حنظله ..... ۳۰۰
- موضعگیری خاندان اموی - ..... ۳۰۱
- اشاره ..... ۳۰۱
- ۱- سعید بن عثمان ..... ۳۰۱
- ۲- مروان بن حکم ..... ۳۰۳

- ۳- زیاد بن أبیه ..... ۳۰۳
- ایجاد اختلاف میان امویان ..... ۳۰۵
- متوقف کردن بیعت ..... ۳۰۶
- ترور کردن شخصیت‌های اسلامی ..... ۳۰۷
- اشاره ..... ۳۰۷
- ۱- سعد بن ابی وقاص ..... ۳۰۷
- ۲- عبد الرحمن بن خالد ..... ۳۰۷
- ۳- عبد الرحمن بن ابی بکر ..... ۳۰۸
- ۴- حضرت امام حسن علیه السلام ..... ۳۰۸
- اعلام رسمی بیعت ..... ۳۱۰
- همراه مخالفان در مدینه ..... ۳۱۱
- سخنان حضرت امام حسین علیه السلام ..... ۳۱۱
- اجبار مخالفان ..... ۳۱۵
- موضعگیری امام حسین علیه السلام ..... ۳۱۶
- هیأت‌های سرزمین‌های اسلامی ..... ۳۱۶
- یادداشت مروان به معاویه ..... ۳۱۷
- پاسخ معاویه ..... ۳۱۷
- نظر مروان در مورد تبعید امام علیه السلام ..... ۳۱۷
- نامه معاویه به امام حسین علیه السلام ..... ۳۱۷
- پاسخ امام ..... ۳۱۹
- بازتاب نامه امام علیه السلام ..... ۳۲۴
- کنگره سیاسی عمومی ..... ۳۲۴
- نامه جعده به امام علیه السلام ..... ۳۲۶
- پاسخ امام علیه السلام ..... ۳۲۶
- نصیحت خدری به امام علیه السلام ..... ۳۲۸
- دستیابی حضرت حسین علیه السلام بر اموال دولتی ..... ۳۲۹

- حدیثی مجعول ..... ۳۳۱
- حضرت حسین علیه السلام و بنی امیه ..... ۳۳۲
- مرگ معاویه ..... ۳۳۴
- وصیتهای معاویه ..... ۳۳۵
- مرگ معاویه ..... ۳۴۰
- حکومت یزید ..... ۳۴۰
- اشاره ..... ۳۴۰
- نخستین پیام پادشاهی ..... ۳۴۲
- سخنرانی یزید برای اهل شام ..... ۳۴۳
- همراه با مخالفین در مدینه ..... ۳۴۴
- دستورهای مؤکد به ولید ..... ۳۴۵
- پریشانی ولید ..... ۳۴۹
- مشورت با مروان ..... ۳۵۰
- نظر مروان ..... ۳۵۰
- توضیحی در مورد موضعگیری مروان ..... ۳۵۱
- احضار امام حسین علیه السلام ..... ۳۵۳
- امام حسین علیه السلام و مروان ..... ۳۵۸
- تماس گرفتن ولید با دمشق ..... ۳۶۰
- دستورهای شدید از دمشق ..... ۳۶۰
- عدم پذیرش ولید ..... ۳۶۰
- وداع حضرت حسین علیه السلام با قبر جدش ..... ۳۶۱
- امام حسین علیه السلام جدش را در خواب می بیند ..... ۳۶۱
- وداع امام حسین علیه السلام با قبر مادر و برادرش ..... ۳۶۳
- هراس بانوان بنی هاشم ..... ۳۶۳
- همراه با برادرش فرزند حنفیه ..... ۳۶۴
- وصیت امام حسین علیه السلام به فرزند حنفیه ..... ۳۶۶

۳۷۰	انقلاب حسینی عوامل و برنامه های آن
۳۷۰	اشاره
۳۷۲	علل انقلاب
۳۷۲	اشاره
۳۷۲	۱- مسئولیت دینی
۳۷۷	۲- مسئولیت اجتماعی
۳۷۸	۳- اقامه حجّت بر امام حسین علیه السلام
۳۷۸	۴- حمایت اسلام
۳۷۹	۵- نگهداری اسلام
۳۸۱	۶- آزادسازی اراده امت
۳۸۲	۷- آزادسازی اقتصاد امت
۳۸۳	۸- ستمکاریهای اجتماعی
۳۸۳	اشاره
۳۸۳	الف- فقدان امنیت:
۳۸۳	ب- حقیر شمردن امت:
۳۸۴	۹- ستمهای هولناک نسبت به شیعیان
۳۸۵	۱۰- محو کردن نام اهل بیت علیهم السلام
۳۸۷	۱۱- نابود کردن ارزشهای اسلامی
۳۸۸	۱۲- فروپاشی اجتماع
۳۹۱	۱۳- دفاع از حقوق خود
۳۹۴	۱۴- امر به معروف
۳۹۵	۱۵- ریشه کن ساختن بدعتها
۳۹۵	۱۶- فرمان نبوی
۳۹۶	۱۷- عزّت و کرامت
۳۹۶	۱۸- حيله و سفاکی امویان
۳۹۹	نظریه ای بی ارزش

- برنامه ریزی برای انقلاب ..... ۴۰۲
- اشاره ..... ۴۰۲
- ۱- فدا کردن جان خویش ..... ۴۰۲
- ۲- فدا کردن اهل بیتش ..... ۴۰۳
- ۳- فداکاری امام حسین علیه السلام با اموال خود ..... ۴۰۴
- ۴- با خود بردن بانوان خاندان نبوت ..... ۴۰۵
- در مکه ..... ۴۱۲
- اشاره ..... ۴۱۲
- همراه با عبد الله بن مطیع ..... ۴۱۴
- امام حسین علیه السلام در مکه ..... ۴۱۷
- توجه حاجیان و زائران عمره به حضرت حسین علیه السلام ..... ۴۱۸
- اضطراب فرزند زبیر ..... ۴۱۸
- نظریه غزالی ..... ۴۲۲
- نظریه ای کم ارزش ..... ۴۲۲
- اضطراب حکومت محلی ..... ۴۲۳
- اضطراب یزید ..... ۴۲۴
- پاسخ ابن عباس ..... ۴۲۷
- معزول کردن حاکم مدینه ..... ۴۲۸
- حضرت حسین علیه السلام با ابن عمر و ابن عباس ..... ۴۳۱
- وصیت امام حسین علیه السلام به ابن عباس ..... ۴۳۶
- نامه های امام حسین علیه السلام به زعمای بصره ..... ۴۳۶
- پاسخ احنف بن قیس ..... ۴۳۹
- جنایت منذر بن جارود ..... ۴۳۹
- پاسخ مثبت یزید بن مسعود ..... ۴۴۰
- پاسخ یزید بن مسعود به امام علیه السلام ..... ۴۴۴
- پاسخ مثبت یزید بصری ..... ۴۴۵



- ۴۴۵ ..... مخالفت عراق با امویان
- ۴۴۸ ..... اعلام نافرمانی در عراق
- ۴۴۹ ..... کنگره عمومی
- ۴۴۹ ..... خطابه سلیمان
- ۴۵۰ ..... هیأت کوفه
- ۴۵۰ ..... نامه ها
- ۴۵۵ ..... اعزام مسلم به عراق
- ۴۵۵ ..... اشاره
- ۴۶۰ ..... نامه مسلم به امام علیه السلام
- ۴۶۱ ..... پاسخ حضرت حسین علیه السلام
- ۴۶۱ ..... توضیحی درباره این موضوع
- ۴۶۳ ..... در خانه مختار
- ۴۶۴ ..... شادمانی در کوفه
- ۴۶۵ ..... بیعت گرفتن برای امام حسین علیه السلام
- ۴۶۵ ..... سخنان عابس شاکری
- ۴۶۶ ..... تعداد بیعت کنندگان
- ۴۶۶ ..... نامه مسلم به امام حسین علیه السلام
- ۴۶۸ ..... موضعگیری نعمان بن بشیر
- ۴۶۹ ..... سخنرانی نعمان
- ۴۷۱ ..... خشم حزب اموی
- ۴۷۱ ..... تماس حزب اموی با دمشق
- ۴۷۳ ..... اضطراب یزید
- ۴۷۳ ..... مشورت یزید با سرجون
- ۴۷۴ ..... حکومت ابن زیاد بر کوفه
- ۴۷۷ ..... سخنرانی ابن زیاد در بصره
- ۴۷۸ ..... سفر طاغوت به کوفه

- ۴۷۹ ..... در قصر الاماره
- ۴۸۲ ..... سخنرانی فرزند زیاد در کوفه
- ۴۸۳ ..... گسترش ارباب و وحشت
- ۴۸۴ ..... انتقال مسلم به خانه هانی
- ۴۸۶ ..... خودداری مسلم از کشتن فرزند زیاد
- ۴۹۰ ..... توضیحی درباره مطلب
- ۴۹۳ ..... برنامه ریزیهای هولناک
- ۴۹۳ ..... اشاره
- ۴۹۳ ..... ۱- جاسوسی بر ضد مسلم
- ۴۹۳ ..... اشاره
- ۴۹۴ ..... با اعضای انقلاب
- ۴۹۵ ..... ۲- رشوه دادن به زعما و بزرگان
- ۴۹۷ ..... خودداری از حمله به خانه هانی
- ۴۹۷ ..... فرستادگان خیانت
- ۴۹۸ ..... بازداشت هانی
- ۵۰۳ ..... شورش قبیله مذحج
- ۵۰۸ ..... قیام مسلم
- ۵۱۰ ..... جنگ اعصاب
- ۵۱۳ ..... وبای ترس و هراس
- ۵۱۴ ..... شکست سپاه
- ۵۱۴ ..... در میهمانی طوعه
- ۵۱۸ ..... طاغوت از ناکامی انقلاب مطمئن می شود
- ۵۱۸ ..... اعلام حالت فوق العاده
- ۵۱۹ ..... پرچم امان
- ۵۱۹ ..... یک اشتباه
- ۵۲۰ ..... سخنرانی فرزند زیاد

۵۲۱	افشای محل وجود مسلم
۵۲۲	یورش بر مسلم
۵۲۴	ناکامی سپاهیان
۵۲۹	امان دادن اشعث
۵۳۰	اسیر ساختن مسلم
۵۳۲	همراه با عبید الله سلمی
۵۳۳	همراه با باهلی
۵۳۵	همراه با فرزند زیاد
۵۳۸	وصیت نامه مسلم
۵۴۰	ستمگر با مسلم
۵۴۱	به سوی رفیق اعلی
۵۴۳	غارت کردن مسلم
۵۴۳	اجرای اعدام در مورد هانی
۵۴۶	کشاندن پیکر مسلم و هانی در خیابانها
۵۴۸	به دار آویختن جنازه ها
۵۴۸	بردن سرها به دمشق
۵۵۰	پاسخ یزید
۵۵۲	اعلام حکومت نظامی
۵۵۳	اشغال مرزهای عراق
۵۵۴	دستگیریهای گسترده
۵۵۴	ناکامی انقلاب
۵۵۵	اشاره
۵۵۶	اجتماع کوفه
۵۵۶	پدیده های اجتماعی
۵۵۶	تناقض در رفتار
۵۵۸	بی وفایی و پا در هوایی

- ۵۶۳ ..... تمرد در برابر والیان
- ۵۶۴ ..... فراری بودن
- ۵۶۶ ..... اخلاق ناپسند
- ۵۶۹ ..... حرص و طمع
- ۵۷۰ ..... تحت تأثیر تبلیغات واقع شدن
- ۵۷۱ ..... زندگی اقتصادی
- ۵۷۵ ..... عناصر جمعیتی
- ۵۷۵ ..... عربها
- ۵۷۶ ..... قبایل یمنی
- ۵۷۷ ..... قبایل عدنانی
- ۵۷۷ ..... قبایل بنی بکر
- ۵۷۸ ..... روحیه قبیله ای
- ۵۷۹ ..... فارسیان
- ۵۸۱ ..... انباط «۴»
- ۵۸۳ ..... سریانیها
- ۵۸۴ ..... ادیان
- ۵۸۴ ..... اشاره
- ۵۸۴ ..... ۱- اسلام
- ۵۸۷ ..... ۲- مسیحیان
- ۵۸۸ ..... ۳- یهودیان
- ۵۸۹ ..... تنظیم لشکر
- ۵۸۹ ..... نظام هفت بخشی
- ۵۹۱ ..... معرزان
- ۵۹۲ ..... ابن مرجانه ستمگر
- ۵۹۴ ..... تولد فرزند مرجانه
- ۵۹۴ ..... پدر و مادر

- ۵۹۵ ..... پرورش فرزند مرجانه -
- ۵۹۶ ..... صفات فرزند مرجانه -
- ۵۹۷ ..... لکنت زبان -
- ۵۹۸ ..... پرخوری -
- ۵۹۹ ..... حکومت ابن مرجانه بر بصره -
- ۵۹۹ ..... کینه های یزید نسبت به فرزند مرجانه -
- ۶۰۰ ..... برنامه ریزی برای کودتا -
- ۶۰۰ ..... مسلم بن عقیل -
- ۶۰۲ ..... درباره مرکز -



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا - يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ «١»  
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ «٢».

«البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده اند و نزد خداوند، متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند، نصیبشان گردیده، شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنان نپیوسته اند و بعدا در پی آنان به راه آخرت خواهند شتافت، مزده دهند که از مردن، هیچ ترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آنان را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و اینکه خداوند، اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگذارد».

«آن گروهند مخصوص به درود و الطاف الهی و

رحمت خاص خداوند و آنان به حقیقت، هدایت یافتگانند».

(۱) آل عمران / ۱۶۹ - ۱۷۱.

(۲) بقره / ۱۵۷

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷

### پیشگفتار مترجم

خدای را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود ترجمه جلد اول و دوم این مجموعه به پایان آمد و به زیور طبع آراسته گشت. امید است خداوند بزرگ، به لطف عنایت و توجهات اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم الصلاه و السلام - خصوصاً مولایم حضرت ابا عبد الله الحسین سید الشهداء علیه السلام توفیق دهد جلد سوم و آخرین بخش از این مجموعه ارزشمند نیز پایان پذیرد.

ضمن التماس دعا از خوانندگان ارجمند، از درگاه خداوند متعال خواهانم که این عمل ناچیز را به کرم خود بپذیرد و آن را ذخیره آخرت والدینم قرار دهد. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

سید حسین محفوظی رمضان المبارک ۱۴۱۶ ه. ق.

برابر با بهمن ماه ۱۳۷۴ ه. ش.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹

(۱)

### مقدمه مؤلف

(۱) حوادث هولناکی که امام حسین علیه السلام با آنها معاصر بود، در اسلام، تأثیر عظیمی در دگرگونی شیوه های زندگی فکری و اجتماعی داشته است. و نیز نقش مهم خود را در صحنه زندگی سیاسی، در طول تاریخ داشته که از برجسته ترین نتایج آن حوادث، مبارزه بر سر قدرت، رقابت بر سر حکومت و کشمکش بر سر دستیابی به دستاوردهای سرزمینها بوده است.

(۲) طبیعی بود که آن کشمکش سیاسی، با سخت ترین حالتها و فجیع ترین صورتهایش حادث شود و جدال، با شدت و سختی هر چه تمامترش، صورت گیرد؛ زیرا چشمان بسیاری از صحابه و تابعین را مشاهده انواع رفاه و زندگی آسوده و بی درد، مسحور نموده، دیدن شکوه قدرتی که از حکومتهای ایران و سرزمین روم به دست آورده بودند، آنان را جادو نموده و



فتوحاتی که لشکرهای اسلامی انجام می دادند و آنچه خداوند به

دست آنان می گشود و بردگانی که از سرزمینهای فتح شده، تصاحب می کردند و اموالی که آنها را در خواب هم نمی دیدند، سراسیمه شان کرده، آنان را به جنگ مرگ و زندگی بر سر قدرت کشیده و از دینشان به در کرده بود.

(۳) پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از پس پرده غیب، آنچه را که امتش از مجد و سیادت بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰

همه ملت‌های زمین، به دست خواهد آورد و سقوط دولتهای بزرگ در برابر حرکت مقدس اسلامی را، در نظر آورد و این مطلب را به مسلمین اطلاع داد. آنان به عنوان بخشی از عقیده خود، آن را باور داشتند؛ همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله از عالم غیب آنچه را که امتش از فتنه و تفرقه، بدان خواهد رسید، دریافت. و لذا به شدت، احتیاط را رعایت فرمود و ذخیره ای برای امتش در نظر گرفت که هر دردی را درمان می بخشید و هر اختلافی را پایان می داد و آن این بود که امامت عترت پاک از اهل بیت خود را به اطلاع امت رسانید، آنان که خداوند، پلیدی را از آنها دور ساخت، آنان را پاک گردانیده بود، این اقدام به انگیزه عاطفه و یا محبت نبود، زیرا جایگاه نبوت، بالاتر از آن است که در برابر هر عاملی از عوامل محبت و دیگر اعتبارات مادی، تأثیر بپذیرد.

(۱) سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت عترت، به حدّ تواتر رسید و هیچ یک از مسلمین، در مورد آنها شک و تردیدی نداشت، زیرا آن حضرت، اهل بیت را با کتاب خدا مقارن ساخت، آن که باطل نه

از پیش رو و نه از پشت سر به سوی آن نمی آید و آنان را کشتیهای نجات و ایمنی بندگان قرار داد بخصوص که سرور عترت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام- بنا به سخنان مؤکد پیامبر- برادر، نفس آن حضرت، باب مدینه علم و قاضی ترین افراد امتش می باشد و علی علیه السّلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند هارون نسبت به موسی بود و فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

«هر کس را که من مولا بوده ام، این علی مولای اوست» ...

(۲) ولی آن قوم، جمع شدن نبوت و خلافت در یک خانواده را، دوست نداشتند و نصوص را تأویل نمودند و خلافت را از اهل بیت نبوت، معدن حکمت و محل فرود وحی، دور ساختند و امت را از بهره مند شدن از سایه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱

حکومت آنان- که هدفش نشر عدالت آسمان در زمین بود- محروم کردند.

این جداسازی، سبب گردید تا مبارزه ای مرگبار بر سر تصاحب مسندهای حکومت، میان خاندانهای مشهور در اسلام پیش آید و از پس آن، امت به فجایع و مصیبتهایی دچار شود که زندگی در آن روزگاران را به جهنمی غیر قابل تحمل، مبدل سازد و حکومت نطع «۱» و شمشیر، در میان مردم برقرار شود.

(۲) (۱) مبارزه سیاسی، با شدیدترین حالتهايش در زمان استیلای امام امیر المؤمنین علیه السّلام بر زمام قدرت، پیش آمد؛ زیرا نیروهای حریص بر دستیابی به حکومت، به جنبش آمده، شورش مسلحانه به راه انداخته و در پی سرنگون کردن حکومتی برآمدند که منافع ملت‌های اسلامی را در بر گرفته و حقوق انسان را پایه قرار داده بود و

می رفت تا اصول حق و عدالت را حاکم سازد و دژهای ظلم را درهم کوبد و قلعه های باطل را ویران نماید و مشعل کرامت انسانیّت را بر افروزد و همه عوامل عقب ماندگی و فساد را- که از حکومت قبلی بر جای مانده بود- از میان بردارد.

(۲) امام، انقلابی ریشه دار و تحوّلی اجتماعی در صحنه های سیاسی، فکری و اقتصادی به وجود آورد که از جمله آنها عدالت در توزیع و الغای امتیازاتی

---

(۱) «نطع»: بساط، فرش، فرش چرمی که سابقاً شخص محکوم به اعدام را روی آن می نشاندند و سر وی را می بریدند. انطاع و نطوع جمع (فرهنگ عمید).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲

بوده است که حکومت عثمان به بنی امیه و خاندان ابی معیط بخشیده بود. نیز مصادره اموالی که به ناحق، اختلاس کرده بودند و برکناری والیان و دیگر کارمندانی که حکومت را وسیله ای برای دستیابی به ثروت و تسلط بر مردم به ناحق، قرار داده بودند.

(۱) این دگرگونیهای اجتماعی که حکومت امام به وجود آورده بود، به ازدیاد بحرانهای نفسانی در دل قریشیان و دیگر کسانی انجامید که از اصلاحات اجتماعی، کینه ای در دل داشتند و مطمئن بودند که حکومت امام، منافع اقتصادی و غیر اقتصادی آنان را نابود خواهد کرد و لذا با همدستی یکدیگر برای اعلام مخالفت، بپاخواستند و جای تأسف است که بعضی از بزرگان صحابه همچون «طلحه و زبیر» نیز در میان آنان بودند و اینکه عضو برجسته در میان آنان، جناب عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. (۲) و قابل توجه است که مخالفان، هیچ گونه اهداف اجتماعی یا اصلاحی نداشتند، بلکه متیت و طمع ورزیها- بنا

به اظهاراتشان در بسیاری از مناسبتها- آنان را به این کار واداشته بود، در طلیعه نیروهای توطئه کننده بر ضد امام، حزب اموی قرار داشت که همه پشتوانه های مالی خود را که در ایام حکومت عثمان به دست آورده بود، به کار گرفت و آنها را در اختیار مخالفان قرار داد و آنان، همه ادوات جنگی را خریدند و مبالغ هنگفتی از اموال را به مزدوران بخشیدند و آتش جنگی شعله ور گردید که مورخان آن را «جنگ جمل» نام نهادند و امام به سرعت به سوی آن شتافته، آتش آن را خاموش گردانید و نشانه هایش را از بین برد، ولی آن جنگ، سنگین ترین زیانها را بر مسلمین وارد ساخت؛ زیرا باب جنگ را میان مسلمین گشود و راه را برای معاویه آماده ساخت تا تمرّد خود را در برابر امام، اعلام نماید و در شدیدترین و سخت ترین جنگها با آن حضرت درگیر شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳

(۱) حوادث هولناک، یکی در پی دیگری، به وقوع می پیوست و بعضی از آنها نتیجه آن دیگری می بود تا آنجا که به شهادت امام امیر المؤمنین علیه السلام و عدم اطاعت از فرزندش حسن علیه السلام و پیروزی نیروهای کینه توز بر اسلام، منجر شد که به صورتی موضوعی و با شیوه ای بی طرفانه به تفصیل آنها خواهیم پرداخت.

(۲) (۳) امویها، با شیوه های حيله گرانه و به کارگیری روشهای دیپلماسی نیرنگ مآبانه توانستند بر قدرت، مسلط شوند و در صحنه مملکت اسلامی، دولت اموی ظاهر گردد که رهبر آن پیشوای امویان، «معاویه بن ابی سفیان» فرمانده نخست همه عملیات جنگی مخالف اسلام بوده که در زمان درخشش انقلاب معلّم و پیشوای انسانیت؛

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام دعوت خلاقه آن حضرت با هدف پیشرفت بینش اجتماعی و پایه ریزی اجتماعی بر اساس عدالت و مساوات، با وی به ستیز برخاسته بود.

(۳) امت اسلامی، همچون طعمه ای در میان چنگالهای امویان گرفتار آمد و در برابر حکومت رعب و وحشتی شدید، تسلیم گردید که در آن کینه ها و دشمنیها بر ضد ارزشهای امت و پایه های فکری و اجتماعی آن، سربلند کرده و برای نابودی آنچه اسلام در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فکری، محقق ساخته بود، دست به کار گردیده بودند.

(۴) سیاست اموی، به برنامه ریزی هولناکی دست زد تا اساس وجودی امت را نابود سازد و ذخیره های معنوی و فکری آن را ریشه کن نماید که از فجیع ترین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴

و بیرحمانه ترین تصمیمات سیاسیش، مواردی به این شرح بوده است:

(۱) الف- ناچیز شمردن ارزش اهل بیت که خود محور بینش اجتماعی در اسلام و عصب حساس در کالبد امت بودند و روح پویایی و پیشرفت را در امت، می دمیدند. قدرت حاکم، همه دستگاههای سیاسی، اقتصادی و دیگر امکانات خود را برای دور کردن دلهای مسلمین از اهل بیت و تحمیل دشمنی با آنان بر زندگی اسلامی، به کار بردند تا این دشمنی با اهل بیت را جزئی جدانشدنی از اسلام قرار دهند و در این راه، دستگاههای تعلیم و تربیت و دستگاههای وعظ، ارشاد و دیگر وسایل را به کار گرفتند و سب عترت بر بالای منابر را فریضه ای واجب قرار دادند که عدم انجام آن، موجب مؤاخذه و اعمال شدیدترین کیفرها در مورد کسی که در این خصوص اهمال می نمود، می گردید! (۲) ب- نابود

کردن عناصر روشنفکر در اسلام که با هدایت و واقعیت آن، تربیت یافته بودند و روان کردن بزرگان اسلام به سوی اعدامگاهها، آن گونه که در مورد «حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری، عمر بن حمق خزاعی» و امثال آنان عمل شد، آنها که دارای قدرت روشنگری اجتماعی و توانایی نگهداری امت از انحراف و حرکت در راههای ناصواب بودند و نظام حاکم در ریختن خون آنان به بهانه اینکه آنها دست از اطاعت برداشته و از جماعت جدا گشته اند، متوسل گردید، در حالی که این امر، به شکلی عاری از حقیقت بوده است و آنان جهت گیری سیاسی را در اصطکاک با دین و در برخورد با منافع امت یافتند و نظام حاکم را به انتخاب راه راست و عمل به توازن و خودداری از زیان رساندن به منافع اجتماع، دستور دادند و به خاطر همین امر بود که خونهای آنان را مباح دانست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵

(۱) ج- دگرگون ساختن واقعیت درخشان اسلام و وارونه کردن همه مفاهیم و پایه های اساسی آن و آلوده کردن آن به خرافات و اوهام تا نیروهایش فلج گردد و از حرکت در مسیر زندگی و رها شدن به همراه انسان برای رشد بخشیدن به استعدادها و تواناییهایش عاجز گردد و از عمل در راه پیشرفت وسایل زندگی انسان، بازماند.

(۲) حکومت، کمیته های جعل را تشکیل داد و اموال فراوانی را به آنها اختصاص داد تا احادیثی را از زبان رهایی بخش پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله جعل نماید و آنها را از موارد قانون گذاری به حساب آورند و از جمله «سنت» که خود از منابع

احکام است، قرار دهند.

(۳) جاعلان، به دروغپردازی پرداخته، دروغهای خود را به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دادند که بسیاری از آنچه جعل نمودند، با منطق عقل، مغایر و با قوانین زندگی، مخالف بود. جای تأسف است که آن دروغها در کتابهای سنت، مدون گردید و در کتب اخبار، درج شد تا آنجا که بعضی از علمای غیرتمند را ناگزیر ساخت بعضی از کتابها را تألیف کنند و برخی از آن جعلیات را معرفی نمایند. به نظر من، این توطئه هولناک از فاجعه آمیزترین مصایب است که مسلمین به آنها دچار گشتند، زیرا گرفتاری به آن، امری موقتی و در زمانی خاص نبود، بلکه همچنان در امتداد تاریخ، جریان خود را ادامه داد و آن جعلیات با زندگی افراد فراوانی از مسلمین آمیخته گردید و آنها آن جعلیات را به عنوان جزئی از دین خود همچنان نگاه داشته اند در حالی که موانع بسیاری قرار داده شد تا موانع پیشرفت استعدادها و رهایی اندیشه ها گردد و همچون سنگی در راه پیشرفت و ابتکار - که اسلام برای فرزندانش می خواهد - باقی بماند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶

(۴)

(۱) انسان مسلمان، در روزگار معاویه، نمونه های شاق و دردناکی از محنتها و گرفتاریها را تجربه نمود؛ زیرا حکومت معاویه در نشر ظلم و جور در همه مناطق، کوشید و امور مسلمین را به جلاّدان و دژخیمانی همچون «زیاد بن ابیه، بسر بن ابی ارباط، سمره بن جندب، مغیره بن شعبه و امثال این پلیدان بشریت سپرد و آنان، رگباری از عذاب دردناک را بر سر مردم ریختند که انسائیت در بسیاری از مراحل تاریخ خود، همانندی برای آن



(۲) امام حسین علیه السلام ستمکاریهای اجتماعی در روزگار معاویه را می دید و می شنید و تا حدّ زیادی از آنها متأثر و متألم می شد؛ زیرا آن حضرت، به حکم رهبری معنوی اش نسبت به ائمت جدش، احساس ائمت را داشت و از دردهایش در رنج بود و با آن زندگی می کرد که از مهمترین بحثهایی که آن حضرت متحمل شد، این بود که والیان دژخیم و جلماد معاویه در تعقیب شیعیان اهل بیت بود و در کشتن آنها و سوزاندن خانه ها و مصادره اموالشان از هیچ اقدامی دریغ نمی نمودند و با کوشش تمام، از هر راهی برای ستم کردن به آنان می کوشیدند (۳) که امام، به نوبه خود آن سیاست ظالمانه را محکوم کرد و نامه های تند پرخاشگرانه ای را برای طاغوت دمشق فرستاد و در آنها اقدامات ستمگرانه ای را که عمال و والیانش برای نابودی دوستان اهل بیت و آشنایان به فضیلت آنان انجام می دادند محکوم می کرد در برخی از آن نامه ها حضرت، این مطلب را نفی فرمود که معاویه از این ائمت باشد، بلکه وی را عنصری غریب دانست که با این ائمت، دشمنی می ورزد و الحق همینطور هم بوده است، زیرا اقدامات سیاسی وی ثابت نمود که او از سرسخت ترین دشمنان ائمت بود و برای آنان نقشه های

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷

شومی را در سر می پروراند و در تاریکی شب و روشنایی روز، برای آنان، حيله ها می اندیشید و در خوار ساختن و اجبار آنان به جور و ستم، کوششها می نمود و از فجیع ترین مصیبتهایی که معاویه برای ائمت به وجود آورد این بود که فرزند بی بند و بار و شومش، یزید همبازی

میمونها و یوزپلنگها را- آن گونه که مورخان او را نامیده اند- به عنوان خلیفه بر آنان تحمیل کرد تا در دین و دنیایشان تباهی روا دارد و بلاها و فجایعی را نصیب آن سازد.

(۵) (۱) اُمّت، در روزگار معاویه و فرزند بی بندوبار یزید، همه عناصر و پایه های اساسی خود را از دست داد و دیگر آن بهترین اُمّت نبود که برای مردم به وجود آمده باشد- آن گونه که خداوند خواسته بود-، زیرا معاویه در میانشان، سخت تباهی آفرید و آنان را به نحوی بار آورده بود که اندیشه ای جز رسیدن به مادیات و فرصت طلبی نداشتند. نیز آنان را به ذلّت و بردگی، عادت داد و هویتشان را از آنها گرفته و آنان را از اخلاق ارزنده شان جدا ساخته بود. (۲) اینک اُمّت، اهمیتی به تحقیق اهداف و آمال نمی داد و آنچه را که زندگی شرافتمندانه را برایش تأمین می کرد، به چیزی نمی شمرد. به حکومت امویان، تسلیم گشته و خوار و ذلیل، زیر تازیانه هایش به سر می برد که خونهایش را بریزد و ثروتهایش را از بین برد و در میان آن، ظلم و فساد را گسترش دهد؛ زیرا به شکلی فاجعه آمیز، تخدیر گردید و کالبد بی حرکتی گشته بود که نه بینشی داشت و نه جنبشی، نه برای دفاع از کرامت و عزت خویش پیا می خاست و نه در صحنه های شرف و فداکاری، پای می نهاد تا خود را از ظلم و تعدی، محافظت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸

نماید.

(۱) امام حسین علیه السّلام سبط پیامبر صلیّ الله علیه و آله و امید درخشان آن حضرت که همه نیروهایش در وجود او جای گرفته بود، حالت

مسلمین را می دید که چگونه به خواری و ذلت، گرفتار آمده اند و دیگر آن امت عظیمی نبودند که رسالت اسلام را پایه نهاد و مشعل هدایت و نور را به همه ملت‌های زمین، ارزانی داشت.

(۲) درد جانکاه احساسات و عواطف، امام را در بر گرفته و آن حضرت به تفکری عمیق و طولانی مشغول گشته بود، شبها را در اندیشه نجات دین جدّ بزرگوارش، بیدار می ماند که چگونه آن را از بازگشت به جاهلیت، حفظ کند.

(۳) امام، کنگره‌هایی را گاه در مکه و گاه در مدینه منعقد می ساخت و وضع موجود مسلمین را با صحابه و فرزندان آنان در میان می گذاشت و منکرات معاویه و کارهای زشتش را برای آنان بیان می کرد و سرانجام به این نتیجه رسید که این روش، به هیچ روی، نتیجه‌ای در زمینه‌های اصلاحات اجتماعی به بار نمی آورد و نمی تواند معنویتی را که امت از معنویت خود، از دست داده بود، به آن بازگرداند. و ملاحظه فرمود که میان دو امری قرار گرفته است که امر سوّمی برای آنها متصور نبود و آن دو، عبارت بودند از:

(۴) ۱- با امویان به مسالمت برخیزد و با یزید بیعت کند و از آنچه دستگاه حاکم از ظلم و جور مرتکب می شود، چشم پوشی نماید و بحرانهای عقیدتی و اجتماعی را که امت، بدانها گرفتار آمده بود، نادیده گیرد که در آن صورت، به احتمال و نه به طور قطعی، سلامتی و زندگی خود را تضمین نماید، ولی این چیزی بود که خداوند برای آن حضرت، نمی پذیرفت و وجدان زنده سرشار از تقوای خدای اش نیز آن را نمی پسندید؛ زیرا وی با توجه به جایگاهش نسبت

به رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر خداوند، مسئول نگهداری ائمت، و حمایت از اهداف

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹

و ارزشهای آن می باشد و در برابر جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مورد رعایت اصلاحات اجتماعی و صیانت اسلام از تباهی تباهاکاران و حيله های فاجران، مسئولیت داشت که آن حضرت - سلام الله علیه - این مسئولیت عظیم و آنچه را که وظیفه بر عهده اش قرار می داد، در سخنرانی خود، خطاب به حرّ و یارانش از پلیس ابن زیاد، اعلام فرمود و گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال گردانیده و عهد او را شکسته و مخالف سنت رسول خدا باشد و میان بندگان خدا به گناه و تعدی عمل کند و با کردار و گفتار، در برابر او نایستد، بر خداوند خواهد بود که او را به آن جایی که او وارد می شود، واردش نماید...».

وظیفه شرعی - بنا به آنچه بیان فرمود - بر او واجب می ساخت که به مبارزه با ظلم و مخالفت با ستم، برخیزد و بر دست تجاوزکاران و ظالمان، ضربه بزند.

(۱) ۲- اعلام انقلاب نماید و خود و اهل بیت و شیعیان خود را قربانی کند، در حالی که به عدم موفقیت انقلاب خود، یقین داشته باشد؛ زیرا آن حضرت، اوضاع اجتماع را بررسی کرده و دانسته بود که دین، حرفی بر زبانهای مردم است ولی آن حضرت یقین داشت که فداکاریش برای مسلمین، خیر فراگیری به بار خواهد آورد؛ زیرا اراده آنان آزاد خواهد گشت و به سوی میدانهای جهاد،

خواهند شتافت، و پرچمهای آزادی را برمی افرازند و جیاران ستمگر بنی امیه را از تختهای سلطنتشان به سوی گورهایشان خواهند کشید.

آن حضرت، این راه درخشان را با همه فجایع و بلاهایش - که هیچ موجود زنده ای آنها را تحمل نمی کند- برگزید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰

(۶)

(۱) امام، ابعاد این فداکاری را به شکلی عمیق و فراگیر، مورد مطالعه قرار داد و تصمیم گرفت با تمام امکانات خود، وارد نبرد شود و برجسته ترین فداکاریها را ارائه دهد تا ضمیر انسانی را در امتداد تاریخ، به لرزه در آورد و اصالت و بینش امت را در امتداد نسلهای آینده اش، به آن بازگرداند ...

(۲) امام، فصلهای فاجعه، و فصلهای فداکاری خود را بر پایه های محکمی از بینش و ادراک، برنامه ریزی نمود به طوری که نتایج درخشانی به بار آورد و از جمله آنها پیروزی مسأله اسلام و بازگشت حیات دینی، به شریانهای امت و از میان بردن تخدیری بود که امویان بر همه اجزای آن گسترانیده بودند.

(۳) امام- سلام الله علیه- تصمیم خود را اعلام کرد و فصلهای فاجعه جاویدان خود را در بسیاری از مناسبتها بیان فرمود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- وقتی حضرت در مکه بود، در سخنرانی خود که در آن قیام بر ضد بنی امیه را اعلام نمود، از شهادت خود سخن گفت؛ زیرا در آن سخنرانی آمده بود: «در شهادتی که به آن خواهیم رسید، مخیر گشته ام، گویی پاره های تنم را می بینم که گرگان بیابانها میان نوایس و کربلا آنها را پاره پاره می کنند...».

آیا در این سخن، دلیلی بر عظمت عزم و تصمیم بر فداکاری وجود ندارد؟! آیا در آن، خبری

قطعی در مورد شهادت بزرگوارانه اش و اینکه در کربلا خواهد بود نیست؟ و این کربلاست که کالبد پاکش را در بر خواهد گرفت.

همچنانکه قبلا جدّ و پدرش نیز این مطلب را اعلام فرموده بودند.

(۴) ۲- امام بزرگوار، از فجایع دردناک و مصیبت‌های فاجعه آمیزی که از قتل، آوارگی و اسیری بر اهل بیتش خواهد گذشت، سخن گفت و آن، هنگامی بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱

«ابن عباس» به آن حضرت پیشنهاد کرد بانوان سراپرده نبوت و دختران حرم وحی را به همراه خود به عراق نبرد و آنان را در مدینه نگاهدارد تا وقتی که اوضاع به حال عادی برگردد.

امام در پاسخ وی فرمود: «خداوند خواسته است که آنان را در حال اسارت ببیند».

(۱) امام، خانواده خود را به همراه برد در حالی که می دانست از اسارت و آوارگی، چه بر سر آنها خواهد آمد؛ زیرا تکمیل رسالتش تنها به این شکل صورت می گرفت فعالیت آنان به سلطنت اموی، پایان خواهد داد و زندگی اسلامی را به واقعیت درخشانش، باز می گرداند.

(۲) ۳- امام، در سر راه خود به عراق، از این سخن می گفت که سر مبارکش بر سر نیزه ها برداشته می شود، و در شهرها و مناطق مختلف، گردانده می گردد و به ستمکاری از ستمکاران بنی امیه، هدیه برده خواهد شد، آن گونه که در مورد سر برادرش «یحیی بن زکریا» عمل شد، و آن را به ستمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل، هدیه بردند.

امام، در راه احقاق حق و اعلاّی کلمه «الله» در زمین، همه سختیها را بر خود هموار ساخت.

(۷) (۳) امام علیه السلام، انقلاب عظیم خود را به انجام رساند که خداوند به وسیله

آن، کتاب را واضح ساخت و آن را عبرتی برای صاحبان خرد قرار داد، انقلابی که با همه برنامه هایش، جزئی از رسالت اسلام و ادامه درخشانی برای انقلاب پیامبر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲

بزرگ و تجسّمی زنده برای اهداف و آمال آن حضرت بود که اگر آن انقلاب نمی بود، کوششهای پیامبر بر باد می رفت و آرزوهایش نابود می شد و برای اسلام، اثر و نشانی باقی نمی ماند.

(۱) امام حسین علیه السلام پیروز شد و خداوند، فتح روشنی برای آن حضرت مقدر فرمود؛ زیرا آسمان اسلام به انقلاب جاویدانش درخشان شد و فداکاریش با احساسات مردم و عواطف آنان همراه گشت و با دل‌هایشان آمیخته گردید و به صورت بزرگترین مدرسه ایمان به خدا در آمد که روح عقیده و فداکاری را در راه حق و عدالت، می افشاند و مردم را با ارزشهای والا و اخلاق بلند، تغذیه می نماید و برای جهت دادن آنان به سوی خیر و هدایتشان به راه راست، می کوشد.

(۲) مردم با سوز دل، به فاجعه سرور آزادگان، روی آوردند و با دقت تمام، به فصل فصل آن نگریستند و برجسته ترین درسهای کرامت و فداکاری را از آن برگرفتند و قهرمانیهای بی مانند و عزّتی را که ظلم و ستم بر آن چیره نمی گردد، از آن آموختند.

(۳) انسانیت در برابر آن امام بزرگ که پرچم حق را در بلندای زمانه به اهتزاز در آورد، سر تعظیم و تکریم فرود می آورد چرا که او از حقوق مظلومان سخن گفت و از منافع ستمدیدگان دفاع کرد ...

(۴) بشریت، یاد او را بیش از هر مصلح اجتماعی دیگر، در روی زمین به عظمت یاد می کند و امام

بزرگ در این مورد به آنچنان پیروزی عظیمی دست یافته که هیچ مصلح دیگری جز او در جهان به چنین پیروزی، دست نیافته است.

(۵) از نخستین پیروزیهایی که امام به دست آورد، در هم کوبیدن کیان اموی بود؛ زیرا انقلاب جاویدانش، بمبهای ویرانگری را در کاخهای امویان قرار داد و راه آنها را مین گذاری نمود و مدت زمانی طولانی نگذشته بود که آنها منفجر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳

شدند و سرهای امویان را بر زمین افکندند و سرمستی پیروزی آنان را نابود ساخت، که پس از عزت و اقتدارشان به شکل آثار تاریخی در آمدند، این کتاب جداگانه به بررسی آثار نورانی انقلاب حسین در زمینه های فکری و اجتماعی به جهان اسلام اشاره می کند.

(۸) (۱) تاریخ اسلامی نمی تواند بهره ای از زندگی داشته باشد، اگر غل و زنجیر بر او سنگینی نماید و مورد نقد و بررسی قرار نگیرد، باید ذره بینهای نقد علمی سالم بر حوادث آن، مسلط شوند و با دقت و بی طرفی، مورد بررسی واقع شوند و وضعی همچون تاریخ دیگر امتهای زنده داشته باشد که قلمهای اندیشمندان و محققان به حوادث آن با تعمق و تحلیلی فراوان می پردازند؛ زیرا مطالعه تاریخ نزد آنها جایگاهی در صدر مطالعات فرهنگی و علمی دارد.

(۲) اگر ما بخواهیم تاریخ اسلامی شکوفا گردد و همپای نهضت فکری و پیشرفت علمی در این روزگاران، حرکت کند، باید به صورتی آگاهانه و با شیوه هایی علمی و به دور از وابستگیهای مذهبی و یا سنتی، مورد مطالعه واقع شود و با دقت به حوادث عظیمی که مسلمین در زمانهای نخستینشان بدانها دچار گشته بودند، بنگریم که این حوادث، به اعتقاد



ما، سرچشمه فتنه بزرگ هستند و برای مسلمین، مشکلات جاویدانی به بار آورده که به فتنه‌ها و مصیبت‌هایی برای آنان در امتداد تاریخ، منجر شده است.

(۳) مطالعه تاریخ اسلامی در آن دوره بخصوص از روزگار، اگر آن حوادث را تجزیه و تحلیل نماید و انگیزه‌ها و جریانات آنها را روشن نکند، در آن صورت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴

مطالعه ای تقلیدی و بی روح خواهد بود و نتیجه ای برای خوانندگان نخواهد داشت.

(۱) در جزء نخست این کتاب، بسیاری از حوادث را بیان کرده و نظام‌های سیاسی و اقتصادی که خلفا برنامه‌های آنها را در عصر نخست، پایه ریزی کرده بودند، اشاره ای داشتیم و با احتیاط و بی طرفی، بسیاری از آنها را مورد دقت قرار دادیم، چون این وضع هر محققى است که در حدّ توان بخواهد به واقعیت دست یابد. من عقیده دارم از موجبات آلوده شدن به گناه و تعمد جهل است اگر بکوشیم تا جنبه ای از جنبه‌های سیاسی یا اجتماعی آن دوره را پنهان نماییم؛ زیرا پنهان نمودن آن، نوعی از انواع گمراه کردن و دروغ گفتن به خوانندگان می باشد.

(۲) مطالعه تاریخ به صورتی منظم، این نیست که آن را تغییر دهند و یا مفاهیم آن را وارونه سازند و یا اینکه از موازین تحقیق علمی بی طرفانه، خارج شوند، بلکه این امر از واقعیت ذاتی آن و نیز از نیازهای زندگی روشنفکرانه عصر ماست.

(۳) به هر حال، این مطالعه، ارتباطی ذاتی و موضوعی با زندگی حضرت امام حسین علیه السلام دارد؛ زیرا آن حضرت، در دوره پرماجرای آن روزگار می زیسته و به صورتی عمیق و فراگیر، به آن حوادث نگریسته و اهداف آنها را دریافته

است که این اهداف بدون شک و به صورت فعال در بسیاری از اتفاقاتی که مسلمین از آنها هراسان گشته اند، مؤثر بوده اند، از جمله آنها فاجعه کربلا بوده که یکی از نتایج مستقیم آن تخریبی است که امت به سبب حکومت امویها، بدان دچار گشته بود؛ حکومتی که می کوشید تا زندگی فکری و اجتماعی را فلج سازد و فرصت طلبی را میان مسلمین رواج دهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵

(۱) من امیدوارم که این مطالعه، با واقعیت، همراه و از عواطف سنتی به دور بوده و در همه آنچه نوشته ام، حق را برتری داده و از این رهگذر، جز بیان تاریخ اسلامی به صورت واقعیش و بدون جهت گیری نداشته باشم، و پیش از اینکه این مقدمه را به پایان آورم، وظیفه خود می دانم که با صمیمیت و قدرشناسی، یادی از «حاج محمد رشاد عجینه» آن مرد نیکوکار بزرگ کنم، که بر استمرار خدمت در آستان اهل بیت علیهم السلام و نشر آثارشان تشویق فراوان نموده است، این از برترین خدماتی است که به این امت تقدیم می شود. جناب ایشان، هزینه نشر این کتاب را تقبل فرموده و علاقه مند بودند که از محل خیراتی باشد که مرحوم پدرشان، «حاج محمد جواد عجینه (متوفی ۱۳۹۱ ه. ق)» به آنها وصیت کرده بود. خداوند ثواب ایشان را فراوان سازد و او را برای هر کوشش ارزنده ای، موفق گرداند.

نجف اشرف باقر شریف قرشی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷

(۱)

## با ناکتین و قاسطین

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹

با ناکتین و قاسطین (۱) قبایل قریش، به شدت از حکومت امام، هراسناک گشته و به یقین دانستند که همه طرحهای سیاسی و

اقتصادی آن حضرت، ارائه ذاتی جهت گیریهای فکری و اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که نخوت و غرور آنان را در هم کوبید و به زندگی اقتصادی مبتنی بر رباخواری، احتکار و بهره کشی آنان، پایان بخشید. از جمله اقدامات آن حضرت، بر کنار نمودن والیان عثمان از تمام مراکز دولتی و مصادره همه اموالی بود که آنان از خزانه مرکزی، غارت کرده بودند. آنان، همچنین از اعلام مساوات عادلانه میان همه ملتهای اسلامی، مساوات در حقوق و تکالیف و مساوات در هر چیزی، پریشان شده و این امر، آنها را مضطرب کرده بود؛ زیرا برای خود نسبت به دیگر ملتها برتری قایل بودند و امتیازات خاصی بر دیگر مردمان برای خودشان در نظر داشتند.

(۲) قریشیان و دیگر نیروهای منحرف شده از راه حق، از حکومت امام به خشم آمده و جملگی بر آن شدند که شورش مسلحانه را اعلام نمایند و آتش جنگ را در مناطق مختلف، شعله ور سازند تا حکومت آن حضرت را سرنگون سازند، حکومتی که قدرت را وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی و پیشرفت زندگی انسان می دانست.

(۳) نخستین جنگی که بر ضد امام به راه انداخته شد، «جنگ جمل» بود و در پی بی آن «جنگ صفین و جنگ نهروان» پیش آمد، آن جنگها موانع و سدهایی در برابر حکومت امام قرار داد که هدفش بالا بردن سطح ارزشهای انسانی و از بین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰

بردن هر نوع عقب ماندگی در کشور بود.

(۱) راویان می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را از آنچه در روزگار خلافتش از تمرّد بعضی گروهها بر علیه آن حضرت پیش می آمد،

با خبر ساخته و به آن حضرت فرموده بود که با آنان بجنگد و آنان را «ناکثین، قاسطین و مارقین» «۱» نام نهاده بود. ما ناگزیریم به اختصار، اشاره ای به این جنگها بنماییم که زندگی سیاسی و فکری آن دوره را برای ما مجسم می سازد، دوره ای که عواطف بسیاری از افراد، سرشار از جاه طلبی و قدرت پرستی بود. و نیز کینه های قبایل قریشی بر ضد امام را برای ما بیان می کند و مسلماً این حوادث، به طور مؤثری در ایجاد فاجعه کربلا نقش داشتند؛ زیرا بلاهای اجتماعی را منتشر ساخته و نسلی فرصت طلب به وجود آورده بودند که جز به منافع شخصی خود به چیز دیگری نمی اندیشید. در اینجا به آن مطالب می پردازیم.

(۲)

## ناکثین

### اشاره

«ناکثین» کسانی بودند که بیعت خود را شکستند و پیمان خود را با خداوند در فداکاری و اطاعت از امام، بی ارزش شمردند و در صحنه های گمراهی، روان شدند و در گناه، غوطه ور گشتند چنانچه همه فقهای مسلمین بر گناهکاری آنان اجماع دارند؛ زیرا هیچ بهانه ای برای شورش در برابر حکومت قانونی نداشتند، حکومتی که به نفع عامه مردم اقدام می نمود و عمل به حق محض و عدالت خالص در میان مسلمین و ریشه کن سازی عوامل عقب ماندگی در کشور را

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۳۹. تاریخ بغداد ۸/ ۳۴۰. اسد الغابه ۴/ ۳۳. کنز العمال ۱۳/ ۱۱۲، ح ۳۶۳۶۷. مجمع الزوائد ۵/ ۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱

بر عهده گرفته بود.

سردمداران ناکثین، عبارت بودند از «طلحه، زبیر، عایشه دختر ابو بکر، مروان بن حکم» و دیگر امویان، و اشخاص دیگری که از عدالت و مساوات امام، به تنگ آمده بودند.

(۱)

### انگیزه های تمرد

مسلم است که ناکثین، هیچ گونه هدف اجتماعی نداشتند بلکه منافع شخصی، آنان را به شکستن بیعت با امام واداشته بود؛ مثلاً طلحه و زبیر پس از اینکه آن حضرت، خلافت را پذیرفتند، به سوی ایشان شتافته، خواستار شدند که حکومت بصره و کوفه را به آنان بسپارد! و پس از اینکه در این امر ناکام ماندند، خشمگین شده به مکه رهسپار شدند تا در آنجا قیام بر ضد آن حضرت و درهم شکستن وحدت مسلمین را اعلام نمایند. در این مورد، «زبیر» گفتاری دارد که هدفهای خود را در آن بیان

می کند، آنجا که مردی نزد وی و طلحه آمد و به آنها گفت: شما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همراه آن حضرت بوده

و برتری داشته اید، پس مرا از حرکت و نبرد خودتان آگاه کنید، آیا چیزی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به آن دستور داده باشد؟

طلحه ساکت شد ولی زبیر پاسخ داد: «به ما گفته شده که در اینجا سفید و زردی وجود دارد (یعنی درهم و دینار) ما آمده ایم تا از آنها چیزی برداریم!!...» (۱).

(۲) پس به خاطر دستیابی به منافع مادی بوده است که آن دو پیرمرد، تمرد در

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۶۳ (چاپ دار الفکر، سال ۱۴۱۷).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲

برابر حکومت امام را اعلام نمودند.

(۱) اما «عایشه»، او می خواست که خلافت را به خاندان خود بازگرداند و او نخستین کسی بود که آتش قیام بر ضد عثمان را شعله ور ساخت و احساسات مردم را بر ضد وی بر می انگیخت می گفت: «بکشید نعلت «۱» را که او کافر شده است».

(۲) وی کوشید تا «طلحه» را برای خلافت نامزد نماید و در هر مناسبتی از او به بزرگی یاد می کرد، اما سرانجام به احساسات خاص خود که سرشار از مهر و محبت نسبت به خواهرزاده اش، «عبد الله بن زبیر» بود، پاسخ مثبت داد و او را برای اقامه نماز، نامزد نمود و او را بر طلحه مقدم داشت.

(۳) اما در مورد بنی امیه، آنها از امام خواسته بودند اموالی را که در زمان عثمان به دست آورده بودند، به آنها واگذار نماید، ولی امام نپذیرفت آنچه را که آنان از مال امت، اختلاس کرده بودند، به آنها واگذار کند و لذا دشمنی نسبت به آن حضرت را آشکار ساخته و دست به کار ایجاد فتنه و

اختلاف شدند.

(۴) به هر حال، ناکثین، هدفی اصلاحی و یا دعوتی به سوی حق نداشتند و انگیزه های آنان متیت، طمع ورزی و کینه توزی نسبت به امام بوده است که آن حضرت خود، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و باب مدینه علم ایشان بود.

(۵)

### معاویه و فریب دادن زبیر

«معاویه» از اهداف زبیر و طلحه اطمینان حاصل کرد، لذا به نوبه خود به فریب و تحریک آنان پرداخت تا از آنها نردبانی برای رسیدن به اهداف و مقاصد

---

(۱) «نعتل»: پیرمرد احمق.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳

خویش بسازد. بنابراین، نامه ای به «زبیر» نوشت که در آن آمده بود: «به بنده خدا زبیر، امیر مؤمنان! از معاویه فرزند ابو سفیان. سلام بر تو! اما بعد، همانا من برای تو از اهل شام بیعت گرفتم و آنها پذیرفتند و منظم شدند همچنانکه ابر مرتب می شود، پس کوفه و بصره را داشته باش تا مبادا فرزند ابو طالب پیش از تو بر آنها دست یابد؛ زیرا پس از این دو منطقه، چیزی نباشد و من برای طلحه فرزند عبید الله، بعد از تو، بیعت گرفتم، پس خونخواهی عثمان را اعلام کنید و مردم را به آن فرا خوانید و باید که سعی و کوشش فراوان نمایید.

خداوند شما را پیروز گرداند و هر کس را که با شما مخالفت کند، واگذارد!!...».

(۱) هنگامی که این نامه به «زبیر» رسید، شادمان گشت و به سوی طلحه شتافت و او را با خبر ساخت آنها در صداقت نیت معاویه و اخلاص وی نسبت به آنها تردید نمودند و به اعلام شورش بر ضد امام همت گماشتند و خونخواهی عثمان را شعار خود قرار دادند. «۱»

(۲)

### کنفرانس مکه

توطئه گران به سوی مکه شتافته، آن را لانه ای برای دسیسه های خرابکارانه خود با هدف سرنگونی حکومت امام، قرار دادند و در آن شهر مقدس، بسیاری از فرزندان قبایل قریشی را با خود همداستان دیدند؛ زیرا آنان در اعماق جان خویش نسبت به امام، کینه و

دشمنی داشتند؛ چون امام، در راه اسلام، بسیاری از خویشاوندانشان را به هلاکت رسانده بود.

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴

به هر حال، رهبران فتنه، در مورد شعاری که باید انتخاب کنند، شهری که باید مورد هجوم قرار دهند و دیگر اموری که ضامن موفقیت آنان در شورش می شد، به رایزنی پرداختند.

(۱)

### تصمیمات کنفرانس

اعضای کنفرانس، به اتفاق آرا تصمیماتی گرفتند که آنها عبارت بودند از:

(۲) ۱- اینکه شعار نبرد، خونخواهی عثمان و گرفتن انتقام وی باشد؛ زیرا وی مظلوم کشته شده و انقلابیون، خون او را پس از اینکه توبه کرده بود، به ناحق مباح دانسته بودند.

آنان «پیراهن عثمان» را به عنوان شعار خود قرار دادند تا شعاری برای عصیان و سرمایه داری قریشی باشد که در سرزمینهای مختلف، سر به طغیان برداشته بودند.

(۳) ۲- افکندن مسئولیت قتل عثمان بر حضرت امام علی علیه السلام؛ زیرا قاتلان او را پناه داده و آنها را قصاص ننموده بود.

(۴) ۳- حرکت به سوی «بصره» و اشغالش، تا آن شهر را به عنوان مرکزی اصلی برای شورش قرار دهند؛ زیرا در آن شهر، حزب و یارانی داشتند. آنها از حرکت به سوی مدینه خودداری نمودند؛ زیرا خلیفه قانونی در آنجا بود و از نیروهای نظامی برخوردار بود و آنها یارای مقابله با آن را نداشتند. همچنین آنها از حرکت به سوی شام، خودداری نمودند از این جهت که امویان با آنها موافق نمی شدند تا شام در قبضه آنها باشد و می ترسیدند که مبادا دستخوش ناامنی و اشغال شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵

(۱)

### مجّهز نمودن سپاه با اموال غارت شده

«یعلی بن امیه»، سپاه عایشه را با اموالی تجهیز نموده که آنها را از بیت المال غارت نموده بود آن هنگام که در زمان عثمان بر یمن حکومت می کرد. مورخان می گویند: وی ششصد رأس شتر و ششصد هزار درهم در اختیار سپاه قرار داد! «۱».



«عبد الله بن عامر»، والی عثمان بر بصره نیز اموال فراوانی در اختیار سپاه گذاشت که آن اموال را از بیت المال اختلاس نموده

بود

«۲» و اعضای فرماندهی کل در سپاه عایشه از این اموال حرام، هیچ ابا و امتناعی نمودند.

(۲)

### خطابه سیاسی عایشه

«عایشه»، در مکه خطابه ای سیاسی ایراد نمود و ضمن آن، مسئولیت ریختن خون عثمان را به گردن فرومایگان اوباش انداخت که آنان خون حرام را در ماه حرام ریختند؛ زیرا عثمان را پس از آنکه از گناهانش دست برداشته و در توبه خود خالص شده بود، کشتند و در اقدامشان بر ریختن خون وی، حجتی نداشتند «۳».

(۳) خطابه وی به گفته محققان، مملو از مغالطه های سیاسی بوده؛ زیرا این فرومایگان و اوباش نبودند که خون او را ریختند، بلکه کسانی او را کشتند که پرچم انقلاب بر علیه او را برافراشتند و در طلیعه آنان، بزرگان صحابه مانند:

---

(۱-۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/۲۰۷.

(۳) متن خطابه وی در تاریخ طبری ۴/۴۵۰ موجود است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶

عمار بن یاسر، ابو ذر «۱»، عبد الله بن مسعود، طلحه و زبیر بودند خود عایشه شخصا از سخت ترین انتقاد کنندگان از وی بوده و در مخالفت با او به شدت، عمل کرده و به قتل و کفر وی فتوا داده و گفته بود: «بکشید نعل را که کافر شده است»، پس چه ارتباطی میان فرومایگان و اوباش و میان قتل وی بوده است؟

(۱) اما توبه عثمان، وی بیش از یک بار از اعمال خود برگشته بود، ولی بنی امیه او را به نقشه های سیاسی خود می کشاندند و او به سیاست نخستین خود بازمی گشت و از آن دست بر نمی داشت تا وقتی که به قتل رسید.

(۲) به هر حال، خطابه وی نخستین اقدام در اعلام تمرّد مسلحانه بر

حکومت امام بود و برای عایشه مناسب تر آن بود که به جهت جایگاه اجتماعیش، مردم را به وحدت کلمه و متحد کردن مسلمین فرا می خواند و از حکومت امام که نمایانگر اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله و خواسته های امت در عزت و کرامت بود، کاملاً پشتیبانی می نمود.

(۳)

### عایشه و امّ سلمه

واقعا شگفت آور بود که عایشه به سوی «ام سلمه» بشتابد و از او بخواهد که با امام مبارزه نماید! با وجود اینکه می دانست ام سلمه تا چه اندازه نسبت به امام، دوستی و احترام قایل بود. و این امر دلالت دارد بر اینکه عایشه از جهت های فکری هووهایش از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی نداشته است. هنگامی که عایشه با ام سلمه ملاقات کرد، با نرمش و ملایمت به وی گفت: «ای دختر ابو امیه! تو

---

(۱) «ابو ذر» در عصر حکومت عثمان به شهادت رسید و در زمان قتل عثمان زنده نبود، مگر آنکه منظور مؤلف، ذکر اسامی مخالفین عثمان باشد. (م).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷

نخستین مهاجر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگترین مادران مؤمنین هستی و پیامبر خدا، از خانه تو برای ما قسمت می نمود و جبرئیل بیشتر در خانه تو بود...».

(۱) «ام سلمه»، چشم بر او دوخت و با شک و تردید به وی گفت: «این حرفها را برای چه می گویی؟».

عایشه فریبکارانه به وی گفت: «مردم از عثمان خواستند که توبه کند و هنگامی که توبه کرد، او را در حالی که روزه بود، در ماه حرام کشتند و من تصمیم گرفته ام که به سوی بصره خارج شوم در حالی که زییر و طلحه

همراه من هستند، پس تو نیز با ما خارج شو، شاید خداوند این امر را به وسیله ما اصلاح نماید!!...».

(۲) «ام سلمه» وی را پند داد و موضعگیریها و مخالفتش با عثمان را به یادش آورد و او را از تمرد در برابر ابن عم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حذر داشته گفت: «ای دخت ابو بکر! آیا به خونخواهی عثمان برخاسته ای؟! به خدا سوگند! تو از شدیدترین مردم بر ضد وی بودی و جز «نعل» او را به نام دیگری نمی نامیدی، تو را چه به خون عثمان؟ عثمان مردی از بنی عبد مناف است و تو زنی از بنی تیم بن مره، وای بر تو ای عایشه!! آیا بر ضد علی؛ عموزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به شورش بر می داری در حالی که مهاجرین و انصار با وی بیعت نموده اند؟!...».

(۳) «ام سلمه» فضایل و مناقب علی و قرب منزلتش نسبت به رسول خدا را به عایشه یاد آور می شد در حالی که «عبد الله بن زبیر» سخنش را می شنید و این امر، وی را به خشم آورد و ترسید که ام سلمه، عایشه را از تصمیمش منصرف سازد، پس بر او بانگ زد: «ای دخت ابو امیه! ما دشمنی تو را نسبت به خاندان زبیر دانسته ایم».

(۴) «ام سلمه» او را نهیب زد و بر او فریاد کشید: «به خدا قسم! تو و پدرت او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸

وارد می سازید و خارج نمی نمایید!! آیا طمع داری که مهاجرین و انصار، پدرت زبیر و دوستش طلحه را بپذیرند در حالی که علی بن ابی طالب

زنده باشد و او مولای هر مؤمن و مؤمنه است».

(۱) ابن زبیر به وی گفت: «ما هیچ وقت این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده ایم».

«ام سلمه» گفت: «اگر تو نشنیده باشی، خاله ات عایشه آن را شنیده است، او همینجاست از او بپرس وی شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: علی در حیات و مماتم خلیفه من بر شماست، هر کس او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است؟ ای عایشه! این را گواهی می دهی یا خیر؟...».

(۲) عایشه نتوانست انکار کند، پس گفت، «آری، به خدا...».

«ام سلمه» به نصیحت کردن عایشه ادامه داد و گفت: «ای عایشه! در اندرون خویش از خدا پروا کن و بر حذر باش از آنچه رسول خدا تو را از آن بر حذر داشته بود تو همراه سگانه «حوأب» مباش، زبیر و طلحه تو را نفرینند که آنها در برابر خداوند، سودی به تو نخواهند رساند...» (۱).

عایشه، نصیحت ام سلمه را نشنید و به احساسات خود پاسخ مثبت داد و بر مخالفت با امام، اصرار ورزید! «ام سلمه» جریان حوادثی را که در مکه اتفاق افتاد، برای امام نوشت و آن حضرت را از فتنه جویان با خبر ساخت (۲).

(۳)

### حرکت به سوی بصره

سپاهیان عایشه به سوی بصره حرکت نمودند و کوس جنگ نواخته شد

---

(۱) الفتوح ۲/ ۲۸۲-۲۸۳ (چاپ دار الندوه الجدیده).

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/ ۲۱۷-۲۱۸ (چاپ اسماعیلیان).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹

و شورشیان، ندای جهاد سر دادند و طمع ورزان و کینه توزان بر امام، برای پیوستن به سپاه عایشه شتافتند و آن لشکرها پیش رفتند تا وحدت

کلمه مسلمین را بشکافند و شهرها را در عزاداری، مصیبت و اندوه، غرقه ور سازند.

(۱)

## عسکر

کاروان عایشه، شتابان در دل صحرا حرکت می کرد. در میان راه، مردی به نام «العربی» با شتری که آن را «عسکر» می نامید، با آنها روبه رو شد و یکی از سواران کاروان به سوی وی رفت و به او گفت: ای صاحب شتر! آیا شتر خود را می فروشی؟

- آری.

- به چه قیمتی؟

- به هزار درهم.

- وای بر تو! آیا تو دیوانه ای! شتری به هزار درهم فروخته می شود؟

(۲) - آری، این شتر من می باشد. هیچ کس را سوار بر آن، طلب ننمودم مگر اینکه او را دریافتم و هیچ کس مرا سوار بر آن طلب ننمود مگر اینکه از چنگش رها شدم.

- «اگر بدانی که ما آن را برای چه کسی می خواهیم، به خوبی آن را به ما می فروختی».

- «آن را برای چه کسی می خواهی؟».

- «برای مادرت».

- «من مادرم را نشسته در خانه اش رها کردم در حالی که قصد بیرون رفتن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰

نداشت».

- «من آن را برای ام المؤمنین، عایشه می خواهم!».

- «آن برای تو است، آن را به رایگان بردار».

- «همراه ما به کاروان بیا تا شتر ماده ای با ارزش به تو بدهیم و چند درهمی نیز بر آن بیفزاییم».

(۱) وی، همراه آنان رفت و آنها آن شتر ماده را همراه با چهارصد یا ششصد درهم به وی دادند. عسکر، به عایشه تقدیم شد و

وی بر آن نشست «۱». و آن شتر، همچون گوساله بنی اسرائیل گشت؛ زیرا در اطراف آن، دستها بریده شد، جانها بر باد فنا رفت و خونها بر زمین ریخت.

(۲)

## حوأب

قافله عایشه حرکت کرد و بر محلی گذشت که آن را «حوأب» می نامیدند.

سگان آن محل پارس کنان به استقبال کاروان

رفتند. عایشه پریشان گشت و روی به «محمد بن طلحه» کرد و گفت: ای محمد! این چه محلی است؟

- ای ام المؤمنین! اینجا حوآب است.

عایشه با پریشانی بانگ برآورد: من باید برگردم.

---

(۱) «ابن عباس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت، روزی به همسرانش - در حالی که همگی نزد وی بودند - فرمود: کدام یک از شما صاحب آن شتر رهوار است که سگان «حوآب» بر او پارس می کنند و در طرف راست و چپ وی عده بسیاری کشته می شوند که همگی در آتش باشند و نجات می یابد پس از آنکه نزدیک باشد که ... شرح نهج البلاغه ۳۱۱ / ۹ (چاپ اسماعیلیان). ابن کثیر ۶ / ۲۱۲: سیوطی، الخصائص ۲ / ۲۳۲ الاستیعاب ۴ / ۱۸۸۵ که در آن آمده است: «و این حدیث از نشانه های پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله است».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱

- چرا، ای ام المؤمنین؟! (۱) - شنیدم رسول خدا را که به همسران خود می فرمود: «گویی یکی از شما را می بینم که سگان حوآب بر او پارس می کنند، ای حمیرا «۱»! مبادا تو آن باشی».

- راه بیفت، خداوند تو را رحمت کند، از این گفته بگذر.

اما وی از جای خود حرکت نکرد و غمها و دردها بر او یورش برد و از گمراهی وی در قصد خود اطمینان یافت.

فرماندهان سپاه از توقف عایشه که او را قبله ای ساخته بودند تا به وسیله آن، ساده لوحان و ابلهان را بفریبند، پریشان گشته و با شگفتی بسیار به سوی وی شتافته، گفتند: «ای مادر!».

(۲) اما وی سخنان را قطع نموده با کلماتی پر از درد



و اندوه گفت: «به خدا قسم! من همانم که سگان حوآب بر او پارس کنند ... مرا باز گردانید، مرا باز گردانید».

(۳) خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر، چون گرگ به سویش رفت و عایشه در برابر وی از مقصد خود بازگشت و به احساسات خود پاسخ داد و اگر عبد الله نمی بود وی به مکه بازمی گشت، اما او گواهی را نزد وی آورد که وجدانشان را خریده بود و آنان نزد وی گواهی دادند که آن محل، حوآب نیست!! و این نخستین شهادت ناحقی بود که در اسلام ساخته و پرداخته شد «۲». وی از اندیشه خود منصرف شد و رهبری لشکریان را برای جنگ با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، بر عهده گرفت.

---

(۱) ابن اثیر ۳/ ۲۱۰ طبری، تاریخ ۴/ ۴۵۶-۴۵۸. تذکره الخواص، ص ۶۵-۶۶.

(۲) مروج الذهب ۲/ ۳۵۷. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲

(۱)

### در سرزمین بصره

سپاهیان عایشه بر مردم بصره روی آوردند و دلهایشان را از پریشانی، ترس و اضطراب، پر ساختند، زیرا نیروهای نظامی در اطراف شهرشان مستقر گشته بودند و می رفتند که آن را اشغال نمایند و آنجا را به منطقه ای جنگی و محلی برای نافرمانی بر ضد خلیفه قانونی سازند.

(۲) حاکم بصره، «عثمان بن حنیف» که از افراد صاحب مدیریت، تدبیر و تعهد در دین بود، دست به کار شد و «ابو الاسود دؤلی» را نزد عایشه فرستاد تا علت آمدنش به سرزمینشان را جویا شود.

هنگامی که وی نزد عایشه راه یافت، به او گفت: ای ام المؤمنین! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟

- برای خونخواهی

عثمان آمده ام.

- کسی از قاتلان عثمان در بصره نیست.

- راست می گویی ولی آنها با علی بن ابی طالب در مدینه هستند و من آمده ام تا اهل بصره را به جنگ با وی وادار سازم، آیا ما برای شما از تازیانه عثمان به خشم بیایم ولی با شمشیرهای شما برای عثمان خشمگین نشویم ...

(۳) «ابو الاسود» به وی پاسخ داد و گفت: «تو را به تازیانه و شمشیر چه کار؟

تو را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز داشته و به تو فرموده است که در خانه خود آرام گیری و کتاب پروردگارت را تلاوت نمایی که بر زنان، کارزاری نیست، خونخواهی آنان بایسته نباشد و به حقیقت که علی از تو اولی است و به خویشاوندی نزدیکتر که آنها فرزندان عبد مناف می باشند».

وی گفته او را نپذیرفت و بر اندیشه خود پای فشرد و گفت: «من از اینجا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳

نمی روم تا اینکه به آنچه به خاطر آن آمده ام دست یابم، ای ابو الاسود! آیا گمان می کنی کسی به جنگ با من اقدام نماید؟!».

(۱) او می پنداشت که به خاطر رابطه زناشویی با پیامبر صلی الله علیه و آله از مصونیت برخوردار است و کسی به جنگ با وی بر نمی خیزد ولی نمی دانست که وی این حرمت را نابود کرده و اهمیتی به آن نداده است. پس ابو الاسود حقیقت را به وی اظهار داشته گفت: «به خدا قسم! آنچنان جنگی با تو خواهد شد که آسانترین آن، سخت باشد».

(۲) آنگاه ابو الاسود روی به زیر کرده او را به یاد دوستی و نزدیکی دیرینه اش با امام انداخت و گفت: «ای ابو عبد الله!

مردم در مورد تو این را می دانند که روز بیعت با أبو بکر، شمشیرت را برداشته می گفتی: هیچ کس برای این امر از فرزند ابو طالب شایسته تر نیست، آن موضعگیری تو کجا و حالا کجا؟».

زبیر، در پاسخ چیزی را که خود به آن ایمان نداشت بر زبان آورد و گفت:

«به خونخواهی عثمان برخاسته ایم».

- «بعدا تو و صاحبت (طلحه)، دوستیش را بر عهده گرفتید».

زبیر، نرم گشت و نصیحت ابو الاسود را پذیرفت، جز اینکه از او خواست تا با طلحه روبه رو شود و مطلب را بر او عرضه نماید.

(۳) ابو الاسود، به سرعت نزد طلحه رفت و نصیحت خود را بر او عرضه داشت، اما وی نپذیرفت و بر سرپیچی و تعدی، پای فشرد «۱». ابو الاسود از مأموریت خود ناکام بازگشت و ابن حنیف را از موضوع باخبر ساخت و او یارانش را فراهم آورد و در میان ایشان خطابه ایراد نمود و گفت «ای مردم! شما با

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/۲۲۶ (چاپ اسماعیلیان).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴

خدا بیعت نمودید، دست خدا بالای دستهای آنان است و هر کس پیمان شکنند، با خود پیمان شکسته است و هر کس پیمان خود با خدا را وفا کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد. (۱) به خدا قسم! اگر علی می دانست که شخصی از او به این امر شایسته تر است، آن را نمی پذیرفت و اگر مردم با کسی غیر از او بیعت می کردند، او نیز بیعت می کرد و اطاعت می نمود و او نیازی به هیچ یک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد و هیچ کس از او بی نیاز نیست، وی

در نیکباییشان با آنها مشارکت دارد اما آنان در نیکبایش با وی مشارکتی ندارند و این دو مرد، بیعت نموده اند ولی خداوند را در نظر ندارند، بنابراین، شیر گرفتن را قبل از شیر دادن و شیر دادن را پیش از زایمان و زایمان را پیش از بارداری خواسته اند و ثواب خدا را از بندگانش درخواست نموده و ادعا کرده اند که به اجبار بیعت نموده اند، پس اگر پیش از بیعت مجبور شده و آنها دو نفر از مردم عادی قریش می بودند، حق دارند که سخن بگویند ولی دستور ندهند، اما هدایت همان است که عامه مردم بر آن بوده اند و عامه مردم با علی بیعت کرده اند، پس ای مردم! نظر شما چیست؟».

(۲) در این هنگام، فرزانه نامدار، «حکیم بن جبله» به سوی او برخاست و با منطق ایمان و حق، با وی سخن گفت و بر نبرد اصرار ورزید «۱».

(۳) سپس میان دو گروه، مناظراتی صورت گرفت که به نتیجه مثبتی منتهی نشد. آنگاه طلحه و زبیر، سخنانی کردند و خون عثمان را طلب نمودند، در مقابل، گروهی از اهل بصره که طلحه آنها را بر کشتن عثمان تحریک می کرد، سخنان را رد کرده، مسئولیت ریختن خون عثمان را بر گردنش نهادند.

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱ / ۶۰ - ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵

(۱) عایشه نیز خطابه خود را گفت، خطابه ای که در هر زمانی تکرار می نمود و آن، تشویق به خونخواهی عثمان بود؛ زیرا وی از گناهانش دست کشیده و توبه خود را اعلام نموده بود.

(۲) سخنان عایشه به پایان نرسیده بود که صدای آن جمع بلند شد: عده ای او را تصدیق و گروهی وی

را تکذیب می نمودند. آنان میان خود به ناسزاگویی پرداخته با کفش، به جان یکدیگر افتادند و دو گروه به نبردی سخت و شدید پرداختند تا اینکه جنگ میان آنها به توافق بر ترک مخاصمه انجامید تا وقتی که امام علی از راه برسد. و میان خود نامه ای را نوشتند که عثمان بن حنیف، طلحه و زبیر آن را امضا نمودند در آن نامه بر ادامه فرمانداری عثمان بن حنیف و واگذاری اسلحه خانه و بیت المال به وی و اینکه به زبیر، طلحه، عایشه و کسانی که به آنها پیوسته بودند، اجازه داده شود که در هر جایی از بصره که بخواهند، رحل اقامت بیفکنند توافق حاصل شد.

(۳) ابن حنیف، به اقامه نماز با مردم و تقسیم اموال میان آنان ادامه داد و به گسترش امنیت و بازگرداندن آرامش به منطقه اقدام کرد، اما آن قوم، عهد و پیمان خود را نادیده گرفتند و بر آن شدند تا ابن حنیف را از میان بردارند.

(۴) مورخان می گویند: حزب عایشه یک شب بسیار تاریک طوفانی را فرصت شمردند و در حالی که ابن حنیف نماز عشاء را با مردم برگزار می نمود، بر او تاخته، وی را دستگیر نمودند و به سوی بیت المال رفته، چهل نفر از نگهبانان را کشتند و بر بیت المال دست یافتند.

(۵) ابن حنیف را به زندان افکندند و پس از اینکه موهای ریش و سیل او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶

کندند، او را بسیار شکنجه نمودند «۱».

(۱) گروهی از اهل بصره به خشم آمدند و از اینکه آن قوم، آتش بس را شکسته و به حاکم آنان تعدی نموده و

بیت المال را در دست گرفته بودند، دست به اعتراض زدند و برای جنگ خارج شدند این گروه از ربیعہ بودند که قهرمان بزرگ یعنی «حکیم بن جبلة» در رأس آنان بود. او همراه با سیصد نفر از خاندان عبد القیس از شهر خارج گردید «۲» و یاران عایشه نیز بیرون آمدند و او را بر شتری سوار کردند که آن روز به روز «جمل اصغر» نامیده شد «۳».

(۲) آن دو گروه با یکدیگر در نبردی سخت درگیر شدند و ابن جبلة تلاشی در خور توجه داشت. مورخان می گویند: مردی از یاران طلحه، ضربه ای بر او زد و پای او را قطع نمود. حکیم، بر زمین زانو زد و پای قطع شده خود را گرفت و با آن بر ضارب خود ضربه ای وارد کرده او را به قتل رساند و همچنان می جنگید تا اینکه کشته (و شهید) شد «۴».

آن گروه، بر پیمان شکنی خود با امام، شکستن پیمان آتش بس با ابن حنیف، ریختن خون بی گناهان، غارت بیت المال و شکنجه کردن ابن حنیف، افزودند.

(۳) مورخان می گویند: آنها تصمیم به قتل او گرفتند، اما وی آنان را تهدید کرد که اگر آزاری به او برسانند، برادرش «سهل بن حنیف» که از سوی حضرت علی، حاکم مدینه بود، خاندانشان را از دم تیغ خواهد گذراند و آنان از این امر ترسیدند

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۳۱۹ - ۳۲۱ (چاپ اسماعیلیان).

(۲) همان، ص ۳۲۱.

(۳) زندگانی امام حسن علیه السلام ۱/ ۴۳۰.

(۴) اسد الغابه ۲/ ۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷

و او را رها کردند، او حرکت کرد و در میانه راه حضرت علی به سوی بصره، به آن

حضرت پیوست و هنگامی که نزد امام وارد شد، شادی کنان به امام گفت: «مرا پیرمرد به بصره فرستادی و اینک نوجوان نزد تو آمده ام».

(۱) این حوادث، دلها را به درد آورد و تفرقه میان مردم بصره را شدت بخشید، زیرا آنان به چند دسته تقسیم شدند: عده ای خود را از محل خارج نموده به امام پیوستند و گروهی به سپاه عایشه ملحق گردیدند و گروه سوم، خود را از فتنه به کناری کشیدند و از پیوستن به یکی از طرفین، خودداری نمودند.

(۲)

### نزاع بر سر پیشنمازی

عجیب نیست اگر طلحه و زبیر بر سر امامت نماز با یکدیگر به نزاع برخیزند؛ زیرا آنان بیعت خود با امام علیه السلام را به طمع حکومت و به خاطر منافع مادی، شکستند.

(۳) مورخان می گویند: هر کدام از آنان برای جلو افتادن از دیگری در امامت نماز، تلاش می کرد و آن یک او را باز می داشت تا اینکه وقت نماز گذشت و عایشه ترسید که اوضاع به صورت دیگری در آید. پس دستور داد روزی محمد پسر طلحه با مردم نماز بخواند و روز دیگر، عبد الله بن زبیر «۱». پس عبد الله بن زبیر برای اقامه نماز خارج شد، ولی محمد او را کشید و خود برای امامت جماعت پیش رفت، اما عبد الله مانع وی گردید.

(۴) مردم، بهترین راه برای قطع رشته نزاع را در قرعه کشی دیدند و قرعه زدند و محمد بن طلحه در قرعه کشی پیروز شد و پیش رفت و با مردم به نماز ایستاد

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۱۵۷/۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸

و در نماز خود آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ... «۱» را خواند.

(۱) این صحنه های مضحک،

سبب شد تا مردم، آنان را به تمسخر گرفته از آنان انتقاد کردند. در این مورد، شاعر می گوید:

تباری الغلامان اذ صلیتو شح علی الملک شیخاهما

و مالی و طلحه و ابن الزبیر و هذا بذی الجذع مولاہما

فامہما الیوم غزّتہماو یعلی بن منیہ و لا ہما «۲» «آن دو جوان در نماز به مسابقه اقدام کردند و دو پیرمرد آنان، بر سر حکومت نزاع داشتند».

«مرا با طلحه و ابن زبیر چه باشد که این یک در ذی الجذع سرور آنهاست».

«امروز، مادرشان آنان را فریب داده و یعلی بن منیہ، آنان را ولایت بخشیده است».

(۲) این حرکت، نشانگر آن است که آن گروه تا چه حدّ بر سر حکومت و قدرت، خود را فنا می ساختند در حالی که هنوز در آغاز راه بودند و اگر موفق می شدند که حکومت امام را سرنگون کنند، آن وقت جبهه جنگ را به روی هم می گشودند تا زمام امور را به دست گیرند.

(۳)

### فرستادگان امام علیه السلام به کوفه

امام، فرستادگان خود را به سوی مردم کوفه اعزام نمود و از آنها یاری

(۱) معارج / ۱.

(۲) الاغانی ۱۲ / ۳۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹

خواست و آنان را به یاری فرا خواند تا همراه وی بپا خیزند و شعله آتش فتنه ای را که پیمان شکنان برافروخته بودند، خاموش نمایند.

(۱) فرستادگان امام، به کوفه آمدند و مشاهده کردند که حاکم آن، «ابو موسی اشعری»، فتنه جویی می کند و مردم را از یاری رساندن به امام، باز می دارد و آنان را به سرکشی فرا می خواند و به زندگی آسوده، تشویق می کند.

ابو موسی، در این مورد، هیچ دلیلی نداشت جز اینکه کینه و دشمنی خود نسبت به امام را بیان می کرد و بنا به اجماع مورّخان،



وی تمایلی به سوی عثمان داشت.

(۲) فرستادگان امام نزد ابو موسی رفته بر او اعتراض کرده، وی را سرزنش نمودند، ولی او اعتنایی به آنان ننمود. پس آنها نامه ای به امام نوشتند و تمرد وی و عدم اجابت ندای حق از سوی ابو موسی را برای حضرت، بیان نمودند.

امام، «هاشم مرقال» را- که یکی از بهترین یاران آن حضرت بود- نزد ابو موسی فرستاد و نامه ای به وی داد که از ابو موسی می خواست تا نزد آن حضرت برود.

هنگامی که هاشم به وی رسید و نامه امام را به وی داد، ابو موسی اجابت ننمود و همچنان بر لجاجت و عصیان خود، پای فشرد! (۳) هاشم، نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را از موضعگیری ابو موسی و تمرد وی آگاه ساخت، پس امام، فرزندش حضرت حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با فرمانی مبنی بر عزل ابو موسی و تعیین «قرضه بن کعب انصاری» به جای وی، اعزام فرمود.

(۴) هنگامی که امام حسن علیه السلام به کوفه رسید، مردم، دسته دسته برگرد آن حضرت، جمع شده، اطاعت و دوستی خود را اعلام نمودند و آن حضرت، عزل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰

حاکم متمرّد و تعیین «قرضه» به جای وی را به اطلاع آنان رساند، ولی ابو موسی بر ادامه نافرمانی اصرار ورزید و همچنان اراده مردم را سست می کرد و آنان را به عدم همکاری دعوت می کرد و آنها را به نافرمانی فرا می خواند و خود، به امام حسن علیه السلام پاسخ منفی داد.

(۱) «مالک اشتر»، آن زعیم بزرگ، دریافت که مشکل جز با اخراج اهانت بار ابو موسی تمام

نمی شود. پس، عده ای از افراد سخت کوش قوم خود را فراهم آورد و همراه با آنان به کاخ فرمانداری یورش برد و مردم به غارت متاع و اموال وی پرداختند و آن فرد ترسو ناگزیر شد که دست از کار خود بردارد و آن شب را در کوفه بگذراند و سپس اقدام به فرار نماید و به سوی مکه برود و همراه با گوشه گیران، اقامت نماید.

(۲) امام حسن علیه السلام مردم را برای خارج شدن جهت یاری رساندن به پدرش فرا خواند و هزاران نفر همراه وی حرکت کردند. عده ای سوار بر کشتیها شدند و گروهی دیگر سوار بر چهارپایان، به راه افتادند و از اینکه امام خود را یاری می کردند، بسیار شادمان بودند.

سپاهیان، به فرماندهی امام حسن علیه السلام صحرا را درنوردیدند تا اینکه به «ذی قار»، محل اقامت امام علیه السلام رسیدند.

امام علیه السلام از موفقیت فرزندش، شادمان گشت و از تلاشها و کوششهایش سپاسگزاری نمود.

(۳) سپاهیان کوفه به لشکری که همراه امام بود و تعداد افرادش به چهار هزار نفر بالغ می گردید، پیوستند که در میان آنان، چهارصد نفر از کسانی بودند که در بیعت رضوان با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشتند.

امام، فرماندهی میمنه سپاه خود را به حضرت حسن علیه السلام سپرد و فرماندهی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱

میسره را به حضرت حسین علیه السلام واگذار کرد «۱» در حالی که لشکریان آن حضرت بهترین سلاحها را به همراه داشتند. مورخان می گویند: حضرت حسین علیه السلام بر اسب جدش صلی الله علیه و آله که «مرتجز» نام داشت، سوار شده بود «۲».

(۱)

## رو به رو شدن دو سپاه

نیروهای امام از «ذی

قار» حرکت کردند، در حالی که به حقانیت کار خود یقین داشتند و نه تردیدی بر آنها دست می یافت و نه از اینکه آنان بر مسیر هدایت و حق حرکت می کردند، در شک بودند.

آنان به محلی به نام «زاویه» در نزدیکی بصره رسیدند و امام در آن محل اقامت نمود و به نماز ایستاد و پس از فراغت از نماز به گریه افتاده اشکهایش بر چهره پاکش جریان یافت و به سوی خدا تضرع نمود که خون مسلمین را نگهدارد و او را از مصیبت‌های جنگ، دور سازد و وحدت کلمه مسلمین را در مسیر هدایت و حق، فراهم سازد.

(۲)

### فرستادگان صلح

امام علیه السلام فرستادگان صلح را برای ملاقات با عایشه اعزام نمود که عبارت بودند از «زید بن صوحان و عبید الله بن عباس» و هنگامی که نزد وی حاضر شدند، به وی یادآوری کردند که خداوند به وی امر فرموده است در خانه اش

---

(۱) شمس الدین ابو البرکات، جواهر المطالب در مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۲/۲ - ۱۳.

(۲) محمد بن زکریا بن دینار، واقعه جمل، ص ۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲

قرار گیرد و خون مسلمین را نریزد او را بسیار نصیحت کردند که اگر نصیحت آنها را می پذیرفت، خیر فراگیری نصیب مردم می ساخت و آنان را از بسیاری مشکلات و فتنه ها، رهایی می بخشید. اما وی سخنان را پشت گوش انداخت و به آنها گفت: «من به سخن، پاسخی به فرزند ابو طالب نمی دهم؛ زیرا در حجتها به وی نمی رسم» (۱).

(۱) امام، در دعوت به صلح و جلوگیری از خونریزی، کوششهای بسیاری نمود، ولی بعضی از عناصر، به این دعوت

اهمیتی ندادند و برای افروختن آتش جنگ و برافکندن پایه های صلح، به تلاش پرداختند.

(۲)

## دعوت به قرآن

هنگامی که همه کوششهای امام برای جلوگیری از ریختن خونها، به ناکامی رسید، امام، یارانش را فرا خواند تا کتاب خداوند بزرگ را بردارند و آن قوم را برای عمل به آنچه در آن است، دعوت کنند و به آنها خبر داد که هر کس اقدام به این کار کند، کشته می شود. هیچ کس پاسخی به آن حضرت نداد، جز جوان شایسته ای از اهل کوفه که روی به سوی امام کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! من از عهده این کار بر می آیم».

(۳) امام، از وی روی گرداند و همچنان به یاران خود نگاه می کرد و آنان را برای این کار مهم دعوت می کرد، ولی هیچ کس جز آن جوان، پاسخی به آن حضرت نداد. امام مصحف را به وی سپرد و آن جوان، شاداب و سربلند بدون اینکه ترس و وحشتی در دلش باشد، به راه افتاد، در حالی که کتاب خدا را در

---

(۱) الفتوح ۲/۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳

برابر سپاه عایشه بر دست گرفته و آن را در معرض دید آنان قرار داده بود، صدای خود را به فراخوانی آنان جهت عمل به کتاب خدا بلند کرد، ولی آن قوم که خودپرستی آنان را به کشتن وی برانگیخته بود، دست راستش را قطع نمودند و او قرآن را به دست چپ خود گرفت و آنها را برای عمل به آن دعوت می کرد، آنها بر او تاختند و دست چپش را نیز قطع کردند. وی قرآن را با دندانهای خود گرفت در حالی که خون فراوانی از

او رفته بود و همچنان آنها را به صلح و جلوگیری از خونریزی دعوت می نمود و می گفت: «خدای را در خونهای ما و خونهایتان در نظر گیرید».

(۱) آنها وی را با نیزه های کوچک خود، تیرباران کردند تا اینکه وی با تنی بی جان، به روی زمین افتاد و مادرش گریان به سوی وی شتافت و با جان گذاخته اش، او را سوگواری کرد و گفت:

یا رب ان مسلما اتاهم یتلو کتاب الله لا یخشاهم

فخضبوا من دمه لحاهم و امه قائمه تراهم «پروردگارا! مسلم به سوی آنان آمد در حالی که کتاب خدا را می خواند و از آنها نمی هراسید».

«آنان محاسن خود را با خونش خضاب کردند، در حالی که مادرش ایستاده بود و آنان را می دید».

(۲) امام، پس از این اتمام حجت، چاره ای جز جنگ نداشت. پس به یارانش فرمود! «اینک جنگ با آنان حلال گردیده و نبرد برای شما گوارا شده است» (۱).

آنگاه امام، «حزین بن منذر» را که مردی جوان بود، فرا خواند و به او

---

(۱) مروج الذهب ۲ / ۳۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴

فرمود: «ای حزین! این پرچم را داشته باش که به خدا سوگند نه در گذشته و نه در آینده هرگز پرچمی به اهتزاز در نیامده است که از آن به هدایت نزدیکتر باشد، جز پرچمی که بر سر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به اهتزاز در آمده بود».

(۱) در این باره، شاعر می گوید:

لمن رایه سوداء یخفق ظلها اذا قیل قدمها حزین نقدا

یقدمها للموت حتی یزیرها حیاض المنایا یقطر الموت و الدما «۱» «آن پرچم سیاه رنگی که هر وقت به حزین گفته می شد آن را به پیش ببر، آن را پیش می برد».

«آن را

برای مرگ پیش می برد تا به حوضهای مرگ برساند و از آن، مرگ و خون بیاراند».

(۲)

### جنگ عمومی

هنگامی که امام، از صلح، ناامید شد، سپاه خود را آماده باشی کامل داد.

یاران عایشه نیز چنین کردند، در حالی که او را بر شترش «عسکر» سوار کرده و او را در هودج زره پوشانیده شده اش وارد نموده بودند.

(۳) دو لشکر در گیر نبردی سهمگین شدند. بعضی از مورخان می گویند: امام حسین علیه السلام فرماندهی یکی از لشکرها را بر عهده گرفت و در میسره جای داشت و با شجاعت و پایداری در نبرد شرکت نمود (۲) در حالی که شتر عایشه- بنا به گفته بعضی از کسانی که در نبرد حاضر بودند- پرچم اهل بصره بود که به آن پناه

---

(۱) انساب الاشراف ۲/ ۲۶۹.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵

می بردند آن گونه که رزمندگان به پرچمهایشان پناه می گرفتند.

(۱) امام، در حالی که پرچم را در دست چپ خود گرفته و ذو الفقار را در دست راست برافراخته بود، به آنان حمله ور گشت، شمشیری که آن را در دفاع از دین خدا و جنگ با مشرکان، در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله فراوان به کار برده بود.

دو طرف، به شدت در گیر جنگی بسیار سخت شدند، یاران عایشه می خواستند به پیروزی دست یابند و از مادرشان حمایت کنند و یاران علی می خواستند که امامشان را حمایت کنند و در دفاع از آن حضرت، بمیرند.

(۲)

### کشته شدن زبیر

«زبیر» قلبی مهربان داشت و به جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار اهمیت می داد ولی قدرت طلبی، او را فریفت و به خارج شدن بر ضد امام واداشت و علاوه بر آن، این پسرش، عبد الله بود که او را به آن پرتگاه

هلاکت بار افکند و میان وی و دینش فاصله انداخت.

(۳) امام علیه السّلام رقت طبع زبیر را می شناخت و لذا به سوی میدان کارزار رفت و با صدای بلند فریاد برآورد: «زبیر کجاست؟».

زبیر، در حالی که کاملاً مسلح بود، خارج شد، وقتی امام او را دید، به سوی شتافت و او را در آغوش گرفت و با سخنی ملایم به وی فرمود: «ای ابو عبد الله! چه چیزی تو را به اینجا آورده؟».

- به خونخواهی عثمان آمده ام.

امام نگاهی به وی انداخت و به وی فرمود! «خون عثمان را طلب می کنی؟!».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶

- آری.

(۱) - «خداوند بکشد قاتلان عثمان را. ای زبیر! تو را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد داری روزی بر من گذشتی در حالی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی و آن حضرت بر دست تو تکیه داده بود. پس رسول خدا به من سلام کرد و به روی من خندید، سپس روی به تو کرد و فرمود: ای زبیر! تو با علی خواهی جنگید در حالی که نسبت به وی ظالم می باشی...».

زبیر، آن را به یاد آورد در حالی که درد و حسرت، جانش را می گداخت و بر آن موضعگیری خود بسیار پشیمان شده بود. وی روی به امام کرد و در حالی که گفتار حضرت را تصدیق می نمود، گفت: آری، به خدا! - «پس چرا با من می جنگی؟».

- به خدا قسم! آن را فراموش کرده بودم اگر به یاد می آوردم، به سوی تو خارج نمی شدم و با تو نمی جنگیدم «۱».

- «برگرد».

(۲) - چگونه برگردم در حالی که دو طرف با هم درگیر شده اند و

به خدا قسم! عاری است که شسته نشود؟

- «برگرد پیش از آنکه ننگ و آتش را با هم داشته باشی».

وی، افسار اسب خود را تاخت در حالی که سرگردانی و اضطراب بر وی دست یافته بود و در حال رفتن می گفت:

اخترت عارا علی نار مؤججهما ان یقوم لها خلق من الطین

نادی علی بامر لست اجهله عار لعمرک فی الدنیا و فی الدین

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۷ فقلت حسبک من عدل ابا حسن فبعض هذا الذی قد قلت یکفینی «۱»  
«نگنگ را بر آتش شعله وری ترجیح دادم که آفریده ای از گل، توان تحمل آن را ندارد».

«علی، مطلبی را گفت که من از آن بی اطلاع نیستم، به جان تو! ننگی در دنیا و دین باشد».

«گفتم ای ابو الحسن! بیشتر سرزنش مکن که مقداری از آنچه گفتمی برای من کافی است».

(۱) امام، به سوی یارانش بازگشت آنان به وی گفتند: بدون اسلحه به سوی زبیر می روی، در حالی که او سر تا پا مسلح است و تو شجاعتش را می دانی! امام علیه السلام فرمود: «او قاتل من نیست، بلکه شخصی غیر معروف با نسبی کم اهمیت در جایی غیر از میدان جنگ، نه در نبردگاه مردان، مرا خواهد کشت. وای بر او! او بدبخت ترین انسان است و آرزو خواهد کرد که ای کاش مادرش او را نمی زاد، همانا او و آن سرخ روی قوم ثمود، در کنار هم خواهند بود...» «۲».

(۲) زبیر، به ندای امام پاسخ داد و به سوی عایشه رفت و به وی گفت: «ای مادر مؤمنان! من هرگز در جایی نایستادم مگر اینکه جای پایم را شناخته باشم،



جز این موضع؟ که نمی دانم آیا من در آن خوشبخت هستم یا نگوینخت؟».

(۳) عایشه، تغییر فکرش را دریافت و اینکه وی قصد دارد از میدان نبرد خارج شود، پس با استهزا و تمسخر و برای تحریک عواطفش گفت: «ای ابو عبد الله! تو از شمشیرهای خاندان عبد المطلب ترسیده ای؟!».

---

(۱) مروج الذهب ۲ / ۳۶۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۸

(۱) این تمسخر، جانش را گداخت. پس، فرزندش عبد الله او را به جبن و ترس، سرزنش نمود و گفت: «تو با بصیرت خارج شدی ولی پرچمهای فرزند ابو طالب را دیدی و دانستی که مرگ در زیر آنها قرار دارد، پس ترسیدی؟!».

البته وی نه با بصیرت خارج شد و نه از وضع خود آگاهی داشت، بلکه بخاطر قدرت و حکومت، خارج شده بود.

زیر از سخن فرزندش سخت ناراحت شد و به او گفت: وای بر تو! من سوگند خورده ام که با او نجنگم.

- کفاره سوگندت را با آزاد کردن غلامت سرجس، ادا کن.

(۲) پس وی غلام خود را آزاد کرد «۱» و در میدان جنگ به تاخت و تاز پرداخت تا شجاعتش را به فرزندش نشان دهد و برای او آشکار سازد که وی به خاطر دینش فرار کرده و نه اینکه خوف و ترسی داشته است. پس، از محل دور شد و همچنان می رفت تا به «وادی السباع» رسید که احنف بن قیس و قومش در آنجا اقامت داشتند. «ابن جرmoz» به دنبال وی رفت و بر او یورش برده وی را ترور کرد و خبر کشتن وی را نزد امام برد و آن حضرت برای وی بسیار اندوهگین گشت. و

راویان می گویند: آن حضرت، شمشیر زبیر را برداشت در حالی که می گفت: «شمشیری است که بسیار اندوهها را از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله دور کرده است».

(۳) به هر حال، پایان کار زبیر، مایه تأسف و اندوه بود؛ زیرا وی در برابر حق، تمرد کرد و بر ضد وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، اعلان جنگ نمود.

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/۵۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۹

(۱)

### کشته شدن طلحه

«طلحه»، در حالی که سپاهیان را به جنگ تشویق می نمود، وارد میدان نبرد شد. «مروان بن حکم» او را دید و به خونخواهی عثمان، تیری به سویش پرتاب کرد و او بر زمین افتاد و در خون خود، غوطه ور گردید.

مروان، به یکی از فرزندان عثمان می گفت: من به جای تو انتقام پدرت را از طلحه گرفتم.

طلحه، به غلامش دستور داد تا او را در جایی پناه دهد و به جایی برود که در آنجا قرار گیرد. وی او را به مشقت فراوان به خانه مخروبه ای از خانه های بصره برد که ساعتی بعد در آنجا هلاک گشت «۱».

(۲)

### عایشه سپاه را فرماندهی می کند

پس از هلاکت زبیر و طلحه، عایشه فرماندهی سپاه را در دست گرفت و افراد «بنو ضبّه، ازد و بنو ناجیه» در حمایت از وی خود را به نابودی کشاندند.

مورخان می گویند: شیفته دوستی او گشتند به طوری که سرگین شترش را بر می داشتند و آن را می بوییدند و می گفتند: پشکل شتر مادرمان، بوی مشک است!! (۳) آنها دور شترش را گرفته بودند و جز حمایت وی، خواهان پیروزی و نصرت دیگری نبودند. رجز خوان آنها چنین می گفت:

یا معشر الازد! علیکم امکم فانها صلاتکم و صومکم

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۴۳-۲۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۰ و الحرمة العظمی التي تعمکم فاحضروها جدکم و عزمکم

لا یغلبن سم العدو سمکم ان العدو ان علاکم زمکم

و خصکم بجوره و عمکم لا- تفضحوا الیوم فداکم قومکم «۱» «ای گروه ازدیان! مادرتان را نگهدارید که او نماز و روزه شماست».

«و حرمت عظیمی که همه شما را در بر می گیرد، پس کوشش و دوراندیشی خود را برایش آماده سازید».

«مبادا زهر دشمن بر زهر شما غالب

شود، زیرا دشمن اگر بر شما مسلط شود، شما را از بین می برد.»

«و فرد فرد و همه شما را به ستم گرفتار می سازد، قومتان فدایتان باد، خود را رسوا مسازید.»

(۱) عایشه افرادی را که در سمت راست او بودند و آنها را که در طرف چپ قرار داشتند و آن عده را که رو به رویش بودند، تشویق می کرد و می گفت:

«آزادگان صبر می کنند!!»

(۲) یاران امام، به یاران عایشه اصرار داشتند که از او دست بردارند و در این مورد رجزخوانشان می گفت:

یا أمنا اعقّ امّ نعلم و الام تغذو ولدها و ترحم

اما ترین کم شجاع یکلم و تختلی منه ید و معصم «۲» «ای مادرمان! عاق ترین مادری هستی که ما می دانیم، زیرا مادر، فرزندان را غذا می دهد و به آنها رحم می کند.»

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۲۵۵-۲۵۶ (چاپ اسماعیلیان).

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱/ ۲۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۱

«نمی بینی چه بسیارند شجاعانی که زخمی می شوند و دست و بازویشان را از دست می دهند؟»

(۱) یاران عایشه به آنها پاسخ دادند و گفتند:

نحن بنی ضبه اصحاب الجمل نازل القرن اذا القرن نزل «۱»

و القتل اشهی عندنا من العسل نبغی ابن عفان باطراف الاسل

ردّوا علینا شیخنا ثم بجل

«ما بنی ضبه، اصحاب جمل هستیم که با قلّه ها می جنگیم اگر فرود آیند.»

«کشته شدن نزد ما از عسل گواراترست و با اطراف نیزه ها از فرزند عفان طرفداری می کنیم.»

«شیخ ما را و نیز بجل را به ما بازگردانید.»

نبرد، با سختی و شدت بسیار ادامه یافت و زخمیان، بسیار شدند و اجساد کشتگان روی زمین را پر کرده بود.

(۲)

### **پی زدن شتر**

امام، به این نتیجه رسید ما دام که شتر موجود باشد، جنگ به پایان

نمی رسد. پس آن حضرت علیه السّلام بر یاران خود بانگ زد که شتر را پی زنید؛ زیرا ماندن آن، نابودی عرب را سبب می شود. حضرت حسن علیه السّلام به سوی آن رفت و دست راستش را قطع کرد و حضرت حسین علیه السّلام به آن حمله ور گشت و دست چپش را قطع نمود «۲» و شتر با فریادی گوشخراش که مانند آن شنیده نشده بود،

---

(۱) همان، ۱/ ۲۵۴. اخبار الطوال، ص ۱۵۰.

(۲) محمد بن زکریا، واقعه جمل، ص ۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۲

به پهلو افتاد و حامیان شتر به سوی صحرا گریختند؛ زیرا بت آنان که آن همه قربانی برایش تقدیم کرده بودند، در هم شکسته شده بود.

(۱) امام، دستور داد شتر را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند تا چیزی از آن باقی نماند که ساده لوحان و ساده اندیشان به سبب آن، دچار فتنه شوند و پس از انجام این کار، فرمود: «خدایش لعنت کند که چقدر به گوساله بنی اسرائیل شباهت داشت!».

آنگاه به خاکستری که باد، آن را پراکنده می ساخت، نگاهی افکند و این قول خداوند متعال را تلاوت فرمود: وَ أَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ تَمَّ لَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا «۱».

«(ای سامری!) به این خدایت که آن را می پرستیدی نگاه کن. آن را خواهیم سوزاند و خاکسترش را به دریا خواهیم انداخت.».

(۲) بدین ترتیب، جنگ پایان یافت و پیروزی نصیب امام و یارانش گشت و نیروهای خیانتکار، دچار رسوایی و زیانکاری شدند.

امام، حضرت حسن، حضرت حسین علیهما السّلام و محمد بن أبو بکر را برای دیدار با عایشه فرستاد «۲». آنها به سوی او رفتند

محمد دستش را به داخل هودج برد. وی از او مضطرب شد و بر او فریاد کشید: تو کیستی؟

- «ناخوشایندترین خویشانت نزد تو».

- تو فرزند آن زن خثعمی هستی؟

- «آری، برادر نیکو کارت هستم».

---

(۱) طه / ۹۷.

(۲) واقعه جمل، ص ۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۳

- بسیار عاق.

- «آیا به تو گزندی رسیده است؟».

- یک تیر که به من زیانی نرسانده است.

وی، تیر را از او دور کرد و هودج شکسته اش را برداشت و در بخش پایانی شب، او را به خانه «عبد الله بن خلف خزاعی» نزد صفیه دختر حارث برد و چند روزی در آنجا اقامت نمود.

(۱)

### عفو عمومی

حضرت علی علیه السلام با اهل بصره همانند سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اهل مکه، عمل کرد- و بنا به گفته یعقوبی «۱»- حضرت علیه السلام فرمود، پس سیاه و سرخ ایمن شدند، و به هیچ یک از دشمنانش، آسیبی نرسانده و برای دیدار با مردم، نشست و افراد سالم و زخمی از میان آنها با وی بیعت نمودند. آنگاه به سوی بیت المال رفت و آنچه را که در آن یافت، به طور مساوی میان مردم تقسیم نمود. آن حضرت علیه السلام سپس به طرف عایشه رهسپار شد و به خانه «عبد الله بن خلف خزاعی» که عایشه در آن اقامت داشت، رفت.

(۲) «صفیه دختر حارث» به بدترین صورت از او استقبال نمود و به او گفت:

ای علی! ای قاتل عزیزان! خداوند فرزندان را یتیم کند، آن گونه که فرزندان عبد الله را یتیم کردی.

آنها در جنگ همراه عایشه کشته شده بودند.

امام، پاسخی به وی نداد و رفت تا اینکه بر عایشه



---

(۱) یعقوبی، ۲/ ۱۵۹. انساب الاشراف ۳/ ۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۴

داد تا از بصره خارج شود و در خانه اش، آن گونه که خداوند به وی دستور داده است، آرام گیرد.

(۱) هنگام رفتن آن حضرت، صفیه گفتاری را که در استقبال از آن حضرت بر زبان آورده بود، تکرار کرد، پس آن حضرت به وی فرمود: «اگر من قاتل عزیزان بودم، کسانی را که در این خانه وجود دارند، می کشتم». در آن حال، حضرت به درهای قفل شده اطاقها اشاره می کرد که بسیاری از زخمیان و دیگر افراد از اعضای توطئه در آنجا بودند که عایشه آنها را پناه داده بود. کسانی که همراه امام بودند، می خواستند آنها را مورد تعرض قرار دهند، ولی امام به شدت مانع آنها شد و بدین گونه دشمنان و مخالفانش را مورد عفو قرار داد.

(۲) امام، عایشه را با وضعی مناسب، روانه کرد و جمعی از زنان را در لباس مردان، همراه وی فرستاد تا آن گونه که خداوند به وی دستور داده بود، در خانه اش آرام گیرد.

عایشه، در حالی از بصره حرکت کرد که خانواده های فراوانی را عزادار، اندوهگین و سوگوار بر جای گذاشته بود.

(۳) «عمیر بن اهل بصره» که از یاران عایشه بود، می گوید:

لقد اورثتنا حومه الموت آمنافلم تنصرف الا ونحن رواء

اطعنا بنی تیم لشقوه جدناو ما تیم الا اعبد و اماء «۱» «مادرمان، صحیفه مرگ را برایمان به ارث گذاشت و از جای خود دور نشد مگر در حالی که ما چون ریسمان شده بودیم».

«از خاندان تیم، به سبب تلاش بدبختانه مان، پیروی کردیم در حالی که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۵

خاندان تیم جز غلامان و بردگان نبودند».

(۱) ام المؤمنین، فرزندان را به صحنه مرگ وارد کرد؛ زیرا تعداد قربانیان از مسلمین - بنا به آنچه بعضی از مورخان می گویند - ده هزار نفر بودند که نیمی از آنها از یاران وی و نیمی دیگر از یاران امام بودند «۱» و امام بیش از هر کسی افسوس می خورد؛ زیرا می دانست این جنگ، چه سختیها و چه مشکلاتی را در پی خود خواهد داشت.

(۲)

### پس مانده های جنگ

جنگ جمل، سنگین ترین خسارتها و عظیم ترین فاجعه ها را در پی داشت که مسلمین به آنها گرفتار گشتند از جمله آنها این موارد است:

(۳) ۱- این جنگ راه را برای معاویه باز کرد تا با امام به مخالفت برخیزد و به جنگ با آن حضرت اقدام کند؛ زیرا وی شعار اهل جمل را که خونخواهی عثمان بود، برای خود برگزید و اگر جنگ جمل نبود، معاویه نمی توانست عصیان و تمرد در برابر حکومت امام را اعلام نماید.

(۴) ۲- جنگ جمل، اختلاف و تفرقه را میان مسلمین گسترش داد؛ زیرا پیش از آن، روح موّدت و الفت در میان آنان حاکم بود و پس از آن بود که دشمنی، میان خاندان عرب به وجود آمد به طوری که قبایل ربیعه و یمن که در بصره بودند، عمیق ترین دشمنی و کینه را نسبت به برادرانشان از ربیعه و قبایل یمن در کوفه پیدا نمودند و خون فرزندانیشان را از آنها مطالبه می کردند، حتی اختلاف و تفرقه

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۵۳۹. در انساب الاشراف ۳/ ۵۹ تعداد قربانیان، بیست هزار نفر نقل شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۶

میان افراد یک خانواده

نیز پدیده ای نمایان باقی ماند به طوری که بعضی از فرزندان آن، شیعه علی و بعضی دیگر، پیروان عایشه بودند.

(۱) مورخان می گویند: بصره تا سالها بعد، دوستی نسبت به عثمان را حفظ کرد و علت اینکه امام حسین علیه السلام به سوی بصره حرکت نکرد، همین است که آن منطقه به دوستیش نسبت به عثمان معروف شده بود «۱».

(۲) ۳- این جنگ، هیبت نظام را از بین برد و افراد را به خروج بر آن جرئت بخشید؛ زیرا احزاب سودپرستان تشکیل شد؛ آنان که هدفی جز تسلط بر دولت و به دست گرفتن خیرات کشور نداشتند تا آنجا که جنگ بر سر قدرت، از بارزترین مشخصات آن روزگار شد.

(۳) ۴- جنگ جمل، باب زد و خورد میان مسلمین را باز کرد و پیش از آن، مسلمین به سختی از ریختن خون یکدیگر پرهیز می نمودند.

(۴) ۵- این جنگ، سبب عقب ماندگی و کند کردن حرکت اسلام و جلوگیری از رشد آن گردید؛ زیرا امام پس از جنگ جمل به مقاومت در برابر تمرد و عصیان که معاویه و دیگر طمع جویان در حکومت آغاز کرده بودند، پرداخت که به سنگین ترین زیانها بر اسلام منجر گردید.

(۵) «ولز» فیلسوف می گوید: «اسلام نزدیک بود همه جهان را فتح نماید اگر بر سیرت نخستین خود، حرکت را ادامه می داد و اگر از همان آغاز کار، جنگ داخلی از میان آن بر نمی خاست؛ زیرا هدف عایشه پیش از هر چیزی این بود که علی را شکست دهد» «۲».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۴۴.

(۲) شیخ المضيره، ابو هريره، ص ۱۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۷

(۱) ۶- این جنگ، حرمت عترت پاک را مورد تعدی

قرار داد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مقارن با کتاب خدا شمرده و آن را کشتی نجات و امتیّت بندگان خدا قرار داده بود و از همان روز بود که شمشیرها در برابر عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده شد و ناکسان، ریختن خون آنان را روا داشتند و فرزندانشان را به اسارت بردند، و بنی امیه در واقعه کربلا، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش، حرمتی را رعایت نکردند و همه حرمتها را در برابر آنان، شکستند.

اینها بعضی از پس مانده های جنگ جمل بود که برای مسلمین، در همه دورانهای تاریخ، سنگین ترین زیانها را به بار آورد.

(۲)

## قاسطین

### اشاره

هنوز امام علیه السلام از جنگ با ناکثین - آن گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را نامگذاری کرده بود - آسوده نشده بود که برای جنگ با قاسطین - چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را نامیده بود - آماده گردید.

(۳) امام، تصمیم گرفت از بصره به کوفه برود تا برای جنگ با دشمنی بزرگ یعنی معاویه بن ابی سفیان که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگیده و در این راه بسیار سخت کوشیده بود، آماده شود و معاویه در مخالفت با اسلام و دشمنی با اهل آن، دست کمی از پدرش نداشت و مسلمانان نخستین، با نگاه شک و ریبیت به اسلام آوردن آنان می نگریستند و او توانسته بود که با حيله و نیرنگ، قلب خلیفه دوّم را تسخیر کند و جایگاه مهمی را نزد وی به دست آورد تا آنجا که او را والی شام قرار داد و در تأیید و تقویتش

بسیار کوشید. پس از فوت وی، عثمان نیز او را بر سر جای خود باقی گذاشت و قلمروش را گسترش داد و معاویه در شام باقی ماند و همانند کسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۸

عمل می کرد که خواهان حکومت و قدرت بود، بنابراین، برای خود، قدرتی تهیه دید و وجدانها را خرید و اقتصاد منطقه را در خدمت تقویت خویش به کار گرفت.

(۱) پس از حوادثی که عثمان مرتکب شده بود، معاویه دانست که بدون شک کشته می شود. عثمان هنگامی که در محاصره قرار داشت از او یاری خواست ولی وی در یاری رساندن به عثمان، کوتاهی نمود و منتظر ماند تا اینکه کشته شود. او پیراهن و خون او را وسیله ای برای رسیدن به قدرت قرار دهد. جنگ جمل نیز که شعار خونخواهی عثمان را داشت، معاویه را به این امر سوق داد و او این بهانه را بهترین وسیله ای یافت که حکومت را به دست آورد.

(۲) مورخان می گویند: وی قتل عثمان را بزرگ جلوه داد و آن را مهم اعلام نمود و با بهانه خونخواهی وی، پایه های حکومتش را محکم می کرد.

امام علیه السلام در دین خود با شدیدترین حالت، احتیاط می کرد و لذا نه سازش می کرد و نه با کسی اظهار دوستی می نمود، بلکه بر شیوه ای آشکار، حرکت می کرد و لذا از اینکه معاویه را برای یک لحظه حاکم بر شام باقی گذارد، امتناع ورزید، زیرا باقی گذاردن وی در منصبش، تأییدی برای ظلم و تقویتی برای ستم بود.

(۳) به هر حال، امام پس از جنگ جمل، همراه با نیروهای مسلحش، از بصره خارج شد و به سوی کوفه رفت تا آن

را پایتخت و مقرّ خویش قرار دهد و به محض ورود به کوفه، به تهیه امکانات جنگی برای مبارزه با دشمنی سرسخت، پرداخت؛ دشمنی که از نیروهای فراوانی برخوردار بود و همه او را دوست داشتند و یاری می نمودند.

(۴) «شنی»، امام را پس از پیروزی در واقعه جمل، به جنگ با اهل شام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۶۹

تحریک و تشویق می نمود و به آن حضرت گفته بود:

قل لهذا الامام قد خبت الحرب و تمت بذلك النعماء

و فرغنا من حرث من نكث العهد و بالشام حيه صماء

تنفث السم مال من نهشته فارمها قبل ان تعض شفاء «۱» «بگو به این امام که جنگ خاموش گشته و نعمت بدان کامل شده است».

«و از جنگ با پیمان شکنان فارغ شده ایم در حالی که ماری خطرناک در شام وجود دارد».

«زهر می باشد و هر که را بگزد، درمانی ندارد، پس بر آن تیر بینداز قبل از اینکه نیش بزند».

(۱)

### اعزام جریر

پیش از آنکه امام، جنگ بر غول شام را آغاز کند، «جریر بن عبد الله بجلی» را نزد وی اعزام داشت تا او را به فرمانبرداری و داخل شدن در آنچه مسلمین از بیعت با آن حضرت داخل شده بودند، فرا خواند و نامه ای نیز برای وی فرستاد «۲» که در آن او را به سوی حق از کوتاهترین راه و با واضح ترین شیوه های آن دعوت کرد و فرمود: حکمت، هدایت کننده ای است برای کسی که خواهان هدایت باشد و خداوند درونش را برای آن آماده ساخته و سرچشمه نور را در قلبش گشوده باشد.

(۲) جریر، به معاویه رسید و نامه امام را به وی داد و او را پند و اندرز بسیار

نمود. معاویه از او می شنید و در پاسخش چیزی نمی گفت، بلکه به پشت گوش

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۱۱۷.

(۲) الرسالة فی وقعه صفین، ص ۲۷-۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۰

اندازی پرداخت و با او به وقت کشی فراوان دست زد؛ زیرا برای خود، گریزگاهی جز مسامحه کاری و موکول کردن امور به آینده نداشت.

(۱)

### معاویه و عمرو عاص

معاویه دریافت که نمی تواند بر حوادث چیره شود مگر آنکه عمرو عاص، تیزهوش عرب، به وی بپیوندد و از او برای تدبیر حيله ها و طرح نقشه هایی که به پیروزی در سیاست منجر شود، یاری جوید. پس نامه ای به وی نوشت و از او خواست که در دمشق حاضر گردد.

(۲) «ابن عاص» به گفته مورخان: از عثمان به خاطر عزلش از مصر، ناخشنود بود و مردم را بر ضد وی تحریک می کرد و آنها را به اقدام بر علیه وی تشویق می نمود و او از جمله کسانی بود که برای فتنه و شورش بر ضد عثمان، زمینه سازی کرد و هنگامی که از وقوع قیام بر ضد او مطمئن گردید، به سوی زمینی که در فلسطین داشت، خارج شد و در آنجا اقامت نموده، اخبار قتل عثمان را دنبال می کرد.

(۳) هنگامی که نامه معاویه به ابن عاص رسید، در کار خود سرگردان ماند و با دو فرزندش «عبد الله و محمد» به مشورت پرداخت.

«عبد الله» مرد با صداقت و درستکاری بود و به وی گفت از مردم کناره گیری نماید و پاسخی به معاویه ندهد تا اینکه کلمه مسلمین وحدت یابد و به آنچه مسلمین وارد شده اند، داخل شود.

پسرش محمد، به چیزی طمع برد که جوانان قریش به آن طمع برده بودند از وسعت

مال، پیشرفت و شهرت و لذا به پدرش گفت به معاویه ملحق شود تا از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۱

دنیای وی سهمی به دست آورد.

(۱) عمرو، به پسرش عبد الله گفت: تو مرا به چیزی دستور دادی که در دین من برایم خیری باشد. و به پسرش محمد گفت: و تو مرا به آنچه خیر دنیایم باشد، دستور داده ای، پس آن شب را در این اندیشه بیدار ماند که آیا به علی ملحق شود و فردی همچون دیگر مسلمین گردد که برای او باشد آنچه برای آنهاست و بر عهده او قرار گیرد آنچه بر عهده آنان قرار می گیرد بدون اینکه چیزی از دنیایش را به دست آورد، ولی امر آخرتش را تضمین می کند، یا اینکه همراه معاویه باشد و آنچه را که از ثروت فراوان دنیا انتظار دارد، به دست آورد، در حالی که ولایت مصر را فراموش نکرده و پیوسته در دل به یاد آن، آه و ناله داشت و از او در آن شب، شعری نقل شده است که از جدال نفسانی وی در آن شب حکایت دارد.

(۲) هنوز صبح ندمیده بود که وی دنیا را بر آخرت ترجیح داد و تصمیم گرفت به معاویه ملحق شود، پس به سوی دمشق حرکت کرد در حالی که دو پسرش همراه وی بودند و هنگامی که به آنجا رسید، در برابر مردم شام، همچون زنان، گریستن آغاز کرد و گفت: «آه بر عثمان! من برای حیا و دین، سوگواری می کنم!» (۱).

(۳) ای ابن عاص! خداوند تو را بکشد، آیا تو بر عثمان می گریی، در حالی که تو دلها را بر او پر از



کینه ساختی و دشمنیها بر او افروختی و تو حتی با چوپان که روبه رو می شدی و او را بر علیه وی تحریک می کردی تا اینکه خونش ریخته شد.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۲

خود را برای قدرت به هلاکت انداختن در آن روزگار به حدی رسیده بود که مردم را از دینشان غافل کرد و در راه آن، هر آنچه را خداوند حرام کرده بود، مرتکب گشتند.

(۱) هنگامی که ابن عاص با معاویه روبه رو شد، سخن خود را در مورد جنگ با امام با وی آغاز نمود. ابن عاص گفت: اما علی، به خدا قسم! عرب در هیچ چیز میان تو و میان او برابری نمی کنند و در جنگ، بهره ای دارد که هیچ یک از قریش آن را ندارد مگر اینکه به او ستم کنی.

معاویه به بیان انگیزه هایش برای جنگ با امام پرداخت و گفت: راست می گویی ولی ما با او به خاطر آنچه در دست داریم می جنگیم و خون عثمان را به گردنش می اندازیم.

(۲) ابن عاص، او را به تمسخر گرفت و گفت: وای بر من! تو شایسته ترین کسی هستی که نباید از عثمان چیزی بگویدی! - وای بر تو! برای چه؟

- آری تو او را واگذاری در حالی که اهل شام همراه تو بودند تا اینکه از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و او به سویش رفت و اما من، آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم ... «۱». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۷۲ معاویه و عمرو عاص ..... ص : ۷۰

(۳) معاویه دانست که ابن عاص با او خالص نخواهد بود و حکمت

را در این دید که او را برای خود خالص سازد و پاداشش را از دین بدهد. پس با او به صراحت پرداخت و گفت: ای عمرو! مرا دوست می داری؟

- برای چه چیزی؟ برای آخرت که به خدا قسم! آخرتی به همراه تو

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۳

نیست، یا برای دنیا، به خدا این نخواهد بود تا اینکه در آن با تو شریک شوم.

- تو شریک من در آن هستی؟

- مصر و نواحی آن را به نام من بنویس.

- هر چه می خواهی برای تو باشد.

(۱) پس ولایت مصر را به نام او نوشت و آن را بهای پیوستن وی به او قرار داد «۱» تا با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه کند. و بدین ترتیب، دل یکی از زیرکان عرب و شیخی از شیوخ قریش را به دست آورد، فردی که احوال مردم را مطالعه کرده و دانسته بود که چگونه بر حوادث، چیره گردد.

(۲)

### بازگرداندن جریر

هنگامی که کار معاویه سامان گرفت و وضعیت او محکم گشت، «جریر» را بازگرداند و همراه او نامه ای برای امام فرستاد که در آن مسئولیت ریختن خون عثمان را به گردن آن حضرت انداخت و ایشان را از اتفاق مردم شام بر جنگ با آن حضرت در صورتی که قاتلان عثمان را تحویل ندهد و امر خلافت را به شورایی میان مسلمین واگذار نکند، آگاه کرد.

(۳) جریر، به سوی کوفه رفت و امام را از امتناع معاویه با خبر ساخت و اهمیت موضوع اهل شام را برای امام بازگفت.

امام، تصمیم گرفت که بار دیگر حجت را بر او اقامه نماید و

لذا سفرای دیگری را نزد وی فرستاد تا او را به طاعت و وارد شدن به آنچه مسلمین به آن وارد شدند، دعوت نمایند، ولی این کار نتیجه ای نداشت؛ زیرا معاویه هنگامی

---

(۱) عقد الفرید ۴ / ۳۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۴

که مطمئن شد قدرت مبارزه و مخالفت با امام را دارا می باشد، بر گمراهی و عناد خود اصرار ورزید.

(۱)

### پیراهن عثمان

معاویه، با مکر و حيله خود، دل ساده لوحان و ساده اندیشان از اهل شام را به اندوه و افسوس بر عثمان به آتش کشید؛ زیرا وی پیراهن خون آلود عثمان را بر منبر به نمایش می گذاشت و آنها گریه و زاری سر می دادند. وی، واعظان را به کار گرفت و آنان این موضوع را بزرگ کرده مردم را به گرفتن انتقام خون وی دعوت می کردند و هرگاه اندوهشان بر او آرام می گرفت، ابن عاص با تمسخر و استهزا به او می گفت: «حرّك لها حوارها تحن؛ برای این ماده شتر، فرزندش را حرکت ده، به آه و ناله می افتد» (۱).

(۲) معاویه نیز پیراهن عثمان را برای آنها بیرون می آورد و آنان بار دیگر اندوهگین می شدند. آنان قسم خورده بودند که جز برای احتلام، آب به بدنشان نرسد و سوگند خوردند که به زنان نزدیک نشوند و بر رختخواب ن خوابند مگر اینکه قاتلان عثمان را بکشند (۲).

(۳) دلهای آنان در آتش اشتیاق به جنگ برای گرفتن انتقام وی، می سوخت.

معاویه، ذهن آنان را به این فکر انباشته بود که علی مسئول ریختن خون اوست وی قاتلانش را پناه داده است. آنها (به جایی رسیده بودند که) معاویه را برای جنگ تشویق می کردند و بیش از او برای جنگ عجله داشتند.

---

(۱)

این مثلی است بدین معنا که: بعض از غمها را به یاد او بیاور تا به هیجان افتد (م).

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۵

(۱)

### لشکرکشی معاویه به سوی صفین

معاویه دانست که چاره ای جز جنگ ندارد؛ زیرا امام در دین خود، نه ظاهرسازی می کرد و نه دست به سازش می زد، بنابراین، او را در حکومت بر شام باقی نمی گذاشت و هیچ منصبی از مناصب دولت را به او نمی سپرد، بلکه او را از همه دستگاههای حکومتی دور می کرد؛ چون از کج نهادیش در امر دین، با خبر بود.

(۲) معاویه، همراه با گروههای بزرگی از اهل شام حرکت کرد و پیشقراولان را پیشاپیش خود فرستاد، در حالی که یاران خود را در بهترین موضع و نزدیکترین محل به شریعه فرات قرار داد و فرات را اشغال نمود و این امر را نخستین پیروزی خود به شمار آورد؛ زیرا دشمن خود را از آب محروم ساخت. و لشکریانش در آنجا مستقر مانده، دست به تهیه مقدمات زده و نیروهای خود را برای آمادگی جهت جنگ، منظم می ساختند.

(۳)

### حرکت امام علیه السلام برای جنگ

امام برای جنگ آماده شد و خطیبان، در کوفه، به تشویق مردم به جهاد پرداختند و آنها را برای مبارزه با معاویه تحریک می کردند، پس از آنکه در جنگ جمل آن پیروزی بزرگ را به دست آورده بودند.

امام حسین علیه السلام در میان مردم خطابه ای عظیم و انگیزنده ایراد فرمود که در آن، پس از حمد و ثنای پروردگار، چنین گفت:

«ای مردم کوفه! شما عزیزان ارجمند و نزدیکترین یاران هستید، در خاموش کردن آنچه میان شما به وجود آمده و آسان کردن آنچه بر شما سخت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۶

گشته است، بکوشید، اما باید دانست جنگ، شری آشکار و طعمی بسیار تلخ دارد، پس هر کس برای آن آماده شود، توشه لازم را برای آن مهیا نماید و

از زخمهایش پیش از فرا رسیدن آن، نهراسد، همانا او یار آن خواهد بود و هر کس پیش از فرا رسیدن وقت و مشخص شدن شیوه و تلاشش، به سوی آن بشتابد، پس آن نزدیکتر باشد به اینکه سودی به قوم خود نرساند و خود را به هلاکت اندازد. از خداوند مسئلت داریم که شما را با یاری خود، قدرت بخشد» (۱).

(۱) این خطابه، سرشار است از دعوت به شتاب برای جنگ و آمادگی کامل برای آن و دقت در تهیه تدارکات که اینها از موجبات پیروزی و از وسایل چیره شدن بر دشمنان است و اینکه کوتاهی کردن و بی اعتنایی به آن، موجب هزیمت و شکست می گردد و این خطابه بر آگاهی وسیع امام در امور نظامی و مسائل جنگ، دلالت دارد.

(۲) پس از سخنرانی سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مردم برای جنگ مهیا شدند و در تنظیم قوای خود کوشیدند و هنگامی که زاد و توشه آنان مهیا شد، امام امیر المؤمنین علیه السلام همراه آنان برای جنگ با فرزند ابو سفیان، حرکت کرد و طلعه های لشکر خود را پیش فرستاد و به آنها دستور داد که جنگ با اهل شام را آغاز نکنند تا آن حضرت به آنها برسد.

(۳) گردانهای لشکر عراق همچون سیل به راه افتادند و یقین داشتند که با نیروهای عصیانگر بر ضد اسلام و دشمنان اهداف آن، می جنگند.

در اثنای مسیر امام، حوادث بسیاری اتفاق افتاد که نیازی به اطاله کلام در

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۸۶ (چاپ اسماعیلیان).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۷

بیان و شرح آنها در این مباحث نداریم، بلکه به اختصار، اشاره ای به

آنها می نمایم.

(۱)

### به اشغال در آوردن فرات

یاران امام، راهی برای رسیدن به فرات نیافتند که از سوی نیروهای بسیاری از سپاه معاویه محاصره نشده باشد و آنان، به شدت از دستیابی یاران امام به آب فرات، ممانعت می کردند.

هنگامی که امام، این وضع را مشاهده فرمود، فرستادگانی نزد معاویه فرستاد که از او بخواهند تا اجازه دهد به آب دسترسی داشته باشند و از آن بنوشند، ولی مذاکرات آنان با وی به نتیجه ای نرسید بلکه آنها اصرار وی را بر ممانعت آنان دیدند که می خواهد آنها را محروم سازد آن گونه که عثمان را از آب محروم کردند.

(۲) تشنگی به یاران امام آسیب رساند و «اشعث بن قیس» نزد آن حضرت رفت و اجازه خواست که جنگ را شروع کند و نیروهای دشمن را مجبور سازد که دست از فرات بردارند. امام چاره ای جز این نیافت و به او اجازه داد.

دو طرف، درگیر جنگی شدید شدند که در آن پیروزی، نصیب نیروهای امام شد و آنها فرات را در اختیار گرفتند و خواستند که با آنان مقابله به مثل کنند و از آب فرات محرومشان سازند، آن گونه که لشکریان معاویه با آنان عمل کرده بودند، ولی امام، اجازه این کار را نداد و با آنها همچون نیکوکاری بزرگوار عمل کرد و اجازه داد که از آب استفاده نمایند.

(۳) فرومایگی و پستی از عناصر امویان و از سرشتهای ذاتی آنان بود؛ زیرا آنها در صحنه کربلا نیز جنایتی را که در صفین مرتکب شده بودند، تکرار کردند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۸

و میان امام حسین علیه السلام و آب فاصله انداخته و بانوان حریم وحی و مخدرات رسالت و

کودکان اهل بیت را وا گذاشتند تا تشنگی آنان را از پای در آورد و بی آبی، دل‌هایشان را بشکافد و آنان به هیچ ندای انسانی پاسخ ندادند و دل‌هایشان به رقت نیامد که با اندکی آب، عطوفتی به آنها نشان دهند.

(۱)

### فرستادگان صلح

امام به شدت از ریختن خون مسلمین، خودداری می کرد و برای ایجاد صلح و آشتی، تلاشها کرد و «عدی بن حاتم، شبت بن ربیع، یزید بن قیس و زیاد بن حفصه را به سوی معاویه فرستاد تا او را به حفظ خون مسلمین دعوت کنند و آخرت را به وی یاد آور شوند و او را بر حذر دارند از اینکه به وضعی همچون وضعیت اهل جمل گرفتار شود. ولی فرزند هند، به این خواسته ها پاسخی نداد و بر گمراهی و تمرد، اصرار ورزید و مسئولیت قتل عثمان بن عفان را بر عهده امام گذاشت؛ زیرا برخورداری از نیروهای نظامی و وحدت کلمه آنان و اصرارشان بر خونخواهی عثمان، او را به عصیان واداشته بود.

فرستادگان صلح، در مأموریت خود ناکام بازگشتند و برای آنها مشخص گردید که معاویه بر جنگ مصمم است و علاقه ای به صلح ندارد و امام علیه السلام را از این امر آگاه ساختند و آن حضرت، آماده شدن برای جنگ را آغاز کرد و مردم را به نبرد، فرا خواند.

(۲)

### جنگ

امام، یارانش را با پرچم‌هایشان، آماده نمود و برای نبرد آماده گشت و به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۷۹

یارانش دستور داد که خود آغازگر جنگ با آنان نباشد، آن گونه که در جنگ جمل به آنها دستور داده بود و اینکه شخصی را که به جنگ پشت کرده باشد، نکشند و بر زخمی حمله نکنند و کشتگان را مثلث نمایند و زنان را به هیجان نیندازند و دیگر سفارشهایی که نمایانگر شرف رهبری نظامی در اسلام است.

(۱) دسته هایی از سپاه امام به سوی دسته هایی از سپاه معاویه خارج می شدند و دو

طرف، تمام روز و یا قسمتی از آن را به جنگ می پرداختند و سپس دست از جنگ می کشیدند بدون اینکه جنگی عمومی میان آنها اتفاق بیفتد و امام از این وضع، امیدوار بود که معاویه به صلح و جلوگیری از خونریزی، تمایلی پیدا کند.

(۲) وضع تا چند روزی از ماه ذیحجه، بدین منوال گذشت تا اینکه ماه محرم فرا رسید و آن از ماههایی بود که در جاهلیت و اسلام، جنگ در آنها حرام بود. دو طرف، تمام ماه را دست از جنگ کشیدند و برای دو طرف، فرصتی به دست آمد تا در امنیت با هم ملاقات کنند؛ زیرا همدیگر را امان داده و میان آنها هیچ جنگی پیش نیامده بود. سفیران صلح نیز میان آنها به تلاش پرداختند ولی به نتیجه ای دست نیافتند در حالی که مجادله میان دو گروه، سخت بالا گرفته بود و اهل عراق، مردم شام را به وحدت کلمه و جلوگیری از خونریزی و بیعت با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و داخل شدن در آنچه مسلمین داخل شده بودند، دعوت می کردند و مردم شام، عراقیها را به خونخواهی عثمان و نپذیرفتن بیعت امام و بازگرداندن امر خلافت به شورایی میان مسلمین، فرا می خواندند.

(۳) هنگامی که ماه محرم به پایان رسید، آنها به جنگ پرداختند ولی جنگی عمومی صورت نگرفت بلکه به صورت زدوخوردهای پراکنده بود که یک فوج در برابر یک فوج و یک لشکر در برابر یک لشکر به جنگ می پرداخت.

هر دو گروه از این جنگ پراکنده؛ خسته شدند و برای جنگ عمومی عجله

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۰

داشتند، (۱) لذا امام به



سپاهیانش آماده باش کامل داد و معاویه نیز چنین کرد و دو سپاه در نبردی سهمگین به هم رسیدند و سخت ترین و شدیدترین جنگها به وقوع پیوست و سمت راست سپاه امام از جای خود عقب رانده شد و امام در حالی که حسن و حسین همراهش بودند «۱» به نبرد پرداختند و اما به سمت چپ سپاه خود یعنی ربیع، پیوست و ربیع در برابر امام، شهادت طلبانه به جنگ پرداختند، گویند گانشان می گفتند: «بعد از امروز، عذری در نزد عرب نخواهید داشت، اگر به امام در حالی که میان شما قرار دارد، آسیبی برسد».

(۲) ربیع، برای مرگ، پیمان بستند و در جنگ، پایداری نمودند و سمت راست سپاه امام با تلاش فرمانده اش «مالک اشتر»، به حال خود برگشت و جنگ با سخت ترین حالتهاش ادامه یافت و ناتوانی و علایم شکست در سپاه معاویه آشکار شد و معاویه تصمیم به فرار داشت، اما شعر «ابن الاطنابه» را به یاد آورد که:

ابت لی همتی و ابی بلائی و اقدامی علی البطل المشیح

و اعطائی علی المکروه مالی و اخذی الحمد بالثمن الربیح

و قولی کلما حشأت و جاشت مکانک تحمدی او تستریحی «همت، تلاش و اقدام در برابر قهرمان غیور، برای من نمی پسندند».

«و اینکه اموالم را ناخواسته داده و ستایش را با بهای پرسود، گرفته باشم».

«و گفتارم هرگاه جانم به هیجان بیاید و بشورد، در جای خودت ستایش می شوی یا آرام می گردی».

(۳) این شعر، او را به صبر و پایداری بازگرداند، آن گونه که خود او در روزگار حکومت و قدرتش بازگو می کرد.

---

(۱) انساب الاشراف، ۲/ ۳۰۵ و ۳/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۱

(۱)

**بازداشتن حسین علیهما السلام از جنگ**

امام امیر المؤمنین علیه السلام

دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شرکت در عملیات جنگی، بازمی داشت. آن حضرت علیه السلام فرمود: «این دو جوان (یعنی حسن و حسین) را به جای من نگهدارید تا به سبب (کشته شدن) آنها، نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع نشود» (۱).

امام علیه السلام برای محافظت از دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش می نمود؛ زیرا آنها وسیله ادامه نسل و بقای ذریه آن حضرت بودند.

(۲)

### شهادت عمار

«عمار بن یاسر» یکی از درخشانترین چهره ها در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و از پرتلاش ترین و شکیباترین آنان در راه اسلام بود که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از علی پیروی کرد و همراه او بود؛ زیرا یقین داشت که آن حضرت، همراه حق است و حق همراه او، آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است.

(۳) عمار، در ایام صفین، پیرمردی با بیش از نود سال سن بود، ولی قلب و بصیرت وی از پیری در امان بود؛ زیرا در آن نبرد، گویی در عنفوان جوانی بود و با پرچم ابن عاص می جنگید و به آن اشاره کرد و می گفت: «به خدا قسم! من سه بار با این پرچم جنگ کرده ام و این بهترین آنها نیست». هنگامی که عقب نشستن یارانش را در میدان نبرد مشاهده کرد، به آنها گفت: «به خدا قسم! اگر بر ما ضربه

---

(۱) نهج البلاغه، ج ۱۱ / ۲۰۰ (چاپ اسماعیلیان).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۲

زند تا آنجا که ما را به نخلهای هجر برسانند، بازهم بر این عقیده هستیم که

ما بر حق و آنها بر باطلند».

(۱) راویان می گویند: در یکی از روزهای صفین، وی صبح زود بر جای نشست در حالی که قلبش به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ملاقات پدر و مادرش بسیار مشتاق گشته بود، پس شتابان نزد امام رفت و از او اجازه خواست که وارد نبرد شود تا شاید شهادت را روزی خود گرداند، ولی امام اجازه این کار را به وی نداد و او همچنان از امام اجازه می خواست، اما امام به این کار راضی نمی شد و او بر امام اصرار می نمود تا اینکه به وی اجازه داد و امام به شدت به سبب اندوه و حسرت بر عمار به گریه افتاد.

(۲) عمار، به سوی صحنه های نبرد رفت در حالی که نیروهایش فراوان بود و نشاط خود را بازیافته و از اینکه به سوی شهادت می رفت، شادمان و خوش حال بود و با صدای بلند می گفت: «الیوم القی الاحبه، محمدا و حزبه ...؛ امروز عزیزان را ملاقات می کنم، محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را ...».

(۳) پرچمدار دسته ای که عمار در آن می جنگید، «هاشم بن عتبه مرقال»، یکی از سواران مسلمین، از اخیار آنان، از بهترین دوستان امام و از خالص ترین آنها بود و تنها یک چشم سالم داشت.

(۴) عمار، به سوی او رفت و گاهی او را به سختی به سوی نبرد می راند و به وی می گفت: پیش برو ای اهور! بار دیگر با نرمی بسیار به او می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! حمله کن. هاشم می گفت: خداوند تو را رحمت کند ای ابو یقظان! تو مردی هستی که جنگ را

سبک می شماری و من، همچون خزیدن پیش می روم شاید به آنچه می خواهم برسم، سرانجام، هاشم به تنگ آمد و در حالی که این رجز را می خواند، یورش برد:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۳ قد اکثروا لومی و ما اقلانی شریث النفس لن اعتلا

اعور یبغی نفسه محلاً بد ان یفل او یفلا

قد عالج الحیاه حتی ملأشلهم بذی الکعوب شلا «آنها مرا بسیار سرزنش کردند و کم نگفتند، من جانم را افروخته ام و باز نمی گردم».

«اعوری هستم که برای خود جایی می جوید، باید که درهم شکنم و یا درهم شکسته شوم».

«با زندگی بسیار تلاشها داشته و خسته شده ام، با نیزه ام آنها را از حرکت باز می دارم».

(۱) این رجز، تصمیم او را بر مرگ و خستگیش را از زندگی نشان می دهد.

آنگاه در میدان نبرد، به تاخت و تاز پرداخت در حالی که عمار، در کنارش می جنگید و رجز می خواند:

نحن ضربناکم علی تنزیله و الیوم نضربکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقبله و یدهل الخلیل عن خلیله

او یرجع الحق الی سبیله

«ما بر سر تنزیل قرآن با شما جنگیدیم و امروز بر سر تأویلش با شما می جنگیم».

«جنگی که سر از گردن جدا می کند و دوست را از دوست بی خبر می سازد».

«و یا اینکه حق به راهش باز گردد».

(۲) عمار، با ایمان و اخلاص، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان جنگید و در دفاع از کلمه توحید، مبارزه ای

بسیار سخت داشت و همراه با برادر رسول

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۴

الله صلی الله علیه و آله در دفاع از تأویل قرآن و در دفاع از امام مسلمین، جنگی شدید نمود. پس عمار، چه هدیه ها و چه الطافی بر اسلام دارد.



پیشه، درگیر نبردی سخت شد تا اینکه پلیدی از میان پلیدان بشریت به نام «ابو الغادیه» بر او تاخت و با نیزه اش ضربه ای کشنده بر او زد و آن قلعه بلند عقیده و ایمان، در حالی که بسیار تشنه بود در خون پاکش بر زمین غلتید، بانویی، ظرفی از شیر برایش آورد و هنگامی که آن را دید، لبخندی زد و از نزدیک شدن اجلش مطمئن گشت و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آخرین نوشیدنی تو از دنیا، کاسه ای شیر است و گروه ستمگر تو را می کشد».

(۲) دیری نپایید که آخرین نفس های خود را کشید و با مرگ وی، برجسته ترین صفحه درخشان ایمان و جهاد، در هم پیچیده شد و آن قهرمانی که زندگی فکر و اندیشه را با اخلاص و تلاشش روشن ساخته بود، به سوی حق بالا رفت.

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که عمار به میدان جهاد رفت، پیوسته ناآرام بود و می فرمود: «خبری از فرزند سمیه برآیم بیاورید».

گروهی از سربازان برای جستجوی عمار رفتند و او را کشته و آغشته به خون شهادت یافتند و شتابان نزد امام برگشتند و او را از شهادتش باخبر ساختند.

امام به شدت افسرده شد و نیروهایش در هم فرو ریخت و امواجی از درد شدید بر چهره اش جاری گشت، زیرا یار و برادر را از دست داده بود.

(۴) امام، اندوهگین و غمگین، در حالی که از دو چشم اشک می ریخت، به سوی شهادتگاه عمار حرکت کرد و فرماندهان سپاه نیز که در غم از دست دادن آن قهرمان بزرگ، سوگوار بودند، همراه آن

حضرت روانه شدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۵

(۱) هنگامی که آن حضرت به محل شهادت عمار رسید، خود را بر او افکند و بر او بوسه ها زد و بسیار گریست و با کلماتی آتشین به سوگ او نشست و فرمود:

«آن کس که از میان مسلمین کشته شدن فرزند یاسر را مهم نشمارد و مصیبتی دردناک بر او وارد نشود، او فردی غیر رشید است. خداوند عمار را رحمت کند، روزی که مسلمان شد. خداوند عمار را رحمت کند، روزی که کشته شد.

خداوند عمار را رحمت کند، روزی که زنده برانگیخته می شود. من عمار را دیدم، در حالی که از یاران رسول خدا، چهار نفر نام برده نمی شدند مگر اینکه او چهارمین باشد و نه پنج نفر، مگر اینکه او پنجمین باشد و هیچ یک از یاران پیشین رسول خدا شک نداشت که در بیش از یک موضع، بهشت برای عمار واجب شده است و نه دو نفری (در این امر شک داشتند)، پس بهشت بر عمار گوارا باد...».

امام، سر عمار را برداشت و در دامن خود گذاشت در حالی که اشکهایش بر گونه هایش می غلتید.

(۲) امام حسن و دیگران نیز پیش رفتند و با دل‌هایی داغدار از اندوه، آن شهید عظیم را سوگواری نمودند. سپس امام برخاست و عمار را در آرامگاه ابدیش به خاک سپرد.

(۳) مورخان می گویند: هنگامی که خبر کشته شدن عمار منتشر شد، در سپاه معاویه آشوبی پیا گشت؛ زیرا شنیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت عمار فرموده است: «گروه ستمگر او را می کشد». و برای آنها آشکار گردید که آنها گروه ستمگر هستند که رسول

خدا صلی الله علیه و آله از آن یاد کرده بود، ولی ابن عاص توانست اختلاف را برطرف سازد. وی به آنها گفت: آن کس که عمار را خارج ساخت، خود او همان کسی است که او را کشته است. ساده اندیشان اهل شام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۶

آنچه را ابن عاص گفته بود، پذیرفتند! پس از کشته شدن عمار، جنگ با شدیدترین صورت، اوج گرفت، در حالی که نیروهای معاویه از هم گسیخته شده و ضعف در سپاه وی آشکار شده بود.

(۱)

### حیله عمرو عاص

شاید زشت ترین کار مسخره در تاریخ بشر و در همه دورانها، مکر و حیله «ابن عاص» در برداشتن قرآنها بود که «راو حوست میلر» آن را از شیخ ترین و بدترین کارهای مسخره در تاریخ بشری توصیف کرده است «۱». و من بر این عقیده ام که این مکر و حیله، نتیجه تصادف یا امری ناگهانی نبود؛ زیرا اصول و طرحهای آن قبلاً برنامه ریزی شده بود؛ چون عمرو عاص در تماسی دائم و بسیار محرمانه، با گروهی از فرماندهان سپاه عراق که در رأس آنان «اشعث بن قیس» بود و این دو، همان کسانی هستند که این توطئه را تهیه دیده بودند.

(۲) «دکتر طه حسین» نیز به این نظریه معتقد است و می گوید: «بعید نمی دانم اشعث بن قیس که خود حیله گر و زیرک اهل عراق بود، در تماس با عمرو عاص که حیله گر و زیرک اهل شام بود، این دو نفر، موضوع را میان خود طرح ریزی نموده و توطئه کرده بودند تا مردم با هم به جنگ پردازند، پس اگر اهل شام پیروز شدند، چه بهتر و اگر از شکست بیمناک شوند و یا



به شکست نزدیک گردند، قرآن‌ها برداشته شوند و بدین گونه بود که میان یاران علی علیه السلام تفرقه

---

(۱) عقیده و شریعت در اسلام، ص ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۷

افکندند و آتش اختلاف را میان آنان شعله ور ساختند» (۱).

(۱) به هر حال، هنگامی که شکست اهل شام آشکار گردید و نیروهایشان به تحلیل رفت، معاویه هراسناک نزد عمرو عاص شتافت و از او نظر خواست که او برداشتن قرآن‌ها را توصیه کرد.

(۲) معاویه، فوراً دستور داد تا حدود پانصد مصحف بر بالای نیزه‌ها برداشته شود و فریادهای اهل شام با یک عبارت بلند شد: «این کتاب خدا از فاتحه تا خاتمه آن، میان ما و شماست، چه کسی مرزهای شام را بعد از اهل شام حفظ می‌کند؟ چه کسی مرزهای عراق را بعد از اهل عراق نگه می‌دارد؟ چه کسی برای جهاد با روم می‌رود؟ چه کسی برای ترکان خواهد بود؟ و چه کسی با کفار مقابله خواهد کرد؟».

(۳) این ادعا، همچون صاعقه‌ای بر سر سپاه عراق فرود آمد که کاملاً دگرگون شدند و همچون موج، به سوی امام شتافتند فریاد بر آوردند: «معاویه با توبه حق آمده، تو را به سوی کتاب خدا فرا خوانده است، از او بپذیر!!...».

امام، از بطلان حيله سخت متأثر شد و دانست که آن، نتیجه شکست آنان در عملیات نظامی است و مقصود از آن چیزی جز فریب دادن آنها نبوده و قرآن‌ها را برداشته اند نه بخاطر ایمان به آنها بلکه برای خدعه و نیرنگ و جای تأسف است که آنان در لحظات سرنوشت ساز تاریخی‌شان، آینده خود و سرنوشت امت را در نظر نگرفتند در حالی که

جز چند لحظه، چیزی به درهم کوبیده شدن دژهای ظلم و نابودی پایگاههای ستم، باقی نمانده بود.

(۴) چه مصیبت بار و تأسف انگیز است که آنان بر تمرد و عناد، اصرار

---

(۱) الفتنه الکبری ۸۹ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۸.

ورزیدند و دوازده هزار نفر از آنان که صاحبان پیشانیهای سیاه بودند، از میان آنها خارج شدند. و امام را با نام صریحش مخاطب قرار دادند و گفتند: «یا علی! به این قوم برای کتاب خدا که به سوی آن دعوت شده ای، پاسخ مثبت بده و آلا تو را می کشیم! آن گونه که فرزند عفاً را کشتیم، به خدا اگر آنان را اجابت نمایی، این کار را خواهیم کرد!!...».

(۱) امام، با دلسوزی و لطف با آنان سخن گفت تا روح تمرد را از آنان ریشه کن سازد، ولی سخن امام بی اثر ماند و آنان به گمراهی خود ادامه دادند و بر اجبار امام به متوقف کردن جنگ، اصرار ورزیدند «اشعث بن قیس»، آنها را به آن کار تشویق می کرد و با صدای بلند، رضایت و پذیرش دعوت اهل شام را فریاد می کرد.

(۲) امام، چاره ای جز اجابت آنان نداشت و لذا دستور داد تا عملیات جنگی متوقف شود، در حالی که قلب شریفش از درد و اندوه پاره پاره می گشت؛ زیرا یقین حاصل کرده بود که باطل بر حق پیروز گشته و همه زحمتهایش و خون لشکریانش بر باد رفته است.

(۳) تمرد کنندگان بر امام، اصرار ورزیدند که مالک اشتر را از میدان جنگ فرا خواند، در حالی که وی به پیروزی نزدیک و میان وی و پیروزی، چیزی جز به مقدار دوشیدن یک میش، فاصله ای نمانده

بود.

(۴) امام، به وی پیغام داد که نزد او بیاید، ولی او توجهی به این دستور نکرد و به فرستاده امام گفت: «به سرورم بگو: این وقتی نیست که برای تو شایسته باشد مرا از این موضعی که دارم دور سازی، من امیدوارم که خداوند برای من پیروزی را نصیب فرماید، پس مرا به شتاب نینداز...».

فرستاده، برگشت و امام را از گفتار آن فرمانده بزرگ باخبر ساخت. فریاد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۸۹

آن وحشیان به انتقاد از امام برخاست و گفتند: «به خدا قسم! نمی بینیم جز اینکه تو به او دستور دادی که جنگ کند...».

(۱) امام در برابر آنها به گرفتاری سختی مبتلا شده بود، پس به آنها فرمود: «آیا دیدید که من محرمانه با فرستاده ام صحبت کردم؟ مگر نه این است که آشکار و در حضور شما در حالی که می شنیدید، با او صحبت کردم؟» آنان بر گمراهی خویش اصرار ورزیده گفتند: «به او پیغام ده که به سوی تو بیاید و الا به خدا قسم! تو را عزل خواهیم کرد...».

آنها تصمیم به شرّ داشتند و نزدیک بود که به امام آسیبی برسانند و لذا آن حضرت دستور اکید صادر کرد تا مالک از میدان جنگ خارج شود.

(۲) مالک اجابت نمود و در حالی که نیروهایش در هم کوبیده شده بود، به سوی امام بازگشت و به یزید که فرستاده امام بود، گفت: «آیا برای برداشتن مصحفها بوده که این فتنه پیش آمده است؟».

- آری.

اشتر، حیلہ ابن عاص را فهمید و گفت: «به خدا قسم! وقتی قرآن‌ها برداشته شدند، گمان کردم که اختلاف و تفرقه ای پیش خواهند آورد. این پیشنهاد

فرزند آن زن نادرست است. نمی بینی پیروزی را؟ نمی بینی که چه وضعی پیدا کرده اند؟ نمی بینی که خداوند برای ما چه می کند؟ آیا درست است که این را رها کنیم و از آن روی برگردانیم؟!».

(۳) یزید، از بحرانی بودن اوضاع و خطرهای هولناکی که امام را احاطه کرده است، وی را آگاه نمود و گفت: «آیا دوست داری که تو در اینجا پیروز شوی، در حالی که امیر المؤمنین در جایی که هست، گرفتار و به دشمنش تحویل داده شود؟...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۰

(۱) اشتر، گفتار یک مؤمن را بر زبان آورد و گفت: «سبحان الله! نه به خدا! این را دوست ندارم».

- «آخر آنها گفته اند یا دستور بده که مالک نزد تو بیاید و یا اینکه با شمشیرهایمان تو را می کشیم! آن گونه که فرزند عفان را کشتیم! و یا اینکه تو را به دشمنت تحویل می دهیم!!...».

اشتر، در حالی که غم و اندوه بر او چیره شده بود، مراجعت کرد، اینک آرزوهایش بر باد رفته بود.

وی به سوی آنها رفت و آنان را به سختی سرزنش کرده و از آنها می خواست که او را بگذارند تا بر دشمنشان بتازد؛ زیرا نصرت و پیروزی او نزدیک شده بود.

آن مسخ شدگان به گفتارش توجهی نکردند و بر خواری و فرومایگی اصرار ورزیدند و به او گفتند: نه، نه.

- «به من اندازه یک تاخت اسب مهلت بدهید؛ زیرا به پیروزی امیدوار شده ام...».

- «در آن صورت ما با تو در گناه شریک خواهیم بود...».

(۲) اشتر، به استدلال با آنان پرداخت و عقیده شان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «به من بگوئید- اینک که

بزرگان کشته شده و فرومایگانان بر جای مانده اند- چه وقت بر حق بودید؟ آیا آن وقت که اهل شام را می کشتید و یا اینک که از جنگ دست کشیده اید و بر باطل هستید و یا اکنون که از جنگ خودداری می کنید بر حق هستید؟ پس در این صورت، کشتگان شما که منکر برتری آنها نیستید و از شما بهتر بوده اند، در آتش جهنم هستند».

(۳) این سخنان روشنگر، جایگاهی نزد آنان نیافت و به او گفتند: ای اشتر! ما را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۱

رها کن، با آنها برای خدا جنگیدیم، ما از تو اطاعت نمی کنیم، از ما دور شو.

اشتر، هنگامی که از درست شدن آنها ناامید شد، به آنها پاسخی شدید داد و آنان را از عواقب وخیم این فتنه بر حذر داشت و اینکه آنها پس از آن، هرگز عزّتی به خود نخواهند دید.

به حقیقت که آنان عزتی ندیدند؛ زیرا دولت حق از افق آنان افول کرد و اختیارشان به دست معاویه افتاد و او آنان را به عذاب سخت، گرفتار ساخت.

(۱) مالک، از امام درخواست کرد که با آنها بجنگد ولی آن حضرت نپذیرفت؛ زیرا مخالفان، نمایندگان اکثریت قاطع در سپاه آن حضرت بودند و گشودن باب جنگ، به فاجعه آمیزترین نتایج می رسید؛ زیرا امت، طعمه ای آسان در دست امویان قرار می گرفت.

امام، سر به زیر انداخت، در حالی که امواجی از درد بر او دست یافته بود.

مدتی طولانی به سرانجام تلخی می اندیشید که این نافرمانان برای امت، پیش آورده بودند.

(۲) مورخان می گویند: آنان سکوت آن حضرت را به عنوان رضایت تلقی نموده، فریاد کشیدند: «علی، امیر مؤمنین داوری را پذیرفته و به حکم

قرآن راضی شده است!!».

(۳) امام، غرق در اندوه بود، زمام کارها از دستش خارج شده و سپاه بر او تمرد کرده بود و آن حضرت نمی توانست کاری بکند. آن حضرت علیه السلام از آنچه به وی رسیده بود، این گونه تعبیر می فرماید: «دیروز، امیر بودم و امروز، مأمور گشته ام و دیروز، نهی می کردم و امروز، نهی می شوم...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۲

(۱)

### حکمت

گرفتاری و سختی امام با سپاهیان متمرّدش تا این حدّ از عصیان و سرپیچی تمام نشد، بلکه مسأله به بالاتر از این نیز کشیده شد؛ زیرا عصیانگران به رهبری «اشعث بن قیس» بر انتخاب «ابو موسی اشعری» که از سرسخت ترین و کینه توزترین دشمنان امام بود، اصرار ورزیدند و پافشاری آنها برای انتخاب وی به این جهت بوده که می دانستند وی امام را از خلافت، عزل می کند و دیگری را برمی گزیند، از کسانی که خواسته هایشان را تأمین کند. آنها دور امام را گرفته و شعار می دادند: ما ابو موسی اشعری را می خواهیم!! امام، آنها را بازداشت و از انتخاب وی نهی کرده، فرمود: «شما در آغاز کار، از من سرپیچی نمودید، پس الآن مرا نافرمانی نکنید، من تصمیم ندارم که ابو موسی را مأمور سازم».

(۲) آنها بر گمراهی و عناد خود، پای فشردند و گفتند: ما به غیر از او راضی نمی شویم؛ زیرا آنچه وی ما را از آن بر حذر می داشت، به آن گرفتار شدیم.

(۳) امام، واقعیت حال ابو موسی و مخالفتش با خود حضرت را برایشان بیان نمود و فرمود: «وی مورد اعتماد من نیست، از من جدا شده و مردم را از من دور کرده و سپس از نزد

من فرار کرد تا اینکه چند ماه بعد او را امان دادم. ابن عباس را مأموریت می دهیم».

(۴) آنان از نامزد نمودن «ابن عباس» خودداری کردند. امام بار دیگر آنها را به انتخاب «مالک اشتر» راهنمایی کرد، ولی آنان وی را نپذیرفتند و بر انتخاب اشعری اصرار ورزیدند و امام دیگر چاره ای جز رضایت و پذیرش نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۳

(۱)

### سند حکمیت

دو طرف، توافق نمودند که «ابن عاص» را از سوی اهل شام و «ابو موسی» را از سوی اهل عراق، حکم قرار دهند و صحیفه ای را نوشتند و موارد توافق خود را مبنی بر اینکه آنچه حکمین در مورد آن موافقت کنند، عمل نمایند، در آن صحیفه ثبت نمودند، متن آن، آن گونه که طبری روایت کرده چنین است:

(۲) «بسم الله الرحمن الرحيم، این است آنچه علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان آن را پذیرفته اند، علی از سوی اهل کوفه و هر که همراه آنان است و پیروانشان از مؤمنین و مسلمین، تحاکم می کند و معاویه از سوی اهل شام و هر که همراه آنان است از مؤمنین و مسلمین تحاکم می نماید، همانا ما حکم خدای عز و جل و کتابش را می پذیریم و جز آن چیزی میان ما حاکم نباشد و اینکه زنده می سازیم آنچه را کتاب خدای عز و جل از فاتحه تا خاتمه آن، زنده ساخته و می میرانیم آنچه را میرانده باشد، پس هر آنچه را حکمین، یعنی ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص قرشی، در کتاب خداوند عز و جل بیابند، به آن عمل کنند و آنچه را در کتاب خدای

عز و جل نیابند، از سنت عدالت آفرینی که وحدت بخش و بدون تفرقه است استفاده کنند (۳) و حکمین از علی و معاویه و از دو سپاه، عهدها و پیمانها و از مردم اطمینان گرفتند که آن دو بر جان و اهل خویش ایمن باشند و ائت یاران آنها باشند بر آنچه در مورد آن تصمیم می گیرند و بر مؤمنین و مسلمین از هر دو گروه، عهد و پیمان خدا باشد که به آنچه در این صحیفه است عمل نمایند، رأی آن دو بر مسلمین واجب است. امنیت و استقرار و بر زمین نهادن سلاح هر جا که حرکت کنند بر جانهایشان و خویشاوندان و اموالشان، حاضر و غایب آنها لازم است و بر عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص است عهد و پیمان خداوند که میان این ائت داوری نمایند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۴

و آن را در جنگ و تفرقه، بازنگردانند تا اینکه از آنها نافرمانی شود و مهلت این حکم تا ماه رمضان است و اگر خواستند که آن را به تأخیر اندازند، با توافق آن را به تأخیر می اندازند (۱) و اگر یکی از حکمین بمیرد، فرمانده پیروان به جای وی کسی را انتخاب می کند که از اهل عدل و دادگری باشد و محل داوری آنان محل عدالتی میان اهل کوفه و اهل شام است اگر پذیرند و دوست بدارند هیچ کس همراه آنها حاضر نشود مگر کسانی که خودشان بخواهند و حکمین از شهود هر کس را که بخواهند برمی گزینند و گواهی خود را مطابق آنچه در این صحیفه است می نویسند و آنها یار خواهند بود بر ضد



هر کسی که مفاد این صحیفه را ترک کند و خواهان بی توجهی و ستم در آن باشد. خداوند! ما از تو یاری می جوییم بر کسی که مضمون این صحیفه را ترک نماید» (۱).

(۲) گروهی از هر دو طرف، آن را امضا نمودند و قابل اجرا گردید. این پیمان، آرزوهای معاویه را برآورده ساخت و او را از خطرهایی که نزدیک بود به حیاتش خاتمه دهد و پیروانش را نابود سازد، رهایی بخشید.

(۳) مطلب مهم در سند این است که از خونخواهی عثمان، سخنی به میان نیآورده و کم و بیش متعرض آن نشده بود، بلکه متوقف شدن جنگ و گسترش صلح و تندرستی میان دو گروه را دنبال می کرد. و من بر این عقیده هستم که این صحیفه نوشته شد، بدون اینکه امام نظری در آن داشته باشد؛ زیرا آن حضرت، سپاهیان خود را به حال خودشان گذاشته بود که هر چه می خواهند بکنند.

(۴)

### بازگشت امام علیه السلام به کوفه

امام، صفین را به سوی کوفه ترک گفت. فکر نمی کنم نویسنده ای بتواند

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/۵۳-۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۵

محنت و گرفتاری بزرگی را که بر امام دست یافته بود، مجسم سازد؛ زیرا آن حضرت با غمهای گران بازگشت و می دید که باطل معاویه استحکام یافته و وضعیّت او مستقر گشته است و ملاحظه می فرمود که سپاهش متمرّد گشته است به طوری که آن را فرا می خواند ولی اجابت نمی کند؛ زیرا فتنه و آشوب، گردانهایش را از هم گسیخته کرده بود و بنا به آنچه مورخان می گویند، آنها یکدیگر را دشنام می دادند و با تازیانه به جان هم می افتادند و بر یکدیگر تعدّی می نمودند خطرناکترین چیزی که اتفاق

افتاد این بود که مسأله خوارج پیش آمد که از آن سخن خواهیم گفت، آفتی که از درون، اردوگاه عراقیها را نابود می کرد و مهمترین خطری بود که به سوی آن می آمد و وحدت سپاه امام را در هم می شکست و آشوب و هراس را در میان آن صفوف پراکنده می ساخت.

(۱) امام به کوفه وارد شد و ملاحظه فرمود که سوگ و اندوه و گریه و زاری مردم در غم کشتگانشان در صفین، همه جای شهر را فرا گرفته بود؛ زیرا تلفات صفین در مقایسه با کشتگان جمل، چندین برابر بودند.

(۲)

### همراه با مارقین

راویان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله. اهل نهروان را «مارقین» نام نهاد و به امام امیر المؤمنین علیه السلام دستور داده بود تا با آنها بجنگد، آن گونه که به وی دستور داده بود که با ناکثین و قاسطین پس از وی، به نبرد پردازد.

(۳) پدیده آشکار در طرز تفکر خوارج، انحراف در رفتار و اصرار بر جهل و عناد است؛ زیرا آنها واقعیت امر خود را بر تعصب و عدم تدبیر و دقت در حقایق امور، بنا نهاده بودند. شعار آنها که در راه آن خود را به هلاکت افکندند و قربانیان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۶

بسیار دادند، «لا حکم الا لله» می باشد، ولی آنها دیری نپاییدند که حکومت را برای شمشیر قایل شدند و وحشت، هراس و فساد را در زمین پراکندند که این مطلب را بیان خواهیم کرد.

(۱) به هر حال، هنگامی که امام از صفین به کوفه آمد، آنها به کوفه وارد نشدند بلکه به منطقه «حروراء» رفتند و بدان منسوب گشتند که تعداد آنان - آن گونه

که مورخان می گویند- دوازده هزار نفر بود و برای جنگ، «شيث بن ربيعي» را فرمانده خویش ساختند و برای نماز «عبد الله كواء يشكري» را انتخاب نمودند و امام را از خلافت خلع نموده. امر خلافت را به شورایی از مسلمین سپردند.

(۲) امام، از تمرد آنان بسیار ناراحت شد و «عبد الله بن عباس» را برای دیدار با آنان فرستاد و به او دستور داد که در زمینه خصومت و نزاع با آنها وارد گفتگو نشود تا اینکه آن حضرت نزد وی حاضر گردد. اما ابن عباس ناچار شد که با آنها به گفتگو پردازد و در حال گفتگوی با آنان بود که ناگهان امام بر آنها وارد شد و ابن عباس را از مناظره با آنها بازداشت و خود حضرت، روی به آنها کرد و فرمود: «خداوندا! این جایگاهی است که هر کس در آن پیروز شود، روز قیامت به پیروزی شایسته تر باشد و هر کس در آن به ناحق سخن بگوید، در آخرت کور و گمراهتر خواهد بود».

(۳) سپس به آنان فرمود: «چه کسی پیشوای شماست؟».

- ابن كواء!- چه چیزی شما را به عصیان بر علیه ما واداشته است؟

- حکمیت شما در روز صفین.

- شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید وقتی که آنها قرآنها را برداشتند و شما گفتید: آنها را اجابت کنیم به سوی کتاب خدا، به شما گفتم: «من

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۷

اینها را بهتر از شما می شناسم، اینها اهل دین و یا قرآن نیستند. من با آنها معاشرت کرده و آنها را چه وقتی که کودک بودند و چه وقتی که مرد گشتند شناخته ام، آنها بدترین

اطفال و شریکترین مردان هستند، با حق و راستیتان به پیش روید؛ زیرا این قوم، این قرآن‌ها را به مکر، فریب و حیلۀ برداشته اند. اما شما حرفم را به من بازگردانید و به من گفتید: از آنها می‌پذیریم. و من به شما گفتم: سخنم به شما و نافرمانیتان نسبت به مرا به یاد آورید و هنگامی که چیزی جز قرآن را نپذیرفتید، بر حکمین شرط کردم که آنچه را قرآن زنده کرده است، زنده نمایند و آنچه را قرآن میرانده است، بمیرانند. پس اگر مطابق حکم قرآن، حکم کردند، ما را نخواهد بود که با آنچه قرآن حکم می‌کند، مخالفت کنیم و اگر خودداری نمودند، ما از حکمشان بیزار خواهیم بود...».

(۱) این حجت تابناک، همه اوهام آنها را باطل ساخت؛ زیرا آنها خود درباره حکمیت مسئول بودند و در برابر هر آنچه از فتنه و فساد واقع شده بود نیز مسئولیت داشتند و در آن مورد، امام، هیچ‌گونه گناهی مرتکب نشده بود.

آنها به حضرت گفتند: آیا این را از عدالت می‌دانی که مردم را در مورد خونها، حاکم قرار دهند؟

- «ما مردان را حاکم قرار نداده، بلکه قرآن را حاکم قرار داده ایم و این قرآن نوشته ای میان دو جلد است که مردان به آن سخن می‌گویند».

- از ما خبر ده که چرا میان خود و آنان مهلتی را قرار داده ای؟

- «تا جاهل بدانند و عالم نیز تحقیق نماید و شاید خداوند در این مدت آتش بس، امر این امت را به صلاح آورد».

(۲) امام، همه راهها را بر روی آنان بست و در آنها قبول و نزدیکی نسبت به سخنان خویش یافت، پس با

گفتاری ملایم خطاب به آن فرمود: «به شهرتان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۸

وارد شوید، خداوند شما را رحمت فرماید».

آنها وی را اجابت نموده و همگی همراه وی به کوفه وارد شدند ولی بر اندیشه خویش باقی ماندند و آن را میان ساده اندیشان منتشر می ساختند تا آنجا که نظر آنان شایع گشت و شوکت آنان نیرو گرفت و شروع به پراکنده ساختن رعب و هراس میان مردم کردند و مردم را به گمراهی و عزل امام و قرار دادن امر خلافت به عهده شورایی از مسلمین فرا خواندند «۱».

(۱)

### جلسه حکمین

مدتی که دو طرف برای حکمیت تعیین کرده بودند، پایان یافت و معاویه قدرتی را که در صفین از دست داده بود، باز به دست آورده و وضعیت وی مستحکم گشت و پیامی برای امام فرستاد و خواستار شد که به حکمیت وفا کند و علت شتاب وی این بود که می دانست سپاه امام به چه حالتی از تفرقه و اختلاف دچار شده است. نیز می دانست که نتیجه به نفع او خواهد بود؛ زیرا کسی که برای حکمیت انتخاب شده، ابو موسی اشعری بود که معاویه از مخالفت وی با امام آگاهی داشت.

(۲) امام، ابو موسی اشعری را برای حکمیت اعزام نمود و چهار صد نفر از یارانش را همراه وی فرستاد و «شریح بن هانی» را فرمانده آنها ساخت و «عبد الله بن عباس» را برای نماز خواندن با آنان تعیین فرمود.

(۳) دو - حکم - گمراه، به تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله «۲»، در «دومه الجندل» و یا در «اذرح»

---

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام، ۱ / ۴۶۹ - ۴۷۲.

(۲) «سويد بن غفله» روایت کرده: همراه

ابو موسی اشعری در روزگار خلافت عثمان، کنار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۹۹

فراهم آمدند و مورخان می گویند: ابن عاص تا مدت سه روز با اشعری مذاکره را آغاز نکرد بلکه جای خاصی را برای وی مهیا کرد و غذاها و نوشیدنیهای گوارا به وی تقدیم می کرد تا آنجا که او را شکم پیشه و رشوه طلب ساخت و هنگامی که مطمئن شد وی بازیچه ای در دست او شده است، به گفتن صفتهای نیکو و لقبهای ارجمند در مورد او پرداخت تا اینکه هوش و حواسش را مالک گشت آنگاه به او گفت: «ای ابو موسی! تو پیر یاران محمد صلی الله علیه و آله و صاحب فضیلت و با سابقه آنها هستی و می بینی که این امت به چه فتنه کوری افتاده است که با بودن آن، امت را بقایی نباشد، آیا ممکن است شخص مبارک این امت شوی و خداوند خونهای آن را به دست تو حفظ کند که خداوند در مورد یک نفر می فرماید:

هر کس آن را زنده کند مانند این است که همه مردم را زنده کرده است، پس چگونه است آن کس که همه این مردم را زنده نماید».

(۱) اشعری، چه وقت پیر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و دارنده فضیلتها و سابقه ها در اسلام بوده است؟

اشعری، با این سخنان شیرین، فریفته گشت و از ابن عاص می پرسید:

برای حفظ خونها چه راههایی وجود دارد؟

---

رود فرات بودم. پس وی، خبری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد و گفت: شنیدم آن حضرت را که می فرمود: «بنی اسرائیل اختلاف یافتند تا اینکه دو حکم گمراه را

فرستادند که گمراه شدند و گمراه کردند هر آن کس را که از آنها پیروی کرد امت من همچنان خواهند بود تا دو حکم را بفرستند که گمراه می شوند و گمراه می نمایند هر کس را که از آنها پیروی نماید».

به او گفتم: ای ابو موسی! حذر کن مبادا یکی از آنها باشی.

گفت: پیراهنش را از تن به در آورد و گفت: به خدا پناه می برم از آن، همان گونه که از این پیراهنم دوری می جویم. (نهج البلاغه ۱۳/۳۱۵).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۰

(۱) ابن عاص به وی پاسخ داد: تو علی بن ابی طالب را خلع می نمایی و من معاویه بن ابی سفیان را خلع می کنم. آنگاه امت، مردی را برمی گزینند که در چیزی از این فتنه حضور نداشته و دست خود را در آن فرو نبرده باشد ...

ابو موسی از وی درباره مردی پرسید که در این فتنه فرو نرفته باشد، پس گفت: او چه کسی خواهد بود؟

عمرو عاص تمایلات اشعری و نظرش سوی «عبد الله بن عمر» را دانسته بود، پس گفت: او عبد الله بن عمر است.

اشعری، از این امر، شادمان گشت و از او برای التزام به گفته اش عهد و پیمان خواست و گفت: من چگونه از این حرف تو مطمئن باشم؟

(۲) ابن عاص گفت: ای ابو موسی! با یاد خدا دلها آرام می گیرد، از عهد و پیمان، هر چه می خواهی بگیر تا آنجا که راضی گردی ...

سوگندی باقی نماند که برای التزام به گفته اش، بر زبان نیاورد. اشعری، به گفتار عمرو عاص، یقین حاصل نمود و رضایت و قبول خود را به وی اعلام نمود و آن دو،

وقت خاصی را معین ساختند تا آنچه را بر آن توافق نموده بودند، به اطلاع عموم برسانند.

آن ساعت هولناکی که گروه‌های عظیم مردم بی صبرانه منتظرش بودند، فرا رسید، عمرو عاص حيله گر، همراه با همکارش اشعری به سوی جایگاه خطابه رفتند تا آنچه را توافق نموده بودند به آگاهی مردم برسانند.

(۳) عمرو عاص، روی به اشعری کرد و به او گفت: برخیز ای ابو موسی! برای مردم سخنرانی کن.

ابو موسی اشعری: تو برخیز و برای آنها سخن بگو.

عمرو عاص به فریب دادن ابو موسی پرداخت و به او گفت: سبحان الله آیا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۱

من بر تو پیشی گیرم! در حالی که تو پیر یاران رسول الله هستی، به خدا قسم! هرگز چنین کاری نخواهم کرد ...

(۱) اشعری، از آن همه القاب گرانقدری که فرزند آن زن آنچنانی برایش بر زبان آورده بود، دچار عجب و خودپسندی شد و آن کوتاه فکر فریب خورده، از عمرو عاص خواست که برای وفا کردن به آنچه توافق کرده بودند، سوگند یاد کند او نیز سوگند یاد کرد که در مورد آنچه با هم به توافق رسیده بودند، وفادار باشد «۱».

(۲) این نیرنگ بر دانشمند امت، یعنی «عبد الله بن عباس» مخفی نماند، پس روی به اشعری نمود و او را از حيله گری ابن عاص بر حذر داشت و به او گفت:

«وای بر تو! به خدا گمان می کنم که تو را فریب داده باشد. اگر بر چیزی توافق نموده اید، بگذار تا او پیش از تو از آن امر سخن بگوید و سپس تو بعد از او به سخن پرداز، زیرا عمرو، مردی حيله گر است، من مطمئن نیستم



از اینکه وی در بین خودتان راضی ات کرده باشد ولی وقتی در میان مردم برخاستی با تو مخالفت نماید...».

(۳) آن نابخرد، اعتنایی به ابن عباس ننموده به سوی جایگاه خطابه شتافت و هنگامی که بر آن جای گرفت، خداوند را حمد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد، سپس اظهار داشت: «ای مردم! ما در موضوعمان دقت کردیم و دیدیم که نزدیکترین راهی که امتیت، صلاح، وحدت و جلوگیری از ریختن خونها و ایجاد الفت را برایمان مهیا می سازد این است که علی و معاویه را خلع نماییم و من علی را خلع کردم، همان گونه که این عمامه ام را برمی دارم در این حال دست به

---

(۱) العقد الفرید ۴ / ۳۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۲

سوی عمامه خود برد و آن را برداشت)، ما مردی را خلیفه قرار دادیم که شخصا همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده و پدرش نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، بنابراین، سابقه ای درخشان دارد، او عبد الله بن عمر است...» (۱).

(۱) وای بر زمانه! و مبادا روزگاری که همانند این بی همه چیزان که نادانی بر دلهایشان زنگار نهاده است، در امور مسلمین حکومت کنند.

(۲) اشعری، امام امیر المؤمنین، حکیم این امت و پرچمدار بزرگ عدالت در زمین را عزل می نماید، آن کس که دین را با شایستگیهای درخشان و مواهبش احاطه نموده بود، اشعری، رهبری امت را در دست عبد الله بن عمر می گذارد که بنا به تعبیر پدرش، طلاق دادن زوجه اش را خوب نمی داند، به درستی یکی از مسائل مسخره آمیز روزگار امت که بر صحنه

زندگی عامه مردم آن روزگار ظاهر شد، روزگاری که درخششهای عقل در آن خاموش گشت و انسان به دنبال خواسته ها و تمایلاتش روان گشت، همین است.

(۳) به هر حال، آن مکار حيله گر؛ یعنی عمرو عاص به سوی جایگاه خطابه رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس اظهار داشت: «ای مردم! ابو موسی، عبد الله بن قیس، علی را خلع نمود و او را از این امری که مورد نظر است، خارج نمود و او نسبت به وی داناتر است، من هم به همراه وی، علی را خلع نمودم و معاویه را بر خودم و بر شما برقرار کردم. ابو موسی، در نامه «۲» نوشته است که عثمان مظلوم و شهید کشته شده و ولی او حق دارد در هر جا که باشد، به خونخواهی وی برخیزد و معاویه شخصا همراه رسول خدا بوده و پدرش نیز

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۷۰-۷۱.

(۲) این غیر از آن نامه ای است که در آن متوقف شدن جنگ آمده بود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۳

پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرده بود.

(۱) آنگاه! عمرو عاص، زبان به ستایش معاویه گشود و او را به چیزی که شایسته آن نبود، توصیف کرد، سپس گفت: او بر ما خلیفه است و اطاعت و بیعت ما بر خونخواهی عثمان برای اوست... «۱».

(۲) اشعری، پس از آنکه عمرو عاص به وی خیانت کرد و پیمان با وی را شکست، خشمگین به سوی وی رفت و بر او فریاد کشید. «تو را چه باشد، خداوند تو را لعنت کند، تو را چیزی نیست جز همانند سگ که اگر

بر او حمله کنی له له می زند و اگر او را بگذاری نیز له له می زند».

(۳) ابن عاص او را بازداشت و گفت: «ولی تو مانند الاغی هستی که بارش کتاب باشد».

هر کدام از آنها در وصف دوستش، راست گفتند؛ زیرا این داوری، امت را به سوی بسیاری از سختیها و فتنه ها کشاند و مصیبتها و فجایع بسیاری را برای آنان موجب شد.

(۴) عراقیها در امتحان غوطه می خوردند و به ضلالت کاری که کرده بودند یقین کردند. اشعری به سوی مکه گریخت و ننگ و رسوایی را برای خود و فرزندانش به همراه برد «۲»، زیرا خیانتی آشکار در حق مسلمین مرتکب

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۲۴-۱۲۵، الامامه و السیاسة: ۱/ ۱۱۸.

(۲) مردم، فرزندان ابو موسی را تحقیر، مسخره می کردند؛ مثلاً فرزندق، ابو برده فرزند ابو موسی را شنید که می گفت: چگونه مغرور باشم در حالی که من فرزند یکی از حکمین هستم.

فرزندق به وی پاسخ داد و گفت: همانا یکی از آن دو، احمق و دیگری فاسق بود، پس تو فرزند هر کدام که می خواهی، باش. (شرح نهج البلاغه ۱۹/ ۳۵۳).

مردی به یکی از فرزندان ابو موسی نگاه کرد که در راه رفتن تکبر داشت، به او گفت: راه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۴

شده بود.

(۱) شعرای آن روزگار، کوفیان و اشعری را بسیار بد گفتند. «ایمن بن خریم اسدی» می گوید:

لو كان للقوم رای يعصمون به من الضلال رموكم باین عباس

لله در أیبه ایما رجل ما مثله لفصال الخطب فی الناس

لکن رموكم بشیخ من ذوی یمن لم یدر ما ضرب احماس لا سداس

ان یخل عمرو به یقذفه فی لجج یهوی به النجم تیس بین أتیاس

ابلق لدیک علیا غیر عاتبه قول امرئ

ما الاشعری بمأمون ابا حسن فاعلم هدیت و لیس العجز کالراس

فاصدم بصاحبک الادنی زعیمهم ان ابن عمک عباس هو الآسی «۱» «اگر این قوم، اندیشه ای داشتند که آنها را از گمراهی رهایی بخشد، ابن عباس را به سوی شما می فرستادند».

«خداوند پدرش را پاداش دهد، او چه مردی است که همانند او برای حل مشکلات میان مردم وجود ندارد».

«ولی آنها پیر مردی از اهل یمن را برایتان فرستادند که ضرب یک پنجم ها در یک ششم ها را نمی داند».

«اگر عمرو او را تنها بیابد، وی را در گردابهایی می اندازد که گویا ستاره بزی را در میان بزها می اندازد».

«به علی بگو بدون اینکه از او گله کرده باشی، گفته شخصی را که از گفتن

---

رفتنش را نگاه کنید، گویی که پدرش، عمرو عاص را فریب داده است!

(۱) حیاة الامام حسن علیه السلام ۱/ ۵۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۵

حق باکی ندارد».

«ای ابو الحسن! اشعری مورد اعتماد نیست تا بدان درستکار باشی؛ زیرا بن همچون سر نباشد».

«پس با یار نزدیکت، رهبرشان را درهم کوب که فرزند عمویت عباس، دلسوز می باشد» «۱».

(۱) معاویه، پیروزی را به دست آورد؛ زیرا مردم شام به سوی او بازگشتند و به عنوان امیر المؤمنین به او سلام می کردند اما امیر المؤمنین علیه السلام در حالی بازگشت که سپاهیان غرق در فتنه، تفرقه و اختلاف بودند به طوری که بعضی از آنها از بعضی دیگر بیزاری می جستند و اختلاف میان آنها پراکنده شده بود و فهمیدند با دست خود چه جنایتی مرتکب شدند.

(۲) امام حسن علیه السلام خطابه ای مفصل ایراد نمود و آنان را به الفت و دوستی فرا خواند. عبد الله بن عباس و عبد

اللّه بن جعفر نیز سخنانی بر زبان راندند و در سخنان خود، حکمیت را محکوم کرده، مردم را به اطاعت و ترک اختلاف فرا خواندند «۲» که بعضی از مردم از آنها پذیرفتند و بعضی دیگر بر تمرد و عصیان خویش، اصرار ورزیدند.

(۳) هنگامی که خبر حکمیت به امام رسید، بسیار اندوهگین گشت و مردم را جمع کرده برای آنان خطابه ای مؤثر پیرامون دردها و اندوههای حضرت بر مخالفت فرمانش در توقف جنگ و پذیرش ندای دشمن - که آن فتح و نصرت به دست آمده شان را نابود ساخت - بیان فرمود، می فرماید:

---

(۱) حیاہ الامام الحسن علیہ السلام، ۱/ ۵۲۹.

(۲) أنساب الأشراف ۳/ ۱۲۹ و ۱۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیہ السلام، ج ۲، ص: ۱۰۶

(۱) «خدای را سپاس! هر چند که روزگار، مصیبتی سنگین و حادثه ای سخت پیش آورده باشد و گواهی می دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. اما بعد: مخالفت با خیرخواه دلسوز باتجربه، حسرت به بار می آورد و پشیمانی به دنبال دارد و من در مورد این دو مرد و این حکمیت، دستورم را به شما دادم و اندیشه خالصم را برایتان بیان کردم که اگر اطاعت می شد، اندیشه ای کارساز بود، ولی شما جز آنچه را می خواستید، همه چیز را رد کردید، من با شما آن گونه بودم که آن شاعر هوازن گفته است:

امرتهم امری بمنعرج اللوی فلم یستینوا الرشدا الاضحی الغدی «آنها را به دستور خود فرمان دادم در لحظه های حساس، ولی آنها مطلب را تا نزدیک ظهر روز بعد متوجه نشدند».

(۲) همانا آن دو مردی که شما به عنوان حکمین برگزیدید، حکم قرآن را پشت سر خود رها کرده

و به نظر خودشان رأی دادند، بنابراین، آنچه را قرآن زنده نموده است، میرانده اند و آنچه را قرآن میرانده بود، زنده ساخته اند. آنگاه در حکمشان به ما خیانت کردند پس هیچ کدامشان نه هدایت کردند و نه حرف درستی زدند، خدا و رسولش و مؤمنین صالح از کارشان بیزارند، پس آماده جهاد شوید و برای حرکت مهیا گردید، صبح روز دوشنبه در لشکرگاه درآید، ان شاء الله...» (۱).

(۳) نیروهای مسلح آن حضرت در موعدی که برایشان تعیین کرده بود، برای مسافرت آماده شدند و به مردم بصره نامه نوشت و آنها را به یاری خویش فرا خواند که دسته هایی از سپاه به آن حضرت ملحق شدند.

---

(۱) أنساب الأشراف ۳ / ۱۴۰ - ۱۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۷

(۱)

### سریچی مارقین

امام، به همراه یارانش به مقصد شام، حرکت کرد، اما دیری نپایید که خبرهایی از تمرد و فساد خوارج و بازگشت به نظریه شان به حضرت رسید.

مورخان می گویند: گروهی از آنان، از کوفه خارج شدند و همفکرانشان از اهل بصره به آنها پیوستند و همگی به سوی «نهروان» حرکت کرده، در آنجا اقامت گزیدند و فساد و تباهی را آغاز نموده، خون مسلمین را مباح دانستند و آنها را کافر شمردند.

(۲) مردی صحابی، به نام «عبد الله بن خباب ابن ارت» بر آنها گذشت، آنان به سوی او شتافته، نامش را پرسیدند و سپس از او در مورد عقیده اش نسبت به امام امیر المؤمنین علیه السلام جويا شدند. وی، آن حضرت را ستایش نمود و آنها خشمگین شده او را گرفتند و کت بستند و او را به همراه همسرش که باردار و نزدیک به زایمان بود، به زیر

درخت نخلی بردند. در آن حال، یک دانه رطب از آن نخل بر زمین افتاد و یکی از آنان آن را برداشت و در دهان خود گذاشت، آنها بر او اعتراض کردند و وی آن را از دهان خود به بیرون انداخت. یکی دیگر از آنان شمشیر کشید و با ضربه آن یک خوگ را که متعلق به اهل ذمه بود، کشت. بعضی از آنان بر او فریاد کشیدند که این کار فساد در زمین است. آن مرد به سوی آن ذمی رفت و او را راضی گردانید.

(۳) هنگامی که عبد الله احتیاط آنان را در اموال دید، به آنها گفت: «اگر در آنچه می بینم صادق باشید، از شما بر من باکی نباشد. به خدا قسم! من در اسلام بدعتی به وجود نیاورده، فردی مؤمن هستم و شما به من امان دادید و گفتید ترسی بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۸

تو نباشد».

(۱) آنها توجهی به وی نکرده به سویش رفتند و او را به نزد خوگی که کشته بودند، بردند و او را بر آن خوگ گذاشتند و سر بریدند. سپس به سوی همسرش رفتند که از شدت ترس به خود می لرزید.

وی التماس کنان به آنها گفت: «من یک زن بیش نیستم، آیا از خداوند پروا ندارید؟».

دلهای زنگارزده آنان، نرم نشد و او را سر بریدند و شکمش را پاره کردند و به سوی سه زن دیگر - که از جمله شان «ام سنان صیداویه» بود - رفته، و آنها را کشتند «۱».

(۲) آنها به پراکندن رعب وحشت و گسترش فساد در زمین پرداختند. امام، «حرث بن مره عبدی» را نزد آنان فرستاد تا از آنها درباره

این تباهی که به راه انداخته بودند جویا شود و از آنها بخواهد تا قاتلان کسانی را که خداوند خون به ناحق ریخته آنان را حرام کرده بود، تسلیمش نمایند.

هنوز آن فرستاده به آنها نزدیک نشده بود که او را کشتند و به او مهلت ندادند که پیام خود را بیان نماید.

(۳)

### جنگ با مارقین

یاران امام، دوست نداشتند در حالی به سوی شام حرکت کنند که خوارج را پشت سر خود رها کرده در غیابشان اموال و اعراضشان را مباح شمارند، لذا، از امام درخواست نمودند که آنان را برای نبرد با خوارج ببرد و پس از اینکه

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۴۱-۱۴۲، طبری، تاریخ ۵/ ۸۱-۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۰۹

از کار آنان فارغ شدند، به جنگ با معاویه پردازند. امام، این درخواست آنان را پذیرفت همراهشان حرکت کرد تا به «نهروان» رسید. هنگامی که در مجاورت خوارج، قرار گرفت به آنها پیغام داد و قاتلان «عبد الله بن خباب» و زنان همراه وی را از آنها مطالبه کرد. همچنین، قاتلان فرستاده اش، «حرث بن مره» را از آنها خواست تا از آنان دست بردارد و به جنگ با معاویه برود و آنگاه به مسائل آنان رسیدگی کند.

(۱) آنها به حضرت پاسخ دادند: «میان ما و شما چیزی جز شمشیر وجود ندارد مگر اینکه به کفر، اقرار ورزی و همانند ما توبه کنی!!».

امام از آنها سخت متأثر شد و فرمود: آیا بعد از جهادم همراه رسول خدا و بعد از ایمانم، بر خود شهادت به کفر بدهم در این صورت گمراه بوده اهل هدایت نخواهم بود... «۱».

(۲) امام، گاهی آنها را موعظه می کرد و



گاهی به آنها پیغام می داد تا آنجا که بسیاری از آنان خود را کنار کشیدند و به کوفه باز گشتند، بعضی از آنان به امام پیوستند و گروه سوم برای جنگ جدا شدند که جز «عبد الله بن وهب راسبی»، پیشوای خوارج- کسی که جای سجود بر خود داشت- و سه هزار نفر همراه وی، کس دیگری باقی نماند.

(۳) هنگامی که امام از ارشاد آنان ناامید گشت، سپاه خود را آماده نمود و دستور داد که با آنها به جنگ اقدام نکنند تا اینکه خود با آنان به جنگ برخیزند.

(۴) هنگامی که خوارج آماده باش امام را دیدند، برای جنگ مهیا گشتند در حالی که دل‌هایشان برای جنگ در آتش شوق می سوخت آن گونه که شخص تشنه به آب مشتاق باشد. یکی از آنها فریاد کشید: «آیا کسی هست که به سوی

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۴۳-۱۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۰

بهشت برود؟»، همگی فریاد بر آوردند «به بهشت باید رفت»، سپس در حالی که شعار «لا حکم الا الله» می دادند به حمله ای شدید به سوی سپاه امام دست زدند.

(۱) سواران امام در برابرشان به دو دسته تقسیم شدند، گروهی به راست و گروهی به چپ می رفتند و خوارج، میان دو گروه دفع می شدند ساعتی نگذشت که همگی کشته شده تنها نه نفر از آنها جان به سلامت بردند «۱».

(۲) هنگامی که جنگ به پایان رسید، امام از یارانش خواست که «ذو الشدیه» «۲» را در میان کشتگان پیدا کنند. آنان جستند ولی وی را نیافته، نزد امام برگشتند و به ایشان خبر دادند که به او دست نیافتند. آن حضرت، بار دیگر به آنان دستور

داد تا جستجو کنند و فرمود: «به خدا قسم! نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است، عجباً! او را بجوید که در میان کشتگان است».

(۳) آنها به جستجویش پرداختند یکی از یاران حضرت، او را کشته در جوی آبی یافت و به سوی امام دویده، امام را با خبر ساخت، هنگامی که امام، آن خبر را شنید، خود و یاران همراه به سجده افتادند سپس امام سر از سجده برداشت در حالی که می فرمود: «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است، شما شرورترین فرد را کشتید...»

(۴) امام، برای یارانش آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، بازگو کرد، از جمله فرمود: «قومی شورش خواهند کرد و سخن حق را بر زبان می آورند در حالی که از دهنهایشان تجاوز نمی کنند، همانند خروج تیر از دین خارج می شوند. در میان آنان مردی است که دستی ناقص دارد، در دست او چند تار موی سیاه است اگر در میان آنها باشد، شما بدترین مردم را کشته اید...».

---

(۱) الملل و النحل ۱/ ۱۰۷.

(۲) آنکه گویی پستانی دارد (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۱

(۱) آنگاه امام دستور داد جنازه اش را بیاورند، جنازه را آوردند و دستش را ملاحظه نمودند و دیدند که بر شانه او پستانی همچون پستان زن وجود دارد و چند تار موی سیاه بر دست اوست که تا روی دست دیگرش کشیده می شود که اگر رها شود به شانه اش بر می گردد. هنگامی که امام آن را دید، برای خدا به سجده افتاد. آنگاه امام کشتگان دو گروه را به خاک سپرد و اسلحه

خوارج و چهار پایان آنها را میان یاران خود تقسیم نمود و متاعها و بردگان را به صاحبانشان بازگردانید، آن گونه که با اصحاب جمل انجام داده بود.

(۲) «جنگ نهروان» که نتیجه واقعه صفین بود، بدین گونه پایان یافت و در پی خود، تأسیس حزب آشوبگر نیرومندی را باقی گذاشت که در جهان اسلام، ظاهر شد، همان «حزب حروریّه» که تمرّد در برابر حکومت‌های موجود در سرزمینهای اسلامی و جنگ با آنها به صورتی آشکار را بر عهده گرفت، امری که به ریخته شدن خونها و اشاعه فتنه و اختلاف در بسیاری از آن زمانها انجامید.

(۳) آنچه در نظامهای دینی خوارج آشکار بود، حکم به تکفیر هر مسلمانی است که به مذهب آنان معتقد نباشد، خون و اموال او را مباح می دانستند.

و به نظر من، بیشتر جنایات هولناکی که در نبرد کربلا روی داد، به این مسخ شدگان بر می گردد که همه سرشتهای انسانی از آنها دور شده بود؛ زیرا بسیاری از افراد آن سپاه (در کربلا) از اخلاق آنان، اثر گرفته و به سوی جرم و جنایت با فجیع ترین صورتها و گونه هایش روی آورده بودند.

(۴)

### پس مانده های جنگ

آن جنگها، عظیم ترین محنتها و شدیدترین فجایع را به بار آورد و نه تنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۲

امام به آنها گرفتار شد، بلکه جهان اسلام گرفتار بلائی آنها گشت؛ زیرا فتنه ها را برای عالم اسلامی، همیشگی ساخته و بسیاری از بلاها و مصیبتها را به سویس روانه ساخت که شاید مهمترین آنها عبارت باشند از:

(۱)

### پیروزی معاویه

برای معاویه فرصتهایی را پیش آورد که بعد از آن حوادث، پس از آنکه حاکمی بر سرزمین شام بود برای نخستین بار، خود را نامزد خلافت سازد او پیروزی خود بر امام و غلبه بر آن حضرت را چنین اعلام می کند: «من پس از صفین بدون سپاه و بدون زحمت و ساز و برگ، با علی جنگیدم» «۱».

(۲) اما امام از قدرتهای سیاسی و نظامی بر کنار بود، چرا که مردم را فرا می خواند، ولی آنها گوش فرا نمی دادند، سخن می گفت، اما به سخنانش توجهی نمی نمودند.

آن جنگها خلافت اسلامی را به حکومتی قیصری کشاند که در آن هیچ سایه ای از احکام اسلام و منطق قرآن دیده نمی شد؛ زیرا کار حکومت به معاویه منتهی شد که مال خدا را سرمایه خویش قرار داد و بندگان خدا را به بردگی کشاند و مسلمانان را بر چیزی که خوش نداشتند، مجبور ساخت.

(۳)

### از هم پاشیدگی سپاه امام علیه السلام

همه نیروهای نظامی در سپاه امام از هم گسیخته شد، تفرقه و اختلاف در

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۳

میان آنها بویژه بعد از واقعه نهروان، پدیدار گشت؛ زیرا روحیه سپاه، درهم شکسته شد.

(۱) «بلاذری» می گوید: «معاویه، عماره بن عقبه را به کوفه فرستاد تا برایش از وضعیت سپاه امام، جاسوسی نماید. وی به معاویه نوشت که یاران علی و زاهدان آنها بر او شوریده اند و او به سوی آنها رفته و آنان را کشته است، بنابراین، سربازان و مردم سرزمینش بر او تباه گشته و میان آنان دشمنی پدید آمده و به شدت دچار تفرقه شده اند».

(۲) معاویه (در حالی که می خندید)، به «ولید بن عقبه» گفت: آیا راضی هستی که برادرت،

جاسوسی برای ما باشد، ولید به برادرش عماره گفت:

ان یک ظنی یا بن امی صادق‌عماره لا یطلب بذحل و لا وتر

مقیم و اقبال ابن عفان حوله یمشی بها بین الخورنق و الجسر

و تمشی رخی البال منتشر القوی کانک لم تشعر بقتل ابن عمرو «۱» «اگر گمانم ای فرزند مادرم! درست باشد، عماره به خونخواهی و انتقام، بازخواست نمی شود».

«اقامت دارد در حالی که خونخواهان فرزند عفان در اطراف او هستند و او میان خورنق و پل، راه می رود».

«و تو آسوده خاطر و قدرتمند راه می روی، گویی که از کشته شدن فرزند عمرو، اطلاعی نداری».

(۳) سپاه امام، دچار فتنه و اختلاف شد و امام با همه قدرتهای عظیم خطابی اش، نتوانست آنان را بر سر عقل آورد و عناصر آشوب و سرکشی را که از

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۴

جمله سرشتهای آنها شده بود، از میان بردارد.

(۱) از میان عواملی که تمرد سپاه امام را گسترش بخشید، این بود که معاویه به جمعی از سران برجسته عراق همچون «اشعث بن قیس»، نامه نوشت و به آنها وعده مال و منال داد و به آنها وعده داد که اگر دست به عملیات خرابکاری در سپاه امام و مردم او بزنند، بخششها و مناصبی را در اختیار آنان می گذارد آنها نیز وی را اجابت نموده و به نوبه خود به اشاعه اراجیف، گمراه کردن افکار عمومی و پراکندن روح تفرقه و اختلاف در میان مردم، پرداختند «۱» به طوری که تبلیغات آنان، تأثیری عمیق در میان افراد آن سپاه نمود و آنها از اطاعت امام، سرپیچی نموده، دست به عصیان زدند.

(۲) اکثریت مطلق در اردوگاه امام، خواسته های

ویژه خود را داشتند که با منافع دولت و اهداف رهبر آن، منافات داشت، در حالی که مردم شام بر خلاف آن وضع بودند.

«حجاج بن خزیمه» به معاویه می گوید: «تو به چیزی قوی می شوی، غیر از آنچه علی به آن قوی می گردد؛ زیرا همراه تو گروهی هستند که اگر ساکت شوی، چیزی نمی گویند و اگر سخن بگویی، ساکت می شوند و اگر فرمان دهی، سؤال نمی کنند، در حالی که همراه علی، کسانی هستند که اگر سخن بگویند، آنها به حرف می آیند و اگر ساکت شود، به سؤال می پردازند» (۲)».

(۳)

### تصرف مصر

محنت و گرفتاری امام در جای معینی تمام نمی شد، بلکه محنتها همچنان

(۱) همان.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۱۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۵

پی درپی از راه می رسیدند، آن هم در شدیدترین وضعیّت و حالت، آن حضرت، هنوز از نبرد با «مارقین» فراغت نیافته بود که گرفتار مسائل داخلی کشور گشت؛ زیرا معاویه برخی قسمتها را به تصرف خود در می آورد و به برخی قسمتها یورش می برد و رعب و وحشت را در آنها گسترش می داد؛ چون از نابسامانی و ضعف سپاه امام و گرفتار شدن آن به تفرقه و اختلاف، مطمئن شده بود و لذا تصمیم گرفت «مصر» را تصرف کند، مصر، قلب سرزمینهای عربی بوده است.

معاویه آن را طعمه ای برای وزیر و سازنده دولتش یعنی «عمرو عاص» قرار داد تا از منافع و عایدات آن، بهره مند شود.

(۱) امام، زعیم بزرگ یعنی «قیس بن سعد انصاری» را به حکومت مصر گمارده بود، وی از درخشنده ترین شخصیتهای اسلامی در حسن سیاست، عمق تفکر و دوراندیشی بود و در ایام محنت، با مصریان به سیاست عدل و حق رفتار نمود

و آشوبهای داخلی را فرونشانده، دوستی و الفت را در آن گسترش داده بود. امام، وی را معزول نمود و آن شخص پاک یعنی «محمد بن أبو بکر» را به جای وی گمارد.

(۲) وضعیّت مصر، مضطرب گشت و ادعای عثمانی در آن سرزمین آشکار شد. امام، محمد را معزول ساخت و «مالک اشتر نخعی» را که از دلسوزترین مردم نسبت به امام و مخلص ترین آنها نسبت به آن حضرت بود، به جای وی مأموریت داد. اما هنوز به «قلزم» نرسیده بود که در گذشت.

(۳) مورخان اجماع دارند بر اینکه معاویه، صاحب خراج «قلزم» را فریب داد.

او به مالک، عسل زهرآلود خوراند و او را کشت که معاویه و یارش عمرو عاص، پس از آن در این مورد سخن می راندند و می گفتند: «خداوند را از عسل، سربازانی باشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۶

(۱) معاویه، سپاهی را برای تصرف مصر، مجهز ساخت و ابن عاص را بر آن فرماندهی داد. هنگامی که امام، این مطلب را دانست، محمد را بر حکومت مصر، باقی گذاشت و به او وعده فرمود که سپاه و اموال امدادی برایش بفرستد و به دعوت اهل کوفه برای یاری رساندن به برادرانشان در مصر پرداخت، اما آنان امام را اجابت نمودند. امام بر آنها اصرار و از آنان یاری طلبید، ولی تنها سربازان اندکی وی را اجابت نمودند که گویی به سوی مرگ رانده می شدند.

(۲) امام آنان را به مصر اعزام نمود، اما طولی نکشید که به آن حضرت خبر رسید که عمرو عاص، مصر را تصرف نموده و عامل آن حضرت بر مصر، یعنی محمد، به قتل رسیده و جنازه اش در

آتش سوزانیده شده است.

امام، سربازانش را بازگرداند و برای اهل کوفه خطابه ای شورانگیز ایراد کرد و از آنها انتقاد نمود و از یاری نکردن و سستی عزیمتشان، با آنها سخن گفت.

به هر حال، تصرف مصر، قدرت معاویه را فزونی بخشید و او را بر آن داشت تا به اهل عراق، در داخل شهرهایشان یورش برد.

(۳)

### یورشها

معاویه، به پیروزی خود در تصرف مصر، قانع نگشت، بلکه به گسترش رعب و وحشت در شهرهایی که در قلمرو امام بود، پرداخت تا مردم آن مناطق متوجه شوند که قدرت علی علیه السّلام از بین رفته و آن حضرت، قادر نیست آنها را حمایت کند و از تعدی بر آنان جلوگیری نماید.

معاویه، دست به تشکیل دسته هایی نظامی زد و به آنها مأموریت داد که در عمق مناطق، پیشروی کنند و فساد و قتل را در آنها بگسترانند. ضمنا وی، جمعی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۷

از سفاکانی را که در جرم و جنایت، سابقه ای طولانی داشته و از هر خوی و سرشت انسانی به دور بودند، به فرماندهی آن نیروها گماشت و به هر یک از آنان دستور داد هر کسی را که از شیعیان امام باشد، به قتل برسانند و به مناطق خاصی با سرعتی فراوان یورش برند که ما در اینجا به بعضی از این یورشها اشاره ای می نمایم.

(۱)

### یورش بر عراق

معاویه، چهار واحد نظامی برای یورش بردن به اطراف و داخل عراق، تشکیل داد تا دلهای عراقیها را پر از خوف و هراس سازد تا هرگاه امام آنان را به جهاد دعوت کند، اجابت ننمایند. بعضی از مناطق عراق که مورد حمله واقع شدند عبارتند از:

(۲) ۱- عین التمر: معاویه، «نعمان بن بشیر انصاری» را با هزار نفر به «عین التمر» فرستاد که «مالک بن کعب» حاکم آنجا بود. یک واحد هزار نفری از سپاه، همراه او بودند، ولی وی از حمله اهل شام اطلاعی نداشت و به سربازانش اجازه داد تا نزد خانواده هایشان در کوفه بروند و خود با صد نفر باقی ماند،



هنگامی که سپاه معاویه به وی حمله ور شد، مقاومتی دلیرانه از خود نشان داد و یک گروه کمکی که بالغ بر پنجاه نفر بودند به یاری وی شتافتند، و هنگامی که نعمان آنها را دید، هراسناک گشت و پای به فرار نهاد؛ زیرا گمان کرده بود که افراد دیگری در پی آنها خواهند آمد.

(۳) هنگامی که خبر این حمله به امام رسید، در میان سپاهیان به خطبه ایستاد و آنان را به کمک عاملش فرا خواند و سپس فرمود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۸

«ای اهل کوفه! هرگاه دسته ای به شما روی آورند و یا عده ای از سواران شما به سوی شما بیایند، هر کدام از شما در خانه اش را می بندد و همچون سوسمار در سوراخ خود جای می گیرد و یا چون گفتار به لانه اش پناه می برد، به خدا قسم! ذلیل، آن کسی است که شما یاری اش کنید. هر کس به شما راضی شود، با کمانی بدون تیر و شکسته، تیراندازی کرده باشد، پس زشتی و نداری بر شما باد که شما را ندا کرده و با شما راز گفته ام ولی نه آزادگانی در دیدار بوده اید و نه برادرانی در کارزار، من از شما به کرانی گرفتار شده ام که نمی شنوند و به لالانی که نمی اندیشند و کورانی که نمی بینند» (۱).

(۱) ۲- هیت: معاویه، «سفیان بن عوف» را با شش هزار نفر برای حمله به «هیت»، فرستاد و به او دستور داد که پس از حمله بر آن، به «انبار و مدائن» برود و مردم آنها را مورد تعرض قرار دهد. وی با سپاهیان به «هیت» رفت، ولی کسی را در آنجا نیافت، سپس به سوی

«انبار» حرکت کرد و در آنجا پادگانی متعلق به امام یافت که دویست نفر در آن بودند، با آنها به جنگ پرداخت و «اشرس بن حسان بکری» را همراه با سسی نفر از یارانش به قتل رساند و اموال موجود در (شهر) انبار را غارت نمودند و شادمان از پیروزی و اموال غارت شده، نزد معاویه بازگشتند «۲».

(۲) خبرهای انبار به حضرت علی رسید و آن حضرت را به شدت متأثر ساخته او را بسیار خشمگین نمود و چون آن حضرت بیمار بود و نمی توانست سخنرانی نماید، نامه ای را نوشت که برای مردم خوانده شد، در حالی که آن حضرت را

---

(۱) در تاریخ طبری ص ۱۳۳-۱۳۴، آمده است: «و نه برادرانی مورد اعتماد».

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/۳۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۱۹

نزدیک محل برده بودند تا خواندن آن را بشنود. متن آن نامه بدین شرح است:

(۱) «اما بعد: همانا جهاد، دری از درهای بهشت است و هر کس با بی میلی آن را ترک کند، جامه خواری پوشانیده می شود و گرفتاری او را دربرگیرد و خرد و ناچیز گردد و از مکانت خویش بیفتد و از عدالت و انصاف دور باشد. من شما را شب و روز و آشکار و پنهان، برای جهاد با این قوم فرا خواندم و به شما دستور دادم تا قبل از اینکه بر سر شما بتازند، خود به سراغ آنها روید؛ زیرا هیچ قومی در درون خانه هایشان مورد هجوم قرار نگرفتند مگر اینکه خوار شدند. شما کار را به یکدیگر حواله دادید و سستی پیشه نمودید. گفتار من بر شما گران آمد و از فرمانم سرپیچی نموده، آن

را به پشت سر خود انداختید، تا آنجا که از هر سو، یورشها بر شما صورت گرفت. این، غامدی است که سوارانش به انبار وارد شده و ابن حسان بکری را کشته و اسلحه خانه هایتان را از جای برداشته و مردان صالحی را از شما کشته است. به من خبر رسیده که یک مرد از اهل شام به خانه زن مسلمان و یا زن هم پیمان غیر مسلمان وارد شده، خلخال، دستبند و گردنبند او را ربوده است. (۲) شگفتا که قلب می میرد و اندوه، روی می آورد و غمها شعله ور می شوند که این قوم در باطلشان می کوشند و شما از حقتان ناتوان نشسته اید، پس چه زشت و ناچیز است حالتی که در آن قرار گرفته و هدفی برای هر تیرانداز شده اید، به شما شیخون می زنند و شما دست به حمله نمی زنید، خداوند، معصیت می شود و شما راضی می گردید. اگر به شما بگویم که در گرما بر سر دشمنان بتازید، می گوید این داغی تابستان است، چه کسی در آن به جنگ می رود؟ ما را مهلت ده تا گرما از ما دور شود. و اگر به شما بگویم در دل زمستان به آنها حمله کنید، می گوید: گرما و سرما همه اینها فرار شماست از گرما و سرما؟ در حالی که شما به خدا سوگند! از شمشیر فراری تر هستید، ای مردنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۰

! (۱) ای آنان که چون کودکان می اندیشید و همچون زنان به حجله رفته فکر می کنید، ای کاش شما را نمی دیدم و خداوند مرا از میان شما خارج کرده بود، که شما سینه ام را از خشم پر کرده و جام تهمت‌ها را

جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی تان اندیشه ام را بر من تباه ساختید تا آنجا که قریش گفتند: فرزند ابو طالب مردی شجاع است ولی از جنگ اطلاعی ندارد، خداوند پدرشان را بیامرزد آیا کسی از آنها بیش از من در جنگ محکمتر و پایدارتر است، در بیست سالگی به سوی جنگ رفتم «۱» و اینک از شصت سالگی گذشتم، اما آنکه اطاعت نشود، رأیی ندارد» «۲».

(۲) این سخنان، نشانگر خشم عمیق و یأس شدید امام از یارانش می باشد که دل‌های آنان مالا مال از ترس و ذلت نسبت به اهل شام بود و خواری را پذیرا شدند و هراسان در خانه های خود نشستند تا آنجا که کار امام به گرفتاری انجامید.

(۳) ۳- واقعه: معاویه، «ضحاک بن قیس فهری» را به «واقعه» فرستاد تا بر شیعیان امام در آن منطقه، یورش برد و سه هزار نفر در اختیار او گذاشت.

ضحاک، به راه افتاد و اموال مردم را غارت نمود و هر کس را که گمان می کرد از امام اطاعت می کند، به قتل رساند و به حرکت خود ادامه داد تا اینکه به «قطقطانه» رسید، در حالی که مرگ و وحشت را به همراه داشت، سپس حرکت کرد و به «سماوه» منتهی شد و پس از آن به سوی شام بازگشت.

(۴) هنگامی که این خبرها به امام علیه السلام رسید، در میان لشکر خود به خطابه ایستاد و آنها را به مقابله با این تجاوز فرا خواند، ولی هیچ کس پاسخی به وی

---

(۱) در روایتی «هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم».

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۲۰۱-۲۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۱

نداد. سپس حضرت فرمود: «به

خدا قسم! دوست دارم که به جای هر ده نفر از شما، یک نفر از اهل شام را می داشتم و شما را همچون صرافی نمودن طلا، صرف می نمودم. دوست دارم که با بصیرتم، با آنان روبه رو شوم و خداوند مرا از رنج بردن و مدارا کردن با شما آسوده گرداند».

(۱) پس از آن، امام، به تنهایی به سوی «غریین» حرکت کرد تا با این تجاوز مقابله نماید که «عبد الله بن جعفر» با مرکبی به وی پیوست و آن حضرت بر آن سوار گشت.

(۲) هنگامی که مردم این وضع را دیدند، بعضی از آنان به سوی آن حضرت شتافتند. حضرت علیه السلام «حجر بن عدی» را با چهار هزار نفر به جنگ ضحاک فرستاد که در طلب وی حرکت کرد اما به او نرسید و مراجعت نمود «۱».

یورشهای معاویه به عراق همچنان پی در پی صورت می گرفت بدون اینکه با مقاومت قابل توجهی روبه رو شود. معاویه به سبب سستی یاران امام، به فتح و پیروزی، یقین حاصل کرد.

(۳)

### یورش به حجاز و یمن

معاویه، «بسر بن ابی اراطاه» را با سه هزار نفر برای یورش به «حجاز و یمن» فرستاد. او به طرف یثرب حرکت کرد ولی هیچ مقاومتی از سوی مردم آنجا ندید، پس بالای منبر رفت و با صدای بلند، برای عثمان سوگواری کرد و رعب و وحشت را در دل مردم افکند.

(۴) وی از مردم یثرب برای معاویه بیعت گرفت، سپس به طرف یمن حرکت

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۹۷-۱۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۲

کرد که «عبید الله بن عباس» از سوی امام، حاکم آن منطقه بود. عبید الله از برابر وی فرار کرد و به کوفه آمد.

(۱)

امام، «عبد الله حارثی» را به جای وی تعیین نمود که «بسر» او را کشت و پسرش را نیز به قتل رساند و به سوی دو طفل «عبید الله» رفت و آنها را کشت.

هنگامی که خبر آنها به مادرشان رسید، از خود بی خود شد و با سوز دل، در رثای آنها ابیات مشهوری را سرود «۱».

حکومت معاویه بر پایه قتل بی گناهان و سر بردن کودکان و پراکنده ساختن رعب و وحشت در شهرها استوار گردید.

(۲) هنگامی که این اخبار دردناک به امام رسید، نیروهایش سست گردید و قلبش از درد، شکافته شد و در میان سپاهش به خطبه ایستاد و گرفتاریها و بلاهایی را که از دست آنان کشیده بود، بازگو نمود.

(۳) «باخبر شدم که بسر بر یمن دست یافته است. به خدا قسم! من گمان دارم که این قوم با همدست بودنشان در باطلشان و تفرقه شما در حقتان و نافرمانی از امامتان در حق و اطاعت آنان از امامشان در باطل و ادای امانت به پیشوایشان و خیانت شما و صلاحشان در سرزمینشان و فساد شما، به دولت خواهند رسید؛ زیرا اگر من قدحی نزد یکی از شما به امانت گذارم، بیم دارم که دسته آن را ببرد.

(۴) خداوندا! من از آنها بیزار گشته و آنها از من بیزار شده اند، از آنها خسته شده و آنان از من خسته شده اند، پس بهتر از آنان را به من عنایت فرما و بدتر از مرا به ایشان بده. خداوندا! دلهایشان را نابود ساز آن گونه که نمک در آب حل می شود.

به خدا قسم! دوست دارم هزار سوار از خاندان فرس بن غنم می داشتم» «۲»:

(۲) قبیله ای از قبایل عرب که به شجاعت و اقدام، شهرت دارند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۳ هنالک لو دعوت اتاک منهم فوارس مثل ارمیه الحمیم «آنان که هرگاه آنها را فراخوانی، از میان آنان سوارانی همچون باران بعد از گرما به سوی تو می آیند».

(۱) سپس از منبر فرود آمد «۱» در حالی که غرق در غم و اندوه و از یارانش ناامید شده بود، آنان که اینک دارای اعصابی سست و خالی از شعور و احساس شده بودند.

(۲) اینها برخی از یورشهای معاویه بر عراق و خارج از آن، از مناطق اسلامی واقع در قلمرو حکومت امام بود که هدف از آنها تضعیف و تزلزل ایمان مردم آن مناطق به توانایی امام از حمایتشان در برابر تجاوز و نشان دادن قدرت و توانایی نظامی معاویه و تقویت روحیه سپاهیان و حزب وی بوده که در آن سرزمینها پراکنده بوده اند.

(۳) به هر حال، این یورشها بخش بزرگی از ناتوانی و تمرد در سپاه امام را مجسم ساخت تا آنجا که معاویه به این فکر افتاد دست به حمله ای عمومی برای تصرف عراق و نابودی حکومت امام بزند و مسلم است که اگر وی دست به چنین کاری می زد، راه را آسان می یافت و با هیچ گونه مشکل یا مقاومت قابل توجهی رو به رو نمی شد؛ زیرا آن قوم به آسودگی روی آورده و از جهاد، بیزار گشته بودند.

(۴)

### هرج و مرج خوارج

محنتهای جانکاه، یکی بعد از دیگری بر امام وارد می شدند؛ زیرا یورشهای معاویه بر عراق و خارج آن، پی در پی صورت می گرفت و رعب

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۱/ ۶۳-۶۶.

و هراس را در دل شهروندان وارد می ساخت. امام قادر نبود که امتیّت را حفظ کند و مردم را از تجاوز، محافظت نماید؛ چون سپاهیان دست از اطاعت برداشته و عصیان و تمرد را اعلام نموده بودند، آن حضرت هیچ گونه نفوذ یا تسلطی بر آنان نداشته است.

(۱) از جمله محنتهای جانکاهی که امام بدانها دچار گردید، «فتنه خوارج» بود؛ زیرا آن حضرت، آنان را در نهروان از پای در نیاورد، بلکه تنها جماعتی از آنان را نابود کرد ولی بیشتر آنها باقی ماندند و همراه آن حضرت، زندگی می کردند و منتظر فرصت بر علیه وی بوده، دل‌های مردم را از آن حضرت دور می ساختند؛ چون از ستم وی، خود را در امان می دیدند و یقین داشتند که وی به آنها تعدی نخواهد کرد و آنان را به کیفر نخواهد رساند.

(۲) آنان به عدالت وی طمع برده و نرمخویی او آنها را فریفته بود، بنابراین، آشکارا از آن حضرت انتقاد کرده و ایراد می گرفتند. یکی از آنها خطبه آن حضرت را قطع کرده، قرآن تلاوت می کرد: لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «(۱)».

«اگر شرک بورزی، عملت باطل می شود و از زیانکاران خواهی بود».

امام با آیه دیگر پاسخ داد که: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ.

«صبر کن، وعده خداوند حق است و آنان که ایمان ندارند، تو را سبکسر نسازند».

(۳) «خریت بن راشد سامی» همراه با سی نفر از یارانش نزد آن حضرت آمد

---

(۱) زمر/ ۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۵

و گفت: ای علی! به خدا قسم! از تو اطاعت نمی کنم و پشت سر تو نماز نمی گزارم



و فردا از نزد تو می روم!! امام نسبت به وی ملاحظت فرمود و با او به استدلال پرداخت و او را به حال خود آزاد گذاشته، به زندان نیفکند، بلکه راه را برای او باز گذاشت و آن مرد به سوی قوم خود (بنی ناصیه) رفت و آنان را از آنچه میان وی و امام گذشته بود، با خیر ساخت، سپس شبانه به قصد جنگ خارج شد، حوادث فراوانی در شورش خریت و تمرّد او روی داد که مورخان آنها را به تفصیل آورده اند.

(۱) به هر حال، مسئولیت بزرگ، در بسیاری از حوادث هولناکی که بر جهان اسلام روی داد، بر عهده خوارج قرار می گیرد؛ زیرا آنان سرنوشت امت را در حسّاس ترین دوره های مهم تاریخی اش به نابودی کشاندند، آنجا که پیروزی برای امام مسلم گشت و معاویه با شکست و ناکامی دست به گریبان بود به طوری که از زندگی او جز اندک زمانی باقی نمانده بود که فرمانده نیروهای مسلح در سپاه امام، مالک اشتر، آن را به دوشیدن یک میش یا به تاخت یک اسب، تخمین زده بود، اما آنان، آن پیروزی بزرگ را نابود کردند و امام را به قبول حکمیت ناگزیر ساختند.

(۲)

### دعای امام علیه السلام بر خویشتن

امام را امواجی هولناک و سهمگین از حوادث و بحرانها در بر گرفت؛ زیرا مشاهده می فرمود که باطل معاویه، قوی گشته و وضعیّت وی سرانجام یافته بود و خود را در شهر کوفه در حالی می دید که گرگان عرب- آنها که عدالتش را نمی پسندیدند و از مساواتش ناخشنود بودند- او را احاطه کرده اند و سخت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۶

می کوشند تا مانع محقق شدن آرزوهایش در ریشه کن ساختن

تبعیض، سلطه طلبی و طغیان کردند.

(۱) مسأله مهمی که خواب را از چشمان امام ربود، پراکنندگی سپاه وی و از هم گسیختگی همه واحدهای آن بود آن حضرت در وضعی به دور از همه اختیارات قرار داشت. آن حضرت علیه السلام سرنوشت دردناکی را ملاحظه می فرمود که آنان پس از وی بدان دچار خواهند شد، لذا فرمود:

«همانا شما بعد از من به ذلّتی فراگیر و شمشیری بزننده و تبعیضی که ستمکاران آن را به عنوان سنتی در میان شما اتخاذ خواهند کرد، گرفتار خواهید شد که جمع شما را پراکنده می سازد و چشمهایتان را می گریاند و فقر را به خانه هایتان وارد می کند، به زودی آرزو خواهید کرد که ای کاش مرا می دیدید و یاری می کردید، خواهید دانست که آنچه به شما می گویم، حق است، خداوند جز آنان را که ستم رانده و گناه کرده اند، دور نمی سازد...» (۱).

(۲) نصیحت و دلسوزی امام در میان آنان، جایگاهی نیافت، زیرا آنها در گمراهی پیش رفته و جاهلیت سست بنیادشان، به آنان بازگشته بود.

امام از آنها خسته شده، آرزو می کرد که از زندگی با آنان دور شود و در خطبه هایش بسیار می فرمود: «چه وقت شقی ترین امت فرستاده می شود؟».

و پیوسته دعا می کرد و با قلبی خالص به درگاه خدا متوسل می شد که او را از آنان راحت سازد.

(۳) «بلاذری» از ابو صالح روایت می کند که گفت: علی را دید که قرآن را به روی سر گرفته بود تا آنجا که من صدای اوراق آن را شنیدم در حالی که می گفت:

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۷

«خداوندا! من از آنان، آنچه را که در آن است،

درخواست نمودم و آنها آن را از من مانع شدند. خداوندا! من از آنان بیزار شده و آنان از من بیزار گشته اند، آنها را دوست ندارم و آنها مرا دوست ندارند، آنان مرا به چیزی غیر از خلق و خویم و اخلاقی که از من شناخته نشده بود واداشته اند، پس مرا بهتر از آنان عطا کن و به آنها بدتر از مرا نصیب فرما و دلهایشان را همچون آب شدن نمک، نابود ساز...» (۱).

(۱) خداوند، دعای ولیّ بزرگش را اجابت فرمود و اندکی بعد، آن حضرت را به جایگاه قدس، همراه پیامبران و صدیقان منتقل فرمود و او را از آن اجتماعی که حق را دوست نداشت و از عدالت بیزار بود، آسوده گردانید، در حالی که پلیدان بشریت را بر آنها مسلط گردانید. آنان در ستم و خواریشان می کوشیدند و بی گناه را به گناه خطاکار می گرفتند و روی آورنده را به گناه روی برگردانده گرفتار می ساختند و به گمان و تهمت می کشتند، آنگاه بود که آن قوم، بیدار گشتند و به شدت از گناهی که نسبت به امام مرتکب شدند و تقصیر و کوتاهی خود در نافرمانی و عدم همکاری و یاری با آن حضرت، پشیمان گشتند.

(۲) اینها بعضی از پس مانده های آن جنگهاست که امام به سبب آنها به گرفتاریهایی بسیار مشقت بار و جانکاه دچار شد که نه تنها آن حضرت بلکه جهان اسلام به طور کامل بدانها گرفتار گشت؛ زیرا مشکلات و مصیبتهای عظیمی را برای مسلمین به بار آورد و آنها را در شریّ بزرگ، غوطه ور ساخت.

امام حسین علیه السّلام با همه این حوادث سهمگینی که بر پدرش جاری گشت، همراه

بود و حقیقت آنها را می دانست و برای آن حضرت، روشن شده بود که آن

(۱) همان ۱۵۶/۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۸

قوم تا چه اندازه پدرش را دوست نداشتند؛ زیرا در دین خود، اخلاص داشت و می خواست مردم را با حق محض و عدالت خالص، رهبری کند تا در همه سرزمینها هیچ انسانی محروم و یا مظلوم باقی نماند.

(۱) به هر صورت، این جنگها به صورتی فعال در آفرینش فاجعه کربلا مؤثر بودند که آن فاجعه پیش نیامد، مگر بعد از آنکه اخلاق، در هم شکسته شده، بینش دینی و اجتماعی نابود گشته و فرصت طلبی و از هم پاشیدگی افراد جامعه، گسترش یافته بود؛ زیرا سرمایه داری قریشی بر امور اجتماعی مسلط گشت و در همه جا فساد به راه انداخت و دست در کار انهدام همه دژهای فضیلت و اخلاقی که اسلام بر پای داشته، بوده است، از زشت ترین اقداماتش، گسترش دشمنی و کینه نسبت به اهل بیت علیهم السّلام بود آنان که سرچشمه بینش و ادراک این امت بودند تا آنجا که به صورتی آشکار، بدنهای آنان را در صحرای کربلا، پاره پاره نمود و آنان را به صورتی هولناک که در تاریخ انسانیت نظیری نداشت، به طور دسته جمعی، از میان برداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۹

(۱)

## افول دولت حق

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۱

(۱) نه در تاریخ مشرق زمین و نه در هر جای دیگر، حاکمی همچون امام امیر المؤمنین علیه السّلام در عدالت و پاکی و ترجیح حق بر هر چیزی، وجود نداشته است؛ زیرا آن حضرت، به اتفاق مورخان، در برابر هیچ میل عاطفی، خاضع نشد و هیچ

هوا و هوس اطاعت شده ای را فرمان نبرد، بلکه بر طریقی واضح و شیوه ای سلیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزیده بود، حرکت می کرد و لذا هیچ گاه در دین خود، به حبّ، بغض و تبعیض، عمل نکرد و دلسوزی خالصانه را برای همه مسلمین، مبنای کار خود قرار داد و در ایام حکومتش، مجدّانه کوشید تا پرچم اسلام را برافرازد و اصول آن را که رفع تبعیض، ستم و منع بهره کشی و از بین بردن تبعیضات میان فرزندان اسلام، از جمله آنها بود، محقق سازد.

(۲) از مهمترین مسائلی که به آنها توجه داشت، قرار دادن اموال دولت در محل مخصوصش بود، هیچ چیز از آن اموال را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، مصرف نمی نمود و با آنها دادوستد نمی کرد و اگر عواطف و وجدانها را با آنها می خرید، آن گونه که معاویه عمل می کرد، سودپرستان در سپاه آن حضرت، همچون «اشعث بن قیس» و دیگر سران خیانت و مزدوری، بر او اعتراض نمی کردند.

(۳) آن حضرت، در اموال دولت، به شدت احتیاط و تلاش بسیار می کرد و فراوان خود را به زحمت می انداخت تا عدالت اقتصادی را میان مردم برقرار سازد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۲

(۱) «عبد الله بن رزین» می گوید: «روز عید قربان بر حضرت علی وارد شدم.

آن حضرت، حریره ای «۱» نزد ما آورد. به او گفتم: خداوند تو را صلاح بخشد، چرا از این غازها چیزی برای ما نمی آوری؛ زیرا خداوند خیر را فراوان گردانیده است. آن حضرت فرمود: ای فرزند رزین! شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرمود: برای هیچ خلیفه ای، از مال

خدا حلال نمی شود، جز دو ظرف که یکی را خود و خانواده اش بخورد و دیگری را تقدیم مردم کند» (۲).

(۲) همه کسانی که تسلیم انگیزه های مادی و شهوانی شده بودند، از سیاست آن حضرت، انتقاد کردند و تلاشگرانه برای سرنگونی حکومتش و تشکیل حکومتی که منافع اقتصادی و سیاسی آنان را تضمین کند، کوشیدند.

(۳) مسلم است که امام می دانست چگونه اطاعت افراد را به سوی خود جلب کند و چگونه قدرت و نفوذ خود را بر کسانی که از او انتقاد می کردند، گسترش دهد، ولی آن کار صورت نمی گرفت مگر به اینکه در دین خود به دورویی پردازد و راه نیرنگ و حيله را در پیش گیرد و مال را به ناحق بدهد و همچون دیگر عاشقان حکومت و قدرت گردد، طبیعی است که انحراف از حق و دادوستد با منافع امت، چیزی است که حضرت علی علیه السلام آن را نمی پذیرفت و ارزشهای والایش آن را رد می کرد؛ زیرا نه قدرت، او را می فریفت و نه جمع شدن مردم بر گرد او بر عزتتش می افزود و نه پراکنده شدن آنان از دور و بروی - آن گونه که خود می فرمود - وحشتش را بیشتر می نمود.

(۴) امام، ایمانی خالص نسبت به دین داشت و ضروری می دانست که ایمان

---

(۱) آرد پخته شده با شیر یا روغن (معجم آلوسی، باب رای - مترجم).

(۲) جواهر المطالب فی مناقب الامام ابی الحسن، ۱/ ۲۸۳ نوشته شمس الدین ابو البرکات، از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۳

در دل‌های مردم و تفکر آنان، چیره باشد و نباید هیچ اثری برای منافع و امیال وجود داشته باشد.

این نوع خالص از ایمان، بدون شک تنها برای گروه اندکی از یارانش محقق گردید، همچون «حجر بن عدی، مالک اشتر، عدی بن حاتم، میثم تمار» و مانند آنها، کسانی که از هدایتش مایه گرفته بودند، آنان که قرآن را خواندند و محکم شمردند و واجب را مورد دقت قرار داده، به جای آوردند و سنت را زنده نگهداشته، بدعت را میراندند، آن گونه که حضرت خود تعبیر فرمودند. اما اکثریت بزرگ از سپاه و ملت وی، اهداف و آرمانهایش را درک نکردند و ارزشهای والایش را در سیاست درخشانش که تضمین حقوق مظلومان و ستم کشیدگان را مد نظر داشت، نشناختند.

(۱) امام، در رفتار سیاسی اش به شدت پرهیزکار بود و سیاست عموماً را تحت الشعاع ارزشهای دینی و اخلاقی خود قرار داده بود، لذا حق را با همه جوانب و مفاهیمش گسترانیده بود و برای زورمندان هیچ گونه نفوذی باقی نگذاشت و برای سرمایه داری قریشی که عامه مردم را باغی برای قریش می پنداشت، هیچ قدرتی قرار نداد.

(۲) نیروهای منحرف از راه حق، در برابر امام، سر به شورش برداشته، آتش جنگ را شعله ور ساختند و حرکت امام را در اجرای عدالت اجتماعی، متوقف ساختند و در راه آن حضرت، سدها و موانع ایجاد کردند، امام، افسرده و غمگین بر جای ماند در حالی که گرگهای تبعیض و بهره کشی، او را مورد حمله قرار داده، حوادث هولناک پی در پی بر آن حضرت وارد می شد که آشوبهای داخلی مهمترین آنها بود و خوارج آنها را دامن می زدند؛ یعنی کسانی که با او زندگی می کردند و آشکارا با وی دشمنی می نمودند و فتنه ها و اختلاف را گسترش می دادند و منتظر

فرصتها برای شورش بر ضد او بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۴

(۱)

### کنفرانس مکه

گروهی از «خوارج» به مکه رفتند و در آنجا کنفرانسی تشکیل داده کشته شدن همفکران نهروانی شان را مورد بررسی قرار دادند و حوادث مهمی را که جهان اسلام با آنها رو به رو بود و به تفرقه و از هم پاشیدگی آن منجر شده بود، به بحث گذاشته آنها را به زعمشان، به سه نفر نسبت دادند: امام علی علیه السلام، معاویه و عمرو عاص. آنها پس از تبادل نظر، تصمیم گرفتند دست به ترور آنان بزنند و برای اجرای این نقشه، این افراد، داوطلب گشتند:

۱- عبد الرحمن بن ملجم، کشتن امام علی علیه السلام را متعهد شد.

۲- حجاج بن عبد الله صریمی، متعهد قتل معاویه گردید.

۳- عمرو بن بکر تمیمی، کشتن عمرو عاص را بر عهده گرفت.

آنها متفق شدند که کار ترور را در شب هیجدهم ماه رمضان هنگام خارج شدن این سه نفر برای نماز صبح انجام دهند. آنان مدت یک ماه در مکه اقامت گزیدند و در ماه رجب، عمره را به جای آوردند، سپس هر کدام از آنها برای اجرای آنچه بر عهده گرفته بود، به راه افتادند.

(۲)

### نظریه ای کم ارزش

از نظریات پوچی که در بعضی از کتابها آمده، نظریه «دکتر بدیع شریف»، در مورد متهم کردن ایرانیان به قتل حضرت علی علیه السلام می باشد!! «۱» آیا دکتر، از نسب «ابن ملجم» آگاهی دارد که ایرانی بوده است؟ مگر نه

---

(۱) الصراع بين الموالی و العرب.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۵

این است که وی از قبیله مراد، یکی از قبایل عرب ساکن در کوفه بوده است؟



«دکتر نوری جعفر» در مورد این نظریه چنین اظهار نظر کرده است: «چه کسی می داند؟ شاید دوستی ایرانیان

نسبت به حضرت علی علیه السّلام سبب گردیده که این نویسندگان با آنها دشمن شوند و بی حساب، تهمت‌ها را متوجه آنها سازند» (۱).

(۱)

### دست داشتن امویان در توطئه

مورخان، این حادثه مهم را با محافظه کاری بسیار ذکر نموده و ابعاد آن را کاملاً آشکار نساخته اند. آنچه ما با ترجیح فراوان به آن معتقد هستیم این است که توطئه، تنها کار خوارج نبوده، بلکه حزب اموی در آن نقش عمده ای داشته است، موارد زیر، این موضوع را مؤکد می سازد:

(۲) ۱- «ابو الاسود دؤلی» در قطعه شعری که در رثای امام سروده، گناه قتل حضرت امام علی علیه السّلام را بر عهده بنی امیه گذاشته، در آن آمده است:

الا ابلغ معاویه بن حرب فلا قوت عیون الشامینا

أفی شهر الصیام فجعتمونابخیر الناس طراً اجمعینا

قتلتم خیر من ركب المطایا و رحلها و من ركب السفینا «۲» «به معاویه بگو که چشم شماتت کنندگان روشن مباد».

«آیا ما را در ماه روزه داری، با کشتن بهترین همه انسانها را سوگوار نمودید».

«شما بهترین کسی را که بر مرکبها سوار شد و بر کشتیها نشست، کشتید».

---

(۱) الصراع بین الموالی و مبادئ الاسلام. در مؤسسه نیست.

(۲) ابن اثیر، تاریخ. ۳/ ۳۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۶

معنای این ابیات، این است که معاویه خود، آن کسی است که مسلمین را با کشتن امام؛ یعنی بهترین انسان، سوگوار نموده و او مسئول ریختن خون آن حضرت بوده است. طبیعی است که ابو الاسود، این جنایت را به معاویه نسبت نمی دهد مگر پس از اینکه از موضوع مطمئن شده باشد؛ زیرا وی در آنچه می گفت، بسیار احتیاط را رعایت می کرد.

(۱) ۲- «قاضی نعمان مصری» که یکی از مورخان قدیم است، گفته ای را ذکر

نموده مبنی بر اینکه معاویه خود، ابن ملجم را برای ترور کردن امام فرستاده بود.

وی چنین گفته است: «گفته شده که معاویه با وی (یعنی ابن ملجم) در این مورد (یعنی ترور کردن امام) معامله ای انجام داده، پنهانی با وی قرار گذاشته و برایش، پاداشی در این خصوص قرار داده بود...»<sup>۱</sup>

(۲) ۳- از جمله مواردی که شرکت حزب اموی در توطئه را مؤکد می سازد این است که «اشعث بن قیس» ابن ملجم را پشتیبانی نمود و هنگام انجام ترور نیز همراه وی بوده و به وی گفته است: «خود را نجات ده که صبح، تو را رسوا می سازد». هنگامی که «حجر بن عدی» این را شنید بر او فریاد زد: «ای اعرور! او را کشتی». اشعث از قوی ترین عناصر طرفدار حزب اموی بود، او همان کسی است که امام را ناگزیر به قبول حکمیت کرد و امام را زمان اندکی پیش از کشته شدن به قتل تهدید نمود. نیز وی جاسوسی برای معاویه در کوفه بوده است.

توطئه- به گفته راویان- بسیار پنهانی و محرمانه صورت گرفت، پس چه

---

(۱) المناقب و المثالب، نوشته قاضی نعمان مصری از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۷

چیزی سبب شد که اشعث متوجه شود و آن را پشتیبانی نماید، اگر دستی از خارج در کار نبوده است؟

(۱) ۴- کنفرانس خوارج در ایام موسم حج در مکه برگزار گردید، مکه بدون شک، پر از اشخاصی بود که از اعضای حزب اموی بودند، آنها که به مکه منتقل شدند تا دشمنی و مخالفت با حکومت امام را دامن بزنند. گمان غالب این است که آنها خوارج

را که از دشمن ترین مردم نسبت به امام بودند، شناسایی کرده و به پشتیبانی کامل آنان، در خصوص ترور امام اقدام نمودند، آنچه به این نظریه کمک می کند، این است که خوارج بعد از پایان یافتن موسم حج، تا ماه رجب در مکه اقامت نمودند و پس از انجام عمره، برای اجرای نقشه خود حرکت کردند و احتمال دارد که در طول این مدت در تماس دائم با حزب اموی و دیگر احزاب مخالف حکومت امام بودند.

(۲) ۵- آنچه موجب اطمینان می گردد که حزب اموی، نقش عمده ای در این توطئه داشته، این است که ابن ملجم، معلم قرآن بود «۱» و روزی خود را از بیت المال می گرفت و هیچ گونه توانایی مالی نداشته است، پس از کجا اموالی داشت تا شمشیری را که حضرت را با آن ترور کرد، به هزار و زهر آن را نیز به هزار خریده باشد؟؟ به اضافه اموالی را که به عنوان مهریه به قطام داد که عبارت از سه هزار، یک غلام و یک کنیز بوده، از کجا آورده بود؟

همه اینها موجب این گمان می شوند که وی برای کشتن امام، از امویان کمک مالی دریافت نموده بود.

(۳) ۶- آنچه مؤکد می سازد که ابن ملجم، مزدور حزب اموی بوده این است

---

(۱) لسان المیزان: ۳ / ۴۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۸

که وی رابطه محکمی با «عمر و عاص» داشت و از مدتها قبل، همکار وی بوده است؛ زیرا هنگامی که عمرو عاص مصر را فتح کرد، ابن ملجم همراه وی بود و نزدش جایگاه داشت تا آنجا که به او دستور داد در نزدیکی وی اقامت نماید «۱». گمان بیشتر این

است که وی عمرو عاص را از توافق خود با دو همکارش در مورد توطئه ترور وی (یعنی عمرو عاص) و امام و معاویه، با خبر ساخته بود لذا عمرو عاص، برای نماز خارج نشد و دیگری را به جای خود فرستاد و نجات یافتن این بر حسب تصادف نبود، بلکه حاصل توطئه ای بود که ریشه های آن با همراهی عمرو عاص، تنظیم یافته بود.

اینها بعضی از اموری است که موجب گمان می گردد که حزب اموی در طرح توطئه و پشتیبانی از آن، نقش داشته است.

(۱)

### ترور امام علیه السلام

ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردید، بر مسلمین روی آورد و امام، یقین داشت که در این ماه عظیم، به جایگاه قدس منتقل می شود، به همین جهت سعی داشت با نان جو و نمک افطار کند. و بنا به آنچه مورخان می گویند، بیش از سه لقمه تناول نمی فرمود. آن حضرت، شبهای این ماه را به عبادت احیا می نمود. هنگامی که شب هیجدهم فرا رسید، امام فرود آمدن آن مصیبت خردکننده را احساس نمود و افسرده و غمگین به نظر می رسید. ستارگان را می نگریست که پرتوی لرزان داشتند. گویی شعاعهای اندوه، خود را به زمین می فرستادند. آنگاه چنین فرمود: «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شد، این

---

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۹

همان شبی است که وعده داده شده ام».

(۱) امام، شب را بیدار ماند در حالی که خاطرات جهاد و تلاش عظیمش در راه اسلام را به یاد آورده و علاقه و اشتیاقش برای دیدار پسر عمویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله فراوان گشته بود تا سختیایی را که از دست امتش کشیده

بود، به نزد آن حضرت، شکایت برد.

(۲) امام، با تمام احساس و عواطفش به سوی خدا روی آورد و از او رستگاری و خشنودی طلب کرد. هنوز آن فجری که تاریکی اش بر بینوایان و محرومان طولانی گشت، پرتوافکن نشده بود که امام به راه افتاد و وضوی تازه ساخت و برای خارج شدن از خانه مهیا گشت، غازهایی روبه روی آن حضرت فریاد کشیدند، گویی با درد آکنده و اندوهگین فریاد می زدند و از خطری عظیم که بر سرزمین عرب و مسلمین روی خواهد آورد، خبر می دادند.

امام، از پریشانی آنها نزول قضا را دریافت فرمود: «لا حول و لا قوه إلا بالله»، فریادهایی هستند که نوحه سراییها را به دنبال خواهند داشت «۱».

(۳) امام، به سوی خانه خدا روان گشت و بنا به عادت خود، مردم را برای پرستش خدا بیدار کرد. سپس به نماز ایستاد در حالی که در پیشگاه خدا خم شده و یاد خداوند بر لبهایش بود، آن جنایتکار پلید، عبد الرحمن بن ملجم، بر او حمله برد و در حالی که شعار خوارج را سر می داد؛ «حکومت برای خداوند است نه برای تو»، فرق امام را با شمشیر ضربه زد و پیشانی شریف آن حضرت را که فراوان در پیشگاه خداوند بر خاک سجده کرده بود، شکافت. آن ضربت خائانه تا مغز مقدسش پیش رفت، آن مغزی که جز برای خوشبختی

---

(۱) مروج الذهب، ص ۴۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۰

مردم و فراهم آوردن آنان بر گرد حق، به چیز دیگری نیندیشیده بود.

(۱) هنگامی که امام، ضربه شمشیر را حس کرد، لبانش به لبخند گشوده شد و فریادش در اطراف مسجد پیچید که: «فزت

و رب الكعبه؛ «به خدای کعبه رستگار شدم».

(۲) ای امیر المؤمنین! تو نخستین رستگار و عظیم ترین بهره مند از خشنودی پروردگار بوده ای. تو از زمان نرمی ناخنهایت در نوجوانی، با حق، همراهی کردی و در دینت، دورویی و نفاق نداشتی و رضایت هیچ کس را بر طاعت خداوند ترجیح ندادی، جهاد کردی و مبارزه نموده در راه اوج گرفتن سخن خدا در زمین، با جان و وجودت، خود را فدای رسول خدا کردی و از او حمایت نمودی.

(۳) تو رستگار گشتی و اصول عقیده تو پیروز گشت و تو به تنهایی با رسم درخشانی که بر جای نهادی، سخن روز همه روزگار، باقی ماندی که آسمان دنیا را روشنی بخشید و با جوهر حق و عدل، نسلها را تغذیه نمود.

(۴) هنگامی که خبر کشته شدن امام منتشر گشت، مردم به سوی مسجد شتافتند و آن حضرت را افتاده در محراب یافتند که یاد خدا را بر زبان می آورد و خون زیادی از او رفته بود. او را به منزلش منتقل کردند، در حالی که مردم به سختی می گریستند و با جانی دردمند، فریاد می کشیدند:

- امام حق و عدالت کشته شد.

- پدر ناتوانان و غریبان کشته شد.

زنان خانواده آن حضرت، شیون کنان به استقبالش شتافتند، آن حضرت علیه السلام آنان را به شکیبایی امر فرمود.

امام حسن علیه السلام غرق در گریه بود، امام روی به وی کرد فرمود: «فرزندم!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۱

گریه مکن که تو با زهر کشته می شوی و برادرت حسین با شمشیر به قتل می رسد».

(۱) پیشگویی امام، محقق شد و چند سالی نگذشت که معاویه، با زهر، حضرت حسن علیه السلام را

ترور کرد و جگرش را سوزاند و شمشیرها و نیزه ها بدن حضرت حسین علیه السلام را پاره پاره نمود و اعضایش در صحرای کربلا از هم دریده شدند.

(۲) مورخان می گویند: امام حسین علیه السلام هنگام ترور شدن پدرش، در کوفه نبود بلکه در اردوگاه نخيله، فرماندهی یکی از واحدهای سپاهی که امام آن را برای نبرد با معاویه تهیه دیده بود، بر عهده داشت و امام حسن، قاصدی به نزد وی فرستاد و او را از آنچه بر پدرش جاری گشته، باخبر ساخت. آن حضرت به کوفه مراجعت نمود در حالی که غرق در غم و اندوه بود و پدر خود را در حال مرگ یافت، پس خود را بر او انداخت و با اشکهایی که بر صورتش جریان داشت، پدر را غرق بوسه ساخت.

(۳) امام بزرگوار، فرزندانش را به اخلاق والا- و ارزشهای انسانی وصیت فرمود و از آنها خواست که جز قاتلش، کسی را نکشند و کشته شدن آن حضرت را وسیله ای برای فتنه و خونریزی میان مسلمین، قرار ندهند، آن گونه که بنی امیه هنگام کشته شدن پیشوایان عثمان، چنین کرده بودند.

(۴)

### به سوی خلد برین

امام، در حالی که آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد، با دردهای احتضار دست به گریبان بود. آخرین چیزی که بر زبان آورد، گفتار خدای تعالی بود که:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۲

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «این چنین باید عمل کنند، عمل کنندگان».

آنگاه روح پاکش، پر کشید و فرشتگان خدای رحمان آن را در بر گرفتند ...

(۱) پایه های عدالت در زمین سست گشت و نشانه های دین، از دیده ها پنهان شد.

اینک پناه ستم کشیدگان و محرومان، آنکه خود را به رنج



می افکند تا در سرتاسر این عالم، دولتی را برپا نماید که تبعیض و بهره‌کشی را ریشه کن سازد و عدالت و حق را میان مردم حاکم کند، در گذشته بود.

(۲) دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله به تجهیز پدرشان برخاسته، جنازه پاکش را غسل داده، کفن پوشاندند و در ساعت‌های آخر شب، او را به آرامگاه ابدی اش منتقل کردند و در «نجف اشرف» به خاک سپردند.

آنان، عدالت اجتماعی و ارزشهای انسانی را همراه وی مدفون ساختند.

(۳) مورخان می‌گویند: هنگامی که خبر کشته شدن امام به معاویه رسید، شادمان گشت و روز کشته شدن آن حضرت را در دمشق، روز عید رسمی اعلام کرد، زیرا آرزوهایش محقق گشته و برای وی این امکان پیش آمده بود که حکومت را به عنوان وسیله ای برای کشاندن مسلمین به بردگی و اجبار آنان بر آنچه نمی‌پسندیدند، قرار دهد.

(۴)

### **آنچه از حکومت امام علیه السلام بر جای ماند**

حکومت امام، آثار بسیار مهم و عظیمی در جامعه اسلامی بر جای گذاشت که شاید مهمترین آنها بدین شرح باشد:

۱- حقیقت اسلامی را با همه نیروهایش در جهان سیاست و حکومت، آشکار ساخت؛ زیرا امام در حکومت خود، خواهان برطرف کردن تبعیضهای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۳

اجتماعی میان مردم و به وجود آوردن فرصتهای همتا میان آنان با اختلاف قومیتها و دیانت‌هایشان بود و اینکه با همه گروهها با روح مساوات و عدالت میان آنها رفتار شود، بدون اینکه طایفه ای از امتیاز خاصی برخوردار باشد که این سیاست امام برای آن حضرت در میان مردم، محبوبیتی عظیم به وجود آورد.

(۱) حضرت علی علیه السلام با عدالت و مساوات بر جای گذارده همچنان در دل توده های مردم باقی ماند،

آزادگان، دوستدار او گشتند و به عنوان بزرگترین مصلح اجتماعی در زمین به وی نگریستند و او را بر همه نامداران آن روزگاران مقدم داشتند. «ایمن بن خریم اسدی» خطاب به بنی هاشم و در رأس آنان امام، چنین گفته است:

أجعلکم و اقواما سواء و بینکم و بینهم الهواء

و هم أرض لارجلکم و أنتم لراءوسهم و أعینهم سما «۱» «آیا شما را با دیگران برابر بدانم در حالی که میان شما و آنان، هوا فاصله باشد».

«آنها برای پاهایتان زمین می باشند و شما برای سرها و چشمهایشان، آسمان هستید».

(۲) ۲- اصول و آرای درخشان امام، پیوسته در تعقیب امویان باقی ماند و در درون کاخهایشان نیز به دنبال آنها بود و آنان به این اصول همچون شبیحی ترسناک می نگریستند که قدرت آنان را تهدید می کرد به طوری که دستور داد امام را بر منبرها ناسزا گویند تا از منزلتش بکاهند و مردم را از ارزشها و اصول آن حضرت، دور سازند.

---

(۱) الاغانی ۱ / ۲۱. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۱۴۴۲ آنچه از حکومت امام علیه السلام بر جای ماند ..... ص ۱۴۲ :

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۴

(۱) ۳- حکومت امام که عدالت بزرگ اجتماعی را شعار خود قرار داده بود، برای فرزندان آن حضرت مشکلات و گرفتاریهای بسیاری را به دنبال داشت و آنان را به شکنجه و قتل از سوی حکام روزگارشان، مبتلا ساخت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این مورد را پیشگویی فرموده بود؛ زیرا «ابو جعفر اسکافی» روایت کرده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد شد و علی را خفته یافت.

حضرت

فاطمه برای بیدار کردن وی رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کن که بعد از من بسیار بیدار خواهد ماند و اهل بیت من به خاطر وی جفاها خواهند دید».

فاطمه، به گریه افتاد، آن حضرت به وی فرمود: «گریه مکن که وی همراه من در جایگاه کرامت نزد من خواهد بود» (۱).

(۲) حکومت‌های اموی و عباسی در ستم به فرزندان امام، بسیار کوشیدند؛ زیرا آنان، حقوق مظلومان و رنج کشیدگان را مورد توجه قرار می‌دادند و اصول والایی را که امام امیر المؤمنین علیه السلام آنها را شعار خود قرار داده بود، شعار خود قرار داده و در راه تحقق آنها در صحنه زندگی، به شدت مبارزه کردند که از کوشاترین و مبارزترین فرزندان امام در حمایت از اصول پدر، حضرت حسین علیه السلام بود، به صحنه های جهاد، با تصمیم بر شهادت و ناامید، از زندگی، روان گشت تا اصول جد و پدرش را حمایت کند و پرچم اسلام را بلند و در اهتزاز نگهدارد و پرچمهای شرک و الحاد را سرنگون سازد و بندهای بردگی و ذلت را از هم بگسلد.

(۳) ۴- امام در زمان کوتاه حکومتش، بینشی اصیل در مبارزه با ظلم و مخالفت

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴/۱۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۵

با ستم به وجود آورد؛ زیرا بزرگان یارانش همچون «حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، عبد الله بن عقیف ازدی» و امثال آنان که در مدرسه فکری امام پرورش یافته بودند، در برابر حکومت اموی بپاخاستند و آن ستمکاران را با قیامهایی پی در پی - که غرور و جبروت آنان را در هم شکست - سراسیمه ساختند.

حکومت

امام، به حق، مدرسه مبارزه و انقلاب و مدرسه ای برای ایجاد بینش دینی و ادراک اجتماعی بود.

در اینجا سخن ما درباره آنچه از حکومت امام بر جای ماند، به پایان می رسد.

(۱)

## خلافت حضرت حسن علیه السلام

### اشاره

امام حسن علیه السلام زمام خلافت اسلامی را بعد از پدر، به دست گرفت، آن حضرت رهبری حکومت را به شکلی در دست گرفت که فتنه ها در آن آشوبی بپا کرده و جنگها و حزب گرایها، ارتش آن را از هم گسیخته بود و دیگر هیچ پایگاه مردمی نمانده بود که حکومت به آن پشت گرم باشد؛ زیرا نگرش عمومی که ساخته و پرداخته اعیان و اشراف بود، به سوی معاویه گرایش داشت، آنها چه قبل از شهادت امام و چه بعد از آن، در ارتباطی محکم با وی بودند و نقش عمده ای در از هم پاشیدن سپاه امام هنگام دچار شدن لشکر معاویه به شکست و فرار داشتند.

(۲) به هر حال، امام حسن علیه السلام پس از تصدی خلافت، برای جنگ مهیا شد و دستور داد که اجتماعی عمومی در مسجد کوفه تشکیل شود که نیروهای مسلح

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۶

و دیگران در آن حاضر شدند و امام، خطابه ای عظیم و مؤثر ایراد فرمود که در آن به تشکّل نیروها و وحدت صفها فرا خواند و از تبلیغاتی که حکومت اموی پراکنده می نمود، بر حذر داشت و مردم را برای جنگ با معاویه فرا خواند.

(۱) هنگامی که مردم این را شنیدند، دلهایشان به هراس افتاد و زبانهایشان بند آمد، هیچ یک از آنان پاسخی ندادند بجز قهرمان بزرگ، «عدی بن حاتم» که برخاست و تأیید کامل خود را نسبت به امام علیه السلام

اعلام نمود و اهل کوفه را به خاطر موضعگیری توأم با شکستشان، مورد سرزنش و توبیخ فراوان قرار داد و برای امام و دیگران آشکار شد که ارتش، خواهان جنگ نیست؛ زیرا دست از طاعت برداشته و به صحنه های عصیان و تمرد، روی آورده بود.

(۲) پس از تلاشهای فراوانی که بعضی از افراد مخلص نسبت به امام، انجام دادند- به تعبیر شیخ مفید- انواع و گونه های متعددی از مردم برای جنگ آماده شدند که بیشتر آنان از خوارج و شکاکان و طمع ورزان بودند. این عناصر، ایمانی به مطلب مورد نظر امام نداشتند؛ زیرا خیانت و بی وفایی را طعمه خود ساخته بودند.

(۳) راویان می گویند: امام فرماندهی طلیعه لشکرش را به «عبید الله بن عباس» سپرد که معاویه دو پسرش را کشته بود، تا این امر باعث اخلاص وی گردد، ولی هنگامی که با سپاه معاویه روبه رو گشت، معاویه ریسمان مکرش را به سوی وی فرستاد و او را وعده یک میلیون درهم داد که نصف مبلغ را نقدا بدهد و نصف دیگر را هر وقت به او بپیوندد «۱».

(۴) دهان عبید الله آب افتاد و به دنیای معاویه پاسخ مثبت داده، از حق،

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/ ۲۷- ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۷

منحرف شد و به اردوگاه ظلم و جور، ملحق گردید، در حالی که هشت هزار نفر از افراد سپاه، همراه وی بودند «۱» بدون اینکه اعتنایی به خیانت و ننگ داشته باشد و یا اینکه به زیانهای وحشتناکی که به سپاه عموزاده اش وارد کرده بود، توجهی بنماید در نتیجه همه واحدها و پایگاهها از هم گسیخته گردید.

(۱) خیانت، تنها

به «عبید الله» تمام نمی شد، بلکه غیر از او، فرماندهان بزرگ آن لشکر نیز خیانت کرده، به معاویه پیوستند و امام را در میان افراد پراکنده آن لشکر درهم شکسته، همراه با آه و درد، باقی گذاشتند.

محنت امام و گرفتاری آن حضرت در میان لشکرش تنها به خیانت فرماندهان یگانها ختم نمی شد؛ زیرا گرفتاری آن حضرت از این نیز فراتر رفت و دسته هایی از آن لشکر به کارهای هراس انگیز بسیار خطرناکی دست زده بودند که عبارتند از:

(۲)

### ۱- تعدی بر امام علیه السلام

پلید ناپاک، «جراح بن سنان» دست به تعدی بر امام زد و با دشمنی، ضربه ای به ران آن حضرت وارد ساخت، امام، مجروح بر زمین افتاد و او را برای درمان بردند (۲).

شخص دیگری نیز هنگام نماز با خنجر، ضربه ای بر آن حضرت زد (۳)؛ فردی دیگر، تیری به سوی آن حضرت پرتاب کرد که آسیبی به حضرت نرساند.

امام (۴) مطمئن شد که مردم کوفه تصمیم دارند که آن حضرت را بکشند و ترور نمایند.

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲۵/۲۱۴.

(۲) الارشاد، ص ۱۲/۲.

(۳) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/۱۰۶.

(۴) همان، ۲/۱۰۷ و ۱۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۸.

(۱)

### ۲- نسبت دادن کفر به امام حسن علیه السلام

آن لشکر، در دین و عقیده نیز بیمار گشت به طوری که نوه پیغمبرشان و ریحانه او را به کفر و خروج از دین متهم کردند؛ چنانچه «جراح بن سنان» در برابر آن حضرت ایستاد و با فریاد گفت: «ای حسن! شرک ورزیدی همان گونه که پدرت شرک ورزید!...» (۱).

این نظر همه خوارج بود که اکثریت مطلق را در آن سپاه تشکیل می دادند.

(۲)

### ۳- خیانت بزرگ

خیانت بزرگی که بعضی از سران آن لشکر مرتکب شدند، این بود که آنان به معاویه نامه نوشتند و برای وی ضامن شدند که هر وقت بخواهد و اراده کند، امام را به صورت اسیر، تحویل دهند! یا آن حضرت را ترور کنند «۲». و این امر، امام را بسیار نگران کرد که مبادا اسیر گردد و به معاویه تحویل داده شود و معاویه بر او منت گذارد و این مسأله به عنوان متنی برای بنی امیه نسبت به خاندان نبوی به ثبت رسد، آن گونه که آن حضرت پس از صلح در این باره سخن می گفته است.

(۳)

### ۴- غارت کردن وسایل و ائاثیه امام حسن علیه السلام

فرومایگان اهل کوفه دست به غارت وسایل و لوازم زندگی امام زدند و گلیمی را که بر آن نشسته بود، ربودند همان گونه که ردای آن حضرت را از او گرفتند «۳».

اینها بعضی از حوادث سهمگینی بود که آن لشکر خیانت پیشه مکار، بدانها دست یازیده بود.

---

(۱) همان ۱۰۵/۲۰.

(۲) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/۲۰۴.

(۳) یعقوبی، تاریخ، ۲/۲۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۴۹

(۱)

### صلح

امام، در برابر این فتنه های سیاه، موضعگیری دوراندیشانه همراه با آگاهی اتخاذ کرد که حکمت، با همه ابعاد و مفاهیمش در آن تجلی یافت؛ زیرا امام دریافت که در برابر دو کار، قرار دارد:

(۲) ۱- جنگ با معاویه را آغاز کند در حالی که مطمئن بود بدون شک غلبه با معاویه خواهد بود، یا اینکه خود و یاران و اهل

بیتش که نماینده ارزشهای اسلامی بودند، کشته می شدند و با قربانی شدن آنان، اسلام، رهبران و داعیان خود را از دست می داد، بدون اینکه حرکت اسلامی چیزی را کسب نماید؛ زیرا معاویه با تواناییهای دیپلماتیک خود، مسئولیت این کار را بر عهده امام می گذاشت و بر فداکاریهای آن حضرت هزاران پرده می کشید. و یا اینکه آن حضرت اسیر می گردید و معاویه بر او منت می گذاشت و این ننگی بر بنی هاشم و افتخاری برای بنی امیه می شد.

(۳) ۲- با معاویه صلح کند و برای اسلام، مردان و داعیانش را حفظ نماید و با صلح خود، حقیقت معاویه را آشکار سازد و آن پرده ضخیمی را که معاویه بر حقیقت کار خود کشیده بود، به کناری زند، امام علیه السلام این انتخاب دوم را برگزید با وجود اینکه خار در



چشم و استخوان در گلو داشت.

(۴) مورخان می گویند: آن حضرت، لشکر خود را جمع کرد و جنگ یا صلح را بر آنها عرضه داشت، صداها از هر جانب برخاست که: «البقیه البقیه «۱»؛ بر جای خود می مانیم».

آنان، خواری را پذیرفتند و به ذلت خشنود گشته از راه حق منحرف شدند.

---

(۱) حماه الاسلام ۱/۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۰

امام مطمئن شده بود که آنها شعور و احساس را از دست داده بودند و در توان نبود که آنان را به طاعت وادارد و به جنگ مجبور نماید، بنابراین، با تلخکامی و ناخشنودی، صلح را پذیرا گشت.

(۱) آن صلح، صلحی تلخ و ناگزیر بود که شرع، آن را واجب می ساخت و عقل آن را لازم می نمود و شرایط اجتماعی سرشار از مشکلات سیاسی، آن را اقتضا می کرد؛ زیرا اگر جنگ را آغاز می کرد، لشکر او حتما شکست می خورد و امت، به سبب آن، دچار فاجعه ای می شد که ابعاد آن را حدی نمی بود.

کیفیت صلح و شرایط و علل آن و پوچی سخن انتقادکنندگان را به تفصیل در کتابمان، زندگانی امام حسن علیه السلام بیان کرده ایم.

(۲)

### موضعگیری امام حسین علیه السلام

آنچه مسلم است این است که امام حسین علیه السلام از نظر فکری در صلح با برادرش، هم عقیده بود و این کار با توافق میان آنان صورت گرفت؛ زیرا اوضاع موجود، ضرورت آن را اقتضا می کرد و گریزی از آن نبود. البته روایاتی جعلی وجود دارد که بر خلاف آنچه بیان کردیم، می باشد. و اینکه امام حسین، از صلح ناخشنود بود و تصمیم به مخالفت داشت ولی برادرش او را بر حذر داشت و گفت: تو را در خانه ای می افکنم

و آن را با گل بر روی تو می بندم تا صلح انجام گیرد. حضرت حسین علیه السّلام ملاحظه کرد که شرط وفاداری به برادر این است که او را فرمان برد و با او مخالفت نوزد. بنابراین، با وی در آن مورد، موافقت کرد. ما جعلی بودن این مطلب و عدم صحت آن را به طور کلی، در کتابمان. «زندگانی امام حسن علیه السّلام» مدلل ساخته ایم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۱

(۱)

### عدی بن حاتم و امام حسین علیه السلام

هنگامی که صلح، انجام یافت، «عدی بن حاتم» به همراه «عبیده بن عمر»، نزد امام حسین شتافت و در حالی که قلبش به آتش می سوخت، امام را به آغاز جنگ فرا خواند و گفت: «یا ابا عبد الله! آیا شما خواری را با عزت خریدی و اندک را پذیرفته و از فراوان چشم پوشیده اید. امروز از ما اطاعت کن و همه روزگار را با ما مخالف باش. حسن را با آنچه از این صلح دیده است واگذار و شیعیان خود از اهل کوفه و دیگران را جمع کن. من و دوستم را عهده دار این طلیعه قرار ده که فرزند هند به خود نخواهد آمد، مگر اینکه ما با شمشیرهایمان بر سر او زده باشیم».

حضرت حسین علیه السّلام فرمود: «ما پذیرفتیم و پیمان بستیم راهی برای پیمان شکنی مان وجود ندارد» (۱).

(۲) اگر امام حسین علیه السّلام، راهی برای چیره شدن بر حوادث می یافت، دست به جنگ می زد و با معاویه به نبرد می پرداخت. اما همه راهها به روی او و برادرش بسته شده بود و ملاحظه کردند که راهی جز صلح، برایشان نمانده است.

(۳)

### دگرگونی خلافت

خلافت اسلامی، از واقعیت اصیل و مفاهیم سازنده آن به سلطنتی جابرانه تغییر شکل داد که در آن سایه ای برای عدالت وجود نداشت و شبیحی برای حق در آن نبود.

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۲

(۱) جباران حکومت اموی بر امت مسلط گشته در خوار کردن آنان و غارت ثروتها و اجبار آنها به بردگی به تلاش پرداختند. یکی از نویسندگان می گوید: «از بین رفتن خلافتی که در راه راست بود، و انتقال آن به بنی امیه، نتایج مهمی

را به بار آورد: خاندان اموی بر خاندان هاشمی پیروز شد معنایش این است که اشرافی گری قریشی و سرمایه داران و صاحبان معاملات بازرگانی، بر صاحبان اصول و ارزشها پیروز شده اند.

(۲) پیروزی معاویه، شکست همه تلاشهایی بود که برای جلوگیری از طغیان سرمایه داری قریش، صورت می گرفت. شکست حلف الفضول، «۱» شکست انگیزه های مستقیم برای قیام اسلامی و نبرد با بهره کشی و ظلم بود.

این شکستی بود برای ارزشها و اصول و پیروزی نیرنگ بازی و سیاست پشتیبانی شده از سوی سابقه داران و مال اندوزان بود. این شکست، اثری دردناک بر اسلام و نسلهای مسلمین بود».

(۳) و نیز «نیکلسون» می گوید: «مسلمانان، پیروزی بنی امیه و در راس آنها معاویه را پیروزی اشرافی گری بت پرستان به شمار آوردند، آنها که با پیامبر و یارانش دشمنی کردند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله به نبرد پرداختند تا اینکه پیامبر آنها را از میان برداشت، آنجا که مسلمین همراه پیامبر بر جهاد و مقاومت در برابر آنها شکیبایی به خرج دادند تا وقتی که خداوند، آنان را یاری فرمود و بر روی ویرانه های آنها، پایه های اسلام را بنا نهادند، آن دین آسانی که مردم را در خوشی و ناخوشی برابر دانست و سروری گروهی را که فقیران را حقیر

---

(۱) سوگندی است که «هاشم، زهره و تیماء، نزد عبد الله بن جدعان» آمده بر دفع ظلم و ظالم و گرفتن حق از او سوگند خوردند. (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۳

می شمردند و ناتوانان را به خواری می کشیدند و اموال را به غارت می بردند به پایان برد ...».

(۱) به هر صورت، جهان اسلام، پس از صلح، دچار فاجعه ای بزرگ

گردید و از جهان آسودگی، ایمنی و استقرار، به دنیایی پر از ظلم و جور مبدل گردید؛ زیرا امویان پس از اینکه بر اوضاع مسلط گشتند، به سرعت برای استبداد در کارهای مسلمین و اجبار آنان بر آنچه نمی خواستند، روی آوردند.

(۲) کوفیان نیز بیش از دیگران از ستم، رنج بردند؛ زیرا نظام حاکم، آنان را به خاطر ایستادنشان در کنار امام، در ایام صفین، به سختی مورد محاسبه قرار دادند و جلادانی همچون «مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه» را بر کارهای آنان گماشتند، آنها رگباری از عذاب دردناک را بر سر آنان ریختند. آنگاه بود که کوفیان از بخت بد خود به خاطر گناه عظیمی که در عدم حمایت از امام امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندش حضرت حسن علیه السلام، مرتکب شده بودند، نالیدند و با هیأت‌های اعزامی و نامه هایشان بر امام حسین اصرار می ورزیدند تا آنان را از ستم امویها و ظلم آنان برهاند، ولی جای شگفتی حیرت افزون است که وقتی امام به آنها پاسخ مثبت داد، شمشیرها را به روی آن حضرت کشیدند و بدن او و فرزندانش را در صحرای کربلا پاره پاره ساختند!! در اینجا سخن ما درباره «افول دولت حق» به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۵

(۱)

## حکومت معاویه

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۷

(۱) پس از صلح، مسلمانان، حکومت معاویه را با وحشت، هراس و ترس، استقبال نمودند؛ زیرا واقعیت امر معاویه را می شناختند و مسیر فکری و عقیدتی وی را می دانستند، بنابراین، از وی بر دین، جان و مال خود ترسیدند و آنچه از آن می ترسیدند، پیش آمد؛ چون هنوز بر همه مناطق

دولت اسلامی مسلط نشده بود که ظلم، جور و فساد را در زمین منتشر ساخت.

(۲) مورخان می گویند: وی با مسلمین، سیاستی را اعمال کرد که آنها قبلاً با آن، آشنایی نداشتند؛ زیرا سیاست وی نشانی از مرگ و نیستی داشت، همچنانکه تیشه ویرانی همه ارزشهای اخلاقی و انسانی را به همراه داشت در حالی که در زمان وی، بت پرستی با همه زشتیهایی که مردم از آنها نفرت داشتند، جان دوباره گرفت.

(۳) «سید میر علی هندی»، می گوید: «با رسیدن معاویه به خلافت در شام، نظام بت پرستی پیشین بازگشت نمود و جایگاه دمکراسی اسلامی را اشغال کرد و بت پرستی با تمام بی بندوباریهای همراه آن، جانی تازه گرفت، گویی که از نو، باززاده شده بود، همچنان که فرومایگی و سقوط اخلاقی در هر مکانی که فرماندهان سپاهیان اموی از سربازان شام به آنجا راه یافته بودند جایگاهی گسترده پیدا کرد...» (۱).

(۴) آنچه مسلم است اینکه حکومت معاویه با رضایت مردم یا مشاورت با آنها

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۸

پشتیبانی نمی شد، بلکه به زور اسلحه بر مردم تحمیل شده بود که معاویه خود به طور رسمی به این موضوع اعتراف کرد و در سخنانی که در برابر جمع کثیری از مردم بر زبان آورد، گفته بود: «به خدا! من خلافت را از راه محبتی که به من روا داشته باشید یا بر حکومتم مسرور باشید به دست نیاوردم بلکه با این شمشیرم با شما جنگیده ام، اگر دیدید تمامی اجتماعتان را قوام ندادم، پس قسمتی از آن را از من بپذیرید...».

(۱) هنگامی که پس از صلح، امت چون طعمه ای در زیر نیشهایش قرار

گرفت، در «نخيله» خطابه ای تند ایراد کرد و در آن، جبروت و طغیان خود را نسبت به امت و بی‌اعتنایی اش به حقوق مردم را اعلام کرد و ضمن آن گفت:

«به خدا! من با شما نجنگیده ام که نماز بخوانید، روزه بگیرید، به حج بروید و یا زکات بدهید، شما این کارها را انجام می‌دهید، ولی من با شما جنگیده ام تا بر شما حکومت کنم و خداوند این را به من داده است در حالی که شما خواهان آن نبوده‌اید» (۱).

(۲) این خطابه، جهت‌گیریهای شرورانه معاویه را نشان می‌دهد؛ زیرا وی به خاطر حکومت و تسلط بر مردم بود که خون مسلمانان را ریخت و سوگواری و غم و اندوه را در خانواده‌هایشان پراکنده ساخت.

(۳) ما ناگزیریم که برنامه‌های سیاسی حکومت معاویه و حوادث عظیم همزمان با آنها را بررسی کنیم؛ زیرا به عقیده ما، این موارد از برجسته‌ترین عوامل انقلاب حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد، از آن جهت که آن حضرت محرومیت و رنجی را که مسلمانان با آن دست به گریبان بوده و انحراف

---

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/ ۲۶۲. شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۵۹

و نابسامانی حاصل از نقایص اجتماعی ناشی از حکومت اموی که بدان گرفتار گشته بودند را، مشاهده کرد لذا آن حضرت - سلام الله علیه - پس از هلاک شدن معاویه، به آغاز انقلاب بزرگ خویش دست زد، انقلابی که به بیدار کردن بینش اجتماعی انجامید و سرانجام حکومت اموی را ریشه کن ساخت و همه نشانه‌ها و آثار آن را از میان برداشت. بعضی از سمت‌گیریهای سیاست معاویه، بدین شرح بوده است:

(۱)

### سیاست اقتصادی معاویه

معاویه، هیچ‌گونه سیاست

اقتصادی در مسائل مالی، به معنای مصطلح برای این واژه نداشته است، بلکه اقدامات وی در جمع آوری اموال و هزینه کردن آنها تابع خواسته ها و تمایلات وی بوده به طوری که ثروتهای عظیمی را به نیروهای طرفدار خود می داد و مخالفان خود را حتی از سهمیه عادی خودشان محروم می ساخت. اموال را تصاحب می کرد و مالیاتها را به ناحق وضع می نمود.

(۲) به طور قطع در حکومت معاویه هیچ نشانی از اقتصاد اسلامی که مسائل اقتصادی را با برجسته ترین و عمیق ترین شیوه ها حل می کند، وجود نداشت؛ زیرا اقتصاد اسلامی به ازدیاد درآمد فردی و مبارزه با بیکاری و نابودی فقر، همت می گماشت و اموال دولت را در مالکیت مردم به حساب می آورد که باید برای پیشرفت زندگی و ازدیاد رفاه ملت به کار گرفته شود، ولی معاویه فقر و نیازمندی را در میان اکثریت مطلق افراد جامعه پراکنده ساخت و سرمایه داری را نزد گروه کوچکی که بر سرنوشت و امور مردم حاکم بودند، به وجود آورد که بعضی از مسائل عمده سیاست اقتصادی وی عبارتند بودند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۰

(۱)

## محرومیت اقتصادی

### اشاره

معاویه، محرومیت اقتصادی را در مناطقی که جبهه مخالف در آن جای داشت، منتشر ساخت و در آن مناطق، بینوایی و نیازمندی را گسترش داد تا آن جبهه به هیچ گونه مخالفتی با وی قادر نباشد. بعضی از مناطقی که معاویه آنها را با رنج و حرمان، مواجه ساخت، بدین قرارند:

(۲)

### ۱- یثرب

معاویه، به تضعیف «یثرب» پرداخت و چیزی از اموال را بر اهل مدینه انفاق ننمود؛ زیرا آن منطقه از پایگاههای مخالفین حکومت وی بود و بسیاری از شخصیتهای معارض خاندان اموی که چشم داشتی به حکومت داشتند در آنجا اقامت می نمودند.

(۳) مورخان می گویند: وی آنان را مجبور ساخت تا املاکشان را بفروشند و او آنها را با بهایی اندک خریداری کرد. او مأمور اموال خود را به آنجا فرستاد تا منافع آنها را جمع آوری نماید، اما آنان وی را مانع شدند و با حاکمشان، «عثمان بن محمد» ملاقات کرده گفتند: همه این اموال متعلق به ماست. معاویه در منافع آنان با ما به تبعیض عمل کرد، نه درهمی و نه بیش از آن، به ما نداده تا آنجا که روزگار بر ما سخت گردید و گرسنگی بر ما دست یافت، آنگاه املاک ما را به یک صدم قیمتشان خریداری نمود. حاکم مدینه با تندترین و تلخ ترین سخنان به آنان پاسخ داد.

(۴) صحابی جلیل القدر، «جابر بن عبد الله انصاری» به سوی معاویه رفت، اما وی به عنوان تحقیر و توهین به او اجازه ورود نداد جابر نزد وی بازگشت. آنگاه معاویه ششصد درهم برای او فرستاد ولی جابر آنها را بازگرداند و به وی نوشت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۱ و انی لا اختار القنوع علی



و اقبضى على نفسى إذ الامر نابنى و فى الناس من يقضى عليه و لا يقضى

و البس اثواب الحياء و قد ارى مكان الغنى الا أهين له عرضى «من قناعت را به جای ثروت- هرگاه با هم جمع شوند- بر می گزینم همانگونه که آب را در سرای خالص بر می گزینم».

«هرگاه نیازمند شوم، بر خود حاکم می شوم در حالی که میان مردم کسانی هستند که بر آنها حکم می شود و خود حاکم نیستند».

«جامه های شرم را می پوشم در حالی جایگاه ثروت را می بینم و آبرویم را به خاطر آن، خوار نمی سازم».

(۱) و به فرستاده معاویه گفت: «به او بگو: به خدا ای فرزند هند جگرخوار! در نامه عمل خود، هرگز حسنه ای را نخواهی یافت که من سبب آن باشم».

فقر، در خانه های انصار منتشر گشت و بینوایی بر آنها سایه افکند تا آنجا که کسی نمی توانست شتری را خریداری کند و برای کارهایش از آن استفاده نماید. هنگامی که معاویه به حج رفت و بر مدینه گذر کرد، مردم- از جمله انصار- به استقبال وی رفتند که بیشتر آنان پیاده بودند، به آنها گفت: «چه چیزی مانع شما گردید که از من آن گونه که مردم استقبال می کنند، استقبال نمایید؟!».

(۲) «سعید بن عباد» به او گفت: «کمی مرکبها، تنگدستی، سختی روزگار و برتری دادن تو دیگران را بر ما، مانع ما گردید».

معاویه با استهزا و تمسخر به وی گفت: «چرا از شترهای مدینه استفاده نمی کنید؟» سعید با منطق جوشانش تیری به وی زد و گفت: «آنها را در روز بدر سر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۲

بریدیم، آن روز که (برادرت) حنظله بن ابی سفیان

را کشتیم؟!» (۱).

(۱) سیاست معاویه اقتضا داشت که در مدینه، گرسنگی منتشر گردد و مردم آن از صله و بخشش، محروم بمانند. «عبد الله بن زبیر» در نامه اش به یزید می گوید:

«به جانم سوگند از آنچه ما از حقمان در دست تو داریم، جز اندکی به ما نمی دهی و بخش عظیم آن را بازمی داری...».

(۲) معاویه به حکومت مرکزی در یثرب دستور داد قیمت مواد غذایی را بالا ببرند تا گرسنگی در آن همگانی گردد. یزید در نامه اش به مردم مدینه، به این مسأله اشاره نمود و آنان را وعده نیکوکاری داده بود اگر در برابر حکومتش سر تسلیم فرود آورند. در آن نامه آمده بود: «آنان بر من پیمان دارند که قیمت گندم را به اندازه قیمت گندم در نزد خودمان قرار دهیم و عطایی که می گویند در زمان معاویه از آنها منع گردیده است، از سوی من به طور کامل به آنان داده خواهد شد» (۲).

معاویه، حاکمان حجاز را گاه «مروان بن حکم» و گاه «سعید بن عاص» قرار داد و گاهی اولی را معزول می ساخت و دومی را حکومت می داد، آن دو در خوار نمودن و فقیر ساختن مردم مدینه، کوشیدند.

(۳)

## ۲- عراق

معاویه، کيفرهای فراوانی را بر «عراق» اعمال نمود، زیرا مرکز اصلی مخالفین و تنها منطقه ناخشنود از حکومت وی بود که حاکم آن، «مغیره بن شعبه»، بخشش و ارزاق را از اهل کوفه بازمی داشت. حکام اموی پس از معاویه

---

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۲/۷۳.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/۱۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۳

نیز همین روش را در ظلم و ستم به عراق و محروم نمودن مردم آن ادامه

دادند و حتی عادل ترین آنان یعنی «عمر بن عبد العزیز» هم مساوات میان عراقیها و شامیها در بخشش را رعایت نکرد؛ زیرا ده دینار به عطای شامیان افزود ولی به عطای عراقیها چیزی نیفزود» (۱).

در روزگار حکومت اموی، انواع سختیها بر عراق گذشت تا آنجا که عراقیها دست به قیامهای پی در پی بر ضد حکومت آنان زدند.

(۱)

### ۳- مصر

«مصر» گرفتار ستم اقتصادی زیادی گردید؛ زیرا معاویه به عامل خود نوشت: «به هر فرد از قبطیان یک قیراط اضافه کن»، ولی عامل وی بر این موضوع اعتراض کرد و به او نوشت: «چگونه بر آنها بیفزایم در حالی که در قراردادشان آمده که چیزی به آنها افزوده نشود» (۲).

سخت گیری اقتصادی، دیگر سرزمینهای اسلامی را نیز دربر گرفت تا مردم آنها را از مخالفت با حکومتش مشغول نماید.

(۲)

### رفاه در شام

وقتی سرزمینهای اسلامی دست به گریبان سختی و محرومیت بودند، می بینیم که «شام» در رفاه کامل به سر می برد و قیمت مواد غذایی در آن، بسیار پایین بود؛ زیرا نسبت به خاندان اموی، اخلاص داشت و در استحکام حکومتشان تلاش کرد لذا در آنجا رفاه گسترش یافت. آنچه این قضیه را تأیید

---

(۱) العقد الفرید ۶ / ۲۲۰.

(۲) زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السلام ۱ / ۳۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۴

می کند، نامه یزید است که اندکی پیش از این به آن اشاره ای داشتیم.

(۱) مردم شام نیز بر دیگر مردمان ترجیح داده شدند چنانچه «مالک بن هبیره» در گفتگوش با «حصین بن نمیر» به آن اشاره می کند و می گوید: «بشتاب تا با این نوجوان بیعت کنیم (یعنی با خالد بن یزید) که ما پدرش را به دنیا آوردیم و او خواهرزاده ماست، تو جایگاه ما را نزد پدرش می دانی که چگونه ما را بر کرده مردم عرب، جای داده بود» (۱).

### معاویه اموال را در راه استحکام حکومتش به کار می گیرد

معاویه، خزانه مرکزی را برای استحکام بخشیدن به حکومت و قدرت خویش به کار گرفت و مال را به عنوان سلاحی برای توانا ساختن خود در رهبری امت و ریاست دولت، مورد استفاده قرار داد.

«سید میر علی هندی» می گوید: «ثروتهایی که معاویه از حکومتش بر شام جمع آوری کرده بود، او و اطرافیانش، آنها را بر سربازان مزدورش مسرفانه مصرف می نمود، آنان که وی را در خفه کردن هر زمزمه ای بر ضد حکومتش یاری کرده بودند»  
 «۲».

(۳) این سیاست، نزد مسلمین چیز تازه ای بود که هیچ یک از خلفای پیشین بدان نیندیشیده بودند، خلفای اموی بعد از او نیز بر همین شیوه رفتار کردند و مال را

وسيله ای برای تحکیم قدرت خویش به کار گرفتند.

(۴) «دکتر محمد مصطفی» می گوید: «از عناصر سیاست امویان، به کارگیری

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۳۵-۵۳۶.

(۲) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۵

مال به عنوان سلاحی برای ارباب و وسیله ای برای تقرب بود؛ زیرا گروهی از مردم را از آن محروم ساختند ولی آن را چندین برابر بیشتر به گروهی دیگر دادند تا بهایی برای وجدان و تضمینی برای سکوت آنان باشد» (۱).

(۱) «شکری فیصل»، مال را یکی از دو عامل اساسی می داند که اجتماع اسلامی به صورتی عجیب در برابر آنها خاضع گشت و از جمله عوامل در فتنه های سیاست و تسلط طبقه حاکم از قریش و نیز یکی از عوامل پیدا شدن اختلاف میان عرب و غیر عرب و حتی میان خود مردم عرب بوده است (۲).

(۲)

### **بخشهای بسیار چشمگیر معاویه به خاندانش**

معاویه، اموال بسیار فراوانی را به خاندان خویش بخشید و ثروتهای گسترده در اختیار آنان قرار داد (۳) تا جایگاه آنان را قدرت بخشد و نفوذشان را در عالم اسلامی، گسترش دهد در حالی که بینوایی و محرومیت را میان بیشتر گروههای ملت منتشر کرده بود.

(۳)

### **بخشیدن خراج مصر به عمرو عاص**

معاویه، خراج مصر را به «عمرو عاص» بخشید و آن را مادام العمر، طعمه ای برای وی قرار داد و این به خاطر همکاری عمرو عاص با وی در مبارزه با امیر المؤمنین علیه السلام پرچمدار حق و عدالت در زمین بود که تفصیل این مطلب را در مباحث قبلی بیان کردیم.

---

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۲۷.

(۲) شکرى فيصل، المجتمعات الاسلاميه فى القرن الاول، ص ۵۰

(۳) الفخرى، ص ۱۰۴-۱۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۶

(۱)

### بخشش اموال به موافقان

معاویه، اموال فراوانی را به موافقین خود و مخالفین امام امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و در این راه، اسراف فراوان کرد. راویان می گویند؛ «یزید بن مته» از بصره نزد وی رفت و از بدهی خود شکایت کرد، معاویه به خزانه دار بیت المال گفت: سی هزار به او بده و هنگامی که رفت، گفت: سی هزار دیگر به خاطر روز جمل «۱».

معاویه، این اموال فراوان را به عنوان پاداش در برابر موضعگیری وی و برادرش که متمردان در جنگ جمل را با اموالی که از بیت المال مسلمین غارت کرده بود، کمک می کرد، به وی داده بود، تاریخ نمونه های بسیار از بخششهای معاویه به نیروهای مخالف امام و موافق با وی، ذکر کرده است.

(۲)

### خرید ادیان

معاویه، باب جدیدی را در سیاست اقتصادی گشود و آن خرید ادیان و خیانت وجدان بود؛ زیرا هیأتی از اشراف عرب نزد وی رفته بودند و به هر کدام از آنان یکصد هزار داد و به «حنات»، عموی فرزدق، هفتاد هزار، و هنگامی که حنات این مطلب را دانست، خشمگین نزد معاویه برگشت و به او گفت: «مرا در میان بنی تمیم رسوا کردی، اصل و نسب من صحیح است، آیا سالخورده نیستم؟

مگر در میان قوم خودم، مورد اطاعت نمی باشم؟» - تو چنین هستی.

---

(۱) العقد الفرید ۶۸ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۷

- پس چرا مرا کمتر از قومم دادی و به کسانی که بر ضد تو بودند بیشتر از آنها که با تو بودند، عطا کرده ای؟

(۱) معاویه بدون شرم و حیا گفت: من از آنان دینشان را خریدم و تو را با دینت گذاشتم.

- از من، دینم را بخر.

معاویه دستور

داد تا بقیه جایزه اش را بدهند «۱».

این معامله زیانکارانه ای است که مسخ وجدانها و تبدیل شدن آنها به کالای مورد معامله را، آشکار می سازد.

(۲)

### نقص خزانه مرکزی

خزانه مرکزی، در نتیجه اسرافکاری در بخشش برای خرید وجدانها و ادیان، دچار نقص شدید شد و دولت نتوانست حقوق کارمندان را بپردازد.

معاویه ناچار گردید تا به عمرو عاص نامه ای بنویسد و از او تقاضای کمک از خراج مصر بکند که آن را طعمه ای برای وی قرار داده بود. در نامه معاویه آمده بود: «اما بعد: سائلان اهل حجاز و دیدار کنندگان اهل عراق بر من زیاد شده اند و من چیزی اضافه بر حقوق سربازان ندارم، پس از خراج امسال مصر به من کمک کن...».

(۳) عمرو عاص، درخواست وی را نپذیرفت و بر او اعتراض کرده، وی را به یاد خدمات خویش انداخت و با این ابیات، وی را پاسخ گفت:

معاوی ان تدرکک نفس شحیحفما ورثتی مصرامی و لا ابی

---

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/ ۱۵۹ - ۱۶۰. الکامل، ابن اثیر ۳/ ۴۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۸ و ما نلتها عفوا و لکن شرطها و قد دارت الحرب العوان علی قطب

و لو لا دفاعی الاشعری و صحبه لألفیتها ترغو کراغیه السغب «ای معاویه! اگر نفس بخیلی بر تو دست یابد (باید بدانی) که من مصر را از پدر و مادرم به ارث نبرده ام».

«من رایگان آن را به دست نیاورده بلکه آن را شرط قرار داده بودم و جنگی سخت در گرفته بود».

«اگر دفاع من در برابر اشعری و همراهانش نبود، آن وقت می دیدی که (روزگار) همچون شتر گرسنه بر تو فریاد می کشد».

هنگامی که معاویه این ابیات را خواند، از



او متأثر شد و دیگر در مورد مسائل مصر، چیزی با وی نگفت «۱».

(۱)

## مصادره اموال شهروندان

معاویه، پس از اسراف و تبذیرش، ناگزیر شد که اموال مردم را مصادره نماید تا ناتوانی مالی خزانه دولت را جبران کند. وی میراثهای حنات، عمومی فرزددق را مصادره کرد. فرزددق بر این کار معاویه اعتراض نمود و در سرزنش وی گفت:

ابوك و عمى يا معاوى اورثاثرانا فيختار التراث اقاربه

فما بال ميراث الحنات اخذته و ميراث صخر جامد لك ذائبه

فلو كان هذا الامر فى جاهليهم علمت من المرء القليل حلائبه

و لو كان فى دين سوى ذا شنتم لنا حقنا او غص بالماء شاربه

---

(۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۶۹ الست اغر الناس قوما و اسرهم امنعهم جارا اذا ضيم جانبه

و ما ولدت بعد النبى و آله كمثل حصان فى الرجال يقاربه

و بيتى الى جنب الثريا فناؤه و من دونه البدر المضى ء كواكبه

انا ابن الجبال الشم فى عدد الحصى و عرق الثرى عرقى فمن ذا يحاسبه

و كم من اب لى يا معاوى لم يزل أغر يبارى الريح ازور جانبه

نمته فروع المالکین و لم یکن ابوک الذی من عبد شمس یقاربه «۱» «پدرت و عموی من، ای معاویه! ارث گذاشته وارث را نزدیکان می گزینند».

«پس چرا ارث حنات را گرفته ای، در حالی که میراث ابو سفیان را اگر مایع باشد برای تو جامد می شود».

«اگر این کار در جاهلیت بود، مربوط به کسی می شد که وارثان اندکی داشته باشد».

«اگر در دین، چیزی غیر از این باشد، شما حق ما را خورده و یا اینکه آب در گلوی نوشنده اش مانده باشد».

«آیا من عزیزین مردم از نظر قوم و خاندان و نگهدارترین آنان نسبت به همسایه گرفتار، نیستم.»

«بعد از پیامبر

و آل او کسی در مردان همانند حصان، زاده نشده است».

«خاندانم در کنار ثریا باشد و ماه و ستارگان درخشانش از آن پست ترند».

«من فرزند کوههای بلند به تعداد ریگها هستم و ریشه زمین، ریشه من است، پس چه کسی با آن برابری کند؟».

---

(۱) ابن الاثیر ۳/ ۴۶۸. دیوان فرزددق، ۱/ ۵۰۲-۵۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۰

«و فراوانند پدران من ای معاویه که فروزان هستند و باد اطراف جامه هایشان را نگه می دارد».

«آنکه از نسل مالکان بوده و پدر تو از خاندان عبد شمس نمی تواند به وی نزدیک باشد».

(۱) معنای ابیات این است که اموال به جای مانده از صخر، جد معاویه به وارثان منتقل شده در حالی که میراث عمومی فرزددق را معاویه مصادره نموده است و اگر این امر در جاهلیت بوده، دست معاویه کوتاهتر از آن بود که به سویس دراز گردد؛ زیرا فرزددق از خاندانی است که آن خاندان از عزیزترین خاندانهای عرب بوده است.

(۲)

### مالیات نوروز

معاویه، مالیات نوروز را بر مسلمانان بست تا مخارج خود را تأمین کند و برای پرداخت آن، مردم را مورد ظلم و ستم فراوان قرار داد که بنا گفته مورخان، بالغ بر ده میلیون درهم گردید «۱» این عوارضی بود که مسلمانان با آن آشنا نبودند و خلفای بعد از معاویه نیز آن را سنتی قرار دادند و برای دریافت آن، مسلمین را مجبور می ساختند.

(۳)

### غارنگری والیان و عمال

حکومت داشتن در روزگار معاویه منبعی از منابع غارت و دزدی

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی، ۱، جزء ۲/ ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۱

و مصدری برای ثروت و مال اندوزی گردید.

(۱) «انس بن ابی اناس» به «حارثه غدانی»- همکار زیاد بن اُیبه- هنگامی که به حکومت «سَرَق» یکی از مناطق اهواز منصوب شد، می گوید:

احار بن بدر قد ولیت امارهفکن جرذا فیها تخون و تسرق

و باه تمیما بالغنی ان للغنی لسانا به المرء الهیوبه ینطق

و لا تحقرن یا حار شیئا اصبته فحظک من ملک العراقین سرق «۱» «ای حارثه بن بدر! به امارتی منصوب شده ای، پس چون موش دشتی در آن باش و خیانت کن و سرقت نما».

«و با تمیم مباحات کن در ثروت که ثروت زبانی است که شخص با هیبت، با آن سخن می گوید».

«ای حارثه! چیزی را که به دست آورده ای ناچیز مشمار که سهم تو از ملک دو عراق، سَرَق باشد».

(۲) نیز «عقبه بن هبیره اسدی»، ظلم والیان و برگزیدن اموال توسط آنان را چنین توصیف می نماید:

معاوی اننا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لا الحدید

اکلتم ارضنا فجردتموها فهل من قائم او من حصید

فهنا امه ذهبت ضیاعا یزید امیرها و ابو یزید

أ نطمع فی الخلافه اذ هلکنا و لیس لنا و لا لک من خلود

ذروا

(۱) الشعر و الشعراء، ص ۴۹۴-۴۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۲ و اعطونا السويه لا- تزرکم جنود مردفات بالجنود «۱» «ای معاویه! ما انسان هستیم، با ما نرمخو باش که ما کوه و آهن نیستیم».

«زمین ما را خوردید و بایر ساختید آیا درخت یا کشته ای در آن مانده است؟».

«گیرم که ما امتی هستیم از بین رفته که یزید و پدرش بر آن حاکمند».

«آیا به خلافت طمع بریم در حالی که هلاک شده ایم و نه ما و نه شما جاوید نخواهیم ماند».

«غرور خلافت و حکومت دادن فرومایگان و بردگان را رها کنید و به راه راست بیایید».

«مساوات را میان ما اعمال کنید پیش از آنکه سربازان از پی سربازان به دیدار شما بشتابند».

(۱) مسلمانان، انواع سختی و دردناکی از ستم والیان و ظلم خراجگیران را تحمل کردند، زیرا آنها در چپاول و غارت، تجربه اندوخته و چیزی از دارایی را نزد کسی نیافتند مگر اینکه آن را به غارت بردند.

(۲)

## جمع آوری خراج

جمع آوری خراج، تابع میل و خواسته خراجگیران بود. عامل «خنا»، در مورد مقدار خراجی که بر عهده اش بود، از عمرو عاص سؤال کرد، عمرو عاص وی را نهیب زد و به او گفت: «اگر از زمین تا سقف، به من می دادی، به تو خبر نمی دادم که چه مقدار بر عهده تو است. شما خزانه داران ما هستید، هرگاه خرج

---

(۱) خزانه الادب ۲ / ۲۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۳.

ما زیاد شود، بر شما زیادتر می کنیم و اگر بر ما سبک شود، بر شما سبک می گیریم...» «۱».

این اقدامات ستمکارانه، همه قواعد عدالت و مساوات را که اسلام آورده

بود، نابود گردانید.

(۱)

### برگزیدن طلا و نقره

معاویه، به زیاد بن ابیه دستور داد تا طلا و نقره را برای وی جمع آوری نماید، زیاد و عاملانش مردم را به اجبار، مورد مصادره قرار داده هر چه طلا و نقره داشتند می گرفتند و به دمشق می فرستادند «۲» که این امر، زندگی را بر مردم مشکل ساخت و فقر، گلوی آنان را فشرد.

(۲)

### فلج شدن حرکت اقتصادی

حرکت اقتصادی، در همه سرزمینها فلج گردید و کشاورزی و بازرگانی، تضعیف گشت و اقتصاد عمومی، دچار رکودی فراگیر شد که نتیجه تبذیر و اسراف معاویه بود به طوری که «عبد الله بن همام سلولی» این مطلب را اعلام نمود و شعری را در چند رقعه نوشت و آن را در مسجد افکند که در آن از ستم هولناک و بیدادگریهای وحشتناکی که معاویه و عاملانش بر سر مردم آورده بودند، شکایت می کرد:

الا ابلغ معاویه بن صخر فقد خرب السواد فلا سوادا

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی ۲ جزء ۴ / ۳۵۹.

(۲) حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۱ / ۳۰۱. التمدن الاسلامی ۲ / جزء ۴ / ۳۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۴ اری العمال اقساء علینا باعاجل نفعهم ظلموا العبادا

فهل لك ان تدارك بالدنيا وتدفع عن رعيتك الفسادا

و تعزل تابعا ابدا هواه يخرب من بلادته البلادا

اذا ما قلت اقصر عن هواه تمادا في ضلالته و زادا «۱» «به معاویه فرزند صخر خبر ده که منطقه سواد، خراب گشته و دیگر سوادى وجود ندارد».

«کارگزارانمان را بر خود سنگدل می بینم که به خاطر منافع فعلیشان، بندگان خدا را به زیر ستم برده اند».

«آیا می توانی دست به کاری فوری بزنی و از رعیت خود فساد را دور گردانی؟».

«و آنکه پیوسته از هوا و هوسش پیروی می کند، عزل نمایی، آنکه با

نادانی اش شهرها را خراب می سازد».

«هرگاه بگویی که دست از هوا و هوس بردار، در گمراهی اش بیشتر اصرار می ورزد».

(۱) «سلولی» با این آیات، اوضاع بد اقتصادی و تسلط حاکمان را بر ظلم رعیت، نشان می دهد و از حکومت می خواهد که آنان را عزل کند و از ستمهایشان دور سازد، زیرا در خرابی مناطق، مکیدن خونها و پیروی از هوای نفس، تلاش کرده و از راه راست گمراه شده اند.

(۲)

### استدلال معاویه

معاویه، معتقد بود که اموال امت و خزانه مرکزی آن، ملکی برای وی بوده

---

(۱) الاسلام و الحضاره العربیه ۱۴۹ / ۲ - ۱۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۵

تا هر گونه بخواهد در آن تصرف نماید، آنجا که می گوید: «زمین برای خداست و من جانشین خدا هستم پس هر چه از مال خدا گرفته شود، مال من است و هر چه را ترک کرده باشم برای من جایز می باشد!!» (۱).

(۱) این منطق، از روح اسلام و جهت گیریهای آن به دور می باشد؛ زیرا اسلام، اصول اقتصادی اش را بر این اساس قرار داده که مال، مال مردم است و دولت متعهد به پیشرفت و توسعه آن و رئیس دولت یا دیگران حق ندارند اقتصاد امت را بازیچه خود سازند و آن را مطابق خواستها و امیال خود، هزینه کنند؛ زیرا این کار، به گسترش نیاز و انتشار بیکاری می انجامد و کشور را در معرض بحرانهای اقتصادی قرار می دهد ...

(۲) اسلام، فقر را فاجعه ای اجتماعی و وبایی فراگیر می شناسد که باید با همه راهها و امکانات با آن مبارزه شود و رئیس دولت حق ندارد چیزی از مال امت را به خود اختصاص دهد. نظر اسلام این است، ولی معاویه (به صورتی غیر



قابل بحث) این مطلب را مورد توجه قرار نداد و بنا به امیال و خواسته هایش در اموال مسلمین، تصرف کرد.

اینها برخی از نمونه های سیاست اقتصادی معاویه می باشد که فاقد روح توازن و عامل گسترش بینوایی و محرومیت در کشور گردید.

(۳)

### سیاست تفرقه و تبعیض

معاویه، سیاستش را بر تفرقه بین مسلمین و پراکندگی آنان بنا نهاد و روح تفرقه و دشمنی را میان آنان حاکم ساخت؛ زیرا معتقد بود حکومت استقرار

---

(۱) حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۱/ ۳۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۶

نمی یابد مگر در صورت از بین رفتن وحدت امت و گسترش دشمنی میان فرزندان آن.

(۱) «عقده» می گوید «معاویه حيله ای داشت که آن را تکرار نمود و خوب از عهده آن بر آمد و در آن چیره شد و در برابر دشمنانش در درون دولت، چه مسلمان و چه غیر مسلمان به کار گرفت که پایه و قوام آن حيله، تلاش پیگیر بر تفرقه و ایجاد اختلاف میان دشمنان از طریق القای شبهه میان آنان و ایجاد دشمنی میان آنها بود که از جمله آنان بعضی از افراد خانواده و خویشاوندان وی بودند ... او نمی توانست ببیند که دو شخص مهم، با هم توافق دارند، رقابت خصمانه میان افراد صاحب نام، به وی کمک می کرد تا بر آنها ضربه وارد نماید» (۱).

معاویه، مسلمین را متفرق ساخت و رشته های اخوت اسلامی را که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله، آنها استحکام بخشیده و جامعه اش را بر آنها بنا نهاده بود، از هم گسیخت.

(۲)

### ستم به افراد غیر عرب

معاویه، در ستم کردن به افراد غیر عرب و ذلیل ساختن آنها بسیار کوشید تا آنجا که تصمیم داشت به طور کلی آنان را نابود سازد. مورخان می گویند: وی «اصنف بن قیس» و «سمره بن جندب» را فرا خواند و به آنها گفت: «می بینم که این سرخان، تعدادشان زیاد شده اند و ممکن است که برای من ایجاد مشکل کنند و پیشی گیرند،

گویی آنان را می بینم در حالی که بر عربها و نظام حاکم، دست به

---

(۱) معاویه فی المیزان، ص ۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۷

شورش زده اند، لذا تصمیم گرفته ام نیمی از آنها را بکشم و نیمی را نگه دارم تا بازار را به راه اندازند و جاده ها را ترمیم کنند».

اصنف و سمره این اقدام مهم را نپسندیدند و با او به لطف سخن گفتند تا اینکه از تصمیم خود برگشت» (۱).

(۱) معاویه، ستم به بردگان را سنتی قرار داد و حکومتهایی که بعد از او بر سر کار آمدند، ظلم کردن و محروم ساختن آنها را گسترش دادند علی رغم اینکه آنان در مسائل نظامی و دیگر کارهای حکومتی، شرکت داشتند.

شاعر این افراد غیر عرب در شکایت از ستمی که به آنها روا شده بود، می گوید:

ابلق امیه عنی ان عرضت لها و ابن الزبیر و ابلق ذلک العربا

ان الموالی اضحت و هی عاتبه علی الخلیفه تشکوا الجوع و الحربا «به امویها و ابن زبیر هرگاه آنها را دیدی، از من برسان و نیز به آن (حاکم) عرب».

«که افراد غیر عرب اینک از گرسنگی و جنگ می نالند و از خلیفه گله مند می باشند».

(۲) یکی از خراسانیان، خطاب به «عمر بن عبد العزیز»، از او می خواهد که در میان آنان به عدالت رفتار کند و می گوید: «ای امیر مؤمنان! هزار نفر از افراد غیر عرب بدون بخشش و بدون روزی، به جنگ می روند و همانند آنان از اهل ذمه که مسلمان شده اند و خراج هم می پردازند» (۲). (این در حالی است که «شعبی»،

---

(۱) العقد الفرید ۳/ ۴۱۳.

(۲) طبری، تاریخ ۶/ ۵۵۹. الکامل ۵/ ۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۸

عمر بن عبد العزیز از مسجد بیزار شده بود آن گونه که به گفته او، از آشغال خانه اش، بدش می آمد از این جهت که موالی [افراد غیر عرب] در آن نماز می خواندند «۱» تا آنجا که موالی ناگزیر شدند مسجد خاص خود را بنا نهند و آن را «مسجد الموالی» نامیدند و نماز را در آن به جای آوردند «۲». (۱) «خدابخش»، به این گمان نزدیک می شود که علت ناگزیر شدن آنان از نماز خواندن در آن مسجد این است که تعصب عرب را بر ضد خود دیده بودند و به آنان اجازه نمی دادند با ایشان در یک مسجد به عبادت پردازند «۳» در حالی که موالی در پاسخ به عربها به نرمی عمل می کردند و آنها را به هدایت دعوت می نمودند و می گفتند: «ما اختلاف انسانها و برتریشان نسبت به یکدیگر را منکر نیستیم و آقا را با زیردست و شریف را با وضع برابر نمی دانیم، بلکه می گوئیم برتری انسانها میان خودشان به پدران یا به اصل و نسبشان نیست، بلکه به اعمال، اخلاق و شرافت خود آنها و بلندی همتشان می باشد. پس هر کس که دون همت و ناجوانمرد باشد، شرافت نمی یابد هر چند که از اصل بنی هاشم باشد، زیرا کریم آن است که اعمالش او را کرامت بخشیده و شریف، کسی است که همتش او را شرافت داده باشد» «۴».

(۲) امویان و همفکران آنان، این منطق را نمی فهمیدند که از حقیقت اسلام و هدایت آن، گرفته شده است که اسلام، گسترش مساوات و عدالت میان همه مردم را بدون فرق گذاشتن میان قومیتهای آنان دستور داده است.

(۳) به هر حال، این

(۱) ابن سعد، طبقات ۶ / ۲۵۱.

(۲) طبری، تاریخ حوادث سال ۲۵۴.

(۳) الحضاره الاسلامیه ۱ / ۴۳.

(۴) العقد الفرید ۳ / ۴۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۷۹

مسلمین و تفرقه آنان انجامید و نیز موالی (مسلمانان غیر عرب) را برای هر حرکت انقلابی که بر ضد حکومت اموی آغاز می شد، آماده نمود به طوری که سرانجام، آنان همان نیروی فعالی بودند که حکومت امویان را برانداختند و نشانه ها و آثارشان را از میان برداشتند.

(۱)

### تعصب قبیله ای

به دنبال سیاست حزب گرایی و تفرقه اندازی که امویان در پیش گرفته بودند، آنان تعصیبهای قبیله ای را زنده ساختند، نمونه های هول انگیز و دردناکی از انواع این مبارزه که حکومت امویها برای مشغول کردن مردم به اختلافات فرقه ای و دخالت نکردن در مسائل سیاسی می آفریدند، در شعر عربی پدیدار گشت تا مردم را از ظلم و ستمی که معاویه مقرر می داشت، دور سازند.

(۲) مورخان می گویند: معاویه، اقدام به زنده ساختن کینه های قدیمی میان اوس و خزرج نمود و بدین ترتیب می خواست از اهمیت آنها بکاهد و جایگاهشان را در برابر جهان عرب و اسلام، براندازد. نیز برای یمینها در برابر مصریها تعصب نمود تا آتش فتنه را میان آنها شعله ور سازد و میان خود وحدتی نداشته باشند تا به منافع دولتش زیان برسانند.

(۳) عمال معاویه، به روش سیاست خرابکارانه وی عمل کردند؛ مثلاً زیاد بن ابیه قبایل را به جان هم می انداخت و آتش فتنه را میان آنان شعله ور می ساخت تا تحت نفوذ وی قرار گیرند. «ولهاوزن» می گوید: «زیاد می دانست که چگونه با انداختن قبایل به جان یکدیگر آنها را تحت سیطره خود قرار دهد و آنها را به کار

زندگانی

کردن برای خود وادارد و در این کار موفق هم شد...» (۱).

(۱) منابع تاریخی نمونه های فراوانی از انواع جنگ آفرینیهای قبیله ای که معاویه و عمّالش به راه انداخته بودند، ارائه داده است که منجر به گسترش کینه توزی میان مسلمین گردیدند و اسلام، به سبب آنها شدیدترین محنتها را متحمل شد و همه فعالیتهای مثمر ثمر خود را متوقف ساخت و با دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت گردید که مسلمین را به برادری و عطوفت نسبت به یکدیگر فرا خوانده بود.

(۲)

### سیاست ارباب و سرکوب

معاویه، امت را با سیاست ارباب و سرکوب، رهبری نمود و سرنوشت و کرامت آن را ناچیز شمرده، پس از صلح، اعلام نمود که تنها به خاطر حکومت بر مسلمین با آنان جنگیده و خونشان را ریخته است و همه شرایطی را که برای امام حسن علیه السلام تقبیل کرده است، به زیر پای خود نهاده و به چیزی از آنها وفا نخواهد کرد. وی همچنین از تکبر و جبروت خود این گونه آشکارا سخن می گوید که: «ما، روزگار هستیم که هر کس را رخصت دهیم، بلند مرتبه می گردد و هر کس را پست سازیم، به پستی سقوط می کند...» (۲).

(۳) عمّال و والیان وی نیز بر شیوه غدارانه وی عمل می کردند. «عتبه بن ابی سفیان» در مصر خطابه ای راند و گفت: «ای دارندگان پست ترین بینها که میان چشمها قرار داده شده اند! من ناخنهایم را برای شما گرفته ام تا بدکاران نرم

---

(۱) الدوله العربیه، ص ۲۰۷.

(۲) نهاییه الارب ۶/۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۱

گردد، و من درست شدنتان را از شما خواسته ام اگر فسادتان بر

شما باقی مانده باشد، پس اگر جز انتقاد از حکومت و بدگویی از گذشتگان، چیز دیگری را نخواهید، به خدا قسم! تازیانه ها را بر پشتهای شما پاره پاره می سازم، پس اگر دردهایتان را درمان کرد، چه بهتر و در غیر این صورت، شمشیر در پی شما خواهد بود که چه بسیار حکمتهایی که ما داشتیم و دلهایتان آنها را نفهمید و موعظه هایی که ما گفتیم و گوشهایتان در برابر آنها بسته شد اگر شما نافرمانی را ادامه دهید من در کیفر دادن بخیل نیستم...» (۱).

(۱) در خطابه دیگری به مصریان می گوید: «ای مردم مصر! مبادا دروشده شمشیر شوید که خداوند را ذبیحی است که عثمان باشد، پس با زنده کردن فتنه و میراندن سنتها خود را پس از انس با حق، به وحشت باطل نیندازید، که به خدا چنان شما را به زیر پای خواهم انداخت که بعد از آن رمقی برایتان نماند تا آنجا که آنچه را می شناسید، فراموش کنید» (۲).

(۲) این قسمتها از خطابه وی میزان کینه توزی اش نسبت به امت و بی اعتنایی اش در برابر همه ارزشها و اهداف آن را نشان می دهد.

همچنین، از جمله آن والیان که به حق و عدالت، کافر شده بودند، «خالد قسری» می باشد که در مکه سخنرانی کرد و جامعه را به نابودی و فنا تهدید کرد و گفت: «ای مردم! بر شما باد به طاعت و همراهی جماعت و بر حذر باشید از شبهه ها، به خدا هر کس را نزد من بیاورند که از رهبرش انتقاد کند او را در حرم، به دار می آویزم...» (۳).

---

(۱) میرد، تهذیب الکامل ۱/ ۱۷.

(۲) العقد الفرید ۴/ ۱۳۷.

(۳) طبری، تاریخ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۲

این حالت، نزد همه حکام اموی و عمال آنها وجود داشته است.

(۱) «ولید بن یزید» می گوید:

فدع عنک ادکارک آل سعدی فنحن الاکثرون حصی و مالا

و نحن المالکون الناس قسرانسومهم المذله و النکالا

و نوردهم حیاض الخسف ذلامو ما نالوهم الا- خبالا «۱» «یاد کردن خاندان سعد را فروگذار که ما از نظر تعداد و ثروت، افزونتریم».

«ماییم که به زور، مالک مردم هستیم و بر آنها خواری و عذاب روا می داریم».

«آنها را با خواری به پستی سوق می دهیم و جز بدبختی، چیزی برایشان نداریم».

(۲) این ابیات، نشان می دهد که وی تا چه اندازه امت را ناچیز می شمرد؛ زیرا او به همراه دیگر حاکمان از خاندانش، با زور و اجبار، بر مردم مالک شدند و آنها را به خواری کشاندند و به ورطه های نابودی سوق دادند ...

(۳) و نیز از جمله آن پادشاهان «عبد الملک بن مروان» است که در برابر فرزندان مهاجرین و انصار در یثرب خطابه ای ایراد کرد و گفت: «همانا من کار این امت را تنها با شمشیر مداوا می کنم تا اینکه به راه بیایید، شما کارهای مهاجرین نخستین را حفظ کردید ولی همانند آنان عمل نمی کنید، شما ما را به تقوای الهی دستور می دهید ولی خودتان را فراموش می کنید، به خدا بعد از این، هر کس مرا به تقوای الهی امر کند، گردنش را می زنم ...» «۲».

(۱) حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۱/ ۳۰۷. ابن اثیر، ۵/ ۲۸۲.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴۵/ ۳۹۱-۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۳

(۱) این خطابه، طغیان آن فاجر را نسبت به امت نشان می دهد؛ زیرا وی هیچ راه حلی

برای بحرانهای امت نمی یابد جز با خونریزی و گسترش ظلم و ارباب، اما گسترش عدالت و آسایش و رفاه میان مردم، چیزی است که نه به آن می اندیشد و نه در مخیله وی یا کسی دیگر از حاکمان اموی، راه یافته است.

(۲)

### حقیر شمردن فقرا

حکومت اموی، در همه ادوارش، ستم راندن بر فقرا و حقیر شمردن ضعفا را پایه کار خود قرار داده بود. مورخان می گویند: بنی امیه، به فقرا اجازه نمی دادند که به ادارات رسمی آنها وارد شوند مگر اینکه بعد از همه مردم باشند.

زیاد بن ابیه به دربارنش «عجلان» می گوید: چگونه به مردم بار می دهی؟

- با توجه به خاندانها و سپس دندانها و پس از آن با توجه به ادب داشتن آنها.

- چه کسانی را در آخر قرار می دهی؟

- آنها که خداوند اهمیتی برایشان قایل نیست.

- آنها چه کسانی هستند؟

- آنان که جامه زمستان را در تابستان و جامه تابستان را در زمستان می پوشند «۱».

(۳) این سیاست، اصول عدالت و مساوات را- که اسلام آورده بود- ویران ساخت؛ زیرا اسلام میان مسلمین تفاوتی قایل نیست و آنها را همچون دندانهای شانه برابر می شمارد.

---

(۱) نهاییه الارب ۶/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۴

(۱)

### سیاست خدعه و نیرنگ

معاویه، دولت خود را بر اساس فریب و نیرنگ بنا نهاد و در هیچ کدام از اقدامات سیاسی اش، سایه ای از واقعیت، موجود نبود؛ زیرا آن وجدان خفته و جامد، واقعیت را درک نمی کرد و حقیقت را نمی فهمید. تاریخ، نمونه های فراوانی از نیرنگهایش را ثبت نموده که بعضی از آنها بدین قرار است:



(۲) ۱- هنگامی که معاویه زعیم بزرگ، «مالک اشتر» را مسموم ساخت، روی به مردم شام کرد و گفت: «علی، اشتر را به سوی مصر اعزام نموده است، پس از خدا بخواهید که شما را از او نگهدارد».

اهل شام در هر نمازی، مالک را نفرین می نمودند «۱» و هنگامی که خبر درگذشت وی به معاویه رسید، به مردم شام اطلاع داد که مرگ

وی نتیجه دعای آنهاست؛ زیرا آنان حزب خداوند هستند. سپس در گوش عمرو عاص گفت:

«خداوند لشکریانی از عسل دارد» (۲).

(۳) ۲- از نیرنگها و گمراه‌سازیهای معاویه این است که وقتی امام، «جریر بجلی» را نزد معاویه فرستاد و او را به بیعت خویش فرا خواند، معاویه «شرحبیل کندی» را که از برجسته‌ترین شخصیت‌های شام بود، احضار کرد و به جمعی از یاران خود گفت هر کدام جداگانه نزد شرحبیل بیاید و به او تلقین کند که علی عثمان بن عفان را کشت، هنگامی که «شرحبیل» وارد شد، معاویه آمدن جریر را به وی اطلاع داد و اینکه او را به بیعت امام فرا می‌خواند، اما وی بیعت ننموده است تا نظر شرحبیل را جویا شود؛ زیرا امام، عثمان را کشته است.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۷۶.

(۲) بحار الأنوار ۳۳/ ۵۹۱ «با کمی اختلاف».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۵

(۱) شرحبیل از او خواست که به وی مهلت دهد تا در این مورد دقت و تأمل کند، هنگامی که خارج شد، آن گروه، هر کدام جداگانه با وی روبه‌رو شدند و وی را با خبر ساختند که امام مسئول ریخته شدن خون عثمان است. شرحبیل در صداقت آنان شکی نکرد و به سوی معاویه شتافت در حالی که به وی می‌گفت:

«ای معاویه! مردم کجا هستند؟ همانا علی عثمان را کشته است، به خدا قسم! اگر بیعت کنی، تو را از شام خودمان بیرون می‌کنیم و تو را می‌کشیم».

معاویه، حيله گرانه به وی گفت: «من با شما مخالفتی نمی‌کنم، من جز مردی از اهل شام نیستم...» (۱).

با چنین خدعه و نیرنگهایی، پایه‌های قدرت خود را برپا ساخت

و تخت سلطنتش را بر آن بنا نهاد.

(۲) ۳- از انواع نیرنگهای وی با مردم شام این بود که وقتی وی با «قیس بن سعد» که از زعمای زمانه اش بود، نامه نگاری کرد و به او وعده حکومت عراقین را داد و حکومت حجاز را به هر کس از افراد خاندانش که دوست داشته باشد، خواهد سپرد- اگر با وی همراهی نماید-، قیس با شدیدترین کلمات به وی پاسخ منفی داد، ولی معاویه به مردم شام گفت: قیس بیعت کرده است و از آنها خواست تا برای وی دعا کنند و نامه ای را جعل کرد و به آنها گفت قیس آن را فرستاده است، سپس آن را برای مردم شام خواند که چنین بود:

(۳) «اما بعد: همانا قتل عثمان، حادثه عظیمی در اسلام بوده است و من در خود و دینم دقت کردم و دیدم در توان من نیست از قومی پشتیبانی کنم که امام مسلمان، محترم، نیکوکار و با تقوایشان را کشته باشند، ما از خداوند برای

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۲ / ۷۱-۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۶

گناهانمان طلب مغفرت می کنیم. اینک من با شما از در صلح در آمده ام و دوست دارم با آنان که امام هادی مظلوم را کشته اند، جنگ نمایم، پس آنچه از اموال و مردان دوست داری، از من درخواست کن که به سرعت برای تو بفرستم...» (۱).

با این شیوه های ناپسند، مردم شام را فریب داد و آنان را به جنگ وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دروازه علم آن حضرت فرستاد.

(۱) ۴- خدعه و نیرنگ از عناصر ذاتی معاویه و از عناصر تشکیل دهنده سیاست

وی بود به طوری که پسرش یزید، هنگامی که مردم با او بیعت کردند و او را مدح می گفتند، دچار شگفتی شد و به پدرش گفت: «ای امیر مؤمنان! نمی دانیم که ما مردم را فریب می دهیم و یا اینکه آنان ما را فریب می دهند؟!».

معاویه به وی پاسخ داد: هر کس را خواستی فریب بدهی، خود را فریب خورده او نشان ده تا اینکه به خواسته ات نزد وی دست یابی، آنگاه تو او را فریب داده ای «۲».

معاویه، دم خود را به نیرنگ کشید و اهل مملکتش را با آن تغذیه نموده بود تا آنجا که نسلی به وجود آمد که این پدیده از برجسته ترین نشانه های آن بوده است.

(۲)

### گسترش فرصت طلبی

حکومت معاویه، به گسترش فرصت طلبی و سودجویی میان مردم اقدام نمود به طوری که آنچه اسلام در برتری دادن حق و فراموش کردن خود، آورده

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۶۰-۶۲.

(۲) مبرد، کامل ۱/ ۳۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۷

بود، نزد بسیاری از مردم جایی نداشت، از جمله نشانه های آن بی بندوباری، مطلبی است که مورخان روایت کرده اند: «یزید بن شجره رهاوی»، بر معاویه وارد شد و در حالی که به سخنان وی گوش می داد، سنگی گذرا به وی اصابت نمود و او را زخمی ساخت اما وی به طور ساختگی بی اعتنایی به آن را آشکار ساخت تا اینکه معاویه به او گفت: تو را به خدا چه چیزی برایت پیش آمده است؟! - چه چیزی، یا امیر المؤمنین؟! - از صورتت خون جاری شده است.

(۱) - سخن امیر المؤمنین مرا مشغول ساخت تا آنجا که فکرم به جایی نرسید و چیزی را متوجه نشدم تا اینکه امیر المؤمنین مرا به خود

آورد.

معاویه در شگفت شد و گفت: «به تو ستم کرده آن کس که تو را از جمله کسانی که بخشش آنها یک هزار باشد قرار داده و تو را از ردیف فرزندان مهاجرین و بزرگان اهل صفین خارج نموده است».

آنگاه دستور داد تا پانصد هزار درهم به وی بدهند و یک هزار نیز به بخشش وی افزود ... «۱».

(۲) این پدیده، در همه دورانهای حکومت اموی حاکم بود به طوری که مورخان نوشته اند اسماعیل بن یسار، هواخواه زبیریان بود، ولی هنگامی که آل مروان بر خاندان زبیر پیروز شدند، اسماعیل از رأی خود برگشت و مروانی مسلک گردید.

روزی، برای دیدار ولید رفته بود و او را ساعتی معطل کردند. هنگامی که

---

(۱) التاج فی اخلاق الملوک، ص ۱۱۱-۱۱۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۸

به وی اجازه داده شد، گریه کنان داخل گردید. ولید سبب گریه اش را پرسید، وی گفت: «تو مرا معطل ساختی در حالی که می دانی من و پدرم مروانی مسلک بوده ایم».

(۱) ولید، به عذرخواهی از او پرداخت ولی او همچنان می گریست و ولید او را آرام می کرد. آنگاه دستور داد که بخشش نیکویی در اختیار وی قرار دهند.

وقتی خارج شد، شخصی که او را می شناخت به دنبالش رفت و از وی در مورد ادعای هواخواهیش از آل مروان پرسید که چه وقت بوده است؟

(۲) به او گفت: «همان دشمنی ما نسبت به آل مروان است که پدرش یسار را در حال مرگ بر آن داشت تا با لعنت کردن مروان بن حکم به خداوند تقرّب جوید و این همان است که مادرش را واداشت به جای تسبیح گفتن برای تقرّب به خداوند، آل مروان

را لعنت نماید...» (۱).

(۳) مورخان نمونه های فراوانی از این نیرنگ بازی را نقل کرده اند که در آن روزگاران، شایع بود و بدون شک از بازمانده های سیاست اموی است که نسل خود را بر پا در هوایی و انحراف از حق، پرورش داده بود.

(۴)

### گستاخی و بی بندوباری

معاویه، به گستاخی و بی بندوباری، معروف بود. «ابن ابی الحدید» می گوید: «معاویه در زمان عثمان، بسیار بی بندوبار و معروف به هر زشتکاری بود. وی در روزگار عمر، اندکی از ترس وی پنهانکاری می کرد، ولی جامه های حریر و دیبا می پوشید و در ظرفهای طلا و نقره می نوشید و بر قاطرهایی که

---

(۱) الاغانی ۴/ ۴۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۸۹

زینهایی به طلا آراسته داشتند، سوار می شد، در حالی که لباسهایی از ابریشم و دیبا بر تن داشت، در آن هنگام جوان بود و غرور جوانی و آثار آن و مستی قدرت و حکومت در سر داشت، کتابهای سیره درباره او نوشته اند که وی در زمان عثمان در شام، شراب می نوشید ...

(۱) همچنین در اینکه وی آواز می شنید و از آن طرب می کرد و برای آن صله می داد نیز جای خلاف نیست و پسرش یزید از او اثر گرفت و پیوسته میگساری می کرد و بسیار بی بندوبار و لجام گسیخته بود که همه خلفای اموی از این شیوه تأثیر گرفتند.

(۲) جاحظ می گوید: یزید، یعنی پسر معاویه، هیچ گاه بدون مستی شام نمی کرد و بدون خماری به بامداد نمی رسید، عبد الملک بن مروان هر ماه یک بار مست می شد و دیگر نمی دانست که در آسمان است و یا در آب ... ولید بن عبد الملک یک روز در میان، شراب می نوشید و سلیمان بن عبد الملک در

هر سه شب، یک شب را به شراب اختصاص می داد. هشام، هر شب جمعه شراب می نوشید و یزید بن ولید و ولید بن یزید پیوسته به لهو و لعب و میگساری می پرداختند. اما یزید بن ولید، تمام وقت او میان دو حالت مستی و خماری می گذشت و هیچ گاه بدون یکی از این دو حالت یافت نمی شد و مروان بن محمد، هر شب سه شنبه و شب شنبه شراب می نوشید» (۱).

(۳) در سال ۱۱۹ ه. هشام بن عبد الملک، ولید را امیر الحاج کرد. وی سگهایی را درون صندوقهایی برد که یکی از آن صندوقهای حامل سگ، بر زمین افتاد ... وی همچنین گنبدی را حمل می کرد که به اندازه خانه کعبه درست کرده

---

(۱) التاج فی اخلاق الملوک، ص ۲۵۸-۲۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۰

بود تا آن را بر روی کعبه قرار دهد و نیز همراه خود شراب برده بود. وی می خواست که آن گنبد را بالای کعبه بگذارد و در درون آن بنشیند ولی همراهانش او را ترساندند و گفتند: ما از دست مردم بر تو و بر خودمان ایمن نیستیم، آنگاه وی از این کار صرف نظر نمود (۱).

(۱) هنگام خلافت ولید بن یزید، «علی بن عباس» بر او وارد شد در حالی که «ابن شراعه» را از کوفه آورده بودند، وی بی مقدمه به او گفت: «به خدا! به دنبال تو نفرستاده ام تا از تو درباره کتاب خدا و سنت رسولش بپرسم ...»

ابن شراعه خندید و گفت: اگر تو درباره آنها از من می پرسیدی، مرا الاغ می یافتی.

- من دنبال تو فرستاده ام تا از تو درباره قهوه (یعنی شراب) بپرسم، برای من از

## شراب بگو؟

- امیر المؤمنین هر چه می خواهد پرسد.

- درباره آب چه می گویی؟

- از آن چاره نیست و الاغ با من در آن شریک است.

(۲) وی همچنین درباره نوشیدنیها از او می پرسید تا اینکه به شراب رسید و به او گفت: درباره شراب چه می گویی؟

- آخ! آن، دوست جان من است.

- توبه خدا، دوست جان من هستی «۲».

ولید، به عامل خود در کوفه پیغام داد و از او خواست بی بندوبار

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۲۰۹-۲۱۰.

(۲) نهایه الارب ۴/ ۹۳. عقد الفرید ۴/ ۴۵۶-۴۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۱

و شاعران بی شرم را برای وی بفرستد تا آنچه را از فسق و بی حیایی مایه لهُو وی شود، از آنان بشنود. این در حالی بود که همه دستگاہهای حکومتش، از لُدّت جوئی و شهوترانی وی را مورد تمسخر قرار می دادند. وی به والی خود در خراسان نامه نوشت و از او خواست تا بربطها و طنبورهایی را برایش بفرستد.

(۱) یکی از شاعران معاصرش او را مورد استهزا قرار داده گفته است:

ابشر یا امین الله! بشر بتباشیر

یا بل یحمل المال علیها کالأنابیر

بغال تحمل الخمر حقائبها طنابیر

فهذا لك في الدنيا وفي الجنة تحبير «۱» «ای امین خدا! تو را مژده باد! مژده باد و تو را به مژده هایی!».

«شترانی که بر آنها اموال و مواد غذایی فراوان حمل می شود».



«قاطرهایی که بارشان شراب و بارهای بسته آنها طنبور است».

«این در دنیا از آن تو است و در بهشت نیز آراستگی باشد».

(۲) لذت جویی و لهو و لعب در جامعه عرب حاکم شد و مردم، تن به فسق و فجور دادند. از ظرایفی که در این خصوص نقل می شود این است که پیر مردی را نزد هشام بن

عبد الملک آوردند در حالی که زنانی خواننده، شراب و بربط همراه وی بودند. هشام گفت: طنبور را بر سر او بشکنید. آن پیرمرد به گریه افتاد، یکی از حاضران به وی گفت: شکیبایی پیشه کن. آن پیرمرد به وی گفت: فکر می کنی به خاطر ضربه خوردن می گریم؟ من از این گریان شدم که

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۲۲۴-۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۲

وی بربط را حقیر شمرد و آن را طنبور نامید «۱»! (۱) راه و رسم امویان در همه دورانهایشان، ادامه راه و رسم معاویه بود که لهو و لعب و بی بندوباری را در همه مناطق گسترده ساخت تا اصالت امت را نابود سازد و بینش دینی و اجتماعی اش را از میان بردارد.

(۲)

### گسترش بی بندوباری در حرمین

معاویه، در گسترش فحشا و بی بندوباری در حرمین تعمد داشت تا قداست آنها را نابود سازد و جایگاه اجتماعیشان در دل مسلمین را از بین ببرد.

(۳) «علائلی» می گوید: «امویان بی بندوباری را در مکه و مدینه تا حد جایز شمردن ارتکاب معاصی، تشویق نمودند؛ زیرا گروهی از شاعران و مخنثان را- که «عمر بن ابی ربیع» در میان آنان بود- به مزدوری گرفتند تا دو پایتخت مکه و مدینه را با چهره ای ناشایست معرفی کنند به طوری که شایسته رهبری دینی نباشند».

«اصمعی» گفته است: «وارد مدینه شدم ولی جز مخنثان را ندیدم و مردی که داستان و لطیفه می گفت» (۲).

(۴) مجالس ساز و آواز در مدینه فراوان گشت و والی نیز در آنها حاضر می شد و مشارکت می نمود، بدین ترتیب، روح اخلاق، در هم شکسته شد و مردم از ارزشهای والایی که اسلام آورده بود، روی گردان گشتند.

---

(۱) طبری، تاریخ

(۲) سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۳

(۱)

### سبک شمردن ارزشهای دینی

معاویه، همه ارزشهای دینی را سبک شمرد و به همه احکامی که اسلام آورده بود، بی اعتنایی کرد، بنابراین، ظرفهای طلا و نقره را به کار برد و ربا را جایز شمرد و در حال احرام، عطر استعمال نمود و حدود را معطل ساخت «۱».

(۲) بیشتر احکام اسلامی در اغلب دورانهای حکومت اموی، ملغا گردید چنانکه شاعر اسلام «کمیت»، در این باره می گوید:

و عطلت الاحکام حتی کأناعلی مله غیر التی نتنحل

أ أهل کتاب نحن فیه و انتم علی الحق نقضی بالکتاب و نعدل

کأن کتاب الله یعنی بامره و بالنهی فیه الکوذنی المرکل

فتلک ملوک السوء قد طال ملکهم فحتام حتام العناء المطول

و ما ضرب الامثال فی الجور قبلنا لأجور من حکامنا الممثل «۲» «احکام اجرا نشد تا آنجا که گویا ما بر ملتی هستیم غیر از آنچه به آن عقیده داریم».

«آیا ما و شما دارای کتابی هستیم که مطابق آن حکم می کنیم و عدالت را اجرا می نماییم؟».

«گویی که این کودکان هستند که مطابق کتاب خدا، امر و نهی می کنند».

«پادشاهان زشت کردار را ببینید که چگونه حکومتشان به درازا کشید و رنج بردن مردم نیز طولانی شد».

«در ستمکاری پیشینیان هیچ نمونه ای بدتر از حکام ما دیده نمی شود».

(۳) معاویه، مقدسات اسلامی را سبک شمرد و آنها را حقیر دانست. راویان

(۱) منابع این حوادث را در جلد دوم از کتاب زندگانی امام حسن علیه السلام بیان نموده ایم.

(۲) الهاشمیات، ص ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۴

می گویند: وقتی وی به پیروزی دست یافت، به او گفته شد: چرا در مدینه اقامت نمی گزینی که آن شهر هجرت است و خبر

پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا قرار دارد؟ گفت:

در آن صورت گمراه می شوم و از رستگاران نخواهم بود «۱».

(۱) همه بنی امیه در این مورد از معاویه پیروی کردند؛ مثلاً «یحیی بن حکم» به «عبد الله بن جعفر» گفته بود: خبیثه (یعنی شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله) را چگونه رها کردی؟! فرزند جعفر بر او اعتراض کرد و فریاد کشید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را طیبه نام نهاد و تو آن را خبیثه می نامی. شما در دنیا مختلف گشته و در آخرت نیز مختلف خواهید گشت...».

یحیی گفت: «به خدا! اگر بمیرم و در سرزمین مقدس شام دفن شوم، نزد من از اینکه در مدینه دفن شوم، دوست داشتنی تر است؟».

پسر جعفر به وی گفت: «مجاورت یهود و نصارا را بر مجاورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجران، ترجیح داده ای».

«۲».

(۲)

### ملحق نمودن نسب زیاد

از نمونه های سبک شمردن ارزشهای اسلامی به دست معاویه، ملحق کردن «زیاد بن عیید رومی» به نسب خود، بدون بینه شرعی بود که تنها به گواهی «ابو مریم» شراب فروش، اکتفا کرد چیزی که نسب شرعی را ثابت نمی کند و با این عمل، بر خلاف فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده است که فرمود: «الولد

---

(۱) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۷۰.

(۲) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۵

للفراش و للعاهر الحجر؛ فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگسار باید کرد».

(۱) وی این کار را به خاطر اهداف سیاسی و برای محکم کردن حکومت و قدرت خویش انجام داد ... که از مطالب

جالب روایت شده در این خصوص این است که «نصر بن حجاج» گفتگوی خصمانه ای با «عبد الرحمن بن خالد بن ولید» در حضور معاویه، در مورد عبد الله، غلام خالد بن ولید داشت، معاویه به دربان خود دستور داد تا آن دو را تا زمان حضور افراد در مجلسش، دور سازد.

(۲) هنگامی که مجلس، کامل گشت، معاویه دستور داد تا سنگی را نزد وی بیاورند و گوشه ای از لباسهایش را به روی آن انداخت، سپس به آن دو، اجازه ورود داد، آنها در حضور وی در مورد عبد الله به مرافعه پرداختند پس نصر به عبد الرحمن گفت: «برادر و فرزند پدرم به من وصیت کرده که وی (یعنی عبد الله) از اوست».

عبد الرحمن پاسخ داد: «او غلام من است و فرزند غلام و کنیز پدرم که بر فراش (بستر) وی به دنیا آمده است».

(۳) معاویه، حکم خود را در مسأله بیان کرد و به نگهبان خود گفت: این سنگ را بردار و به نصر بن حجاج بده زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگ باید داد» نصر، روی به وی کرد و گفت: «چرا این حکم را در مورد زیاد اجرا نمودی؟».

معاویه گفت: «آن حکم معاویه بود و این حکم رسول خداست» (۱).

---

(۱) طبری، تاریخ ۸ / ۱۳۱. العقد الفرید ۶ / ۱۳۳ - ۱۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۶

(۱)

### اعتراض امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در مورد ملحق ساختن زیاد که مخالفی با فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، بر معاویه اعتراض نمود و یادداشتی برای وی فرستاد که متضمن حوادث عظیمی

بود که معاویه مرتکب آنها گشته بود. در آن یادداشت، چنین آمده است: «آیا تو ادعا نکرده ای که زیاد فرزند سمیه که بر فراش عیید ثقیف به دنیا آمده بود، فرزند پدر تو است در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگ باید داد»، تو سنت رسول خدا را عمدا ترک کرده و از هوای خود بدون هدایتی از خداوند، پیروی کرده ای؟».

این عمل معاویه موجی از خشم و ناخوشایندی نزد نیکان و پایبندان به دین، به وجود آورد که ما شرح این مطلب را در کتاب خودمان «زندگانی امام حسن علیه السلام» بیان کرده ایم.

(۲)

### کینه توزی معاویه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

معاویه، نسبت به پیامبر علیه السلام کینه توز بود به طوری که در روزگار خلافتش، چهل جمعه را بدون اینکه بر آن حضرت صلوات بفرستد، به سر آورد، بعضی از یارانش علت را پرسیدند، او گفت: «چیزی مرا از یاد او باز نمی دارد مگر اینکه بعضی از افراد، احساس بزرگی می کنند!» (۱).

(۱) وقتی از مؤذن شنید که می گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله»، نتوانست ساکت بماند و گفت: «خداوند پدرشان را داشته باشد ای فرزند

---

(۱) النصائح الکافیة ص ۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۷.

عبد الله! همتی عالی داشتی و برای خودت راضی نشدی مگر اینکه نام تو با نام پروردگار جهانیان همراه باشد!» (۱).

از نشانه های کینه معاویه نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی است که «مطرف بن مغیره» روایت کرده و گفته است: همراه پدرم بر معاویه وارد شدم، پدرم نزد معاویه حاضر شده با او سخن می گفت و

آنگاه نزد من می آمد، در حالی که از عقل معاویه یاد می کرد و از آنچه از او می دید، در شگفت می شد.

شبی، پدرم خشمگین آمد و از خوردن شام خودداری کرد، ساعتی منتظر بودم، در حالی که گمان می کردم این به خاطر چیزی است که نزد ما یا در کارمان پیش آمده است، به او گفتم: چرا می بینم امشب غمگین شده ای؟

- پسر! از نزد خبیث ترین انسان نزد تو آمده ام.

- آن، چه باشد؟

(۲) - با معاویه در خلوت نشستیم و به او گفتم: ای امیر المؤمنین! تو به خواسته ات رسیده ای پس چرا عدالت را آشکار نمی کنی و خیر را نمی گسترانی؟ زیرا تو سالخورده شده ای چرا به برادران بنی هاشمی ات نگاهی نمی کنی و با آنها صله رحم به جای نمی آوری به خدا آنان، امروز چیزی ندارند که از آن بترسی ...

(۳) معاویه به خشم آمد و گفت: «هیئات! هیئات! آن مرد از بنی تیم به قدرت رسید و عدالت پیشه کرد و انجام داد آنچه را انجام داد، چیزی نگذشت که هلاک شد و نامش هلاک گشت جز اینکه گوینده ای بگوید أبو بکر بود. آنگاه آن مرد از بنی عدی حکومت کرد و کوشید و ده سال تلاش کرد، به خدا چیزی نبود جز اینکه هلاک شد و نامش نابود گشت، جز اینکه گوینده ای بگوید عمر بود. و پس

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۰/۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۸

از آن، برادرمان عثمان به قدرت رسید، کسی به حکومت رسیده بود که کسی همانند او در نسب نبود و انجام داد آنچه را انجام داد، به خدا چیزی نبود جز اینکه هلاک شد و نامش از بین رفت در



حالی که آن مرد از بنی هاشم هر روز پنج بار بر او فریاد می کشید: «اشهد أنّ محمدا رسول الله صلّى الله عليه و آله» پس بعد از این چه عملی باقی می ماند، مادرت نباد، جز دفن شدن و دفن شدن...» (۱)

(۱) این مطلب، تزلزل عقیده دینی معاویه را می رساند و اینکه آن چیزی نبود جز ردای نازکی که آنچه را در زیر خود داشت نمایان می کرد همان دوستی جاهلیت و تأثیرپذیری از آن تا حدی بعید.

خوی الحادی، نزد بیشتر ملوک اموی وجود داشت. ولید در یکی از خمرباش در انکار روز رستاخیز و باز زنده شدن می گوید:

أدر الكأس يمينا تدرها ليسار

اسق هذا ثم هذا صاحب العود النضار

من كميت عتقوها منذ دهر في حرار

ختموها بالاماويهو كافور وقار

فلقد ايقنت اني غير مبعوث لنار

سأروض الناس حتى يركبوا دين الحمار

و ذروا من يطلب الجنة يسعي لتبار (۲) «جام را در سمت راست بچرخان و آن را به سمت چپ بچرخان».

«این را بنوشان و آنگاه آن را که دارنده عودی از چوب شوره گراست است».

«با شرابی که از قدیم آن را در سبویی گذاشته اند».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۵/ ۱۲۹ - ۱۳۰.

(۲) رساله الغفران، ص ۳۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۹۹

«آن را با عطر اماویه و کافور وقار خوشبو کرده اند».

«که مطمئن شده ام من برای رفتن به آتش برانگیخته نمی شوم».

«من مردم را پرورش می دهم تا به دین الاغ در آیند».

«و بگذارید آنکه بهشت را می طلبد برای تباهی بکوشد».

(۱) بسیاری از والیان بنی امیه، همین تفکر الحادی را داشتند؛ مثلاً «حجاج»، خطاب به خداوند، در برابر گروههای فراوانی از مردم می گفت: «آیا پیامبر تو برتر است یا خلیفه تو». یعنی عبد الملک از پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله برتر است!! «۱» وی همچنین بر کسانی که قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را زیارت می کردند، اعتراض می کرد و می گفت: «وای بر آنها که دور چوبها و جسد از بین رفته ای می گردند، چرا دور کاخ امیر المؤمنین عبد الملک طواف نمی کنند؟ مگر نمی دانند که خلیفه هر کسی از پیامبرش بهتر است؟» «۲».

بدین گونه است که دستگاه حکومت اموی در همه دورانهایش، نسبت به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بی حرمتی می کرد و رسالت آن حضرت را مورد هتک حرمت قرار می داد.

(۲)

### دگرگون ساختن واقعیتهای اسلامی

معاویه، به تغییر واقعیت درخشان اسلام که حرکتهای جهادی و جنبشهای سرنوشت ساز را برای همه ملتها پایه گذاری کرد، همت گماشت و مسلمین را واداشت که بر ستم ستمکار و گرفتاری ستمدیده، اعتراض نکنند این شعار صحابی بزرگ، «ابو ذر غفاری» بود، آنکه اسلام را واقعا فهمید و پرچم مبارزه در

---

(۱) مقریزی، النزاع و التخاصم، ص ۴۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۲۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۰

برابر حکومت اموی را برافراشت و از عثمان و معاویه خواستار شد تا با ستمدیدگان و رنج کشیدگان، با انصاف عمل کنند و ثروتهای امت را بر فقرا و محرومان تقسیم نمایند.

(۱) معاویه، می خواست این بینش دینی را به خاک سپارد و این احساس مسئولیت را بمیراند لذا به کمیته های جعلی که آنها را بدعت گذاشته بود، دستور داد تا احادیثی را از زبان آزادکننده بزرگ انسانها، حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جعل کنند که امت را ملزم می ساخت در برابر ظلم، خاضع شوند و نسبت به ستم، سر تسلیم فرود آورند ظلم و استبدادی که حکومتشان مرتکب می شود، بپذیرند، نمونه ای

از این احادیث عبارتند از:

(۲) ۱- بخاری به سندش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت کرده که آن حضرت به اصحابش فرموده است: «شما بعد از من خواهید دید که چیزهایی را به خود اختصاص می دهند و اموری را خواهید دید که منکر می شمارید. گفتند: ای رسول خدا! در این مورد به ما چه دستور می دهید؟ گفت: حقشان را بدهید و حقان را از خدا درخواست کنید...» (۱).

(۳) ۲- بخاری به سندش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت کرده که فرموده است:

«هر کس از امیر خود چیزی را دید که نمی پسندد، بر آن صبر کند؛ زیرا هر کس از جماعت دور شود و بمیرد، به مرگی جاهلی مرده باشد...» (۲).

(۴) ۳- مسلم به سندش از «سلمه بن یزید جعفی» روایت کرده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله پرسید: ای پیامبر خدا! اگر حاکمان بدی بر ما حکومت کنند و حقشان را

---

(۱) بخاری، صحیح ۵۹ / ۹.

(۲) همان ۵۹ / ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۱

از ما مطالبه نمایند و حق ما را به ما ندهند، در این صورت چه می فرمایی؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از او روی برگرداند. پس برای بار دوم و بار سوم از آن حضرت پرسید و پیامبر از او روی برگرداند تا اینکه اشعث بن قیس او را کشید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: «حرف بشنوید و اطاعت نمایید؛ زیرا هر چه عمل کنند بر آنها و هر چه عمل کنید بر شما خواهد بود» (۱).

(۱) ۴- بخاری به سندش از «عرفجه» روایت کرد و گفت: شنیدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرمود: «حوادث ناگواری خواهد بود، پس هر کس بخواهد جمع امت را به تفرقه بیندازد، او را با شمشیر بزیند هر که خواهد باشد» (۲).

(۲) و احادیث جعلی دیگری که امت را تخدیر نمود و حرکت انقلابی اش را فلج ساخت و آن را به زیر پرده ای از خواری، لگدمال استبداد و ستم اموی ساخت که حضرت امام حسین علیه السّلام نخستین انقلابی در اسلام به اعلام جهاد مقدس برخاست تا امت را از خواب بیدار کند و به اسلام، شادابی و روحیه مبارزه اش را بازگرداند، روحیه ای که در روزگار حکومت اموی به نابودی کشیده شده بود.

(۳)

## رفتار معاویه با اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

معاویه، همه امکانات خود را برای کم کردن ارزش اهل بیت علیهم السلام به کار گرفت، آنان که یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و رگ حساس این امت بودند. وی، خطرناکترین وسیله ها را برای مبارزه با آنان و دور کردنشان از صحنه زندگی

---

(۱) همان. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۴-۱۴۷۵، ح ۱۸۴۶.

(۲) همان، ۳/ ۱۴۷۹، ح ۱۸۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۲

اسلامی، به کار برد، از میان وسایلی که در این راه مورد استفاده قرار داد، موارد ذیل است:

(۱)

### ۱- مسخر نمودن واعظان

معاویه، وعاظ را در همه مناطق، در اختیار گرفت تا دلها را از اهل بیت «۱» دور کنند و سخنان گمراه کننده ای را منتشر سازند که از اهمیت آنان بکاهند و حکومت اموی را قدرت بخشند.

(۲)

### ۲- به کارگیری مراکز تعلیم

معاویه، مراکز تعلیم و مکتبها را برای تغذیه فکری کودکان و نوجوانان با دشمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و ایجاد نسلی مخالف آنان استخدام نمود «۲» که این دستگامها نقش مهمی در پراکندن روح دشمنی نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در دل نورستگان، ایفا نمودند.

(۳)

### ۳- جعل اخبار

معاویه، شبکه ای را مخصوص جعل احادیث برپا نمود که از خطرناکترین شبکه های خرابکاری در اسلام بود و به آنان مأموریت داد تا احادیثی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جعل کنند که از ارزش اهل بیت علیهم السلام بکاهند. اعضای برجسته در این کمیته عبارت بودند از:

۱- ابو هریره دوسی.

۲- سمره بن جندب.

۳- عمرو بن عاص.

---

(۱) زندگانی امام حسن (ع) ۱۶۱ / ۲ چاپ دوم.

(۲) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۳

۴- مغیره بن شعبه.

(۱) این افراد، هزاران حدیث را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جعل نمودند که بنا بر طرحهای سیاسی دولت، به چند دسته مختلف تقسیم می شوند و عبارتند از:

دسته اول: جعل اخبار در فضیلت صحابه بود تا آنها را در برابر اهل بیت قرار دهند، امام باقر علیه السلام بیش از صد حدیث از این دسته را بر شمرد که از میان آنهاست:

الف- عمر محدث (با صیغه مفعول) است؛ یعنی فرشتگان با وی سخن می گفتند! ب- سکینه [آرامش] بر زبان عمر، سخن می گوید! ج- فرشته ای، عمر را الهام می بخشد! د- فرشتگان از عثمان، شرم می کردند! «۱» و اخبار بسیار دیگری از این قبیل که در فضیلت صحابه، جعل گردیده شد.

(۲) «ابن عرفه محدّث»، معروف به «نفظویه» می گوید: «بیشتر احادیث ساختگی در فضایل صحابه، در

روزگار بنی امیه جعل شده است به خاطر تقرّب به آنها از راهی که گمان می کردند با آن، بینی بنی هاشم را بر خاک می مالند...» (۲).

همچنانکه احادیثی در فضیلت صحابه همانند احادیث نبوی در فضیلت عترت پاک، جعل نمودند، مانند جعل حدیث: «أبو بکر و عمر دو سرور پیران

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السلام ۱۶۲ / ۲ (چاپ دوّم).

(۲) النصائح الکافیة، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۴

اهل بهشت هستند!!» که با آن در مقام معارضه با حدیث متواتر «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند» بر آمده اند (۱).

(۱) دسته دوّم: جعل اخبار در نکوهش عترت پاک و کم کردن ارزش آنان است. معاویه، چهار صد هزار (درهم) به سمره بن جندب داد تا برای اهل شام خطبه ای بخواند و برای آنان روایت کند که آیه کریمه ذیل درباره علی (ع) است: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲).

«از مردم کسانی هستند که گفتارش در مورد زندگی دنیا تو را به شگفتی می اندازد و خداوند بر آنچه در دل اوست، گواه می باشد، اگر به حکومت برسد، در زمین کوشش می کند که فساد به راه بیندازد و کشته ها و نسلها را از بین می برد، خدا هم فساد را دوست ندارد».

سمره بن جندب، این مطلب را برای آنها روایت کرد و آن پاداش بزرگ را از بیت المال مسلمین دریافت نمود ... (۳).

(۲) از جمله چیزهایی که روایت کرده اند این است که



پیامبر صلی الله علیه و آله در حق خاندان ابو طالب فرموده است خاندان ابو طالب، اولیای من نیستند، ولی من خداوند و مؤمنان صالح می باشند «۴». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ - ۳۲۰۴۲ - جعل اخبار ..... ص : ۲۰۲

۳) «اعمش» روایت کرده است که وقتی ابو هریره، همراه معاویه در سال

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السلام.

(۲) بقره / ۲۰۴ و ۲۰۵.

(۳) النصائح الکافیة، ص ۶۴.

(۴) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴ / ۶۴ و ج ۱۱ / ۴۲ و ج ۱۲ / ۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۵

جماعت (سال ۴۱) به عراق آمد، به مسجد کوفه رفت و هنگامی که دید عده زیاد از مردم به استقبالش آمده اند، بر زمین زانو زد و با دست خود چند بار بر کله طاس خود زد و گفت: «ای اهل عراق! آیا ادعا می کنید که من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می گویم «۱» و خود را به آتش می سوزانم؟ در حالی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر پیامبری را حرمی باشد و حرم من در مدینه میان «عیر» تا «ثور» است، پس هر کس در آن، حادثه ای انجام دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود به خدا سوگند گواهی می دهم که علی در آن حادثه ای انجام داد!!».

هنگامی که این گفته ابو هریره به معاویه رسید، به وی جایزه ای داد و او را گرامی داشت و حکومت مدینه را به وی سپرد!!

«۲» (۱) اخبار ساختگی بسیار دیگری از این قبیل است که به عترت پاک، بی حرمتی می کند؛ عترت پاکی

که سرچشمه بینش و احساس، در جهان اسلام بوده اند.

(۲) دسته سوم: جعل اخبار در فضیلت معاویه برای پاک کردن ننگی که از مبارزه بر ضد اسلام به وی و پدر و خاندانش رسیده بود و برای پنهان ساختن آنچه در مذمت وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت گردیده است. بعضی از این اخبار ساختگی عبارتند از:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «معاویه بن ابی سفیان، حلیم ترین و بخشنده ترین

---

(۱) فقیه اسلام، علامه شیخ محمود ابو ریه در کتاب خود «ابو هریره»، ص ۲۳۶ در این باره اظهار نظر کرده و گفته است: «این قول بر این دلالت دارد که دروغ بستن ابو هریره بر پیامبر، مشهور گشته و همه جا را فرا گرفته بود و مردم در همه جا از آن سخن می گفتند».

(۲) شرح نهج البلاغه ۴/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۶

فرد امت من است!!» (۱).

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رازدار من، معاویه بن ابی سفیان است!!» (۲).

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند! او را (یعنی معاویه را) قرآن بیاموز و از عذاب نگهدار و به بهشت داخل ساز...!!» (۳).

۴- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه معاویه را دیدید که بر بالای منبر من خطبه می خواند (۴) او را بپذیرید که وی امین این امت است» (۵).

و دیگر احادیث ساختگی که مبارزه فکری معاویه را بر ضد اسلام می نمایاند و اینکه وی تلاش کرد تا دین را محو کند و از میان بردارد.

(۱)

### حدیث جعلی از قول امام حسین علیه السلام

از احادیث ساختگی بر ضد حضرت حسین علیه السلام این است که روایت کرده اند آن حضرت

در روز جمعه به دیدار معاویه رفت در حالی که معاویه بالای منبر به خطبه مشغول بود. مردی از آن قوم به وی گفت: به حسین اجازه بده تا بالای منبر برود. معاویه به آن مرد گفت: وای بر تو! بگذار تا اظهار افتخار کنم، سپس حمد خدا و ثنای او را گفت و روی به حسین کرده پرسید: ای ابا عبد الله! از تو می پرسم، آیا من فرزند بطحای مکه نیستم؟

---

(۱) تطهیر الجنان (چاپ شده در آخر الصواعق المحرقة، ص ۱۲).

(۲) تطهیر الجنان، ص ۱۳.

(۳) البدایه و النهایه ۸ / ۱۲۰ - ۱۲۱.

(۴) این حدیث برای مقابله با حدیث صحیح روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل شده است که فرمود: «هرگاه معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند، گردنش را بزنید»، بحار الأنوار ۳۳ / ۱۹۶ ح ۴۸۱.

(۵) تاریخ بغداد ۱ / ۲۵۹ و لکن در جلد ۲ صفحه ۱۸۱ آمده: «فاقتلوه».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۷

- آری، سوگند به آنکه جدم را مژده دهنده فرستاد!- ای ابا عبد الله! از تو می پرسم آیا من دایی مؤمنین نیستم؟! - آری، سوگند به آنکه جدم را به پیامبری فرستاد!- از تو می پرسم ای ابا عبد الله! آیا من کاتب وحی نیستم؟! - آری، سوگند به آنکه جدم را بیم دهنده فرستاد! (۱) سپس معاویه از منبر پایین آمد و حسین بالای منبر رفت و خداوند را ستایش کرد به ستایشهایی که اولین و آخرین بمانند آن، خدای را نستوده اند، سپس گفت: پدرم از جدم از جبرئیل از خدای تعالی روایت کرد که زیر پایه کرسی عرش، برگ یاس سبز رنگ وجود دارد که

بر آن نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله، ای شیعیان آل محمد! هیچ کدامتان روز قیامت نمی آید مگر اینکه خداوند او را به بهشت وارد می فرماید.

(۲) معاویه به او گفت: ای ابا عبد الله! از تو می پرسم، شیعیان آل محمد چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام گفت: کسانی که شیخین، ابو بکر و عمر را ناسزا نمی گویند و عثمان را ناسزا نگویند و تو را ای معاویه ناسزا نگویند!! (۳) «حافظ ابن عساکر» بر این حدیث، این گونه اظهار نظر نموده است: «این حدیثی ناشناخته است و سند آن را به حسین متصل نمی بینم» (۱).

مسلمانان، با این احادیث جعلی، دچار گرفتاری سختی شدند، احادیثی که در کتب سنت، نگارش یافته و بسیاری از مسلمین گمان کرده اند که آنها احادیثی واقعی هستند لذا جامه ای از تقدس بر معاویه پوشاندند و او را به گروه نخستین از صحابه ملحق نمودند، آنها که در دین خود بسیار پایبندی داشتند، در

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/۱۱۳-۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۸

حالی که اگر مسلمین، واقعیت این احادیث را می دانستند، از آنها بیزار می جستند، آن گونه که «مدائنی» می گوید «۱».

(۱) احادیث جعلی به تقدیس معاویه و کم کردن ارزش اهل بیت علیهم السلام تمام نمی شود، بلکه این احادیث، به امور شریعت پرداخته و به آن مسائلی متناقض و محال چسبانند که حقیقت اسلام را زشت جلوه گر ساختند و عقاید مسلمین را تباه ساختند.

(۲)

### **دشنام به امام امیر المؤمنین علیه السلام**

معاویه، در دشمنی نسبت به حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام پیش رفت و دشنام و لعنت آن حضرت را در مجالس عام و خاص، اعلام نمود و به همه عمال و

والیانش دستور داد تا ناسزاگویی آن حضرت را در میان مردم انتشار دهند، دشنام به امام علیه السّلام در همه مناطق جهان اسلام سرایت یافت. معاویه، خود در میان مردم شام به خطبه پرداخت و به آنها گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: بعد از من، تو به خلافت خواهی رسید، پس سرزمین مقدس (شام) را انتخاب کن که صالحان در آنجا هستند و من شما را برگزیدم، پس ابو تراب را لعنت کنید!!» (۲).

(۳) مردم شام هم به دشنام امام سخن گفتند! نیز معاویه در میان آن وحشیان به خطبه پرداخت و به آنان گفت: «چه گمانی دارید در مورد مردی - یعنی علی - که با برادرش عقیل نیکی نمی کند. ای مردم شام! ابو لهب نکوهش شده در قرآن،

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۶ / ۱۱.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۷۲ / ۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۹

عموی علی بن ابی طالب است» (۱).

(۱) مورخان می گویند: هرگاه معاویه خطبه می گفت، خطبه خود را با این گفته به پایان می برد: «خداوندا! ابو تراب در دین تو الحاد ورزید! و از راه تو بازداشته است! پس او را به سختی لعنت کن و به عذابی دردناک، گرفتار ساز...».

این کلمات را بر روی منبرها می گفتند. (۲) و هنگامی که معاویه، «مغیره بن شعبه» را به امارت کوفه منصوب ساخت، مهمترین چیزی که به وی سفارش نمود این بود که در ناسزاگویی به امام علیه السّلام، رحمت فرستادن بر عثمان، عیبجویی یاران علی و دور ساختن آنها کوتاهی ننماید، مغیره، هفت سال، والی کوفه بود و در این

مدت مذمت علی و ناسزاگویی به آن حضرت را رها نمود «۳».

(۲) معاویه، با این کار می خواست که دل‌های مردم را از امام علیه السلام دور سازد و میان مردم و اصول آن حضرت، فاصله بیندازد؛ اصولی که حتی در کاخ‌های معاویه، وی را تعقیب می نمود.

(۳) «دکتر محمود صبحی» می گوید: «امام، کالبدی بی جان شده بود که نه برای قدرت آنان مزاحمتی داشت و نه شخصا آنها را می ترساند، این مسأله (ناسزاگویی به امام) چیزی نبود جز اینکه اصول آن حضرت در حکومت و نظریاتش در سیاست، پس از مرگ وی نیز - همچون دوران حیاتش - زندگی را بر آنان تیره و تار می ساخت» «۴».

امام، پرچمدار عدالت انسانی و نمونه برجسته این دین بود.

---

(۱) همان: ۱۷۲ / ۲.

(۲) النصائح الکافیة، ص ۸۷.

(۳) طبری، تاریخ ۵ / ۲۵۳.

(۴) نظریه الامام لدی الشیعه الاثنی عشریه، ص ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۰

(۱) «جاحظ» می گوید: «هرگاه پیشتازی در اسلام و تقدم در آن، یاد شود، هرگاه از قیام و دفاع از اسلام سخن به میان آید، هرگاه از آگاهی در دین چیزی گفته شود و هرگاه زهد در اموری که مردم بر سر آنها با یکدیگر جدال داشته اند، حرفی زده شود، هیچ شخصی بر روی زمین کسی را با همه این صفات، جز علی نمی شناسد» «۱».

(۲) «حسن بصری» می گوید: «به خدا! دیروز، مردی از میان شما رفت که تیری اصابت کننده از تیرهای خدای عزیز و جلیل بود، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کشتیان این امت و صاحب شرف و فضیلت آن و خویشاوند نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که نه از فرمان خدا بیزار

می گشت و نه مال خدا را به یغما می برد، تلاشهایش را به قرآن تقدیم کرد و قرآن وی را به باغهایی پرثمر و بوستانهایی پر بار وارد ساخت، همانا او علی بن ابی طالب است» (۲).

(۳) با لعتهایی که معاویه و والیانش بر امام نثار می کردند، فضیلتهای آن حضرت را آشکار ساختند؛ زیرا امام به عنوان درخشنده ترین صفحه تاریخ همه انسائیت برای مردم آشکار شد و برای جامعه مشخص گردید که آن حضرت، نخستین منادی حقوق انسان و نخستین پایه گذار عدالت اجتماعی در زمین بود.

سالها و قرنها، سپری گردید و نشانه های آن دولتهایی که با امام در ستیز بودند.

- خواه بنی امیه و خواه بنی عباس-، در هم کوبیده شدند و اثری از آنها بر جای نماند. امام علیه السّلام تنها کسی است که بر بالای قله مجد و عظمت باقی ماند؛ زیرا وی، نخست پرچمدار انسائیت و بلندمرتبه ترین پیشوای آن است. حکومت

---

(۱) الاسلام والحضاره العربيه ۱۴۵ / ۲.

(۲) ابن مغازلی، مناقب، حدیث ۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۱

کوتاه مدت آن حضرت، اینک پرچمی برای حاکمان مشرق زمین گردیده و اسناد رسمی که از او بر جای مانده، مشعلی فروزان برای هر حکومت صالحی شده است که خواهان تحقق یافتن ایده آلهای سرنوشت ساز ملتها باشد و حکومت معاویه، به صورت نشانه ای از خیانت و مزدوری و نمونه ای از ستمگری بر ملتها و حقیر شمردن آنها در آمده است.

(۱)

### **پنهان ساختن فضایل اهل بیت علیهم السلام**

معاویه، با همه تواناییهایش تلاش کرد تا فضایل اهل بیت علیهم السّلام را پنهان سازد و بزرگواریهای آنان را از دید مسلمین دور سازد و از انتشار آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت آنها

وارد شده بود، ممانعت به عمل آورد.

(۲) مورخان می گویند: معاویه، پس از صلح، به حج بیت الله الحرام رفت و بر جماعتی گذشت، آنان به احترام وی بیای خاستند ولی ابن عباس به احترام او از جای خود برنخواست.

معاویه، روی به وی کرد و گفت: ای فرزند عباس! چه چیزی تو را از برخاستن بازداشت آن گونه که همراهانت برخاستند؟ آیا به خاطر خشمی است در اثر جنگ صفین بر من داری؟ ای پسر عباس! عموزاده ام عثمان، مظلوم کشته شد!! (۳) ابن عباس با منطقی رسا به وی پاسخ داد و گفت: عمر بن خطاب نیز مظلوم کشته شد و کار را به پسرش سپرد، پسرش اینجاست، - در این حال به «عبد الله بن عمر» اشاره کرد-.

معاویه با منطقی بی مایه به وی پاسخ داد: «عمر را یک مشرک به قتل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۲

رساند...».

(۱) ابن عباس گفت: عثمان را چه کسی کشت؟

معاویه گفت: مسلمانان او را کشتند.

ابن عباس، زمام استدلال معاویه را در دست گرفته، به وی گفت: «این مطلب، دلیل تو را بیشتر نابود می سازد، اگر مسلمانان او را کشته و رها کرده باشند، این جز به حق نبوده است».

معاویه راهی برای پاسخگویی نیافت و به موضوعی پرداخت که نزد وی از خون عثمان مهمتر بود، پس گفت:

«ما به همه مناطق نوشته ایم و ذکر مناقب علی و اهل بیتش را نهی کرده ایم پس زبانت را ای فرزند عباس نگهدار!».

(۲) ابن عباس با منطقی سرشار و حجتی بلیغ، تیرهایی را به سوی معاویه رها ساخته گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟

- نه.

- آیا ما را از تأویل آن نهی می نمایی؟

-



آری.

- پس آن را بخوانیم و نپرسیم که مقصود خداوند از آن چه بوده است؟

- آری.

- حال کدامیک بر ما واجب تر است، خواندن یا عمل کردن به آن؟

- عمل کردن به آن.

- چگونه به آن عمل کنیم بدون اینکه بدانیم مقصود خداوند از آنچه بر ما نازل کرده است، چیست؟

- این را از کسی پرس که آن را به گونه ای تأویل می کند، غیر از آنچه تو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۳

و اهل بیت تو تأویل می کنید.

- همانا قرآن بر اهل بیت من نازل شده است، حال از آل ابی سفیان و آل ابی معیط درباره آن سؤال کنم؟! - قرآن را بخوانید و چیزی از آنچه خداوند درباره شما نازل کرده و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شما گفته است، روایت ننمایید و غیر از آن را روایت کنید.

(۱) ابن عباس، وی را به تمسخر گرفت و قول خدای تعالی را تلاوت کرد:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلًّا أَنْ يُنْمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «۱».

«می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، خداوند نمی پذیرد جز اینکه نورش را کامل گرداند، هر چند کافران نپسندند.»

معاویه بر او فریاد کشید: «مرا از خودت راحت ساز و زبانت را از من نگهدار، اگر می خواهی انجام دهی، مخفیانه انجام ده و آشکارا چیزی را به کسی مگوی ...» «۲».

(۲) این گفتگو بر عمق وسایلی دلالت دارد که معاویه آنها را در مبارزه با اهل بیت و پنهان ساختن مناقب آنان به کار گرفته بود.

کینه معاویه نسبت به امام تا بدانجا رسید که هنگام پیروزی «عمرو عاص» بر «محمد بن ابی

بکر» در مصر و کشتن وی، بر، نامه ها و یادداشتهای وی دست یافت از جمله آنها فرمان امام به او، از برجسته ترین اسناد سیاسی بوده است که عمرو عاص آن را برای معاویه فرستاد و هنگامی که آن را دید، به اطرافیانش

(۱) توبه/ ۳۲.

(۲) زندگانی امام حسن علیه السلام ۲/ ۳۴۹-۳۵۱، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶۴-۱۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۴

گفت: ما نمی گوییم که این از نامه های علی بن ابی طالب است ولی می گوییم این از نامه های ابو بکر می باشد که نزد وی بوده است «۱».

(۱)

### پرهیز از یاد کردن امام علیه السلام

حکومت اموی تا حد زیاد در ستیز با امام امیر المؤمنین علیه السلام اسراف نمودند؛ زیرا دستور دادند تا هر نوزادی را که به نام «علی» نامیده شود، به قتل برسانند. این خبر به گوش «علی بن ربیع» رسید، او بیمناک گردید و گفت: هر کس مرا «علی» بنامد، او را حلال نخواهم کرد، زیرا اسم من علی (به ضم عین) می باشد! «۲» (۲) مورخان می گویند: علما و محدثان، از یاد کردن امام و نقل روایت از آن حضرت، به خاطر ترس از بنی امیه، پرهیز داشتند و هرگاه می خواستند مطلبی را از آن حضرت روایت کنند، می گفتند: «پدر زینب روایت کرد» «۳».

معمراً زهری از عکرمه از ابن عباس روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عزیز و جلیل، باران آسمان را از بنی اسرائیل بازداشت، به خاطر بدنهادی آنان نسبت به پیامبرانشان و اختلاف آنها در دینشان بود و خداوند این امت را به قحطسالی مبتلا ساخته و باران آسمان را از آنان بازداشته است به خاطر دشمنی شان با

علی بن ابی طالب».

(۳) «معمر» گفت: «زهری در یکی از مرضهایش برای من حدیث گفت

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۷۲.

(۲) تهذیب التهذیب ۷/ ۳۱۹.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۵

- و نشنیده بودم او را که قبل یا بعد از آن از عکرمه حدیث بگوید- و هنگامی که از بیماری اش بهبودی یافت، بر آنچه به من حدیث گفته بود، پشیمان گشت و گفت: «ای یمانی! این حدیث را پنهان دار و آن را به نام من بیان مکن؛ زیرا اینها (بنی امیه) هیچ کس را در تعریف از علی و یاد کردن او نمی بخشند».

معمر گفت: «پس چرا تو همراه آنان، علی را ناسزا گفتی در حالی که شنیده ای آنچه را شنیده ای؟...».

(۱) «زهری» گفت: «بس است دیگر، آنها ما را در کارهای مهمشان شریک ساختند و ما در هواهایشان از آنها پیروی کردیم...» (۱).

مسلمانان در مودتشان نسبت به امام، به سختی گرفتار شدند و در آن مورد، بسیار پرهیز نمودند.

«شعبی» می گوید: «از علی چه دیده ایم که اگر او را دوست بداریم، دنیای ما از بین می رود و اگر او را دشمن بداریم؛ دینمان از بین خواهد رفت».

«شاعر» می گوید:

حَبَّ عَلِيٍّ كَلَّةٌ ضَرَبَ يَرْجَفُ مِنْ تَذْكَارَةِ الْقَلْبِ «دوستی علی همه اش کتک می باشد که از یاد آن، قلب به لرزه می افتد».

اینها بعضی از گرفتاریهای مسلمین در مودت آنان نسبت به اهل بیت علیهم السلام است که بخشی از دینشان می باشد.

(۲)

## برخورد با شیعیان

در روزگار معاویه، شیعیان در همه مناطق به طور رسمی مورد ستم واقع

---

(۱) ابن مغزلی، مناقب ۱۴۱-۱۴۲، حدیث ۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۶

شدند و با شدت و خشونت فراوان

روبه رو کشتند؛ زیرا معاویه، با قساوت از آنان انتقامی سخت گرفت و مرکب حکومتش را بر اجساد قربانیان آنان به پیش راند چنانچه امام باقر علیه السلام نمونه های هولناکی از ستم امویان نسبت به شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده، می فرماید. «شیعیان ما در هر شهری کشته می شدند و دستها و پاهاى آنان تنها به ظن و گمان، بریده می شد، هر کس به دوستی و پیروی از ما یاد می شد، به زندان می افتاد و یا دارائیش غارت می شد و یا خانه اش ویران می گشت» (۱).

(۱) نیز یکی از رجال شیعه درباره محتتها و مصیبت هایی که شیعیان تحمل می کردند با محمد بن حنفیه این گونه سخن گفته است: «در راه دوستی شما همچنان گرفتار سختی بودیم تا آنجا که به خاطر آن، گردنها زده شد و گواهیها باطل گردید و ما در شهرها آواره گشتیم و سختی کشیدیم تا آنجا که تصمیم گرفتیم به سرزمینی دور بروم و خدا را تا روزی که به دیدارش بشتابم عبادت کنم، ولی این کار سبب می شد که وضعیّت آل محمد صلی الله علیه و آله بر من پنهان می گشت. نیز تصمیم گرفتم که همراه خوارج قیام کنم نظر آنها و نظر ما، بر ضد حاکمانمان یکسان است، آنها قیام می کنند و کشته می شوند» (۲).

(۲) معاویه، از اقدام به هر جنایتی به خاطر اینکه حکومت و قدرتش را تضمین نماید، خودداری نمی کرد، شیعیان، خطری بر ضد حکومتش بودند لذا وی شدیدترین و بی رحمانه ترین شیوه ها را برای از بین بردن آنها به کار گرفت که از میان اقدامات بی رحمانه ای که وی بر ضد آنها به کار گرفت، این موارد بوده

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۳/۱۱.

(۲) ابن سعد، طبقات ۹۵/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۷.

(۱)

### کشتار دسته جمعی

معاویه، تا حد زیادی در ریختن خون شیعیان، پیش رفت و به فرماندهان جلاد سپاهش دستور داد تا شیعیان را تعقیب کنند و آنان را در هر جا باشند به قتل برسانند چنانچه بسر بن ارضیات پس از جریان حکمیت، سی هزار نفر را کشت، اینها غیر از کسانی بودند که با آتش سوزاند «۱».

سمره بن جندب، هشت هزار نفر از مردم بصره را به قتل رساند «۲».

زیاد بن ابیه، دست به فجیع ترین کشتارها زد و دستها و پاها را برید و چشمها را میل کشیده، انواع شکنجه ها را در مورد شیعیان اعمال کرد که از شدت تلخی و قساوتش، قابل توصیف نیست.

(۲)

### از بین بردن نیروهای متفکر

#### اشاره

معاویه، به نابودی نیروهای متفکر و اندیشمند شیعه پرداخت و گروهی از آنان را به میدانهای اعدام روانه ساخت و سوگ و اندوه را در خانه هایشان حاکم ساخت که بعضی از آنان عبارتند از:

(۳)

#### ۱- حجر بن عدی

#### اشاره

«حجر بن عدی» پرچم مبارزه را برافراشت و در دفاع از حقوق ستمدیدگان و مظلومان به نبرد پرداخت و اراده حاکمان اموی

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ۲/ ۱۰-۱۷.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۲۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۸

خود قرار دادند و آن را به مزرعه ای همگانی برای خود، عمال و پیروانشان تبدیل کرده بودند، درهم شکست ...

حجر، مرگ را ناچیز شمرد و زندگی را به تمسخر گرفت و از شهادت در راه عقیده، لذت برده، یکی از پایه گذاران مذهب اهل بیت علیهم السلام گردید.

حجر، به رنجشی بسیار سخت گرفتار شد آنگاه که می دید نظام حاکم، دشنام به امیر المؤمنین علیه السلام را آشکارا اعلام می کند و مردم را به براءت از آن حضرت، مجبور می سازد، پس زبان به اعتراض گشود و آشکارا به حاکمان کوفه پاسخ گفت.

(۱) زیاد بن ابیه، خونس را مباح اعلام نموده، او را دستگیر ساخت و همراه با گروهی از برادرانش، به اسارت نزد معاویه فرستاد. آنان را در «مرج عذراء» متوقف ساختند تا اینکه فرمان اعدام آنها از دمشق صادر شد، جلادان حکم اعدام را در مورد آنان اجرا نمودند و بدنهایشان، آغشته به خون شهادت و کرامت، بر زمین افتاد تا برای مردم، راه زندگی برتر بدون ظلم و طغیان را روشن نمایند.

(۲)

### یادداشت امام حسین علیه السلام

حضرت حسین علیه السلام از دریافت خیر کشته شدن حجر، بسیار پریشان گشت و یادداشت شدید اللحنی برای معاویه فرستاد و در آن، جرایم و بدعتهایش را بر شمرد که از جمله آنها کشتن حجر و یاران درستکار وی می باشد. در آن یادداشت آمده بود:

«آیا تو قاتل

حجر، برادر کننده و نمازگزاران پارسایی که ظلم را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۱۹

نمی پسندیدند و بدعتها را گناهی بزرگ می دانستند و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسیدند، نیستی ... آنها را به ظلم و تعدی کشتی پس از آنکه سوگندهای سخت و پیمانهای مؤکد به آنها سپردی که آنان را به خاطر حادثه ای که میان تو و آنان بوده و یا به کینه ای که در دل نسبت به آنها داشتی، به کیفر نرسانی...» (۱).

(۱) این یادداشت، شامل موارد زیر بوده است:

۱- اعتراض شدید بر معاویه به خاطر کشتن حجر و یارانش، بدون اینکه جرمی را مرتکب شده و یا در زمین، فساد ایجاد کرده باشند.

۲- آن یادداشت، صفات قهرمانانه آن شهیدان را مورد تمجید قرار داد که از جمله آنها اعتراض بر ظلم و مقاومت در برابر ستم و گناه بزرگ شمردن بدعتها و منکراتی که حکومت معاویه به وجود آورده بود، آنها که برای برپا نمودن حق و مبارزه با منکر به سوی میدانهای جهاد شتافته بودند.

۳- آن یادداشت، ثابت نمود که معاویه به حجر و یارانش طی تعهد خاصی در سندی که پیش از انعقاد صلح، امضا کرد قول داده بود که به خاطر هیچ سابقه کینه ای که میان وی و آنان بوده، متعرضشان نشود و آسیبی به آنان نرساند، ولی وی آن پیمان را زیر پا نهاد و به آن وفا نکرد، همان گونه که به تعهداتش نسبت به حضرت امام حسن علیه السلام وفا ننمود بلکه آنها را زیر پای خود گذاشت آن گونه که خود در خطابه ای که در نخیله ایراد کرد، اعلام نموده بود.

(۲)



قتل حجر، از حوادث عظیم در اسلام بود که فریادهای اعتراض بر معاویه، از همه سرزمینهای اسلامی، متوالی گشت که ما آنها را به تفصیل در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السلام» بیان کرده ایم.

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السلام / ۲ - ۳۷۲ - ۳۷۳. کشی، رجال ۴۷، حدیث ۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۰

(۱)

## ۲- رشید هجری

در ایام محنت بزرگی که شیعیان در روزگار فرزند سمیه متحمل شده بودند، «رشید هجری» به انواع محنتها و بلاها گرفتار گردید؛ زیرا زیاد، مأمورانش را به سوی وی فرستاد و هنگامی که او را نزد وی آوردند، بر او فریاد کشید: «دوست تو (حضرت علی) به تو گفت که ما با تو چه خواهیم کرد؟...».

رشید، با صداقت و ایمان به وی پاسخ داد: «شما دستها و پاهایم را می برید و مرا به دار می آویزید».

آن پلید به استهزا و مسخره گفت: به خدا! سخنش را دروغ خواهم ساخت، او را رها کنید.

مزدوران، او را رها کردند، اما آن انسان طاغوتی، پشیمان شد و دستور داد تا او را احضار کنند و بر او فریاد کشید: چیزی بهتر از آنچه دوست تو گفت، نمی یابیم؛ زیرا تو اگر باقی بمانی، همچنان در مورد ما اندیشه های بد، خواهی داشت، دستها و پاهایش را قطع کنید.

جلّادان، فوراً دستها و پاهایش را بردند و او به آنچه از درد متحمل می شد، بی اعتنا بود.

(۲) مورخان می گویند: وی، زشتکارهای بنی امیه را بر زبان می آورد و مردم را به بیدار کردن روحیه بینش و انقلاب فرا می خواند؛ امری که زیاد را به خشم آورد و دستور داد تا زبانش را قطع کنند «۱»؛ زبانی که با آن، حق

و عدل را مطالبه می نمود و در راه حقوق فقرا و محرومان مبارزه می کرد.

(۱) سفینه البحار ۱/ ۵۲۲. شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۱

(۱)

### ۳- عمرو بن حمق خزاعی

#### اشاره

از جمله شهیدان راه عقیده، صحابی بزرگوار، «عمرو بن حمق خزاعی» بود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی دعا کرد که «خداوند او را از جوانی اش بهره مند سازد».

خداوند، دعای پیامبرش را اجابت فرمود؛ زیرا عمرو به هشتاد سالگی رسید در حالی که یک موی سفید در محاسنش دیده نمی شد «۱».

عمرو، از شیوه اهل بیت درس گرفت و از علوم آنان بهره ها برد و از بزرگان شیعیان آنان گردید.

در پی حوادث فتنه بزرگ که کوفه را در روزگار آن طاغوت، یعنی زیاد بن سمیه، در بر گرفته بود، عمرو، دریافت که نظام حاکم او را تحت تعقیب قرار داده است لذا همراه همکارش «رفاعه بن شداد» به موصل گریخت و قبل از اینکه به آنجا برسند، در کوهی پناه گرفتند تا به استراحت پردازند.

(۲) افراد پلیس به وحشت افتادند و به دستگیری عمرو شتافتند ولی رفاعه فرار کرد و آنان موفق به دستگیری وی نشدند. عمرو را به اسارت نزد «عبد الرحمن ثقفی» حاکم موصل بردند، او گزارش دستگیریش را به معاویه داد، معاویه دستور داد تا با دشنه نه ضربه به او بزنند؛ زیرا وی به «عثمان بن عفان» ضربه زده بود.

جلّادان، ضربه زدن به او را آغاز کردند و او با همان ضربه نخست در گذشت. آنگاه سر مبارکش را از تن جدا کردند و نزد طاغوت دمشق فرستادند، او دستور داد آن را در شام بگردانند.

(۳) مورخان می گویند: این نخستین سری بود که

(۱) الاصابه ۳ / ۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۲

مختلف) گردانده می شد. سپس معاویه دستور داد تا آن را نزد همسر عمر و بانو «آمنه بنت شریذ» که در زندان معاویه بود، ببرند او ناگهان دید سر شوهرش را در دامنش گذاشته اند، پریشان گشت و نزدیک بود بمیرد. پس از آن او را از زندان نزد معاویه بردند، میان وی و معاویه گفتگویی به میان آمد که دلالت بر فرومایگی معاویه و بی حرمتی اش نسبت به ارزشهای عرب و اسلام بود یعنی برخورد بزرگوارانه با زن و مؤاخذه نکردن او به گناه شوهرش.

(۱)

### یادداشت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام هنگام شنیدن خبر کشته شدن عمرو، به شدت متأثر گردید و یادداشتی برای معاویه فرستاد که در آن، جنایات وی را بر شمرد و ظلم و ستمی که امت در روزگار وی متحمل می شود را متذکر شد. در آن یادداشت، در خصوص عمرو آمده بود:

«آیا تو قاتل عمرو بن حمق، یار رسول الله صلی الله علیه و آله آن عبد صالحی که عبادت او را نحیف ساخته، بدنش رنجور گشته و رنگش زرد شده بود، نیستی، بعد از آنکه به او امان داده و از عهد و پیمانهای خدا آن قدر به وی گفته بودی که اگر به پرنده ای می گفتم، از بالای کوه به نزد تو فرود می آمد، سپس او را با گستاخی بر پروردگار و ناچیز شمردن آن پیمان، به قتل رساندی ...» (۱).

معاویه، به عهد و پیمانی که پس از صلح با این صحابی جلیل القدر، بسته بود که به وی آسیب و گزند نرساند، بی وفایی کرد.

(۱) حیاة الامام حسن علیه السلام ۲ / ۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۳

(۱)

#### ۴- اوفی بن حصین

«اوفی بن حصین» از نیکان شیعه در کوفه و یکی از نامداران برجسته آنان بود. وی از سرسخت ترین معترضان بر معاویه بود که زشتکاریها و جنایات او را میان مردم منتشر می ساخت، و هنگامی که فرزند سمیه از او باخبر شد، به مأمورانش دستور داد او را دستگیر کنند. همین که «اوفی» از این امر مطلع شد، پنهان گردید، یک روز که زیاد از مردم سان می دید، اوفی بر او گذشت، او نسبت به وی مشکوک شد و درباره اش پرسید. نام او را به وی گفتند، او دستور احضارش را صادر کرد.

وقتی نزدش حاضر شد، درباره سیاستش از وی پرسید، او از آن انتقاد کرد و اعتراض نمود. زیاد به قتل وی فرمان داد و جلّادان با شمشیرهایشان بر او ریختند و او را جسدی بی جان بر زمین افکندند. «۱»

(۲)

#### ۵- حضرمی و بارانش

##### اشاره

«عبد الله حضرمی» از دوستان امام امیر المؤمنین علیه السلام و از شیعیان خالص آن حضرت و نیز از افراد دژبان سپاه بود که امام در روز جمل به وی گفته بود: «ای عبد الله! تو را مژده باد که تو و پدرت از شرطه الخمیس (دژبان سپاه) هستی؛ زیرا رسول خدا مرا از نام تو و نام پدرت در شرطه الخمیس با خبر ساخته بود» «۲».

هنگامی که امام به شهادت رسید، حضرمی بر آن حضرت بسیار متأسف

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۴۶۲، طبری، تاریخ ۵/ ۲۳۵-۲۳۶.

(۲) اختیار معرفه الرجال ۶/ حدیث ۱۰. الاختصاص، ص ۷. بحار الأنوار ۴۲/ ۱۵۱، حدیث ۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۴

گردید و برای خود، صومعه ای ساخت تا در آن به عبادت پردازد، جمعی از نیکان شیعه نیز به

فرزند سمیه دستور داد آنان را نزد وی بیاورند، هنگامی که حاضر شدند، به کشتن آنان فرمان داد و آنان مظلومانه کشته شدند  
«۱».

فاجعه «عبد الله» همچون فاجعه «حجر بن عدی» بود؛ زیرا هر دوی آنها مظلومانه و بی گناه کشته شدند جز اینکه دوستی عترت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتند.

(۱)

### اعتراض امام حسین علیه السلام

امام حسین به شدت از خبر کشته شدن حضرمی و یاران نیکوکارش، اندوهگین گردید و با فرستادن یادداشتی، بر معاویه  
اعتراض نمود. در آن یادداشت آمده بود: «آیا تو قاتل حضرمی نبوده ای که زیاد به تو نوشته بود وی بر دین علی علیه السلام  
است و تو به وی نوشتی: هر کس را بر دین علی باشد، به قتل برسان. و زیاد آنها را کشت و به دستور تو آنان را تکه تکه  
نمود. در حالی که دین علی، همان دین عموزاده اش صلی الله علیه و آله می باشد که تو را در این جایگاهی که در آن هستی  
نشانده است و اگر او نمی بود، شرافت تو و پدرانیت، تحمل سختی دو مسافرت می بود، سفر زمستان و سفر تابستان» «۲».

(۲) این یادداشت به وضوح نشان می دهد معاویه، به زیاد دستور داده بود تا هر کس را که بر دین علی علیه السلام باشد، - که  
همان دین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد - به

---

(۱) علل الشرائع، ص ۲۱۲ و ۲۱۶. بحار الأنوار ۳/۴۴ و ۹.

(۲) بحار الأنوار ۳/۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۵

قتل برساند و نیز نشان می دهد که زیاد، آن نیکوکاران را پس از کشتن، قطعه قطعه نمود، تا انتقام خود از آنان به خاطر  
دوستیشان نسبت

به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگیرد.

(۱)

### ۶- جویریہ عبدی

از شیعیان نامدار امام، «جویریہ بن مسهر عبدی» بود، در جریان گرفتاری بزرگی که شیعیان در روزگار فرزند سمیه بدان دچار گشته بودند، به دنبال وی فرستاد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کنند و او را بالای تنه نخل کوتاهی، به دار آویزند «۱».

(۲)

### ۷- صیفی بن فسیل

از قهرمانان عقیده اسلامی، «صیفی بن فسیل» است که برجسته ترین نمونه های ایمان را ارائه داد؛ زیرا از وی نزد زیاد طاغی، سخن چینی شده بود.

هنگامی که او را آوردند بر او بانگ زد: ای دشمن خدا! درباره ابو تراب چه می گویی؟

- من ابو تراب را نمی شناسم «۲».

- تو چه خوب او را می شناسی، آیا علی بن ابی طالب را نمی شناسی!؟

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲ / ۲۹۰ - ۲۹۱.

(۲) امویان با این کنیه، امام را به عنوان یک راهزن معرفی می کردند. این مطلب در تاریخ سیاسی دولت عربی ۲ / ۷۵ آمده است و نیز در الاغانی ۱۳ / ۱۶۸ آمده: زیاد شیعیان را تحقیر می نمود و آنان را «تراییها» می نامید (طبری، تاریخ ۵ / ۲۷۷).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۶

- آری، می شناسم.

- ابو تراب همان است.

- هرگز، وی ابو الحسن و الحسین است.

رئیس پلیس ابن زیاد بر او اعتراض کرد و گفت: امیر به تو می گوید که او ابو تراب است و تو می گویی نه.

(۱) آن قهرمان بزرگ بر او فریاد کشیده، او و امیرش را به باد استهزا گرفت و گفت: «اگر امیر دروغ بگوید، می خواهی من نیز دروغ بگویم؟ و بر باطل گواهی دهم آن طور که او گواهی داده است؟».

خودسری و غرور طاغوت در هم شکست و زمین بر او تنگ شده، به او گفت: «این

نیز به گناهت اضافه می شود».

آنگاه بر مأمورانش فریاد کشید: چوب را برایم بیاورید، چوب را برایش آوردند. به او گفت: چه می گویی؟

(۲) آن قهرمان، با شجاعت و تصمیم و بدون اعتنا به وی گفت: «بهترین گفته ای است که من در حق بنده ای از بندگان مؤمن خداوند، گفته ام...»

آن سفاک، به جلادانش گفت، آن قدر او را بزنید که شانه اش به زمین برسد.

آنها به سویس شتافتند و با چوبهایشان به سختی وی را مضروب ساختند تا اینکه شانه اش به زمین رسید، آنگاه به آنها دستور داد تا دست نگهدارند و به او گفت: خوب! درباره علی چه می گویی؟

آن خونخوار فکر کرد که شکنجه های وی او را از عقیده اش دور خواهد ساخت لذا به او گفت: «به خدا! اگر مرا با تیغها و چاقوها شرحه شرحه سازی، چیزی جز آنچه را که شنیده ای، نخواهم گفت».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۷

آن سفاک اختیار از کف بداد و بر او فریاد کشید: باید او را لعنت کنی و آلا گردنت را می زنم! ...

«صیفی» بر او فریاد کشید و گفت: «به خدا سوگند! در این صورت، قبل از آن، گردنم را می زنی و اگر جز گردن زدنم را نخواهی، من از خدا راضی هستم ولی تو شقاوتمند خواهی بود...».

آنگاه دستور داد تا او را به غل و زنجیر ببندند و در زندان تاریک افکنند «۱» و سپس او را همراه «حجر بن عدی» فرستاد و به همراه وی شهید گشت «۲».

(۱)

## ۸- عبد الرحمن عنزی

«عبد الرحمن عنزی» یکی از بهترین شیعیانی بود که مزدوران زیاد، او را دستگیر نمودند. او از آنان خواست تا اجازه دهند با معاویه رو به رو



شود شاید او را ببخشد. آنها درخواست وی را پذیرفتند و او را به اسارت، به دمشق فرستادند. هنگامی که در حضور طاغوت قرار گرفت، معاویه به او گفت: خوب! ای برادر ربیعه! درباره علی چه می گویی؟ ...

«مرا رها کن و از من مپرس که آن برای تو بهتر است ...».

- به خدا تو را رها نمی کنم ...

(۲) آن قهرمان بزرگ، شروع به بیان فضایل امام کرد و از مقام آن حضرت تمجید نمود و گفت: «گواهی می دهم که وی از کسانی بود که خدای را بسیار یاد می کنند و به حق دستور می دهند و اقامه قسط می نمایند و از گناه مردم

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۶۶-۲۶۷.

(۲) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۲/ ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۸

می گذرند ...».

معاویه به خشم آمد و گریزی به سوی عثمان زد شاید که وی او را به بدی یاد کند و آنگاه خونس را حلال بداند، پس به او گفت: درباره عثمان چه می گویی؟

وی نظر خود را در مورد عثمان گفت که معاویه به خشم آمد و بر او بانگ زد: خودت را کشتی.

- «بلکه تو را کشته ام، آیا از ربیعه کسی موجود نیست».

(۱) «عبد الرحمن» گمان کرد که خاندانش به حمایت و رهایی او خواهند شتافت ولی هیچ یک از آنان به سوی او نیامدند و هنگامی که معاویه از آنها ایمن گشت، او را نزد زیاد طاغی فرستاد و به قتل وی فرمان داد. زیاد، نیز او را به «قس الناطف» (۱) فرستاد و او را زنده به گور ساخت (۲).

(۲) این قهرمان عظیم، پرچم حق را برافراشت و تیشه ویرانی قلعه های ظلم و جور

را به دست گرفت و در راه دفاع از مقدس ترین امر اسلامی، به شهادت رسید.

اینان، برخی شهیدان از میان نامداران شیعه هستند که مشعل آزادی را به دست گرفتند و راه را برای انقلابیون دیگری که شکوه حکومت اموی را درهم شکستند و برای نابودی اش کوشیدند، روشن نمودند.

(۳)

### بزرگان شیعه که رنج و وحشت را تحمل کردند

معاویه، گروه بزرگی از شخصیت‌های برجسته و بزرگان شیعه را دچار رعب

---

(۱) «قس الناطف» محلی است در نزدیکی کوفه.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۲۷۶-۲۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۲۹

و وحشت ساخت که بعضی از آنان عبارتند از:

۱- عبد الله بن هاشم مرقال.

۲- عدی بن حاتم طائی.

۳- صعصعه بن صوحان.

۴- عبد الله بن خلیفه طائی.

معاویه، این بزرگواران از رجال شیعه را سخت در تنگنا قرار داد و مأموران وی، آنان را به شدت تحت تعقیب و ارباب قرار دادند که شرح گرفتاریهای طاقت فرسای آنان را در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السلام»، بیان کرده ایم «۱».

(۱)

### ارباب زنان

معاویه، تنها به اذیت و آزار مردان شیعه اکتفا ننمود بلکه بانوان را نیز مورد ستم قرار داد و آنها را سخت به وحشت و هراس گرفتار کرده، به عاملان خود نوشت بعضی از آنان را نزد وی بفرستند که این بانوان به سوی وی اعزام گردیدند:

۱- زرقاء بنت عدی.

۲- ام الخیر بارقیه.

۳- سوده بنت عماره.

۴- ام البراء بنت صفوان.

۵- بکاره هلالیه.

---

(۱) زندگانی الامام الحسن علیه السلام ۲/ ۳۸۸-۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۰

۶- اروی بنت حارث.

۷- عکرشه بنت اطرش.

۸- دارمیه حجونیه.

(۱) معاویه، با توهین و تحقیر بسیار با آنان رو به رو شد و در برابر آنها غرور، تکبر و قدرت بر انتقام را آشکار کرد بدون اینکه به ضعف و ناتوانی آنان اعتنایی داشته باشد که شرح آنچه را از تحقیر در مجلس وی به آنها رسیده بود، در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السلام» آورده ایم. (۱)

(۲)

### ویران کردن خانه های شیعیان

معاویه، به همه عاملانش دستور داد تا خانه های شیعیان را ویران سازند و آنان دست به تخریب خانه ها زدند (۲). و شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بدون پناهگاه رها کرد. در حالی که برای این اقدامات بی رحمانه هیچ توجیهی جز تلاش برای دور کردن مردم از قدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است.

(۳)

### محروم کردن شیعیان از بیت المال

از فجایع اندوهباری که شیعیان در روزگار معاویه با آنها دست به گریبان بودند این بود که معاویه به همه عاملانش طی

بخشنامه ای چنین نوشته بود:

«بنگرید هر کس را که دلیلی بر او باشد مبنی بر اینکه وی علی و اهل بیتش را دوست می دارد، نام او را از دیوان محو کنید و عطا و روزی او را ساقط

---

(۱) همان ۴۰۴/۲-۴۲۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۴۳/۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۱

نمایید!» (۱).

عمال وی نیز به جستجو در دفاتر خود پرداختند و هر کس را که دوستدار اهل بیت علیهم السلام یافتند، نامش را محو نمودند و عطایش را ساقط کردند.

(۱)

### عدم قبول گواهی شیعیان

معاویه، تلاش کرد تا شیعیان را از نظر اجتماعی ساقط نماید، لذا به همه عاملانش دستور داد تا در مسائل قضایی و دیگر مسائل، گواهی شیعیان را نپذیرند (۲) تا در خوار نمودن و تحقیر آنان بیش از پیش، اقدام نموده باشد.

(۲)

### تبعید شیعیان به خراسان

«زیاد بن ابیه» تصمیم گرفت شیعیان را در کوفه تصفیه نماید و قدرت آنان را در هم شکند، بنابراین، پنجاه هزار نفر از آنان را به خراسان (استان شرقی ایران) تبعید کرد (۳).

زیاد با این عمل، نخستین میخ را در تابوت حکومت اموی کوبید؛ زیرا آن گروههای تبعید شده به ایران، به گسترش تشیع در آن سرزمین پرداختند تا آنجا که آن منطقه، مرکزی برای مخالفت با حکومت اموی در آمد که تحت رهبری ابو مسلم خراسانی به سرنگونی آن حکومت موفق شدند.

(۳) اینها برخی از گرفتاریهای شیعه در روزگار معاویه می باشد که به انواع

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴۵ / ۱۱.

(۲) زندگانی امام حسن علیه السلام ۳۸۶ / ۲. شرح نهج البلاغه ۴۴ / ۱۱.

(۳) تاریخ الشعوب الاسلامیه ص ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۲

شکنجه و ارباب مبتلا بودند. فجایع دردناکی که بر آنها جاری شد، از مهمترین عوامل در انقلاب حضرت امام حسین علیه السلام بودند؛ زیرا آن حضرت، پرچم انقلاب را برافراشت تا آنها را از محنت بزرگی که بدان دچار گشته بودند، رهایی بخشد و امنیت و آرامش را به آنان بازگرداند.

(۱)

### بیعت یزید

معاویه، زندگی اش را با بزرگترین گناه در اسلام و زشت ترین جنایت در تاریخ، پایان داد؛ زیرا بدون هیچ واژه ای فرزند بدنهادش «یزید» را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل کرد تا دین و دنیای آنان را به تباهی بکشاند و مصیبتها و فجایع جاویدانی را برایشان به ارمغان آورد ...

معاویه به انواع وسایل ددمشانه دست زد تا سلطنت را در خاندانش موروثی سازد.

«جاحظ» عقیده دارد که معاویه از پادشاهان ایران و بیزانس تقلید کرد و خلافت را به سلطنتی همچون سلطنت پادشاهان

ساسانی و همانند سزارها تبدیل نمود ... ما پیش از آنکه به آن بیعت شوم و حوادث همزمان آن بپردازیم، اشاره ای مختصر به شیوه زندگی یزید و مشخصات شخصیتی وی - که کتابهای تاریخ از روزگار وی تا به امروز، سرشار از مذمت آنهاست - می نمایم:

(۲)

## تولد یزید

یزید، در سال ۲۵ یا ۲۶ ه. به دنیا آمد «۱» و زمین را شعله ای از آتش جهنم

---

(۱) قضائی، تاریخ، از کتابهای تصویر شده کتابخانه عمومی امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۳

و خروش آن در بر گرفت که دایره ای از زشتی و خشم خداوند، او را احاطه کرده بود، او پلیدترین انسانی است که بر روی زمین یافت شد؛ زیرا برای جنایت و بدرفتاری با مردم آفریده شده بود و همچون نشانی از انحطاط اخلاقی و ظلم اجتماعی و عنوانی ناپسند برای تعدی بر امت و شکست اراده آنان در همه زمانها گردید.

(۱) «شیخ محمد جواد مغنیه» می گوید: «کلمه یزید، قبلا نامی برای پسر معاویه بود ولی اینک، این کلمه نزد شیعه سمبل فساد و استبداد و بی شرمی و بی بندوباری، و عنوانی برای کفر و الحاد می باشد؛ زیرا هر جا شرّ و فساد باشد، نام یزید نیز در آنجا هست و هر جا که خیر، حق و عدل باشد، نام حسین علیه السلام در آنجا وجود دارد» «۱».

از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شد، معاویه را دید که با عبایی سیاه، با تکبر راه می رود و به دو طرف پاهایش می نگرد، فرمود: «چه روزی از تو بر سر امتم می آید و چه روز بدی برای خاندان من از تو خواهد بود، از توله ای که از صلب

تو می آید، آیات خدا را به تمسخر می گیرد، و حرام مرا که خداوند عزیز و جلیل حرام کرده بود، حلال می شمارد» (۲).

(۲)

## پرورش یزید

یزید، در بادیه ای نزد دایه‌هایش از بنی کلاب، - که پیش از اسلام، مسیحی بودند- پرورش یافت. وی همراه با جوانان بی بندوبار، لجام گسیخته

---

(۱) الشیعه فی المیزان، ص ۴۵۵.

(۲) قاضی بقال مصری، المناقب و المثالب، ص ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۴

به سر می برد و تا حد زیادی از رفتار آنان اثر گرفت؛ زیرا وی همراه آنان شراب خواری می کرد و به سگبازی می پرداخت.

(۱) «علائلی» می گوید: «یقین باشد یا شبهه به یقین است که تربیت یزید، اسلامی خالص نبوده بلکه به عبارت دیگر، مسیحی خالص بوده است؛ زیرا احتمال ندارد تجاوزگری، بی شرمی و بی اعتنایی وی به اعتقادات مسلمین را بعید دانست، او برای سنتها و اعتقادات مسلمین هیچ گونه حسابی در نظر نمی گرفت و برای آن وزنی قایل ننمود، بلکه بعید آن است که وی غیر از آن بوده باشد» (۱).

به نظر ما، پرورش وی، پرورشی جاهلی با معنای دقیق این کلمه بوده هیچ گونه نشانی از دین، - هر نوع آن که باشد- نداشته است؛ زیرا بی شرمی وی در فحشا و اقدام وی به منکر و گناه، موجب این اعتقاد می گردد.

(۲)

## صفات یزید

اما صفات بدنی: وی چهره ای سخت گندمگون داشت و بر صورتش آثار آبله دیده می شد (۲) همچنانکه بدنی چاق و فربه با موی فراوان داشت (۳).

و اما در صفات نفسانی: وی از جدش ابو سفیان و پدرش معاویه، حيله، نفاق، ستم و بی شرمی را به ارث برده بود.

«سید میر علی هندی» می گوید: «یزید همچون پدرش سنگدل و غدار

---

(۱) سمو المعنى فى سمو الذات، ص ۶۰.

(۲) قضائى تاريخ.

(۳) ذهبى، تاريخ اسلام ۵ / ۲۷۱، حوادث سال ۷۰.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۵

بود، ولى مانند وى زيرك نبود، توانايى وى



در پوشاندن اقدامات بی رحمانه اش با پوششی از چرب زبانی دیپلماتیک ملایم، اندک بود. سرشت پلید و اخلاق منحط وی به گونه ای بود که شفقت و عدالت به آن راه نمی یافت ... وی می کشت و شکنجه می نمود به خاطر بهره و لذتی که از دیدن دردهای دیگران احساس می کرد. وی هاله ای از زشت ترین پلیدیها بود که همنشینانش از مرد و زن، بهترین گواه بر آن بودند ... آنها فرومایگان جامعه بودند ...» (۱).

(۱) وی، زشت کردار و بی شرم، و از همه ارزشهای اسلامی به دور بود، که برجسته ترین مشخصات ذاتی وی، میل به خونریزی و بدرفتاری با مردم به شمار می آمد؛ زیرا در سال نخست حکومت کوتاهش، عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نابود ساخت و در سال دوم، مدینه را به مدت سه روز مباح ساخت و هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و ده هزار نفر از عرب و غیر عرب و تابعین را به قتل رساند.

(۲)

### شیفتگی یزید به شکار

از نشانه های بارز یزید، علاقه شدید وی به شکار بود؛ زیرا وی بیشتر اوقات خود را صرف آن می کرد.

مورخان می گویند: «یزید بن معاویه به شکار علاقه داشت و به آن مشغول بود. وی به سگان شکاری دستبندهایی از طلا و لباسهایی زربافت پوشاند و به هر سگ، برده ای می بخشید که آن را خدمت نماید ...» (۲).

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

(۲) الفخری، ص ۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۶

(۱)

### عشق وی به میمونها

یزید، به اتفاق مورخان، شیفته میمونها بود. وی میمونی داشت که آن را رو به روی خود می گذاشت و آن را «ابو قیس» می نامید! ته مانده جامش را به او می نوشانید و می گفت: این پیرمردی از بنی اسرائیل است که گناهی به وی رسیده و مسخ شده است! وی این میمون را بر روی ماده خری وحشی می نشانند و همراه اسبان به مسابقه اسب دوانی می فرستاد. یک روز آن ماده خر، میمون را برداشت و از اسبها جلو افتاد. یزید از این حادثه شادمان گشت و گفت:

تمسک أبا قیس بفضل زمامها فليس عليها ان سقطت ضمان

فقد سبقت خیل الجماعه کلهاو خیل امیر المؤمنین اتان «ای ابو قیس! افسارش را نگهدار که اگر بیفتی، ضمانتی بر آن نیست».

«زیرا همه با اسبانشان به مسابقه رفتند و اسبان امیر المؤمنین یک ماده خر باشد».

(۲) باز، روزی آن را برای مسابقه فرستاد ولی باد آن را بر زمین افکند و مرد.

یزید از این حادثه به شدت اندوهگین گشت و دستور داد تا آن را کفن کنند و به خاک سپارند؛ همچنانکه به مردم شام دستور داد تا به خاطر این مصیبت دردناکش به وی تسلیت بگویند و خود او نیز مرثیه ای برایش سرود:

کم

من كرام و قوم ذوو محافظه جاءوا لنا ليعزوا في أبي قيس

شيخ العشيره امضاها و اجملها على الرءوس و في الأعناق و الريس

لا يبعد الله قبرا انت ساكنه فيه جمال و فيه لحيه التيس (۱)

---

(۱) جواهر المطالب في مناقب الامام علي بن أبي طالب ۲۵/۳۰۳-۳۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۷

«چه بسیار انسانهای گرامی و اشخاص عالیقدر، نزد ما آمدند تا به خاطر ابو قیس ما را تسلیت گویند!» «او پیر خاندان بود، با قدرت ترین و زیباترین، بر سرها و در گردنها و او سالار بود!».

«خداوند دور نسازد قبری را که تو در آن جای داری، در آن زیبایی است و ریش بز در آن باشد».

(۱) علاقه و شیفتگی یزید به میمونها میان مردم شایع گشت تا آنجا که وی را به آن ملقب کردند. مردی از «تنوخ» در توهین به وی گفت:

یزید صدیق القرد ملّ جوارنافحنّ الی ارض القرود یزید

فتبا لمن امسی علینا خلیفہصحابته الادنون منه قرود (۱) «یزید، دوست میمون، از همسایگی ما بیزار شد، پس یزید به سرزمین میمونها دل بست».

«نابود باد آنکه بر ما خلیفه شده، که نزدیکترین یارانش میمونها هستند».

(۲)

### شراب خواری مداوم یزید

از نشانه های آشکار در صفات یزید، مداومت وی بر شراب خواری بود که در این امر تا حد فراوانی زیاده روی می کرد به طوری که هیچ گاه دیده نمی شد که از شدت مستی از حالت عادی خارج نشده باشد. از جمله اشعار او درباره شراب این است:

اقول لصحب ضمت الکأس شملهم و داعی صبابات الهوی یترنم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۸ خذوا بنصيب من نعيم و لذهفكل و ان طال المدى يتصرم «۱» «به  
یارانی که جام، جمعشان

را جمع کرده و آوازه خوان در حال نغمه خوانی است، می گویم» «از نعمتها سهم بردارید و لذت ببرید که هر چیزی هر چند به طول انجامد، نابودشدنی است».

(۱) روزی، پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام به شراب خواری نشست در حالی که ابن زیاد در سمت راستش بود، پس گفت:

اسقنی شربه تروی مشاشی ثم صل مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی «۲» «جامی به من بنوشان تا درونم را سیراب سازد، آنگاه پیوسته، روی برگردان و مانند آن را به ابن زیاد بنوشان».

«رازدار و امانتدار نزد من است، برای اینکه پیروزی و جهادم کامل گردد».

(۲) در روزگار یزید، تحول بزرگی در جامعه اسلامی روی داد؛ زیرا رابطه جامعه با دین، ضعیف گشت و بسیاری از مسلمین در فحشا و بی بندوباری غوطه ور گشتند که این یک دگرگونی اقلیمی نبود، بلکه همه سرزمینهای اسلامی را در بر گرفت و در آن، شهوترانی، لذت جویی و شراب خواری رایج گشت و مسیر حرکتهای فکری مورد نظر اسلام، نزد مسلمین دگرگون شد.

(۳) شاعران آزاده مسلمان، در بیشتر روزگاران خود، یزید را به خاطر میگزاری مداومش مورد هجوم قرار دادند. «ابن عراده شاعر»، می گوید:

---

(۱) مظفری، تاریخ ص ۲۱۵.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳۹ ابی امیه ان آخر ملککم جسد بحوارین ثم مقیم

طرفت منیته و عند و ساده کوب و زق راعف مرثوم

و مرنه تبکی علی نشوانه بالصنج تعقد تاره و تقوم «۱» «ای بنی امیه! پایان سلطنت شما جسدی است که در حوارین مقیم مانده است».

«مرگش فرارسیده و در کنار بسترش، جامی است و شرابی که چون بینی خون آلود تراوش می کند».

«وزنی آوازه خوان که

بر مستی او می‌گرید و با سنج می‌نشیند و گاهی بر می‌خیزد».

(۱) «انور جندی» درباره او می‌گوید:

خلقت نفسه الاثیمه بالمکرو هامت عیناه بالفحشاء

فهو و الکأس فی عناق طویل و هو و العار و الخناء فی خباء «نفس گناهکارش با مکر آفریده شده و چشمانش شیفته فحشا گشته بودند».

«پس او و جام مدتی طولانی هماغوش گشته و او به همراه ننگ و زشتکاری، در یک چادر به سر می‌برد».

(۲) «بولس سلامه» درباره اش گفته است:

و ترفق بصاحب العرش مشعولا عن الله بالقیان الملاح

الف «الله اکبر» لا تساوی بین کفی یزید نهله راح

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۰ تنلظی فی الدن بکرا فلم تدنس بلثم و لا بماء قراح «۱» «با این پادشاه مدارا کن که او به جای خدا به کنیزان زیباروی، دلباخته است».

«هزار «الله اکبر» نزد یزید با یک جرعه از جام نوشیدن، برابری نمی‌کند».

«شراب انگور تازه در خمره می‌جوشد در حالی که نه دستی به آن رسیده و نه آب پاک بر او ریخته شده باشد».

یزید با شراب، در مسابقه بود و پیوسته می‌گساری می‌کرد تا آنجا که بعضی از منابع، سبب مرگش را چنین نوشته‌اند که وی مقدار زیادی شراب نوشید و دچار انفجاری شد و از آن به هلاکت رسید «۲».

(۱)

## ندیمان یزید

یزید، جمعی از فرومایگان و بی‌بندوبار را برگزید و شبهای سرخس را میان آنها به می‌گساری و رامشگری می‌گذراند، در رأس ندیمان‌ش، شاعر مسیحی بی‌بندوبار یعنی «اخطل»، قرار داشت که آن دو با هم به می‌گساری می‌پرداختند و به آواز گوش فرا می‌دادند، هر وقت قصد سفر می‌کرد او را به همراه خود می‌برد «۳». هنگامی که یزید به

(۱) ملحمه الغدير، ص ۲۳۷.

(۲) مظفری، تاریخ، از کتابهای تصویر شد کتابخانه امام حکیم، ص ۲۱۳ و ۲۱۵ در انساب الاشراف ۵/ ۳۰۰ آمده است: علت مرگ یزید آن است که وی میمونش را بر روی ماده خری سوار کرد در حالی که خود او مست بود و در پی بی آن دوید پس چیزی در درونش پاره شد و به هلاکت رسید.

(۳) الاغانی ۷/ ۱۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۱

مروان رسید، او را به خود نزدیک ساخت، او بدون اجازه بر وی وارد می شد در حالی که قبایی از خز بر تن داشت و زنجیری طلایی از گردنش آویزان بود و شراب از ریشش می چکید «۱».

(۱)

### نصیحت معاویه به یزید

هنگامی که بی بندوباری یزید و دست زدن وی به انواع منکرات و فساد، شایع شد، معاویه او را فرا خواند و به وی سفارش نمود که در دستیابی به شهوات، پرده پوشی نماید تا جایگاه اجتماعی اش ساقط نشود و به وی گفت:

پسرم! تو چقدر بدون افتضاح و رسوایی و شرم نیازهایت را به دست می آوری که ارزش و جایگاهت را از بین می برد، سپس به شعر گفت:

انصب نهارا فی طلاب العلی و اصبر علی هجر الحیب القریب

حتى اذا الليل اتى بالدجاو اکتحلت بالغمض عين الرقیب

فباشر الليل بما تشتهي فانما الليل نهار الأریب

کم فاسق تحسبه ناسکاقد باشر الليل بأمر عجیب «۲» «روز را در جستجوی بلندی به زحمت مشغول باش و بر هجران دوست نزدیک، شکیب باش».

«تا اینکه شب تاریکی را فراز آورد و چشم رقیب، سرمه خواب در کشد».

«آنگاه، شب را به آنچه خواهی مشغول باش که شب، روز چالاکان است.»

«چه بسا فاسق ها



که آنها را زاهد می پنداری در حالی که شب را به کارهای عجیبی می گذرانند».

(۱) الاغانی ۸/ ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۲

(۱)

### دفاع «محمد عزت دروزه» از یزید!

از نویسندگان اموی صفت در این روزگار، «محمد عزت دروزه» می باشد که متأسفانه، در راه دفاع از منکرات امویان، خود را به زحمت افکنده، تا آنچه را از ظلم، ستم و فساد آنها روایت گردیده، توجیه کند. وی از معاویه دفاع کرده و او را از ارتکاب گناهانی که لکه ننگی بر تاریخ انسانیت بوده اند، پاک دانسته و در این مورد چنین گفته است: «ما، معاویه، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاتب وحیش را؛ آن کسی که ترس از خدا و تقوا و پرهیزکاری اش روایت شده است، از اینکه راضی شود، فرزندش از این حدود خارج شود و او را تشویق نماید مبرّا می دانیم، بلکه ما این امر را از یزید نیز بعید می دانیم!!» (۱).

(۲) این موجب تمسخر و مایه خنده است؛ زیرا «دروزه»، مسائل آشکاری را ندیده می گیرد که هیچ انسان صاحب عقل و اختیاری در آنها شک نمی کند، آن گونه که از قدیم گفته اند،

و لیس یصح فی الاذهان شیء اذا احتاج النهار الی دلیل «چیزی در عقل صحیح نخواهد بود هرگاه که روز، نیازی به دلیل داشته باشد».

(۳) آنچه از گناهان بزرگ معاویه روایت شده؛ مانند کشتن «حجر بن عدی، رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی» و مانند آنان مؤمنین، دشنام به عترت پاک و ستم بر امت با تحمیل یزید به عنوان خلیفه و دیگر جنایاتی که به بعضی از آنها در مباحث قبلی اشاره داشته ایم، مسائلی است که

بر دگرگون ساختن چهره اسلام و انحراف وی از راه درست، دلالت دارند، ولی «دروزه» و امثال وی، به واقعیت

(۱) تاریخ الجنس العربی ۸ / ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۳

امور تنها با عینک سیاه می نگرند، لذا به تقدیس امویان پرداختند، آنان که با اقدامات سیاسی و اداری خود، ثابت نمودند که دشمنان و مخالفان اسلام بوده اند.

(۱)

### معاویه بی بند بی بندوباری یزید را پذیرفته است

معاویه، پسرش یزید را بسیار دوست می داشت لذا فسق و فجور وی را پذیرفت و او را از آن بازنمی داشت.

مورخان می گویند: به معاویه خبر دادند که پسرش در حال شراب خواری است، او به تجسس و وضعش پرداخت، شنید که چنین می سرود:

اقول لصحب ضمت الکأس شملهم و داعی صیابات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم و لذهفکل و إن طال المدی یتصرم

و لا تترکوا یوم السرور الی غد فان غدا یأتی بما لیس یعلم

ألا ان اهنا العیش ما سمحت به صروف اللیالی و الحوادث نوم «به یارانی که جام شراب آنها را فراهم آورده است، در حالی که صدای ساز و آواز به گوش می رسد، می گویم».

«بهره خود را از نعمت و لذت بگیری که همه، هر چند زیاد بمانند، خواهند رفت».

«و روز شادی را به خاطر فردا از دست ندهید که فردا با چیزی که معلوم نیست، خواهد آمد».

«بهترین زندگی آن است که گذشت شبها آن را اجازه دهد در حالی که حوادث در خواب باشند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۴

معاویه، به جای خود بازگشت و خود را به وی نشان نداد و می گفت: «به خدا! نه پیش او بودم و نه شادی اش را غصه دار کردم» (۱).

**کینه یزید نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله**

جان یزید از کینه توزی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمنی با آن حضرت، مالا مال بود؛ زیرا پیامبر در روز بدر، بعضی از افراد خاندانش را کشته بود، هنگامی که یزید، عترت پاک را قتل عام کرد، خوش حال و شادمان بر اریکه قدرت نشست و پای می جنباند؛ چون انتقام خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته بود، آنگاه آرزو کرد که ای کاش! بزرگان وی می بودند و

می دیدند که چگونه انتقامشان را گرفته است پس از آن، شعر «ابن الزبیری» را خواند که گفته:

لیت اشیای بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلوا و استهلوا فرحائم قالوا: یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من اشیایهم و عدلناه بیدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندق إن لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل «۲» «کاش بزرگانم در بدر می دیدند که چگونه خزرج از ضربه های نیزه بی تاب گشته اند».

«آنها به شادی و شادمانی می شکفتند و می گفتند: یزید، دستت فلج مباد».

«ما بزرگ بزرگانشان را کشتیم و با بدر برابر کردیم و برابر شد».

---

(۱) مظفری، تاریخ، ۲۱۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۵

«بنی هاشم در مملکت بازی کردند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است».

«من از خندق نیستم اگر از خاندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم».

(۱)

### کینه یزید نسبت به انصار

یزید، به شدت با «انصار» دشمنی داشت، زیرا آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری دادند، با قریش جنگیدند، سرهای بزرگانشان را درو کردند. و بنی امیه را نیز دوست نمی داشتند؛ چون عثمان در کنار آنان کشته شد و از او دفاع نکردند و سپس با علی علیه السلام بیعت نمودند و همراه وی به جنگ معاویه در صفین رفتند و پس از شهادت امام، از مهمترین عناصر مخالف معاویه بودند. یزید، پیوسته از آنها در خشم بود و از «کعب بن جعیل» خواست تا آنان را بد بگوید، اما وی نپذیرفت و گفت:

«تو مرا پس از ایمان، به شرک فرا می خوانی. من قومی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کرده اند، بد نمی گویم، ولی

تو را به جوانی از میان ما که مسیحی است، راهنمایی می کنم که زبانش گویی زبان گاو نری است؛ یعنی اخلط».

(۲) یزید، «اخلط» را فرا خواند و از او خواست تا انصار را بد بگوید، او پذیرفت و با این ابیات دشنام گونه، آنان را بد گفت:

لعن الاله من اليهود عصابهما بین صلیصل و بین صرار

قوم اذا هدر القصیر رأیتهم حمرا عیونهم من المسطار

خلوا المکارم لستم من أهلهاو خذوا مساحیکم بنی النجار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۶ ان الفوارس یعلمون ظهورکم اولاد کل مقبح اکاز

ذهب قریش بالمکارم کلهاو اللؤم تحت عمائم الانصار «۱» «خداوند گروهی از یهود را میان صلیصل و صرار «۲» لعنت کند».

«قومی که هرگاه سیل خروشان شود، آنها را با چشمانی سرخ شده از شراب می بینی».

«بزرگواریها را رها کنید که شما اهل آن نیستید و بیلهایتان را بگیرید ای بنی نجار».

«سواران، پدرانتان را می شناسند ای فرزندان هر پلید شخم زن».

«قریش همه بزرگواریها را برده اند و پستی زیر عمامه های انصار است».

(۱) اخلط، شعر خود را با بدگویی از یهودیان آغاز کرد و آنان را قرین انصار دانست؛ زیرا در یثرب با آنها سکونت دارند و

از انصار عیبجویی کرده از آن جهت که آنان اهل زراعت و کشاورزی هستند و اهل نجد و کرامت نیستند.

و آنان را به ترسو بودن در هنگام جنگ متهم کرد و شرف و مجد را به قریشیان و همه پستی را به زیر عمامه انصار نسبت داد!!

این بدگویی تلخ، «نعمان بن بشیر» را که یکی از عمال امویان بود، بر آشفته ساخت. او، خشمگین نزد معاویه رفت و هنگامی

که به حضور وی رسید، عمامه اش را از

سر برداشت و گفت: «ای معاویه! آیا فرومایگی می بینی؟! - نه، بلکه خیر و کرامت می بینم، چه خبر شده؟! - اخطل ادعا کرده که فرومایگی در زیر عمامه های ماست!

---

(۱) طبقات الشعراء، ص ۳۲۰، و لکن دو بیت فقط نقل کرده و عقد الفرید ۵ / ۳۲۱.

(۲) «صلیصل و صرار» از محلها نزدیک مدینه می باشند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۴۷

(۱) آنگاه نعمان به جلب نظر معاویه پرداخت و گفت:

معاوی الا تعطنا الحق تعترف لحق الازد مسدولا علیها العمائم

أیثمننا عبد الارقم ضلھفما ذا الذی تجدی علیک الارقم

فما لی ثار دون قطع لسانه فدونک من ترضیه عنه الدرهم «۱» «ای معاویه! اگر حق ما را ندهی، در آن صورت به حق «ازد» که عمامه ها بر آن قرار داده شده اند، اعتراف کرده باشی».

«آیا غلام اراقم بی سبب ما را دشنام دهد؟ مگر اراقم چه چیزی به تو خواهند رساند؟».

«من انتقامی جز بریدن زبانش نمی خواهم، پس آن را داشته باش که به جای آن درهمها موجب خشنودی می شوند».

معاویه گفت: خواسته ات چیست؟

- زبانش را می خواهم.

- آن برای تو است.

(۲) خبر به «اخطل» رسید، او به سرعت نزد یزید رفت و از او پناه جست و به او گفت: این همان خبری است که از آن می ترسیدم.

یزید، او را اطمینان داد و نزد پدرش رفته به او خبر داد که وی را پناه داده است. معاویه به او گفت: با پناه دادن ابو خالد (یعنی یزید) نمی شود کاری کرد، پس او را بخشید.

(۳) اخطل، به حمایت یزید از وی افتخار می کرد و نعمان را شماتت می نمود و می گفت:

---

(١) العقد الفرید ٥ / ٣٢١ - ٣٢٢.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ٢، ص: ٢٤٨ ابا خالد دافعت عنی عظیمهو ادراکت لحمی



قبل أن يتبددا

و اطفأت عني نار نعمان بعد ماأعد لأمر عاجز و تجردا

و لما رأى النعمان دوني ابن حرهطوى الكشح اذ لم يستطعنى و عردا «١» «ای ابو خالد! امر بزرگی را از من دور ساختی و گوشت مرا قبل از آنکه قطعه قطعه شود، نگاه داشتی».

«و آتش نعمان را بر من خاموش ساختی پس از آنکه تصمیم مهم و سختی گرفته بود».

«اما هنگامی که فرزند آزاد زنی را در کنار من دید، ناکام و بینوا برگشت؛ چون دید از عهده ام بر نمی آید».

(١) اینها بعضی از حالتها و جهت گیریهای یزید هستند که مسخ بودن وی را نشان می دهد. و اینکه تا چه حد در جرم و جنایت، غوطه ور گشته و از هر خوی و خصلت درستی، به دور بوده است ... از حالتهاى مضحك زمانه و لغزشهای روزگار است که این پلید بی بندوبار، حاکم مسلمین و امام آنها گردد.

(٢)

### دعوت از مغیره برای بیعت با یزید

نخستین کسی که به این بیعت شوم پرداخت، اعور ثقیف، «مغیره بن شعبه»، صاحب گناهان و زشتکاریها در اسلام «٢» بود، «برکلمن» او را به عنوان فردی فرصت طلب بدون عهد و پیمان «٣» نامید که یکی از پنج مرد زیرک عرب

---

(١) اخطل، دیوان، ص ٨٩.

(٢) آن گونه که بیهقی روایت می کند از زشتکاریهای مغیره آن است که وی نخستین کسی بود که در اسلام رشوه داده است. و نیز وی واسطه ملحق ساختن زیاد به معاویه بود.

(٣) تاریخ الشعوب الاسلامیه ١/ ١٢٩ - ١٣٠.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ٢، ص: ٢٤٩

بوده «١» و زندگی اش را با توطئه بر ضد امت و تلاش برای منافع خاصه اش سپری کرده بود.

(١) اما علت دعوتش برای بیعت یزید، بنا به آنچه مورخان

روایت کرده اند، این است که معاویه می خواست او را از حکومت کوفه برکنار سازد تا «سعید بن عاص» (۲) را بر آن بگمارد، هنگامی که از این امر آگاه شد، به دمشق مسافرت نمود تا استعفای خود را از منصبش تقدیم کند و عزل وی، کسر شأنی برایش نباشد. در این مورد، بسیار اندیشید و سرانجام به این نتیجه رسید که بهترین وسیله برای باقی ماندن در منصب فعلی اش این است که با یزید ملاقات کند و او را به خلافت، ترغیب نماید تا نزد پدرش در مورد وی وساطت کند.

آن حيله گر، با یزید ملاقات کرد و او را به بزرگی ستود و نسبت به وی اظهار دوستی نمود و گفت: «بزرگان محمد صلی الله علیه و آله و نامداران و سالخوردگان قریش رفته و تنها فرزندانشان مانده اند که تو از برترین، خوش فکرتترین و آگاهترین آنان در امر سنت و سیاست هستی و نمی دانم چه چیزی امیر المؤمنین را بازمی دارد از اینکه این بیعت را به نام تو منعقد نماید؟...».

(۲) این سخنان بر دل یزید نشست و او را سپاس گفته محبتهایش را ستود و به او گفت: آیا فکر می کنی این کار صورت می پذیرد؟

- آری.

یزید، به سرعت نزد پدرش رفت و او را از سخنان مغیره آگاه کرد. معاویه از این امر، شادمان گشت و به دنبال وی فرستاد، وقتی حاضر شد، به تشویق

---

(۱) طبری، تاریخ.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۰

معاویه پرداخت تا نسبت به گرفتن بیعت برای یزید اقدام کند. وی گفت: «ای امیر المؤمنین! تو خونریزیها و اختلاف پس از عثمان را مشاهده کردی

در حالی که در وجود یزید، جانشینی برای تو مهیا می باشد، پس برای وی بیعت بگیر تا اگر اتفاقی برای تو بیفتد، او پناهگاهی برای مردم و جانشینی برای تو باشد، نه خونی ریخته شود و نه فتنه ای پیش بیاید».

(۱) این سخنان به جایگاه حساس در قلب معاویه نشست و او حيله گرانه به مشورت با وی پرداخت و گفت: چه کسی این کار را برایم انجام می دهد؟

- من اهل کوفه را بر عهده می گیرم و زیاد، اهل بصره را، بعد از این دو منطقه، کسی با تو مخالفت نخواهد کرد.

معاویه نظرش را پسندید و از او تشکر کرده، وی را در منصبش باقی گذاشت و به او دستور داد تا به کوفه برود و این مهم را محقق سازد.

هنگامی که مغیره از نزد معاویه، خارج شد، به اطرافیانش گفت: پای معاویه را در رکابی گذاشتم که هدف دوری بر امت محمد صلی الله علیه و آله باشد و بر او شکافی گشودم که بسته نگردد، آنگاه قول شاعر را مثال آورد و گفت:

شاهد النجوى و غالى بى الاعداء و الخصم الغضابا «با اشخاص مانند من نجواها را شاهد باش و به وسیله من دشمنان و مخالفان خشمگین را هدف قرار ده».

(۲) مغیره، به خاطر سودجویی اش، بر امت محمد صلی الله علیه و آله شکافی گشود که جبران نپذیرد و برای آن فجایع و مصیبتها به بار آورد.

مغیره، به سوی کوفه حرکت کرد، در حالی که شرّ و ویرانی برای مردم آن دیار و عموم مسلمین، به همراه داشت. به محض ورود، جلسه ای با عمال اموی تشکیل داد و موضوع بیعت با یزید را با آنان در

میان گذاشت، آنها در آن مورد با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۱

وی همداستان شدند که گروهی از آنان را به دمشق فرستاد، دو فرزندش «ابو موسی» را بر آنها گماشت، هنگامی که نزد معاویه حاضر شدند، او را به انجام بیعت یزید تشویق کردند، او ایشان را سپاس گفت و به آنها سفارش کرد که موضوع را محرمانه نگهدارند. آنگاه روی به پسر مغیره کرد و گفت: پدرت از اینها، دینشان را به چه مبلغی خریده است؟  
- به سی هزار درهم.

معاویه خندید و تمسخرکنان گفت: دینشان برایشان اهمیتی نداشته است.

سپس، سی هزار درهم به آنها بخشید «۱».

کسانی این بیعت را پذیرفتند و به آن راضی شدند که وجدانی متزلزل داشتند و آن را در معرض خرید و فروش، قرار می دادند.

(۱)

## مبّر سازی معاویه

### اشاره

گروهی از مؤلفان و نویسندگان، از معاویه دفاع کرده! و بیعت گرفتن وی برای یزید را- که از فجیع ترین فجایع برای جهان اسلام بود- توجیه نموده اند، بعضی از آنان عبارتند از:

(۲)

## ۱- احمد دحلان

یکی از سرسخت ترین مدافعان معاویه، «احمد دحلان»، گفته است:

«هنگامی که معاویه به قدرت شوکتشان (یعنی امویان) و استحکام عصیت آنها

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۵۰۳-۵۰۴.

نگریست تا آنجا که اگر خلافت بعد از وی از آنها خارج می شد، فتنه ای به وجود می آوردند و تفرقه ای برای امت پیش می آمد و او وحدت کلمه را با قرار دادن امر خلافت در میان آنها می خواست. سپس وی دقت کرد که چه کسی از آنها قدرتمندتر است و «یزید» را یافت؛ زیرا وی بزرگسال بود و در حیات پدرش، فرماندهی لشکرها را به عهده داشت و هیبتی در نزد فرماندهان به هم زده و دارای قدرت و نفوذ کلمه بود. اگر امر خلافت را برای کس دیگری از آنها قرار می داد، این سبب منازعه می شد، خصوصاً وی قدرت و توانایی استیلای بر اموالی که در بیت المال بود را، داشت، اگر امر خلافت را به غیر از او می سپرد، تفرقه و اختلاف پیش می آمد، پس تصمیم گرفت که امر خلافت را به او بسپارد و با این بینش، سبب الفت و عدم تفرقه گردید، این همان سببی است که وی، یزید را ولیعهد قرار داد و نمی دانست که خداوند پس از آن، چه چیزی را پیش می آورد!!...» (۱).

(۱) مثنی خاک بر امثال چنین کسانی باد که عصبیت گناه آلودشان آنان را به پذیرش منکر و توجیه باطل کشانده است. آیا کار خلافت

که سایه خدا در زمین است، به امویان بر می گردد که معاویه خواستها و امثال آنان را در نظر گیرند در حالی که آنها کسانی هستند که با پیامبر اسلام مخالفت کردند و با او جنگیدند و هر کس را که به دین اسلام وارد گردیده بود، شکنجه دادند، پس چگونه امر خلافت در دست آنها خواهد بود، اگر منطق و بینشی دینی وجود می داشت، آنان در پس قافله می بودند و برای آنان هیچ حسابی در نظر گرفته نمی شد.

---

(۱) تاریخ دول اسلامی، ص ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۳

(۱)

## ۲- دکتر عبد المنعم

از توجیه کنندگان معاویه در بیعت گرفتن برای یزید، «دکتر عبد المنعم ماجد» است که می گوید: «به نظر می رسد که قصد معاویه از به ارث دادن خلافت به یزید، از بین بردن اختلاف میان امت اسلامی و پیش آمدن فتنه بود، آن گونه که پس از عثمان پیش آمد. و نیز شاید می خواست راه حلی برای مسأله ای بیابد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بدون حل رها کرده بود و آن ایجاد تسلط دائمی برای اسلام است. معاویه چاره ای جز این کار نداشت، چرا که بنی امیه به تسلیم خلافت به فرد دیگری رضایت نمی دادند، و بر این کار خشم می گرفتند» (۱).

(۲) این نظریه، هیچ گونه نشانی از توازن ندارد؛ زیرا معاویه در گرفتن بیعت برای یزید، نه تنها وحدت کلمه مسلمین را به وجود نیاورد بلکه آن را به تفرقه انداخت و شرّ و مصیبت را برایش جاویدان ساخت از آن جهت که امت، در روزگار یزید، انواع بلاها و محنتها را تحمل کرد که از شدت عظمت و تلخی، قابل وصف

نبوده است. به طوری که نوه ابو سفیان برای نابودی اسلام و زیر پا نهادن همه مقدسات و ارزشهای آن تلاش کرد و عترت پاک را که بنا به نصوص متواتر نبوی، معادل قرآن بودند، از بین برد و در واقعه حرّه، جنایاتی بر سر مردم مدینه آورد که پیشانی انسانیت در برابر آن عرق می کند، آیا معاویه با آن عمل، میان مسلمین وحدت بخشیده و صفهایشان را متحد ساخته است؟! (۳) از موجبات تمسخر و استهزا، مطلبی است که وی بدان معتقد شده و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله خلافت را بدون حل رها کرده بود و معاویه آمد و این گره را با بیعت گرفتن برای یزید گشود!!

---

(۱) التاريخ السياسي للدولة العربية: ۶۲ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۴

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ مطلبی از مطالب امتش را بدون حل رها ننمود، بلکه راه حل‌های قطعی برای آنها قرار داد، مهمترین چیزی که به آن عنایت داشت، مسأله خلافت بود و آن را به برترین فرد امت و باب مدینه علمش، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام می سپارد، بزرگان صحابه و همه کسانی که در روز غدیر همراه آن حضرت بودند، با وی بیعت کردند ولی آن قوم، فراهم آمدن نبوت و خلافت را در یک خاندان نپسندیدند لذا خلافت را از اهل بیت پیامبرشان، دور ساختند، این کار سبب شد که یزید و امثال وی از منحرفانی که با اقداماتشان ثابت نمودند که ارتباطی به اسلامی و رابطه ای با دین ندارند، ولایت امر مسلمین را به دست گیرند.

(۲)

**۳- حسین محمد یوسف**

از کسانی که به گرمی از

معاویه در ولیعهد قرار دادن یزید، دفاع کرده اند، «حسین محمد یوسف» است. او بی دلیل، سخن را در این مورد به درازا کشانده و در آخر سخنش گفته است: «خلاصه سخن در موضع گیری معاویه این است که وی در نظر خود، مجتهد بود و هنگامی که امت را به بیعت با یزید فرا خواند، نسبت به وی خوش گمان بود؛ زیرا نزد وی هیچ نقصی در او ثابت نشده بود یزید کسانی را نزد پدرش می فرستاد که وضع او را برایش نیکو جلوه دهند، تا آنجا که معتقد شد به اینکه وی شایسته ترین فرزندان همه صحابه دیگر می باشد، پس اگر معاویه در انتخابش به صواب بوده، دو پاداش خواهد داشت و اگر خطا کرده باشد، برایش یک پاداش خواهد بود پس از آن کسی حق ندارد که به مطلب دیگری در این خصوص پردازد؛ زیرا اعمال به نیتهاست، هر کسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۵

آنچه را نیت کرده باشد، خواهد داشت» (۱).

(۱) واقعا، مایه تأسف است که این افراد، معاویه را در ارتکاب این جنایت بزرگ که جهان اسلام را غرق در فتنه ها و مصیبتها ساخت، توجیه نمایند ... چه وقت معاویه در تحمیل پسرش به عنوان خلیفه بر مسلمین، اجتهاد داشته است؟! زیرا وی همه پیچ و خمها و راههای پیچیده را به کار گرفت و مسلمین را ناگزیر ساخت و آن بیعت را بر آنان تحمیل نمود در زیر پوشش ضخیمی از قدرت سلاح ...

معاویه در این مورد، اجتهاد ننمود، بلکه به امیال سرشار از دلسوزی نسبت به پسرش پاسخ مثبت داده است، بدون اینکه در این مورد، هیچ مصلحتی را برای امت



در نظر گرفته باشد.

اینها بعضی از تأییدکنندگان معاویه در گرفتن بیعت برای یزید بودند که انگیزه ای ناآشنا در اسلام داشته و از منطق حق، بسیار فاصله گرفته اند.

(۲)

### سخن حسن بصری

«حسن بصری»، بیعت با یزید را محکوم کرده و آن را از زشتکاری های معاویه دانسته و گفته است: «چهار خصلت در معاویه بود که اگر تنها یکی از آنها در او می بود، زشتکاری به حساب می آمد:

الف- تسلط یافتن بر این امت به وسیله بی خردان تا آنجا که امر خلافت را بدون مشورت از آنان ربود، در حالی که بقایای صحابه و دارندگان فضیلت در میان آنان بودند.

---

(۱) سید شباب اهل الجنته الحسن بن علی، ص ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۶

ب- خلیفه قرار دادن پسرش یزید بعد از خود که فردی میخوار باده گسار بود، حریر می پوشید و طنبور می نواخت.

ج- مدعی شدن زیاد را در حالی که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند مال شوهر است و برای زناکار سنگ می باشد».

د- کشتن حجر و یارانش. وای بر او از حجر و یارانش! «...» (۱).

(۱)

### سخن ابن رشد

فیلسوف بزرگ، «ابن رشد»، عقیده دارد که بیعت گرفتن معاویه برای یزید، جریان حیات اسلامی را تغییر داد و حکومت صالح در اسلام را ویران ساخت.

وی می گوید: «اوضاع عرب در روزگار خلفای راشدین در نهایت درستی بود و گویی که افلاطون، حکومتش را در «جمهوریت» خود توصیف می نماید، حکومت جمهوری صحیحی که باید مثالی برای همه حکومتها باشد. ولی معاویه آن بنای عظیم با قدمت را ویران ساخت و به جای آن، دولت بنی امیه و قدرت سختگیر آن را قرار داد بدین ترتیب راهی برای فتنه

ها گشود که همچنان تا به امروز در سرزمین ما- یعنی اندلس- باقی است» (۲).

(۲) همه اندیشمندان و صاحب نظران امت اسلامی از روزگار معاویه تا به امروز در بیعت گرفتن وی

برای یزید، بر او خرده گرفته ایراد نموده اند، و آن را تعدی آشکاری بر امت و خارج شدن از خواست آنان دانسته اند.

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۷۹ و دیگران.

(۲) فرج انطون، ابن رشد و فلسفته، ص ۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۷

(۱)

### انگیزه های معاویه

اما انگیزه هایی که معاویه برای تحمیل فرزند میگسارش به عنوان خلیفه بر مسلمین داشته: مهمترین آنها علاقه شدید به پسرش بوده که شیفته او بود.

وی این مطلب را در سخنش با سعید بن عثمان هنگامی که از معاویه خواسته بود او را نامزد خلافت سازد و پسرش یزید را رها کند در میان گذاشت. معاویه او را به استهزا گرفت و به وی گفت: «به خدا! اگر غوطه «۱» برای من پر از مردانی امثال تو شود، یزید از همه شما برای من دوست داشتنی تر خواهد بود...» «۲».

علاقه به فرزندش وی را کور ساخته و از حق گمراه نموده بود، او گفته است: «اگر علاقه ام به یزید نبود، خیر و صلاح را می یافتم...» «۳».

(۲) او عقیده داشت خلیفه قرار دادن یزید از بزرگترین گناهایی است که وی مرتکب شده و در این مورد به صراحت به پسرش گفته است: «من با چیزی عظیم تر از خلیفه قرار دادن تو، با خدا رو به رو نخواهم شد!!» «۴».

معاویه، در جنایتش بر امت با تحویل خلافت به پادشاهی ستمگر که اهمیتی به خواست و انتخاب امت نمی دهد، مرتکب گناهی عظیم گشته است.

(۳)

### ابزار دیپلماتیک در گرفتن بیعت

#### اشاره

ابزار دیپلماسی را که معاویه در تحمیل فرزند نابکارش بر آنها به کار گرفته بود، عبارتند از:

(۱) محل بسیار پردرختی است نزدیک دمشق (المعجم الوسيط). زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۲۵۷ ابزار دیپلماتیک در گرفتن بیعت ..... ص: ۲۵۷

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۷۹.

(۳) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۶۸.

(۴) تاریخ خلفا، از مؤلفی ناشناخته که آکادمی علوم اتحاد شوروی (سابق) آن را منتشر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۸

(۱)

### ۱- به کارگیری شعرا

در آن روزگار، شعرا از قوی ترین رسانه های گروهی بودند که معاویه بخششهای فراوانی به آنان کرد و اموال زیادی به آنها بخشید که زبانهای آنان به مدح و ثنای یزید گشوده شد و صفات برجسته ای به او دادند و اوصاف زیبایی برایش گفتند که از جمله آنهاست:

(۲)- عجاج: «عجاج»، یزید را مدح فراوان نمود و ضمن آن گفت:

إذا زلزل الأقالیم لم تزلزل عن دین موسی و الرسول المرسل

و كنت سیف الله لم یقلل یفرع أحياناً و حیناً یختلی «۱» «اگر مردمان از جای بجنبند تو از دین موسی و پیامبر مرسل، متزلزل نمی شوی».

«تو شمشیر خدا بودی که کند نمی شود، گاهی بالای سرها می رود و گاه درو می کند».

معنای این شعر آن است که یزید، دنباله رو موسی پیامبر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد و او شمشیر برنده خداست که بر اولیا و دوستان خدا بر افراشته بوده است!! (۳)- احوس: «احوس» شاعر، با قصیده ای او را مدح گفت که در آن آمده است:

ملك تدین له الملوک مبارک کادت لهیته الجبال تزول

یجیبی له بلخ و دجله کلهاو له الفرات و ما سقی و النیل «پادشاه مبارکی که پادشاهان از او فرمان می برند

---

(۱) شعراء النصرانية بعد الاسلام، ص ۲۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۵۹

که کوهها نابود شوند».

«مالیات بلخ و دجله تماما بر او می رسد و فرات و آنچه آبیاری می کند و نیل، از آن اوست».

آن شکوهی که سرها در برابرش خاضع می شود و کوهها در برابرش نابود می شوند، از دائم الخمر بودن وی و بازی پیوسته اش با بوزینگان و سگان و ارتکاب جرایم و زشتکاریها به وی رسیده بود! (۱) - مسکین دارمی: «مسکین دارمی» از شاعران مزدور بود که معاویه به وی دستور داد تا وی را در حضور کسانی که از بنی امیه و اشراف اهل شام در مجلسش بودند، او را به گرفتن بیعت برای یزید تشویق کند. پس مسکین بر معاویه وارد شد و هنگامی که مجلس وی را پر از مردم دید، با صدای بلند گفت:

ان ادع مسکینا فانی ابن معشر من الناس أحمى عنهم و أذود

الالیة شعری ما یقول ابن عامرو مروان ام ما ذا یقول سعید

بنی خلفاء الله مهلا فانما ینوء بها الرحمن حیث یرید

إذا المنبر الغربی خلاه ربه فان امیر المؤمنین یرید

علی الطائر المیمون و الجد ساعد لکل أناس طائر و جدود

فلا زلت اعلی الناس کعبا و لم تزل وفود تسامیها الیک وفود

و لا زال بیت الملک فوقک عالیاتشید اطناب له و عمود «۱» «اگر مرا مسکین بخوانند، من فرزند گروهی از مردم هستم که از آنها حمایت و دفاع می کنم».

---

(۱) الاغانی ۲۰/۲۱۲-۲۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۰

«کاش می دانستم که ابن عامر و مروان چه می گویند و یا اینکه سعید چه خواهد گفت».

«ای فرزندان خلفای خدا! دقت کنید که خداوند رحمان هر جا بخواهد، خلافت

را قرار می دهد».

«اگر منبر غربی را پروردگارش خالی کند، امیر المؤمنین یزید خواهد بود».

«اگر به پرنده مبارک و تلاش مدد دهنده باشد برای هر مردمی پرنده و تلاشهایی وجود دارد».

«پس تو همچنان برتر از همه مردم خواهی بود و هیأتها یکی پس از دیگری نزد تو خواهند آمد».

«و خیمه پادشاهی بر سر همچون تو بلند باد و تو طنابها و عمودهایش را برمی افزای».

اینها بعضی از شاعرانی هستند که «یزید» را مدح گفته اند و برای وی بزرگواریهایی را جعل نمودند تا زشتکاری و بی بندوباری اش را که نزد همگان معلوم بود، بپوشانند.

(۱)

## ۲- بخشیدن اموال به بزرگان

معاویه، اموال فراوانی را با دست و دلبازی به بزرگان و اشراف بخشید تا او را در تحمیل فرزند میگسارش به عنوان خلیفه بر مسلمین، تأیید کنند.

مورخان می گویند: وی به «عبد الله بن عمر» یکصد هزار درهم داد و او آنها را از وی پذیرفت «۱».

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۵۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۱

فرزند از سرسخت ترین مدافعان بیعت یزید بود و بر امام حسین علیه السلام به خاطر قیام بر علیه یزید ایراد گرفت که این مطلب را با تفصیل بیشتری در مباحث آینده، بیان خواهیم کرد.

(۱)

## ۳- مکاتبه با والیان

معاویه، با همه عاملان و والیانش در سرزمینهای اسلامی در مورد تصمیمش به گرفتن بیعت برای یزید نامه نوشت و آنان را به اجرای دستورهای ذیل فرمان داد:

۱- انتشار خبر آن میان توده های مردم و آگاه کردن آنان به تصمیم حکومت دمشق در مورد گرفتن بیعت خلافت برای یزید.

۲- دستور به خطبا و دیگر وسایل تبلیغاتی برای ستایش یزید و ساختن بزرگواریهایی برای وی.

۳- فرستادن هیأت‌هایی از شخصیت‌های اسلامی نزد وی (یعنی معاویه) تا از نظر آنان در مورد بیعت با یزید مطلع شود «۱».

والیان، به اجرای دستور پرداختند و تصمیم معاویه در مورد گرفتن بیعت برای یزید را منتشر ساختند، همچنین به خطبا و دیگران، دستور دادند تا یزید را ستایش کنند.

(۲)

#### ۴- هیأت‌های سرزمین‌های اسلامی

حکومت‌های محلی در سرزمین‌های اسلامی با اندیشمندان تماس گرفتند

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲/۵۰۶-۵۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۲

و تصمیم معاویه در مورد سپردن ولایت عهدی خلافت به پسرش یزید را بر آنان عرضه داشتند و از آنها خواستند که فوراً به دمشق سفر کنند تا نظریاتشان را به اطلاع معاویه برسانند. هیأت‌ها به دمشق سفر نمودند که در طلوعه آنان این گروه‌ها قرار داشتند:

۱- هیأت عراقی، به رهبری زعیم عراق، «احنف بن قیس».

۲- هیأت مدنی، به رهبری «محمد بن عمرو بن حزم» «۱».

هیأت‌ها، برای ابراز نظریاتشان به حاکم شام، وارد دمشق شدند و معاویه به پذیرایی و گرامیداشت آنان اقدام نمود.

(۱)

#### ۵- کنگره هیأت‌های اسلامی

هیأت‌های سرزمین‌های اسلامی، کنگره ای را در دربار اموی در دمشق، منعقد ساختند تا نظریات خود را در مورد بیعت گرفتن برای یزید ابراز دارند.

معاویه، کنگره را با ستودن اسلام و لزوم اطاعت از والیان امور، افتتاح کرد و سپس به ذکر یزید و برتری او پرداخت و از آگاهی اش در سیاست سخن گفته، آنان را به بیعت با وی فرا خواند.



## تأییدکنندگان بیعت

گروهی از سران حزب اموی به تأیید معاویه شتافتند و او را به تسریع در امر بیعت تشویق نمودند که آنها عبارت بودند از:

۱- ضحاک بن قیس.

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/۵۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۳

۲- عبد الرحمن ابن عثمان.

۳- ثور بن معن سلمی.

۴- عبد الله بن عصام.

۵- عبد الله بن مسعده.

معاویه، قبلا به آنها دستور داده بود تا او را تأیید کنند و به مخالفان وی اعتراض نمایند.

(۱)

## سخنان احنف بن قیس

زعیم عراق و سرور خاندان تمیم، «احنف بن قیس»، - کسی که «میسون» مادر یزید در مورد او می گوید: «اگر در عراق جز این نمی بود، برایشان کفایت می کرد» (۱)، - برای سخنرانی برخاست و پیش رفت و خدای را حمد و ثنا گفت، سپس روی به معاویه کرد و گفت: «خداوند، امیر المؤمنین را صلاح بخشد، مردم در زمان ناشناخته ای که گذشت و زمان آشنایی که می آید، به سر می برند، یزید فرزند امیر المؤمنین بهترین جانشین است و هم تو تلخ و شیرین روزگار را چشیده ای.

(۲) پس ای امیر المؤمنین! بنگر امر خلافت را بعد از خود به چه کسی می سپاری؟ سپس با دستور هر کس که به تو دستور می دهد، مخالفت کن، آنان که به تو نظر می دهند، تو را نفرینند و کسی برای تو تعیین تکلیف نکند، تو به جماعت نظر کن از ارائه اطاعت آگاه شو با توجه به اینکه اهل حجاز و اهل عراق به این امر راضی نیستند، مادام که حسن زنده باشد، با یزید بیعت نخواهند کرد...».

---

(۱) التذکرہ الحمدوتیہ ۱ / ۳۷۳، ذ رقم ۹۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیہ السلام، ج ۲، ص: ۲۶۴

(۱) سخنان احنف، موجی از خشم و ناخوشایندی را نزد

حزب اموی بر انگیخت، ضحاک بن قیس به اعتراض بر وی پرداخت و اهل عراق را دشنام داد و امام حسن علیه السّلام را ناسزا گفته، از هیأت عراقی خواست تا نسبت به معاویه اخلاص داشته باشند و دعوتش را اجابت کنند.

احنف، اعتنایی به وی ننمود و بار دیگر برخاست و معاویه را پند داد و از او خواست تا به عهدی که بر خود بسته بود، وفا کند و امر خلافت را بعد از خود به امام حسن بسپارد بنا به قرار داد صلحی که یکی از مهمترین بندهای آن ارجاع خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السّلام بوده است. نیز معاویه را اگر به آن عهد وفا نکند به اعلام جنگ تهدید نمود.

(۲)

### شکست کنگره

پس از سخنرانی رهبر بزرگ، «احنف بن قیس»، کنگره به شکست فاحشی دچار گردید و منازعه سختی میان اعضای هیأتها و اعضای حزب اموی در گرفت «یزید بن مقفع» مخالفان را تهدید به استفاده از قوه قهریه نمود و گفت:

«امیر المؤمنین این است- به معاویه اشاره نمود- پس اگر هلاک شد، این است- به یزید اشاره کرد- و هر کس نپذیرد، پس این است- شمشیر را نشان داد».

معاویه گفتارش را پسندید و به وی گفت: «بنشین که تو سرور خطبا و گرامی ترین آنان هستی».

(۳) «احنف بن قیس» به وی اعتنایی ننمود و به معاویه روی کرد و او را به خودداری از بیعت یزید، و کسی را بر حسن و حسین علیه السّلام برتری ندادن، فرا خواند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۵

معاویه، از او روی برگرداند و بر اندیشه خود که بکلی از اسلام دور بود باقی

ماند.

به هر حال، کنگره به نتیجه ای که معاویه خواستار آن بود، نرسید؛ زیرا برای وی مشخص شد که بعضی از هیأت‌های اسلامی با وی در مورد آن بیعت، موافقت ندارد و به آن راضی نیست.

(۱)

### سفر معاویه به مدینه

معاویه، تصمیم گرفت تا به مدینه که چشم مسلمین به آن دوخته شده بود و فرزندان صحابه که نمایندگان جبهه مخالف بیعت بودند، در آن قرار داشتند سفر کند. آنها یزید را رقیبی برای خود نمی دیدند و گرفتن بیعت برای او را، شورشی بر ضد اراده امت و انحرافی از شریعت اسلامی می دانستند که به یزید اجازه نمی داد تا امور مسلمین را بر عهده گیرد، زیرا وی به بی بندوباری و زشت زشت کرداری، شناخته شده بود.

معاویه، به صورت رسمی به مدینه مسافرت کرد و رنجهای سفر را متحمل شد تا خلافت اسلامی را به پادشاهی ستمگر، تحویل دهد که سایه ای از حق و عدالت در وجود او دیده نمی شد.

(۲)

### جلسه ای پشت درهای بسته

بلافاصله پس از رسیدن معاویه به یثرب، دستور داد تا «عبد الله بن عباس، عبد الله بن جعفر، عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر» را احضار نمایند و با آنان جلسه ای محرمانه تشکیل داد که حضرت حسن و حضرت حسین علیه السلام در آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۶

جلسه حضور نداشتند؛ زیرا وی با حضرت حسن عهد کرده بود که پس از او، خلافت از آن وی باشد، پس چگونه با وی جلسه ای داشته باشد و چه چیزی به او بگوید؟

معاویه، به دربانش دستور داد هیچ کس را اجازه ورود ندهد تا اینکه سخنش با آنان به پایان رسد.

(۱)

### سخنان معاویه

معاویه، سخن خود را با حمد و ثنای خداوند آغاز کرد و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس گفت: «اما بعد: سنّ من زیاد گشته و استخوانم پوسیده و اجلم نزدیک گشته و زود است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم، تصمیم گرفته ام که بعد از خود، یزید را جانشین خود سازم و شما عبادله «۱» قریش، خوبان و فرزندان خوبان آنان هستید و چیزی مرا مانع نشد که حسن و

حسین را حاضر سازم با وجود حسن ظنی و محبتی که به آن دو دارم، جز اینکه آنان فرزندان پدرشان علی هستند! پس به امیر المؤمنین پاسخی نیکو دهید، خداوند شما را رحمت کند...».

معاویه، با آنها از ارباب و تهدید استفاده نکرد تا عواطف آنان را جلب نماید این مسأله بر آنان پنهان نماند و همه آنان نسبت به وی زبان به اعتراض گشودند.

(۲)

### سخنان عبد الله بن عباس

نخستین کسی که با وی سخن گفت، «عبد الله بن عباس» بود، وی پس از

---

(۱) منظور چهار عبد الله است که نامشان ذکر شد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۷

حمد و ثنای خداوند، اظهار داشت: «اما بعد: همانا تو سخن گفتی و ما گوش فرا دادیم و گفتی و ما شنیدیم، به درستی که خداوند - که ثنایش جلیل است و نامهایش مقدّس - محمد صلی الله علیه و آله برای رسالت خود برگزید و او را برای وحیش انتخاب کرد و بر بندگانش شرف بخشید. پس، شریف ترین مردم کسی است که به آن حضرت، تشرّف جوید و شایسته ترین آنان به امر خلافت، مخصوص ترین آنان نسبت به اوست و بر ائمت است که تسلیم پیامبرش باشد که خداوند او را

برایش برگزیده است؛ زیرا خداوند، محمد را به علم خویش، انتخاب نموده و او دانای آگاه است، من برای خودم و برای شما از خداوند مغفرت می طلبم».

(۱) دعوت «ابن عباس» برای بازگرداندن خلافت به اهل بیت علیهم السّلام صریح بوده است، آنان که نزدیکترین مردم به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و خویشاوندترین آنان نسبت به وی بودند، زیرا خلافت ادامه جایگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله می باشد و اهل بیت آن حضرت به مقام وی شایسته تر و به جایگاهش اولی بودند.

(۲)

### سخنان عبد الله بن جعفر

«عبد الله بن جعفر» به سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«اما بعد: این خلافت اگر در آن به قرآن عمل شود، خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر مقدم هستند و اگر در آن به سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل گردد که آل پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله مورد نظر می باشند و اگر در آن به روش شیخین، أبو بکر و عمر، عمل شود، پس چه کسی از مردم برتر و کاملتر و به این امر از آل رسول صلّی الله علیه و آله شایسته تر است؟ سوگند به خدا! اگر او را پس از پیامبرشان ولایت می دادند، امر خلافت را در جایگاهش قرار داده بودند به خاطر حقانیت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۶۸

و صداقتش، در آن صورت، خداوند اطاعت می گردید و شیطان، مورد نافرمانی واقع می شد و در میان امت، دو شمشیر هم با یکدیگر اختلاف پیدا نمی کردند.

پس ای معاویه! از خدا پروا کن که تو شبان شدی و ما رعیت گشته ایم، پس به رعیت خود بنگر؛ زیرا

تو فردا درباره آن مسئول هستی. و اما آنچه در مورد دو عموزاده ام گفתי و اینکه آنها را احضار نکرده ای، به خدا! به حق دست نیافته ای، این کار جز به وسیله آنها جایز نخواهد بود، تو می دانی که آن دو، معدن علم و کرم هستند،- می خواهی بگویی و یا خودداری نمایی-، از خداوند برای خودم و برای شما طلب مغفرت می کنم...».

(۱) این سخنان، سرشار از دعوت به حق و اخلاص برای امت بود؛ زیرا اهل بیت علیهم السّلام را برای خلافت و رهبری امت، نامزد نموده و او را از دور کردن خلافت از آنان، بر حذر داشته است، آن گونه که خلفای دیگر عمل کردند و نتیجه آن این بود که امت دچار بحراناها و شکستها گردید و به شدیدترین مشکلات و ناگوارترین حوادث گرفتار شد.

(۲)

### سخنان عبد الله بن زبیر

«عبد الله بن زبیر» به سخن پرداخت و خدای را ستوده، ثنا گفت و اظهار داشت: «اما بعد: این خلافت مخصوص قریش است که آن را با بزرگواریهای درخشان و افعال پسندیده اش به دست می گیرد همراه با شرافت پدران و کرامت فرزندان من ای معاویه! خدا را پروا کن و از خود انصاف ده که این عبد الله بن عباس، عموزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد و این عبد الله بن جعفر ذو الجناحین، عموزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله است، من عبد الله بن زبیر عمه زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و علی، حسن و حسین را بعد از خود گذاشت، تو می دانی که آنها کیستند و چیستند؟ پس ای معاویه! از خداوند پروا کن که تو

فرزند زبیر، این عده را برای خلافت نامزد کرد و آنها را برای مخالفت با معاویه و تباه کردن تصمیمش، تشویق نمود.

(۱)

### سخنان عبد الله بن عمر

«عبد الله بن عمر» به سخن پرداخت و خدای را ستوده، بر پیامبر درود فرستاد و گفت: «اما بعد: این خلافت، نه هرقلی است، نه قیصری و نه خسروی، که فرزندان آن را از پدران به ارث برند و اگر چنان می بود، من بعد از پدرم به آن اقدام می کردم به خدا! وی مرا همراه آن شش نفر از اصحاب شورا وارد نکرد، مگر از این جهت که خلافت شرط معینی نیست بلکه خاص قریش است برای کسی که اهل آن باشد از کسانی که مسلمین آنها را برای خود بیسندند از میان کسانی که باتقواتر و پسندیده تر باشند، پس اگر تو جوانان را از قریش بخواهی، به جانم سوگند! یزید از آنهاست و بدان که او برای تو در نزد خداوند نتیجه ای نخواهد داشت ...».

سخنان عبادله، نظریات فردی آنان را بیان نمی کرد، بلکه به گونه ای صادقانه، نظر اکثریت قاطع مسلمین را بیان می داشت که خلافت یزید را نمی پسندیدند و به آن رضایت نداشتند.

(۲)

### سخنان معاویه

سخنان آن جمع، بر معاویه سنگین بود، وی هیچ راهی برای به دست آوردن رضایت آنان نیافت، بنابراین، به تعریف و توصیف پسرش پرداخت و گفت: «گفتم و گفتید و اینک پدران رفته و فرزندان، مانده اند، فرزندم نزد من از

فرزندانشان دوست داشتنی تر است با وجود آنکه پسر من را اگر با وی سخن بگویند، او را سخنگو می یابید ... این کار برای خاندان عبد مناف بود؛ زیرا آنان خاندان رسول خدا هستند و هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، أبو بکر و عمر بر مردم حکومت کردند بدون اینکه معدن ملک و خلافت را داشته باشند



ولی آن دو، به شیوه ای زیبا عمل کردند و سپس ملک، به خاندان عبد مناف برگشت و تا روز قیامت همچنان در میان آنان خواهد بود. خداوند تو را ای فرزند زبیر! و تو را ای فرزند عمر! از آن خارج کرد، اما این دو عموزاده ام، ان شاء الله از نظر دور نخواهند بود...» (۱).

(۱) جلسه معاویه با آنها پایان یافت در حالی که به صورت فاحش در آن ناکام مانده بود!، زیرا برای وی روشن گشت که آن قوم، مصمم هستند تا بیعت یزید را نپذیرند... در پی بی آن، معاویه، مدینه را ترک گفت، مصادری که در دست داریم، از ملاقات وی با دو سبط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی به میان نیاورده اند به گمان قوی با آنها دیداری ننموده بود.

(۲)

## وحشت مسلمین

مسلمین از دریافت خبرهای مبنی بر تصمیم معاویه به تحمیل فرزندش به عنوان خلیفه بر آنها پریشان گشتند. از میان مسلمانان، مردم مدینه و کوفه، بیشتر نگران بودند؛ زیرا حقیقت امر یزید را می دانستند و جهت گیریهای وی را در مخالفت با اسلام می شناختند.

«توماس آرنولد» می گوید: «تصمیم معاویه به تصویب اصل موروثی بودن

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۴۶ - ۱۵۰. جمهره الخطیب ۲/ ۲۳۶ - ۲۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۱

خلافت، تحول خطرناکی در زندگی مسلمین بود که با بیعت و شورا و نظامهای نخستین در اسلام آشنایی داشتند، آنان هنوز فاصله ای با آن نظامها نداشتند و به همین جهت، آنان و خصوصا در مکه و مدینه که به احادیث و سنن نخستین نبوی تمسک داشتند، احساس کردند امویان به جای اینکه تقوا و ساده زیستی پیامبر را حفظ کنند خلافت

را به حکومتی زمانی و متأثر از مسائل دنیوی با نشانی از عظمت و خودخواهی، مبدل ساختند» (۱).

اقدام معاویه بر تحمیل پسرش یزید به عنوان حاکمی بر مسلمین، تحول خطرناکی در زندگی مسلمین بود، آنها با چنین نظام ناخوشایندی که به زور اسلحه بر آنان تحمیل شده بود، آشنایی نداشتند.

(۱)

## جبهه مخالف

### اشاره

آزادگان و مصلحان جهان اسلام، رد قاطع خود را در مورد بیعت یزید اعلام نمودند و او را به عنوان حاکم مسلمانان، نپذیرفتند، در اینجا به بعضی از آنان اشاره می شود:

(۲)

## ۱- حضرت امام حسین علیه السلام

### اشاره

در طلعه مخالفان بیعت یزید، حضرت امام حسین علیه السلام بود که یزید را حقیر می شمرد و خویهای نکوهیده اش را نمی پسندید و او را به صاحب شراب و شکار، توصیف نمود و اینکه او به طاعت شیطان در آمده، طاعت رحمان را ترک نموده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل نموده، غنایم را

---

(۱) توماس، خلافت، ص ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۲

به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام گردانیده است» (۱).

اگر او این گونه فرومایه باشد، چگونه با وی بیعت کند و او را حاکم بر مسلمین بشناسد؟ هنگامی که ولید او را به بیعت یزید، فرا خواند، امام به وی فرمود:

«ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم. خداوند با ما آغاز نمود و به ما پایان می بخشد، یزید، مردی فاسق و شراب خوار و کشنده جانهای محترم و آشکار کننده فسق است، شخصی مانند من با شخصی چون او بیعت نمی کند».

همه افراد خاندان نبوی، به پیروی از رهبر بزرگشان، بیعت یزید را نپذیرفتند و از امام دور نشدند.

(۱)

### محرومیت اقتصادی

معاویه، خاندان نبوت را به محرومیت اقتصادی گرفتار ساخت تا به خاطر امتناع آنان از بیعت با یزید، آنها را کیفر نموده باشد. وی، به مدت یک سال کامل، آنان را از سهم بیت المال محروم ساخت «۲»، ولی این امر، آنان را از تصمیمشان در محکوم نمودن بیعت و نپذیرفتن آن، بازداشت.

(۲)

### ۲- عبد الرحمن بن ابی بکر

از جمله کسانی که با بیعت یزید مخالفت کردند، «عبد الرحمن بن ابی

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ.

(۲) همان، ۳ / ۵۱۱، و الامامه و السیاسة ۱ / ۱۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۳

بکر» است وی او را هرقلی نامید که هر وقت هرقلی می میرد، هرقل دیگری به جای وی می نشیند «۱».

معاویه، یکصد هزار درهم برای وی فرستاد تا وجدانش را خریداری نماید، ولی او خودداری نمود و گفت: «دینم را نمی فروشم» «۲».

(۱)

### ۳- عبد الله بن زبیر

«عبد الله بن زبیر»، بیعت یزید را نپذیرفت و او را چنین توصیف کرد:

«یزید فجور، یزید میمونها، یزید سگها، یزید مستیها و یزید صحراها» «۳» و هنگامی که حکومت محلی مدینه او را به بیعت مجبور ساخت، از آنجا به مکه گریخت.

**۴- منذر بن زبیر**

«منذر بن زبیر» بیعت با یزید را نپذیرفت و آن را محکوم کرد و در برابر مردم مدینه سخنانی در مورد فجور یزید ایراد نمود و گفت: «وی، صد هزار به من جایزه داد ولی آنچه در حق من کرده است مرا از اینکه شما را از وضع وی آگاه سازم باز نمی‌دارد. به خدا! او، شراب می‌نوشد، به خدا! او مست می‌گردد تا آنجا که نماز را رها می‌کند» (۴).

(۱) الاستیعاب ۳/ ۸۲۵.

(۲) الاستیعاب ۳/ ۸۲۵-۸۲۶. البدایه و النهایه ۸/ ۸۹.

(۳) انساب الاشراف ۴/ ۳۰.

(۴) طبری، تاریخ ۵/ ۴۸۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۴

(۱)

**۵- عبد الرحمن بن سعید**

«عبد الرحمن بن سعید» از بیعت با یزید خودداری نمود و در بدی وی گفت:

لست منا و لیس خالک منایا مضيع الصلاه للشهوات «۱» «تواز ما نیستی و دایی تو از ما نیست، ای تباه کننده نماز به خاطر شهوتها!».

(۲)

**۶- عابس بن سعید**

«عباس بن سعید» نیز بیعت یزید را نپذیرفت، وقتی «عبد الله بن عمرو بن عاص» او را به بیعت دعوت نمود. به وی گفت: «من او را بهتر از تو می‌شناسم، تو دینت را به دنیایت فروخته‌ای» (۲).

(۳)

**۷- عبد الله بن حنظله**

«عبد الله بن حنظله»، از سرسخت ترین مخالفان یزید و از قیام کنندگان بر ضد وی در واقعه حرّه بود که اهل مدینه را مخاطب قرار داد و گفت: «به خدا! ما بر ضد یزید قیام نمودیم مگر وقتی که ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ بیارد، مردی که با مادران و دختران آمیزش می کند و شراب خواری می نماید و نماز را رها می کند، به خدا! اگر کسی از مردم همراه من نباشد، به خاطر خدا در برابر وی به

---

(۱) الحسن بن علی علیه السلام ۶/۲.

(۲) القضاة کندی، ص ۳۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۵

سختی می جنگیدم...» (۱).

وی در آن واقعه رجز می خواند و می گفت:

بعدا لمن رام الفساد و طغی و جانب الحق و آیات الهدی

لا یبعد الرحمن الا من عصی (۲)

«دور باد آنکه فساد بجوید و طغیان نماید و از حق و آیات هدایت دوری گزیند که خداوند جز نافرمانان را از رحمت خویش دور نمی سازد».

(۱)

## موضعگیری خاندان اموی

### اشاره

«خاندان اموی» در گرفتن بیعت برای یزید، بر معاویه اعتراض نمودند ولی اعتراض آنان همراه با انگیزه ای دینی یا اجتماعی نبوده، بلکه به خاطر منافع شخصی خاص آنها بوده است؛ زیرا معاویه خلافت را به پسرش داده و آنها را از آن محروم کرده بود. بعضی از اعتراض کنندگان عبارت بودند از:

(۲)

هنگامی که معاویه برای یزید بیعت گرفت، «سعید بن عثمان» نزد معاویه رفت و با صدای بلند گفت: «چرا پسرت یزید را ولیعهد خود قرار داده ای؟ به خدا! پدرم از پدرش بهتر است و مادرم از مادر او بهتر و من از او بهترم، ما تو را حاکم ساختیم و معزول نمودیم، آنچه را به دست آورده ای به سبب ما به دست آورده ای...».

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۵/ ۶۶.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۶

معاویه، به حيله گری پرداخت و به وی گفت: «اینکه گفתי پدرت از پدرش بهتر است، راست گفته ای، به خدا سوگند! عثمان از من بهتر است و اینکه گفתי مادرت بهتر از مادرت می باشد، برای زن کافی است که در خانه قومش باشد و شوهرش او را بپسندد و فرزندش نجیب گردد. و اما گفته ات که تو بهتر از یزید هستی، به خدا! خوش حال نمی شوم اگر به جای یزید به اندازه ظرفیت غوطه «۱» مانند تو طلا داشته باشم. و اینکه گفته ای شما مرا حاکم ساختید و معزول نمودید، شما مرا حکومت ندادید، آنکه مرا حکومت داد، کسی است که از شما بهتر است، عمر بن خطاب و شما مرا باقی گذاشتید و من برای شما بد حاکمی نبوده ام. به گرفتن انتقام شما برخاستم و قاتلان

پدرتان را کشتم و امر خلافت را در خاندانتان قرار دادم فقیرتان را ثروتمند ساختم و فرومایه تان را بلند مرتبه نمودم...».

یزید نیز با وی سخن گفت و او را راضی ساخت و او را والی خراسان قرار داد «۲».

(۱)

## ۲- مروان بن حکم

«مروان بن حکم» بیعت یزید و مقدم نمودن وی بر خودش را محکوم کرد؛ زیرا او بزرگسال امویان و پیشوای آنان بود. پس به او گفت: «ای فرزند ابو سفیان! راستی کن و از امیر قرار دادن کودکان، آرام گیر و بدان که تو در میان قومت

---

(۱) غوطه (به ضم عین و فتح طا) فرو رفتن در آب، در فارسی، غوته و ناغوش و باغوش هم گفته شده (فرهنگ عمید).

(۲) وفیات الاعیان ۶ / ۳۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۷

همتایانی داری و آنان برای مخالفت با تو قدرتی دارند».

معاویه به فریبکاری با وی پرداخت و به او گفت: «تو نظیر امیر المؤمنین بعد از او هستی و در هر سختی بازوی او می باشی، من تو را بر قومت ولایت داده ام و سهم تو را از خراج فراوان ساخته ام، ما آمدنت را گرامی می داریم و بخششت را نیکو می دهیم» (۱).

مروان به معاویه گفته است: «کار را هرقلی کرده اید و برای پسرانتان بیعت می گیرید» (۲).

(۱)

## ۳- زیاد بن ابیه

«زیاد بن ابیه» بیعت معاویه برای پسرش یزید را به جهت معروف بودن یزید به بی بندوباری، بی شرمی و زشتکاری نپسندید. مورخان می گویند:

معاویه به وی نامه ای نوشت و او را به گرفتن بیعت برای ولایت عهدی یزید فرا خواند که وی از مغیره بن شعبه شایسته تر نیست.

هنگامی که نامه اش را خواند، یکی از یاران خود را که بیش از هر کسی مورد اعتماد وی بود، فرا خواند و به او گفت: می

خواهيم تو را بر چيزی امين قرار دهم که متون نامه ها را برای آن امين نمی شمارم. نزد معاويه برو و به او بگو: ای امير  
المؤمنين! نامه تو با فلان مطلب به من رسيد،



پس مردم چه خواهند گفت اگر ما آنان را به بیعت با یزید فرا خوانیم، در حالی که وی با سگان و بوزینگان بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و دائم الخمر است و شبها را با رامشگران

---

(۱) الامامه و السياسه ۱۵۲.

(۲) الاسلام و الحضاره العربيه ۳۹۵ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۸

می گذرانند، در حالی که در میان مردم، «حسین بن علی، عبد الله بن عباس، عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر» هستند و لیکن او را دستور بده تا یکی دو سال، اخلاق این افراد را داشته باشد تا شاید ما مطلب را برای مردم ظاهر سازی نماییم.

(۱) آن پیک، به سوی معاویه حرکت کرد و پیام زیاد را به وی رساند. معاویه سخت به خشم آمد و شروع به تهدید وی کرد و گفت: «وای بر فرزند عبید! به من رسیده است که خواننده ای برای وی خوانده است که امیر بعد از من، زیاد خواهد بود. به خدا! من او را به مادرش سمیه و پدرش عبید بازمی گردانم» (۱).

اینان بعضی از انتقاد کنندگان از خاندان اموی و دیگران در مورد اقدام معاویه به تعیین فرزند فرومایه اش یزید به عنوان خلیفه بر مسلمین بودند.

(۲)

### ایجاد اختلاف میان امویان

معاویه، سیاست تفرقه اندازی میان امویان را در پیش گرفت تا زمینه برای فرزندش یزید، مهیا گردد. وی عاملش بر مدینه، «سعید بن عاص» را معزول ساخت و مروان بن حکم را به جای وی گماشت. سپس، مروان را عزل نمود و سعید را به جای او تعیین نمود و به وی دستور داد تا خانه مروان را ویران سازد و اموالش را مصادره نماید، سعید از انجام

دستور معاویه خودداری کرد و او، وی را معزول ساخت و مروان را به جای وی والی قرار داد و به او دستور داد تا اموال سعید را مصادره کند و خانه اش را ویران سازد! (۳) هنگامی که مروان تصمیم گرفت دستور را اجرا کند، سعید نزد وی رفت

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۱۹-۲۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۹

و او را از نامه معاویه در مورد او، آگاه ساخت و مروان از انجام فرمان معاویه خودداری کرد، سعید نامه ای به معاویه نوشت و عمل وی را محکوم کرد که در آن نامه چنین آمده بود:

«از کار امیر المؤمنین در مورد ما- با وجود خویشاوندی مان- تعجب است که برخی مان بر برخی دیگر دشمنی کند... بنابراین، امیر المؤمنین با این کارش و صبر نمودن بر آنچه از پلیدان دوست نمی دارد و عفو وی و ایجاد دشمنی در میان ما و ایجاد کینه که فرزندان آن را به ارث خواهند برد، دست به کار است» (۱).

(۱) «عمر ابو النصر»، در مورد این سیاست تفرقه افکنانه که معاویه با خاندانش در پیش گرفته بود، چنین اظهار نظر می نماید: «سبب این سیاست، همان علاقه معاویه به ایجاد اختلاف میان خویشاوندانش بود که از نفوذ آنان بر یزید، بعد از خودش، بیم داشت پس بعضی از آنان را به وسیله بعضی دیگر، مورد ضربه قرار می داد تا پیوسته نیازمند توجه و عنایت وی باقی بمانند» (۲).

(۲)

### متوقف کردن بیعت

معاویه، به طور رسمی، بیعت گرفتن برای یزید را تا وقت دیگری، متوقف ساخت تا از بین بردن موانع و سدهایی که بر سر راه او قرار داشتند، برایش میسر گردد.

مورخان می گویند: او پس

از ملاقات با عبادله قریش در یثرب و آگاه شدن از نظریات آنان که مخالف نظر وی بودند، همه فعالیت‌های سیاسی در آن زمینه را

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۹۳-۲۹۴.

(۲) عمر أبو النصر، السیاسة عند العرب، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۰.

متوقف ساخت و انجام این کار را به وقت دیگری موکول نمود «۱».

(۱)

## ترور کردن شخصیت‌های اسلامی

### اشاره

معاویه، دریافت که محقق شدن خواسته اش در مورد سپردن خلافت به پسرش، با وجود شخصیت‌های بلند مرتبه ای که از احترام فراوانی نزد مسلمین برخوردار بودند، هرگز ممکن نخواهد بود و لذا تصمیم گرفت آنان را ترور کند تا زمینه برایش مهیا گردد و در برابرش هیچ مزاحمی باقی نماند، بنابراین، دست به ترور این افراد زد:

(۲)

### ۱- سعد بن ابی وقاص

«سعد» مکانتی بلند نزد بسیاری از مسلمین داشت، زیرا وی یکی از اعضای شورا و فاتح عراق بود، موقعیتش بر معاویه گران آمد، بنابراین، او را مسموم کرد و وی بر اثر آن در گذشت «۲».

(۳)

### ۲- عبد الرحمن بن خالد

مردم شام با «عبد الرحمن بن خالد بن ولید» صمیمی بودند و او را بسیار دوست می داشتند. وقتی معاویه با آنان مشورت کرد که چه کسی را بعد از فوت خود، خلیفه قرار دهد، به او گفتند ما به «عبد الرحمن بن خالد» رضایت داریم،

(۱) الامامه و السياسه ۱/ ۱۵۷-۱۶۴.

(۲) مقاتل الطالبین، ص ۶۰ و ۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۱

این امر بر معاویه سخت آمد و آن را در دل خود پنهان ساخت.

عبد الرحمن بیمار شد، معاویه به پزشکی یهودی که نزد وی جایگاهی داشت، دستور داد برای درمان وی بیاید و چیزی کشنده به او بنوشاند، طیب آمد و آن را به وی نوشانید و بر اثر آن مرد «۱».

(۱)

### ۳- عبد الرحمن بن ابی بکر

«عبد الرحمن بن ابی بکر» یکی از مهمترین عناصر مخالف بیعت گرفتن معاویه برای پسرش یزید بود، در این مورد بر معاویه اعتراض کرد، معاویه یکصد هزار درهم برای او فرستاد ولی وی آنها را بازگردانید و گفت: «دینم را به دنیا نمی فروشم». اما چیزی نگذشت که وی ناگهان در مکه در گذشت «۲» که منابع، علت مرگش را این می دانند که معاویه زهری به وی داد و او را کشت.

(۲)

### ۴- حضرت امام حسن علیه السلام

معاویه، دست به جنایت و گناهی عظیم در اسلام زد؛ زیرا دست به ترور سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت یعنی امام حسن علیه السلام زد که با وی پیمان بسته بود بعد از او، خلیفه باشد.

آن طاغوت در راه برپایی دولت اموی که در فرزندان و اعقابش موروثی باشد، از این جنایت هیچ ابایی نداشت.

(۳) «میجر اوزبورن» او را به عنوان فریبکار با قلبی خالی از هر نوع شفقت

---

(۱) الاستیعاب ۲/ ۸۲۹-۸۳۰.

(۲) همان ۲/ ۸۲۵-۸۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۲

توصیف کرده؛ زیرا وی از اقدام به هر جنایتی به خاطر تأمین خواسته هایش خودداری نمی کرد. آدمکشی یکی از وسایل وی برای از بین بردن دشمنانش بود. او توطئه مسموم ساختن نوه پیامبر صلی الله علیه و آله را برنامه ریزی کرد همان گونه که با همان شیوه از مالک اشتر، فرمانده علی، رهایی یافت «۱».

(۱) آن طاغوت، آدمکشان را مورد بررسی قرار داد تا اقدام به ترور ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله را به یکی از آنان واگذار کند، هیچ کس را مناسب تر از «جعیده» دختر اشعث نیافت که مرتکب این جنایت گردد، زیرا وی از

خانواده ای بود که با مکر، سرشته شده و بر حيله و جنایت، خو گرفته بودند. پس زهر کشنده ای را که از پادشاه روم به دست آورده بود، برای مروان بن حکم فرستاد و به او دستور داد تا جعیده را با پول و وعده ازدواج با یزید- اگر می خواهد- فریب دهد.

(۲) مروان، به طور محرمانه با وی به مذاکره پرداخت، او شادمان گشت و زهر را از او گرفت و در حالی که امام در یک روز بسیار گرم، روزه دار بود، «هنگام افطار»، این زهر را به آن حضرت داد. هنگامی که زهر به داخل بدن حضرت وارد شد، روده هایش پاره پاره نمود و حضرت روی به آن زن بدنهاد کرد و به او فرمود:

«مرا کشتی، خداوند تو را بکشد. به خدا بعد از من به هیچ کس دست نخواهی یافت، تو را فریب داد (یعنی معاویه) و تو را به مسخره گرفت، خداوند تو را و او را رسوا سازد».

(۳) نوه رسول صلی الله علیه و آله با دردهای کشنده از شدت زهر دست به گریبان شد در حالی که چهره اش پژمرده و رنگش زرد شده بود تا اینکه اجل محتوم به سراغ آن

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۳

حضرت آمد. تفصیل وفات آن حضرت و حوادث همزمان آن را در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السلام» بیان کرده ایم.

(۱)

## اعلام رسمی بیعت

پس از ترور سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت، زمینه برای معاویه مهیا شد؛ زیرا وی همه کسانی را که از آنها بیم داشت از میان برداشته و امور بر وفق مراد او گشته و

صحنه از مخالفانش خالی شده بود.

وی به عاملانش نوشت که بدون هیچ تأخیری، برای یزید بیعت بگیرند و مسلمین را بر قبول آن مجبور سازند.

والیان، به گرفتن بیعت از مردم شتافتند، هر کس تخلف نمود به سختی گرفتار شدیدترین کیفرها گردید.

(۲)

### همراه مخالفان در مدینه

مدینه از بیعت یزید، سرباز زد و رهبران آن و در راس آنان حضرت امام حسین علیه السلام به طور قاطع عدم پذیرش بیعت را اعلام نمودند. مقامات محلی، وضعیت را به معاویه گزارش دادند، او تصمیم گرفت که به یثرب سفر کند تا شخصا مخالفان را قانع نماید و اگر خودداری نمودند، آنان را به انجام بیعت مجبور سازد.

معاویه، در کاروانی رسمی، در حالی که نیروی بزرگی از سپاهیان دور او را گرفته بودند. به طرف مدینه حرکت کرد، هنگام رسیدن به آنجا، اعضای گروه مخالف از او استقبال نمودند. ولی وی روی خوش به آنان نشان نداد و آنها را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۴

تهدید نمود.

(۱) روز دهم، معاویه، امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس را احضار کرد، وقتی حاضر شدند، با تکریم و احترام از آنها استقبال نمود و از حضرت حسین علیه السلام درباره فرزندان برادرش می پرسید و امام به او پاسخ می داد. سپس، معاویه به سخنرانی پرداخت و از پیامبر صلی الله علیه و آله به عظمت یاد کرد و آن حضرت را ستود و به موضوع بیعت یزید پرداخت و القاب بزرگ و صفتهای شایسته برای پسرش بیان کرده، آن دو را به بیعت با وی دعوت نمود.

(۲)

### سخنان حضرت امام حسین علیه السلام

آنگاه سرور آزاد مردان، به سخن پرداخت و خدای را حمد و ستایش نمود و سپس فرمود: «اما بعد: ای معاویه! ستاینده، هر چند که سخن را در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله به درازا کشاند، نمی تواند جزئی از کل را بیان کند اما اوصاف کوتاهی که بعد از پیامبر (در مورد یزید) ذکر کردی

و از توصیف بلیغ خودداری نمودی را فهمیدم هیهات! هیهات ای معاویه! صبح بی زبان، تاریکی را رسوا ساخته و خورشید، انوار چراغها را به شکفتی واداشته است و تو زیاد آورده ای تا آنجا که افراط کردی و به خود اختصاص دادی تا آنجا که اجحاف نمودی و منع کردی تا آنجا که بخل ورزیدی و ستم کردی تا از حد گذشتی، تو به دارنده حق از نام حقش سهمی ندادی تا آنجا که شیطان بهره وافرش و سهم کاملش را دریافت کرد و متوجه شدم آنچه را در مورد تکامل یزید و از سیاستش برای امت محمد صلی الله علیه و آله، گفتم می خواهی مردم را در مورد یزید به اشتباه بیندازی گویی که پوشیده ای را توصیف می کنی و یا غایبی را می ستایی و یا اینکه از چیزی خبر می دهی که آن را با علمی خاص به دست آورده ای؟! در حالی که یزید خود بر وضعیت فکری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۵

خویش دلالت نموده است. پس برای یزید آنچه خودش گرفته است بگیر، همچون انداختن سگها به جان یکدیگر هنگام چنگ انداختن و کبوترانی که با هم به مسابقه افتاده باشند و آوازه خوانان ساز به دست و دیگر انواع لهو و لعب، او را یاری دهنده خواهی یافت.

(۱) آنچه برایش در تلاش هستی را فرو بگذار. تو نیازی نداری که خدا را با گناه این امت - بیشتر از آنچه که ملاقاتش می کنی - دیدار نمایی، به خدا سوگند تو پیوسته در عمل به باطل ستم کرده و در ظلم، بیش رفته ای تا آنجا که مشکها پر نموده ای در حالی که میان تو و میان مرگ،



جز چشم به هم زدنی نباشد و آنگاه عملی نگهداشته شده را در روزی آشکار خواهی دید که در آنجا گریزگاهی نباشد.

(۲) می بینم که تو بعد از این کار، متعرض ما خواهی شد و ما را از ارث پدرانمان منع می نمایی که به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از جهت پدری ارث رسانده است و تو آن را برای ما آورده ای همان چیزی که در برابر آن مرد ایستاده به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با او استدلال کرده اید، و او هم آن را پذیرفت، و ایمانش او را به انصاف کشانید، آنگاه دلها آوردید و کارها کردید و گفتید: این طور شد و آن طور می شود، تا اینکه جریان به تو- ای معاویه- رسید، از راهی که هدفش غیر تو بود، ای اهل بصیرت عبرت بگیرید.

(۳) یاد کردی از فرماندهی آن مرد بر مردم، با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر قرار دادن وی چنین چیزی بوده است آن روز برای عمرو عاص از همراهی با پیامبر و بیعت با او فضیلتی بود به خدا آن روز اعزام نشد تا اینکه آن قوم از فرماندهی اش ناخرسند شدند و مقدم نمودن او را نپسندیدند و کارهایش را بر او باز شمردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مهاجرین! بعد از امروز جز من کسی بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۶

شما عامل نخواهد بود، پس چگونه آنچه از فعل پیامبر که منسوخ گشته است را، در مهمترین احکام و در شایسته ترین کارها به اتفاق بر صواب (یعنی

خلافت) دلیل می آوری؟ و چگونه تابعی را صحابی قلمداد کرده ای در حالی که در اطراف تو کسانی هستند که به صحابی بودنش ایمانی ندارند و دین و قرابتش را معتبر نمی شمارند، تو از آنها به سوی اسراف کننده ای فریب خورده می گذاری و می خواهی شبهه ای را بر مردم بیوشانی که آنکه می ماند در دنیایش از آن بهره مند گردد و تو در آخرت بدبخت شوی که این زیانکاری آشکاری است و من برای خود و برای شما از خداوند مغفرت می طلبم...».

(۱) امام، در سخنانش همه شبهه های معاویه را بر ملا ساخت و همه راهها و منافذ را بر او بست و مسئولیت بزرگ آنچه را که به آن اقدام کرده است - یعنی اجبار مسلمین به بیعت با فرزندش - بر عهده او گذاشت همچنانکه به مسأله خلافت پرداخت و اینکه چگونه آنچه خداوند خواسته بود که در عترت پاک باشد، دستخوش انحراف گردید و آن قوم آن را از عترت دور ساختند و از جایگاه اصلیش منحرف نمودند.

(۲) معاویه، از سخنان امام دچار حیرت و سرخوردگی شد و همه راهها بر او تنگ گردید، پس به ابن عباس گفت: «ای ابن عباس! این چیست؟».

- «به خدا سوگند! این ذریه رسول صلی الله علیه و آله و یکی از اهل کسا و از خاندان مطهر است، پس از آنچه می خواهی، دوری گزین که از جهت مردم وسیله ای برای قانع شدن داری تا اینکه خداوند به امر خود حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است...» (۱).

آنگاه سرور آزادگان برخاست و معاویه را خشمگین بر جای گذاشت در

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۶۰-۱۶۱.

حالی که برای وی معلوم شده بود که نمی تواند امام حسین را بفریبد و از او بیعت بگیرد.

(۱)

## اجبار مخالفان

معاویه، مدینه را به سوی مکه ترک کرد در حالی که در امر مخالفان، بسیار می اندیشید، پس تصمیم گرفت که تنها بر وسایل خشونت و ارباب تکیه کند و هنگامی که به مکه رسید، امام حسین علیه السلام، عبد الله بن زبیر، عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر را احضار کرد و بار دیگر بیعت با یزید را بر آنان عرضه داشت و آنان عدم پذیرش خود را نسبت به آن اعلام نمودند.

(۲) وی خشمگین روی به آنان کرد و گفت: «من به شما می گویم که هر کس خطا کند، معذور باشد. من در میان شما به خطبه می ایستادم و کسی از شما برمی خاست و مرا در حضور مردم، تکذیب می کرد و من آن را تحمل می کردم و می بخشیدم، من تصمیم به گفتن مطلبی دارم که به خدا سوگند! یاد می کنم که اگر کسی از شما، کلمه ای به من در جواب رد بگوید، در این جایگاهی که هستم، کلمه ای غیر از آن به او باز نمی گردد مگر اینکه شمشیر پیش از آن به سرش رسیده باشد، پس هیچ کس به من چیزی نگوید مگر اینکه جانش را از دست داده باشد!...».

(۳) آنگاه رئیس محافظانش را احضار کرد و به او گفت: بر سر هر یک از اینان، دو مرد بگمار که هر کدام شمشیری به همراه داشته باشند، پس هر گاه یکی از آنها خواست کلمه ای به تصدیق یا تکذیب من پاسخ دهد، او را با شمشیرهایشان بزنند، سپس وی خارج شد و

آنان همراه او خارج شدند. او بالای منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت و پس از آن اظهار داشت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۸

«این عده، سروران و اخیار مسلمین هستند که هیچ امری بدون آنها صورت نمی گیرد و بدون مشورت آنها کاری نشود. آنها رضایت داده و با یزید بیعت نموده اند، پس شما نیز با نام خدا بیعت کنید...».

مردم با وی بیعت کردند پس از آن، بر مرکبهایش سوار شد و از مکه خارج گردید «۱».

معاویه، فکر می کرد که امر خلافت برای پسرش محقق شده و سلطنت در خاندانش پایدار گشته است، در حالی که نمی دانست وی نابودی را به سوی دولت خود کشیده و جامعه را برای انقلاب بر ضد پسرش آماده ساخته است.

(۱)

### موضعگیری امام حسین علیه السلام

موضعگیری امام حسین علیه السلام در برابر معاویه، همراه با شدت عمل و قاطعیت بود؛ زیرا آن حضرت، به صورتی آشکار، مسلمین را به مقاومت در برابر معاویه دعوت می نمود و آنان را از سیاستهای ویرانگر وی که نشانه های نابودی اسلام را به همراه داشت، بر حذر می نمود.

(۲)

### هیأت‌های سرزمینهای اسلامی

هیأت‌هایی از همه سرزمینهای اسلامی به سوی حضرت حسین علیه السلام روانه شدند و نزد آن حضرت زیان به شکایت گشودند و از ظلم و ستمی که به آنان رسیده بود به آن حضرت پناه می بردند و از امام می خواستند که آنها را از رنج و ستم، نجات بخشد.

---

(۱) الکامل ۳/ ۵۱۰-۵۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۸۹

جاسوسان، در مدینه تجمع مردم و رفت و آمدشان نزد امام حسین علیه السلام را به مقامات محلی گزارش دادند. در آن هنگام، مروان، والی مدینه بود که از این امر تا حد زیادی نگران و هراسان گردید.

(۱)

## یادداشت مروان به معاویه

«مروان» یادداشتی برای معاویه فرستاد و ضمن آن، خوف و هراس خود را از تحرّک امام و رفت و آمد مردم نزد آن حضرت، بیان داشت که متن آن یادداشت چنین است: «اما بعد رفت و آمد مردم نزد حسین علیه السّلام زیاد شده است به خدا سوگند! من از جانب او برای شما، روز سختی را مشاهده می کنم» (۱).

(۲)

## پاسخ معاویه

معاویه، به او دستور داد تا از هر گونه اقدام بر ضد امام خودداری کند و به وی چنین نوشت: «حسین را رها کن مادام که تو را رها کرده و دشمنی اش را با تو آشکار ننموده و وضع خود را نمایان نساخته است و در برابر او پنهان و در کمین باش آن گونه که رطوبت پنهان می گردد، ان شاء الله و السلام...» (۲).

معاویه، از دگرگون شدن اوضاع بيمناک بود، لذا به مروان دستور داد تا هیچ گونه اذیت و آزاری به آن حضرت نرساند.

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۳۶۷.

(۲) همان. الاشراف، ۳/ ۳۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۰

(۱)

## نظر مروان در مورد تبعید امام علیه السلام

مروان، به معاویه پیشنهاد کرد که امام را از مدینه دور سازد و او را ناگزیر به اقامت اجباری در شام نماید تا او را از تماس با مردم عراق بازدارد، ولی معاویه این پیشنهاد را نپسندید و به وی پاسخ داد «به خدا! تو خواستی تا از او راحت شوی و مرا به او گرفتار سازی پس اگر بر او شکبیا باشی، بر چیزی شکبیا شده ای که من از آن ناخشنودم و اگر به او بدی کنی، با وی قطع رحم کرده باشی...» (۱).

(۲)

## نامه معاویه به امام حسین علیه السلام

معاویه، از تحرّک امام و رفت و آمد مردم نزد وی پریشان شد و نامه ای به آن حضرت نوشت که به دو صورت روایت شده

است:

۱- «بلاذری» آن را چنین روایت کرده است: «اما بعد: اموری از تو، به من گزارش شده که اگر حق باشد، گمان نمی‌کنم از آنها روی گردان باشی، اگر باطل باشد، تو در دوری از آنها از خوشبخت‌ترین مردم هستی، تو با سرنوشت خودت آغاز می‌کنی و با فرمان خدا روبه‌رو می‌گردی، پس مرا به قطع رابطه و بدی کردن با خودت وادار مکن، تو اگر مرا نپسندی من هم تو را نمی‌پسندم و هرگاه بر علیه من اقدام کنی، بر علیه تو اقدام می‌کنم، پس ای حسین! در ایجاد تفرقه میان مسلمین و بازگرداندنشان به فتنه از خداوند پروا کن...» (۲).

۲- «ابن کثیر» آن را این‌گونه آورده است: «هر کس که با خدا بیعت کرده و عهد نموده باشد، شایسته است که وفا کند، به من خبر داده شده گروهی از اهل

---

(۱) العقد الفرید ۴ / ۲۲.

(۲) انساب الاشراف، ۳ / ۳۶۷.

زندگانی حضرت

کوفه تو را به ایجاد تفرقه دعوت کرده اند، اهل عراق کسانی هستند که تو آزموده ای، آنان کار پدر و برادرت را تباه کردند، پس، از خدا پروا کن و عهد را به یاد آور که تو هرگاه بر علیه من اقدام کنی، بر علیه تو اقدام خواهم کرد» (۱).

(۱) این نامه، بنا به متن اخیر، حاوی موارد زیر است:

۱- معاویه از امام خواسته است آنچه را برای او ضمن بندهای صلحنامه شرط نموده که بر او قیام نکند، اجرا نماید در حالی که امام به این شرط وفا کرده بود، ولی معاویه به هیچ یک از تعهدات خود در شرایط صلح، وفا نکرده بود.

۲- معاویه، از هیأت‌های مردم کوفه که امام را به قیام بر ضد وی فرا می خواندند، آگاه بود؛ زیرا آنها را اهل تفرقه نامید و اینکه آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت حسن علیه السلام، قبلا بی وفایی نموده بودند.

۳- تهدید آشکار امام به اینکه هرگاه با معاویه در افتد، او نیز با وی در خواهد افتاد.

(۲)

### پاسخ امام

امام، یادداشت مهمی را برای معاویه فرستاد که پاسخی به نامه وی بود و او را مسئول همه حوادثی دانست که در مناطق مختلف اتفاق می افتاد؛ از ریختن خون بی گناهان گرفته تا فقدان امنیت و روبه رو ساختن امت با بحراناها، که از برجسته ترین اسناد رسمی است که جنایات معاویه را بر شمرده. متن نامه چنین است: «اما بعد: نامه تو به من رسید، در آن نوشته ای از من اموری به تو گزارش شده که تو از آنها روی گردان هستی و من به غیر آنها نزد تو شایسته تر

---

(۱) ابن کثیر، تاریخ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۲

هستم و همانا به نیکیهها جز خداوند متعال، کس دیگری هدایت و توفیق نمی دهد.

(۱) اما آنچه بیان کردی که به تو درباره من خبر رسیده است، به درستی که جز چاپلوسان سخن چین تفرقه افکن میان جمع، شخصی دیگری به تو گزارش نداده است و گمراهان دروغ گفته اند. من نه جنگی بر علیه تو خواسته و نه اختلافی بر ضد تو ایجاد کرده ام، من در این مورد از جهت تو، از خداوند بیمناکم و اینکه تو و یارانت، همان گروه قاسطین، و حزب ستمکار را در آن مورد، معذور بدانم.

(۲) آیا تو قاتل «حجر بن عدی» برادر کنی، و یاران نماز گزار پارسایش نیستی که ظلم را نمی پسندیدند و بدعتها را عظیم می شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و در راه خدا از سرزنش نکوهشگران نمی ترسیدند، تو آنان را به ظلم و ستم کشتی بعد از آنکه به آنان سوگندهای سخت و پیمانهای مؤکد داده بودی، این گستاخی در برابر خدا و بی ارزش شمردن فرمان اوست؟

آیا تو قاتل «عمرو بن حمق خزاعی» یا رسول الله صلی الله علیه و آله آن عبد صالحی که عبادت او را رنجور کرده و بدنش نحیف و رنگش زرد گشته بود نیستی؟ تو او را کشتی پس از آنکه وی را ایمنی داده و به او امانی داده بودی که اگر پرندگان بالای کوهها می فهمیدند، از قله های کوهها به زیر می آمدند؟

(۳) آیا تو در مورد «زیاد بن سمیه» که بر فراش عبید ثقیف زاده شده بود، مدعی نشدی و ادعا نکردی که فرزند پدر تو است؟ در حالی که رسول خدا



صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله فرموده است: فرزند، بستر را باشد و زناکار را سنگ؟ تو سَنَّت رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله را به عمد ترک نمودی و از هوای خودت پیروی کردی بدون هدایتی از خداوند، آنگاه او را بر اهل اسلام مسلط نمودی که آنان را بکشد و دست و پاهایشان را قطع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۳

نماید و چشمانشان را نایبنا سازد و بر تنه های نخل به دار آویزد، گویی که تو از این اُمّت نیستی و آنان از تو نیستند.

(۱) آیا تو قاتل «حضر می» نیستی؟ زیاد درباره وی به تو نوشت که او بر دین علی علیه السّلام می باشد و تو به وی نوشتی هر کس را که بر دین علی باشد بکش او آنان را به دستور تو کشت و تگّه تگّه نمود، در حالی که دین علی همان دین پسر عمویش صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله می باشد که تو را در این مجلسی که در آن هستی نشانده و اگر آن نمی بود، شرافت تو و شرافت پدرانت، تحمل سختیهای در سفر می بود، سفر زمستان و سفر تابستان.

(۲) در سخنان گفتی: به خودت و به دینت و به اُمّت محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله بنگر و از ایجاد تفرقه در این اُمّت افکندنشان در فتنه پرهیز، در حالی که من برای این امت، فتنه ای عظیم تر از ولایت تو بر آنها نمی بینم و برای خودم و دینم و برای اُمّت محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله چیزی را برتر از این نمی دانم که با تو آشکارا مقابله کنم، پس اگر آن را انجام دهی قربتی به خدا باشد

و اگر خودداری نمایی من از خداوند برای دینم، طلب مغفرت می کنم و از او برای راهنمایی ام در کارها، توفیق مسئلت می نمایم.

(۳) و در ضمن سخنان گفتی: اگر من با تو معارضه کنم تو نیز با من در خواهی افتاد و اگر بر علیه تو اقدام کنم، بر علیه من اقدام می کنی، پس هر چه می توانی بر علیه من اقدام کن که من امیدوارم مگر تو به من زیان نرساند و به کسی بیش از تو زیان وارد نکند؛ زیرا تو بر جهل خود سوار شده و به پیمان شکنی، حریص گشته ای، به جانم سوگند که تو به هیچ شرطی وفا ننموده ای و با کشتن این افرادی که آنها را پس از صلح و پس از سوگندها، عهدها و میثاقها کشته ای پیمان خود را شکسته ای، پس آنها را بدون اینکه جنگ کرده و یا کسی را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۴

کشته باشند، کشتی، تو این کار را با آنان نکردی مگر از این جهت که از فضیلت ما سخن گفته و حق ما را بزرگ شمرده بودند و این کار را از ترس این انجام دادی که اگر آنها را نکشی، پیش از آنکه آنها انجام دهند تو بمیری و یا اینکه پیش از آنکه گرفتار آیند، بمیرند.

(۱) پس ای معاویه! تو را به قصاص مژده باد و به حساب، یقین داشته باش و بدان که خدای تعالی را کتابی است که از هیچ عمل کوچک و بزرگی نمی گذرد مگر آنکه آن را به حساب بیاورد و خداوند فراموش نمی کند که چگونه تو، به گمان، مردم را گرفته و اولیای خدا را به تهمت کشته ای

و آنها را از خانه هایشان به سرزمین غربت، تبعید کرده ای و مردم را به بیعت با پسر نوجوان شراب خواره سگ بازت گرفته ای، من تو را نمی بینم جز اینکه نسبت به خودت زیانکار گشته و دینت را هلاک نموده و رعیت خود را فریب داده و سخن بی خردان جاهل را شنیده و انسانهای با ورع و تقوا را پریشان کرده باشی، و السلام» (۱).

(۲) شاید هیچ سند سیاسی مربوط به آن روزگار را نتوانم بشناسم که بیهوده کاری نظام حاکم را بیان کرده و جنایاتی را که معاویه مرتکب شده و خونهایی را که ریخته و جانهایی را که پریشان ساخته بود، بر شمرده باشد مگر این سند که فریادی در برابر ظلم و استبداد است، خداوندا! این سخن تا چه حد لطیف و حسّاس است که: «گویی تو از این امت نیستی و آنها از تو نیستند»، این سخنی مالامال از شعور شرافتمندانه مردمی است «صابی» از قدیم گفته بود: «انسان وقتی از یک قوم بی حساب می آید، بر آنها قساوت نمی نماید». این اتهامی از حسین به

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۵۵-۱۵۷. رجال کشی، ص ۴۹، ح ۹۹. الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۵

معاویه است در میهن دوستی و قومیتش که خونهای ریخته شده فراوان به وسیله او را نشانی بر آن گرفته است» (۱).

(۱) این یادداشت، سرشار است از بیان جنایات عظیمی که معاویه و عمّالش، خصوصاً «زیاد بن سمیه» مرتکب شده بود، و وحشت و ظلم را میان مردم منتشر ساخت و بر اساس گمان و تهمت، کشت و هر کس را که بر دین امام امیر المؤمنین بود که همان

دین پسر عمویش حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، اعدام نمود.

طاغوت، خونهای فراوانی را به ناحق بر زمین ریخت و طبیعی است که آن کارها را جز به دستور معاویه انجام نداد، زیرا وی دستور انجام این کارها را به وی داده بود.

(۲)

### بازتاب نامه امام علیه السلام

هنگامی که نامه امام به معاویه رسید، سخت دلتنگ و پریشان گشت و بنا به عادت خود، حیلۀ گرانه گفت: «ما ابو عبد الله را جز شیری ندیده ایم» (۲).

(۳)

### کنگره سیاسی عمومی

امام، در مکه کنگره سیاسی عمومی برگزار نمود و جمع کثیری از شرکت کنندگان در مراسم حج، از مهاجرین، انصار، تابعین و دیگران از سایر مسلمین را بدان دعوت نمود، آن حضرت علیه السلام در میان آنان به خطابه ایستاد و با بیان شیوایش درباره سختیهایی که به عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیده و محتتها

---

(۱) الامام الحسين، ص ۳۳۸.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۶

و مصیبتیهایی که معاویه بر آنها وارد ساخته و اقدامات شدیدی که در پنهان کردن فضایل آنان به کار برده و مخفی کردن آنچه از پیامبر بزرگ در حق آنان رسیده است، به ایراد سخن پرداخت و از حاضران در آن کنگره خواست تا این امر را در میان مردم منتشر سازند. متن سخنان آن حضرت به روایت «سلیم بن قیس» چنین است:

(۱) یک سال قبل از مرگ معاویه، حضرت حسین بن علی علیه السلام، عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر به حج رفتند، و حضرت حسین علیه السلام، افراد خاندان بنی هاشم و زنان و غلامانشان و کسانی را که از انصار به حج رفته بودند و حضرت حسین و اهل بیتش، آنها را می شناختند جمع کرد. سپس آن حضرت فرستادگانی را فرستاد و به آنها گفت: کسی از حاجیان امسال، از یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را که معروف به درستی و تقوا هستند،

مگذارید مگر اینکه نزد من جمع کنید. بیش از هفتصد نفر در زیر سایبانی فراهم آمدند که بیشتر آنان از تابعین و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. آنگاه آن حضرت در میان آنان به سخنانی پرداخت و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

(۲) «اما بعد: این طاغوت (معاویه) با ما و شیعیان ما آنچه را دیدید، دانستید و مشاهده کردید، عمل کرده است، من می خواهم از شما مطلبی بپرسم که اگر راست گفته باشم، مرا تصدیق نمایید و اگر دروغ بگویم، مرا تکذیب کنید.

سخنم را گوش فرا دهید و گفته ام را بنویسید و سپس به شهرها و قبایلتان برگردید و هر کس از مردم را که به او اطمینان و بر او اعتماد داشتید، به آنچه از حق ما می دانید، فرا خوانید؛ زیرا از آن بیم دارم که این امر از بین برود و نابود گردد که خداوند نورش را پایدار می دارد هر چند کافران نپسندند».

(۳) آنگاه آن حضرت، چیزی را که خداوند در حق آنان در قرآن نازل کرده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۷

بود، باقی نگذاشت مگر اینکه آن را تلاوت و تفسیر نمود و چیزی را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق پدر و برادر و در حق خود و اهل بیتش فرموده بود، فروگذار نمود مگر اینکه آن را روایت کرد.

(۱) در همه این مطالب، یاران پیامبر می گفتند: آری به خدا سوگند! شنیدیم و مشاهده کردیم. و هر یک از تابعین می گفتند. به خدا سوگند از صحابه راستگو و مورد اطمینان این را به من گفته

است.

سپس حضرت علیه السّلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که با هر کس مورد اعتماد شماست و از دین باوری وی مطمئن هستید، این مطالب را در میان بگذارید...» (۱).

(۲) این کنگره، نخستین کنگره اسلامی بود که مسلمین تا آن وقت شناخته بودند، امام در آن کنگره، سیاست معاویه را محکوم کرد و مسلمین را به انتشار فضایل اهل بیت علیهم السّلام و منتشر ساختن بزرگواریهای آنان فرا خواند که نظام حاکم تلاش داشت آنها را از مسلمین پنهان نماید.

(۳)

### نامه جعده به امام علیه السّلام

«جعده بن هبیره بن ابی وهب» از مخلص ترین و دوستدارترین مردم نسبت به امام حسین علیه السّلام بود. شیعیان نزد او جمع شدند و از او به اصرار می‌خواستند که به امام نامه بنویسد تا به منطقه آنان بیاید و انقلاب خود را بر ضد حکومت معاویه، اعلام نماید. جعده، نامه ای به امام نوشت که متن آن چنین است:

---

(۱) سلیم بن قیس، ص ۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۸

(۱) «اما بعد: شیعیان شما در منطقه ما، با جانهایشان به سوی تو روی آورده اند و هیچ کس را با تو برابر نمی‌دارند، آنان نظر برادرت حسن را در مورد جنگ دانسته بودند و تو را به نرمخویی با دوستانت و شدت و صلابت بر دشمنانت، شناخته اند که در راه خدا سخت اراده می‌باشی، پس اگر دوست داری که این امر را طلب کنی، به سوی ما بیا که ما جانهایمان را برای مرگ در کنار تو، آماده ساخته ایم».

(۲)

### پاسخ امام علیه السّلام

امام، قصد نداشت بر معاویه خروج نماید زیرا حضرت از شکست انقلاب و عدم موفقیت آن باخبر بود؛ زیرا معاویه با وسایل دیپلماتیک و نظامی، حتماً آن را نابود می‌کرد و آن را از حالت اسلامی به صورت جنبشی نامشروع دگرگون می‌ساخت و انجام دهندگان آن را متمرّد و یاغی بر ضد نظام معرفی می‌کرد. امام علیه السّلام بعد از نام خدا و ستایش او، این گونه به آنها پاسخ داد:

«اما برادرم، امیدوارم که خداوند او را موفق نموده و تأیید کرده باشد و اما من: امروز چنین تصمیمی ندارم، بنابراین شما- که خداوند رحمتتان فرماید- آرامش خود را حفظ کنید و در خانه ها در کمین باشید و

از ظن و گمان، خود را محافظت نمایند مادام که معاویه زنده است، پس اگر خداوند برایش حادثه ای پیش بیاورد و من زنده باشم، نظرم را برای شما می نویسم و السلام...» (۱).

(۳) امام علیه السلام شیعیان خود را به صبر و خودداری از مخالفت دستور داد و اینکه از ترس قدرت معاویه بر آنها، در خانه های خود بمانند. که معاویه، بی گناه را

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۲۱-۲۲۲. انساب الاشراف، ۳/۳۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۹۹

به جای گناهکار و روی آورنده را به جای پشت کرده، می گرفت و بر اساس گمان و تهمت می کشت. گمان غالب این است که این نامه در زمان زیاد بوده که چشمان شیعیان را کور می ساخت و آنان را بر تنه درختان خرما به دار می آویخت و به صورتی نابودکننده به از بین بردنشان می پرداخت.

(۱)

### نصیحت خدري به امام عليه السلام

اخبار مربوط به هیأت‌های اهل کوفه و آمدنشان نزد امام حسین علیه السلام و کمک خواستن آنان از آن حضرت، جهت رهایی از ظلم و جور معاویه، در محافل اجتماعی، شایع گردید، هنگامی که «ابو سعید خدري» از این امر باخبر شد، به سرعت نزد امام شتافت تا آن حضرت را نصیحت کند و بر حذر نماید، متن سخنان وی چنین بوده است:

«ای ابا عبد الله! همانا من نسبت به شما نصیحت کننده و دلسوز هستم. به من خبر رسیده است که جمعی از شیعیان شما در کوفه با شما مکاتبه نموده و شما را برای خارج شدن به سوی آنها دعوت نموده اند، به سوی آنان خارج مشو؛ زیرا من از پدرتان شنیدم که می گفت: به خدا! از آنها بیزار شده و دشمن آنان گشته ام



و آنان از من بیزار گشته و دشمن من شده اند، از آنها هرگز وفاداری نخواهد بود، هر کس آنها را به دست آورد، بهره ای ناکامانه به دست آورده باشد، به خدا! آنان نه پایداری دارند و نه اراده ای در کارها و نه صبری در برابر شمشیرها» (۱).

(۲) بدون شک، ابو سعید خدری، از برجسته ترین یاران امیر المؤمنین و از

---

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۶۱. ابن عساکر، تاریخ ۱۴ / ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۰

همه آنان در اخلاص و دوستی نسبت به اهل بیت، بیشتر بوده است و دلسوزی اش نسبت به امام حسین و ترس وی بر امام از معاویه او را بر آن داشت که آن حضرت را نصیحت کند تا بر ضد معاویه قیام ننماید. منابعی که در دست داریم، پاسخ امام حسین به او را نوشته اند.

(۱)

### **دستیابی حضرت حسین علیه السلام بر اموال دولتی**

معاویه، بیشتر اموال دولت را در راه تحکیم سلطنت خود مصرف می نمود همچنانکه اموال فراوانی را به بنی امیه می بخشید تا قدرت سیاسی و اجتماعی خود را استحکام بخشند، امام حسین علیه السلام این سیاست را محکوم می کرد و معتقد بود که باید اموال از معاویه رها شوند و در اختیار نیازمندان قرار گیرند.

(۲) اموالی از یمن بر مدینه گذشتند که به طرف خزانه دمشق برده می شدند، امام بر آن اموال دست یافت و آنها را بر نیازمندان از بنی هاشم و دیگران تقسیم نمود و به معاویه نوشت: «از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان، اما بعد:

کاروانی از یمن بر ما گذشت که حامل مال، پارچه، عنبر و عطر به سوی تو بود تا آنها را در خزانه های دمشق نگهداری کنی و خاندانت

را با آنها، پس از آن همه مال اندوزی، قدرت بخشی، من به آنها نیاز پیدا نمودم و آنها را گرفتم و السلام...».

(۳) معاویه به آن حضرت چنین پاسخ داد: «از بنده خدا معاویه به حسین بن علی، اما بعد: نامه تو به من رسید، در آن نوشته بودی کاروانی از یمن بر تو گذشته است که حامل مال، پارچه، عنبر و عطر بوده تا من آنها را در خزاین دمشق نگهداری کنم و خاندانم را بعد از آن همه مال اندوزی، قدرت بخشم، تو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۱

به آنها نیاز پیدا کرد و آنها را گرفته ای در حالی که حق نداشتی آنها را بگیری؛ زیرا آنها را به من نسبت داده ای و والی به گرفتن مال شایسته تر است و سپس آن را خود خارج می نماید و به خدا اگر آن را می گذاشتی که به من برسد، چیزی از سهم تو از آن کم نمی کردم ولی من گمان می کنم که تو ای برادرزاده ام! جنبشی در سرداری، دوست دارم که آن در زمان من باشد تا قدرت تو را به تو بشناسانم و از آن بگذرم، ولی به خدا! می ترسم به کسی گرفتار شوی که به اندازه بیدار شدن یک شتر، تو را مهلت ندهد».

(۱) و در پایان نامه این ابیات را نوشت:

یا حسین بن علی! لیس ماجئت بالسائغ یوما و العلل

اخذک المال و لم تؤمر به ان هذا من حسین لعجل

قد أجزناها و لم نعضب لها و احتملنا من حسین ما فعل

یا حسین بن علی ذا الامل لك بعدی و ثبه لا تحتمل

و بودی اننی شاهد هافالیها منک بالخلق الاجل

اننی ارهب ان تصل بمن عنده قد سبق السیف العذل

«۱» «ای حسین بن علی! آنچه انجام داده ای هیچ گاه جایز نبوده است».

«اینکه مال را بدون اجازه گرفته ای، این کار از حسین یک شتاب است».

«ما آن را اجازه دادیم و به خاطر آن خشمگین نشدیم و کار حسین را تحمل کردیم».

«ای حسین بن علی! انتظار آن است که بعد از من قیامی خواهی داشت که تحمل نمی شود».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴۰۹ / ۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۲

«و دوست دارم که من شاهد آن باشم که از تو برای آن در میان مردم موعدی باشد».

«من بیم دارم که به وسیله کسی سوزانده شوی که شمشیر بزان قبلا پیش او آماده گشته است».

(۱) در این نامه، تهدیدی است برای حضرت از کسی که جانشین معاویه باشد یعنی فرزندش یزید که به مقام حضرت حسین علیه السلام و منزلتش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ایمانی نداشته است.

(۲) به هر حال، امام، این اموال را از معاویه رها ساخت و آنها را بر فقرا تقسیم نمود در حالی که خود، هیچ صله ای از معاویه را برای خود نگرفت؛ زیرا اموال فراوان و جامه های بسیار و لباسهایی فاخر برای آن حضرت فرستاد و حضرت همه آنها را به وی بازگرداند «۱». امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که امام حسن و امام حسین علیه السلام، جوایز معاویه را نمی پذیرفتند «۲».

(۳)

### حدیثی مجعول

از اخبار جعلی آن است که روایت شده امام حسین علیه السلام همراه برادرش حضرت حسن، بر معاویه وارد شدند، او دستور داد یکصد هزار درهم به آنها بدهند و به آنان گفت: «این را بگیرید که من فرزند هند هستم، نه کسی قبل

از من چنین بخشیده است و نه بعد از من کسی خواهد بخشید! ...»

امام حسین روی به او کرد و فرمود: «به خدا! کسی قبل و بعد از تو به دو

---

(۱) علی جلال، الحسین ۱/ ۱۱۷.

(۲) حیا الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۲/ ۳۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۳

مردی که از ما شریف تر باشند، نداده است ...».

(۱) جایی برای بحث در عدم صحت این روایت وجود ندارد؛ زیرا امام علیه السلام نزد معاویه، به شام نرفته است بلکه امام حسن علیه السلام نزد او رفته بود نه به خاطر صله و بخشش - آن گونه که بعضی از مورخان ساده دل نوشته اند. - بلکه هدف از آن سفر، نشان دادن واقعیت اموی و توجه دادن مردم به زشتکاریهای معاویه بود، مناظرات وی با معاویه و اطرافیانش این مطلب را اثبات می نماید که جز آن هدف، مقصود دیگری از آن نداشته است، ما این موضوع را به صورتی مفصل در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السلام» بیان کرده ایم.

(۲)

### حضرت حسین علیه السلام و بنی امیه

دشمنی میان حضرت حسین علیه السلام و بنی امیه، عداوتی ذاتی بود؛ زیرا آن دشمنی ضد با ضد بوده است. «سعید همدانی» از امام حسین علیه السلام درباره بنی امیه پرسید، حضرت علیه السلام فرمود: «ما و آنان دو دشمنی هستیم که در خصوص پروردگارشان با هم دشمنی کرده اند ...» (۱).

(۳) باری، آن دو، دشمنانی در اهداف و دشمنانی در جهت گیریهایشان بودند؛ زیرا امام حسین علیه السلام نماینده جوهره ایمان به خدا و سمبل ارزشهای الاهی بود که انسان به آنها شرف می یابد، در حالی که بنی امیه، نشانگر زشتکاریهای جاهلیت بودند که انسان را به فرومایگی سقوط می دهد،

امویان، بر حسب خوی شرارت بارشان بر امام حسین علیه السلام کینه داشتند و در توهین آن حضرت، بسیار می کوشیدند؛ مثلاً منازعه ای میان حضرت حسین علیه السلام و «ولید بن عتبه بن

---

(۱) ابن بشر دولابی، الکنی و الاسماء ۱/ ۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۴

ابی سفیان» در مورد مالی که میان آنها بود، صورت گرفت، ولید بر امام حسین علیه السلام در حقش، ستم کرد که امام در برابرش برخاست و گفت:

«به خدا سوگند یاد می کنم که یا در حقم انصاف دهی و یا شمشیرم را بر می دارم و در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله می ایستم و مردم را به حلف الفضول فرا می خوانم...».

(۱) امام، می خواست «حلف الفضول» را احیا کند که هاشمیان آن را تأسیس کرده بودند و شعار آن حمایت از مظلومان و گرفتن حق آنان بود که امویان در جاهلیتشان با آن ستیز داشتند؛ زیرا با خویها و طمعکاریهایشان منافات داشت.

(۲) «عبد الله بن زبیر» برخاست و به حضرت حسین علیه السلام پیوست و به یاری اش شتافت و گفت: «من نیز به خدا سوگند یاد می کنم که اگر به آن، دعوت کند، شمشیرم را می گیرم و همراه او می ایستم تا اینکه حقش را بگیرد یا همگی بمیریم...».

(۳) «مسور بن مخرمه بن نوفل زهری» نیز این خبر را شنید و به حضرت حسین علیه السلام پیوست و گفتاری همچون کلام آن حضرت گفت. ولید، احساس ضعف و سستی نمود و از ستم خود بازگشت و امام حسین علیه السلام را در حقش انصاف داد. (۱).

(۴) از نمونه های کینه اموی نسبت به حضرت حسین علیه السلام این بود

که آن حضرت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و شنید که شخصی با همراهانش سخن می گوید و صدای خود را بلند می کند تا حضرت حسین علیه السلام بشنود، او می گفت:

«ما با آل ابی طالب در نبوت مشارکت نمودیم تا اینکه از آن به دست

---

(۱) ابن هشام، سیره ۱/ ۱۳۴-۱۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۵

آوردیم همانند آنچه را آنان به دست نیاوردند، پس به چه چیزی بر ما افتخار می کنند؟».

(۱) وی، این مطلب را سه بار تکرار کرد، پس حضرت حسین علیه السلام روی به او کرد و به وی فرمود: «من در گفته اول تو، از روی حلم، از تو صرف نظر کردم و در بار دوم از روی عفو، ولی در بار سوم، من به تو پاسخ می دهم که از پدرم شنیدم می فرمود: همانا در وحیی که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود آمده است: هرگاه قیامت بزرگ برپا شود، خداوند بنی امیه را به صورت ذره هایی برمی انگیزد که مردم آنان را پایمال می کنند تا اینکه حساب به پایان رسد و آن وقت آنان را برای محاسبه می آورند و به آتش برده می شوند» (۱).

آن اموی، قدرتی بر جواب نداشت و در حالی که از خشم به خود می پیچید، از محل دور شد.

در اینجا سخن ما در «موضعگیری امام نسبت به معاویه و بنی امیه» پایان می یابد و در قسمت بعد، به موضوع مرگ معاویه و حوادث همزمان با آن می پردازیم.

(۲)

## مرگ معاویه

معاویه، بیمار شد و وضع بدنی اش سخت گردید، معالجات پزشکی در او اثری نداشت؛ زیرا بیماریها بر او حمله ور گشته بودند،

او نزدیکی مرگش را احساس کرد، در حالی که به خاطر آنچه در حق «حجر بن عدی» مرتکب شده بود، در غم و اندوه به سر می برد و به او همچون شبیحی هولناک می نگریست

---

(۱) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۶

و می گفت: وای بر من از تو ای حجر! مرا با فرزند عدی روزی طولانی خواهد بود «۱».

(۱) مردم، درباره بیماری معاویه سخن گفتند و اظهار داشتند که این مرگ باشد. وی به خانواده اش دستور داد تا چشمانش را با «سرمه سیاه» سرمه کشند و بر سرش عطر بمالند و او را بنشانند، آنگاه به مردم اجازه داده شد تا بر او وارد شوند و ایستاده به وی سلام کنند و هنگامی که از نزد وی خارج شدند، به شعر گفت:

و تجلدى للشامتین اریهم انی لریب الدهر لا اتضعضع «با سخت کوشی ام به طعنه زنان نشان می دهم که در برابر گرفتاریهای زمانه، متزلزل نمی شوم».

(۲) مردی از علویان او را شنید و به وی پاسخ داد:

و اذا المنیه انشبت اظفارها الفیت کلّ تمیمه لا تنفع «۲» «و هرگاه مرگ چنگ در افکند، هر افسونی را بی اثر خواهی یافت».

(۳)

### وصیتهای معاویه

هنگامی که وضعیت بدنی معاویه به وخامت گرایید، وصیت نامه خود را برای یزید نوشت که در آن آمده است: «فرزندم! من تو را از شرّ و رفت و آمد، بی نیاز ساختم و کارها را برایت مهیا نمودم، دشمنان را برایت خوار ساختم و گردن عرب را برای تو خاضع کردم، برای تو فراهم نمودم آنچه را که هیچ کس فراهم

---

(۱) الفتنه الکبری ۲ / ۲۴۵.

(۲) دمیری، حیاة الحیوان ۱ / ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

نموده است، (۱) پس اهل حجاز را در نظر داشته باش که آنان اصل تو هستند و هر کس را که از آنان بر تو وارد شود، گرامی بدار و از احوال کسانی که حاضر نباشند، جويا شو و اهل عراق را در نظر بگير، پس اگر از تو بخواهند که هر روز عاملی را معزول سازی، به خواست آنان عمل کن؛ زیرا معزول ساختن يك عامل، آسانتر از این است که صد هزار نفر بر تو شمشير کشند.

و اهل شام را در نظر گير و بايد که آنان اطرافيان و خاصان تو باشند پس اگر چیزی از دشمنی تو را نگران سازد، از آنان کمک بگير و هر وقت بر دشمنت دست يافتی، اهل شام را به سرزمينشان برگردان؛ زیرا اگر در جایی غير از سرزمين خودشان اقامت نمایند، اخلاقشان دگرگون می شود ...

(۲) و من نمی ترسم کسی در این امر با تو منازعه کند، بجز چهار نفر از قریش، حسين بن علی، عبد الله بن عمر، عبد الله بن زبير و عبد الرحمن بن ابی بکر، اما ابن عمر: او مردی است که عبادت او را از پای در آورده است، پس اگر کسی غير از او باقی نماند، با تو بيعت می کند. (۳) و اما حسين بن علی:

او مردی سبکبال است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا اینکه او را خارج سازند، پس هرگاه قیام کرد و تو بر او دست يافتی، از او گذشت کن که خویشاوندی نزدیکی دارد و حقی عظیم و قرابتی با محمد. (۴) و اما فرزند أبو بکر: هرگاه یارانش را ببیند که کاری را



انجام داده اند، او نیز همانند آن را انجام می دهد، او را همتی نیست جز در زنان و خوشگذرانی. و اما کسی که برای تو همچون شیر بر جای می ماند و با تو همچون روباه حيله می سازد تا هر وقت فرصتی به دست آورد، برخیزد، او فرزند زبیر است، پس هر گاه با تو در آویزد و بر او پیروز شدی، وی را قطعه قطعه کن و تا می توانی خون قومت را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۸

نگهدار...» (۱).

(۱) گمان غالب این است که این وصیتنامه، از مطالب مجعول است؛ زیرا برای اثبات دورانیشی معاویه ساخته و پرداخته شده و اینکه وی به پسرش وصیت کرده است که به مسلمین عموماً نیکی کند و اینکه وی در مورد کارهای پسرش مسئولیتی نداشته است... از دلایلی که جعلی بودن این وصیتنامه را مؤکد می سازد، موارد زیر است:

(۲) ۱- مورخان روایت کرده اند که معاویه، یزید را به چیز دیگری وصیت کرده؛ زیرا به وی گفته است: تو را از مردم مدینه، روز (سختی) خواهد بود، پس اگر آن کار را انجام دهند، «مسلم بن عقبه» را به جانشان بینداز، او مردی است که ما وفاداری اش را شناخته ایم (۲).

و «مسلم بن عقبه» جلادی آدمکش بود که رحمت و رأفت را نمی شناخت یزید با وصیت پدرش، وی را در واقعه حرّه به کار گرفت، او به هر جرم و جنایتی دست یازید، پس این وصیت چگونه با آن وصیت قابل جمع است که معاویه در آن سفارش می کند که با مردم حجاز، خوشرفتاری شود؟

(۳) ۲- وی، یزید را به رعایت احساسات عراقیان وصیت نموده که به خواسته آنان پاسخ دهد،

هر چند در هر روز خواستار عزل کسی باشند که بر آنها حاکم کرده است، این امر با آنچه مورخان نوشته اند، منافات دارد، یزید، عیید الله بن زیاد را بر عراق، والی قرار داد در حالی که او از سختگیری و شدت و نامردی اش آگاه بود، او فرزند همان زیاد بود که عراق را در خون بی گناهان غرقه ساخت،

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵- ۶.

(۲) تاریخ خلیفه خیاط، ص ۲۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۰۹

پس آیا حاکم قرار دادن وی، نیکوکاری نسبت به عراقیان و خوبی کردن در حق آنهاست؟! (۱) ۳- در این وصیتنامه آمده است که وی از عبد الله بن عمر بر او می ترسد در حالی که عبادت، او را از پای در آورده است، اگر وی چنان وضعی داشت، به طبیعت حال از حکومت و منازعات سیاسی، روی گردان بوده، پس از او هراسناک بودن چه معنایی داشته است؟! (۲) ۴- در این وصیتنامه آمده است: وی از عبد الرحمن بن ابی بکر بر او می ترسید، در حالی که مورخان مؤکد داشته اند که وی در زمان حیات معاویه در گذشته بود، پس ترس داشتن از انسان مرده چه معنایی دارد؟! (۳) ۵- وی او را به مراعات حضرت حسین علیه السلام سفارش نموده است که وی خویشاوندی نزدیک و حقی عظیم و قرابتی از رسول الله صلی الله علیه و آله دارد، از مسلمات است که معاویه، خود شخصا هیچ گونه جوانب قرابت رسول الله را رعایت ننموده و همه رشته های آن را قطع کرده بود؛ زیرا دشنام به آنها را به طور آشکار واجب نمود و به مسئولان تعلیم و

تربیت، دستور داد تا کودکان را با دشمنی اهل بیت پرورش دهند و در ارتکاب هر عملی از ارزش اهل بیت می کاست، خودداری ننمود (۴) چنانچه استاد «عبد الهادی مختار» در مورد این بخش از وصیتنامه، چنین اظهار نظر نموده است:

«بعضی از منابع می گویند: معاویه به پسرش یزید وصیت نموده بود که حضرت حسین علیه السلام را مراعات نماید، اعتقاد ما بر این است که این امر، هیچ نشانه ای از صحت ندارد؛ زیرا معاویه در ترور نمودن حضرت امام حسن علیه السلام، حتی پس از آنکه با وی بیعت نمود، تردیدی به خود راه نداده بود، پس چگونه ممکن است به پسرش وصیت کند که هرگاه بر حسین علیه السلام دست یافت، او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۰

مورد عفو قرار دهد؟

(۱) معاویه، کسی نبود که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت یا قرابتی را رعایت کند تا اینکه به پسرش وصیت نماید آل محمد صلی الله علیه و آله را مراعات نماید، هرگز و ابدا چنین نبوده است؛ زیرا معاویه در جاهلیت با پیامبر جنگید تا اینکه در روز فتح مکه، ناخواسته اسلام آورد و پس از آن، با داماد پیامبر و جانشین و عموزاده آن حضرت، یعنی حضرت علی جنگ کرد و به زور بر خلافت مسلمین مستولی شد و فرزند دخت پیامبر، حضرت حسن را مسموم ساخت. پس آیا بعد از همه این موارد، می توان باور کرد که معاویه چنین وصیتی کرده باشد؟

(۲) ممکن است او را وصیت کرده باشد که امام را مخفیانه ترور کند و یا او را مسموم سازد و یا اینکه کسی را به

سویس بفرستد که شبانه او را ضربه ای بزند، شاید این فرض به صحت نزدیکتر باشد تا آن وصیتنامه، ولی مورخان- که خداوند از آنها بگذرد- خواستند که پدر را تبرئه کنند و همه تبعات را بر گردن پسر بگذارند در حالی که آن پدر و پسر، از یک نهال و میوه یک گناه هستند».

وی اضافه می نماید: «اگر این وصیتنامه ادعا شده، صحت داشته باشد، یزید پس از مرگ پدرش چنان نمی بود که هیچ هدفی جز به دست آوردن بیعت حضرت حسین علیه السلام نداشته باشد چنانچه بر عامل خود در مدینه در مورد لزوم اجبار حسین علیه السلام به بیعت، آنچنان سختگیری نمود» (۱).

(۳)

### مرگ معاویه

معاویه، با پریشانی، به سوی مرگ رفت و پیوسته از درد می نالید و از

---

(۱) مجله الغری، سال هشتم، شماره های ۹ و ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۱

جنایاتی که در ریختن خون مسلمین و غارت اموالشان مرتکب شده بود، اظهار بی تابی می نمود.

مرگ معاویه، در دمشق در حالی اتفاق افتاد که از دیدار پسرش که خلافت را برایش غصب نمود و او را بر گردن مسلمین تحمیل کرد، محروم بود؛ زیرا یزید- به گفته مورخان- در زمان مرگ پدرش، مشغول شکار و عربده های مستانه و آواز خوانندگان بود.

در اینجا سخن ما درباره «حکومت معاویه و حوادث سهمگین همزمان آن» به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۳

(۱)

### حکومت یزید

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۵

(۱) «یزید»، پس از هلاک شدن پدرش، رهبری دولت اسلامی را در دست گرفت در حالی که وی در سن و سال جوانی بود روزگار او را پاک نکرده و تجربه ها، وی را صیقلی نداده بود. بنا به اتفاق مورخان، وی به خوشگذرانی، شکار، شراب، زنان و سگان شکاری علاقه ای وافر داشت و به ارتکاب منکر و فحشا، توجهی فراوان داشت.

(۲) وی هنگام هلاکت پدرش، در دمشق نبود، بلکه در «حوارین الثنیه» در سفر شکار بود «۱»، «ضحاک بن قیس» نامه ای برای وی فرستاد که او را در مرگ معاویه تسلیت می داد و به خلافت، تبریک می گفت و از او می خواست تا فوراً به دمشق بیاید و زمام امور حکومت را به دست گیرد.

(۳) هنگامی که یزید نامه را خواند فوراً همراه با کاروانی از دایانش، به سوی پایتخت حرکت کرد. وی موهای زیادی داشت و در طول راه نیز چهره ای گردآلود

پیدا کرده بود، نه عمامه ای بر سر نهاده و نه شمشیری بر کمر بسته بود.

(۴) مردم، پیش آمدند، بر او سلام کردند و تسلیت گفتند در حالی که از وضعی که داشت انتقاد می نمودند و می گفتند: «این همان چادرنشینی است که معاویه، وی را بر امور مردم مسلط کرده است و خداوند از او درباره اش سؤال خواهد کرد» (۲).

---

(۱) الفتوح ۴ / ۲۶۵.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۴ / ۱۶۸ (حدیث سال شصت).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۶

(۱) یزید، به سوی قبر پدر رفت و گریان در کنار آن نشست و چنین سرود:

جاء البرید بقرطاس یخب به فاجس القلب من قرطاسه فرعا

قلنا لك الویل ما ذا فی کتابکم قال الخلیفه أُمسی مدنفا وجعا «۱» «نامه رسان، نامه ای آورد و دل از نامه اش رمید».

«گفتیم وای بر تو در نامه تان چیست؟ گفت: خلیفه به حال احتضار است و درد می کشد».

سپس در کاروانی رسمی در حالی که فرومایگان از اهل شام و دایانش و دیگران از بنی امیه دور او را گرفته بودند، به سوی کاخ «قبه الخضراء» به راه افتاد.

(۲)

### نخستین پیام پادشاهی

یزید، به سوی جایگاه خطابه رفت تا سیاستش را برای مردم اعلام کند و برنامه های حکومتش را توضیح دهد.

هنگامی که در بالای جایگاه قرار گرفت، به لرزه افتاد و نتوانست سخن بگوید، پس «ضحاک بن قیس» به سوی او برخاست و یزید بر او فریاد کشید:

برای چه آمده ای؟

(۳) ضحاک به وی گفت: با مردم سخن بگوی و از آنها بیعت بگیر، یزید به وی دستور نشستن داد «۲» و خود به سخن پرداخت و گفت: «سپاس خدای را که هر چه خواست انجام داد و هر که را خواست بازداشت و هر

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۹/۴۵.

(۲) تاریخ خلفاء، از انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی (سابق).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۷

آورد و هر که را اراده کرد، بالا- برد. همانا امیر المؤمنین (معاویه) ریسمانی از ریسمانهای خدا بود که آن را تا زمانی که خواست، امتداد داد و سپس هنگامی که خواست، آن را قطع نمود، او کمتر از پیشینیان بود و بهتر از آنکه بعد از او می آید. من او را نزد خدایش تزکیه نمی کنم که وی به نزد او رفته است، پس اگر او را ببخشاید، به رحمتش خواهد بود و اگر کيفرش دهد، به گناه خود اوست، من بعد از او عهده دار امر خلافت شده ام، پس نه از جهالت معذرت می جویم و نه در طلب علم هستم، شما بر شیوه خود باشید، اگر خداوند چیزی را نپسندد، تغییرش می دهد و اگر چیزی را دوست بدارد آن را روان می سازد...» (۱).

(۱) یزید، در این خطابه، اشاره ای به سیاست دولتش ننمود و هیچ مطلبی را بیان نکرد که امت در زمینه های اقتصادی و سیاسی اش به آن نیازمند باشد و به طور حتم آن چیزی نبوده است که وی بدان بیندیشد، بلکه وی به خود سری و جبروت خود و بی حرمتی اش نسبت به امت اشاره کرد که نه از ارتکاب جهل از آن عذر می جوید و نه از دست یازیدن به زشتکاریها، بلکه بر امت است که باید ستم و خودسری اش را گردن نهند و به آن، رضایت داشته باشند.

(۲)

### سخنرانی یزید برای اهل شام

یزید، در میان اهل شام، خطابه ای ایراد کرد و ضمن آن اعلام نمود که عزم و تصمیم وی بر ورود در

جنگی ویرانگر بر ضد اهل عراق است که متن آن خطابه چنین بود:

«ای مردم شام! همانا خیر پیوسته در میان شما بود و میان من و اهل عراق

---

(۱) العقد الفرید ۴ / ۳۷۴ - ۳۷۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۸

جنگی سخت در خواهد گرفت، من در خواب دیدم که گویی نهری از خون تازه میان من و آنان جریان دارد، من در خواب می کوشیدم که از آن نهر بگذرم ولی نتوانستم آن کار را بکنم تا اینکه عبید الله بن زیاد نزد من آمد و در برابر من از آن گذشت، در حالی که من به او نگاه می کردم».

(۱) مردم شام تأیید و پشتیبانی کامل خود را نسبت به او اعلام نمودند و گفتند:

«ای امیر مؤمنان! هر جا می خواهی ما را ببر و با ما بر هر که دوست داری وارد شو که ما در خدمت تو هستیم و مردم عراق، شمشیرهای ما را در روز صفین می شناسند».

(۲) یزید، از آنها تشکر کرد و اخلاص و وفاداری آنان نسبت به خودش را مورد ستایش قرار داد «۱» در حالی که در محافل شام، مسلّم شده بود که یزید، جنگ بر ضد مردم عراق را به خاطر ناخوشایندی آنان از بیعت با وی و همفکری شان با امام حسین علیه السلام، اعلام خواهد کرد.

(۳)

### همراه با مخالفین در مدینه

یزید، از اینکه جبهه مخالفی را ببیند که در برابر قدرتش گردن نهد و وفاداری به حکومتش را نپذیرد آرام نمی گرفت تصمیم گرفته بود که سرسختانه آن را سرکوب نماید؛ زیرا کارها برای وی آماده و گردنها در برابرش خاضع گشته و همه دستگاههای دولتی در دست وی قرار گرفته بود، پس چه چیزی



او را مانع می شد که دشمنان و مخالفانش را مقهور سازد؟

(۴) مهمترین چیزی که یزید را از مخالفان نگران می ساخت، حضرت امام

---

(۱) الفتوح ۶/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۱۹

حسین علیه السلام بود؛ زیرا آن حضرت، نفوذی گسترده و جایگاهی بلند نزد مسلمین داشت، او نوه صاحب رسالت و سید جوانان اهل بهشت بوده است اما فرزند زبیر، آن اهمیت فراوان را نزد یزید، نداشته بود.

(۱)

### دستورهای مؤکد به ولید

یزید، دستورهای مؤکدی به عاملش در مدینه، «ولید بن عتبه» داد تا مخالفان را به بیعت مجبور سازد. وی دو نامه برای او فرستاد. نامه اول به دو صورت روایت شده است که عبارتند از:

(۲) ۱- «خوارزمی» آن را چنین روایت کرده است؛ «اما بعد: معاویه بنده ای از بندگان خدا بود که او را گرامی داشت و برای خود خالص ساخت و به وی قدرت بخشید و سپس او را به سوی جای آسایش، گلزار رحمت خویش فرا خواند! وی به تقدیر، زیست و به اجل، مرد، او به من وصیت کرده و مرا به حذر کردن از خاندان ابو تراب سفارش نموده بود به خاطر جرئت آنان در ریختن خونها، تو ای ولید! دانستی که خداوند تبارک و تعالی انتقام عثمان مظلوم را به وسیله آل ابو سفیان می گیرد، زیرا آنان یاوران حق و طالبان عدالت هستند، پس هرگاه این نامه ام به تو برسد، از اهل مدینه بیعت بگیر!» (۱).

(۳) این نامه شامل مطالب زیر بوده است:

الف- دادن خبر مرگ معاویه به ولید.

ب- هراس یزید از خاندان نبوت، زیرا پدرش به وی وصیت کرده که از آنها حذر کند و این امر با آن وصیتنامه ادعا شده

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۱/ ۱۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۰

در آن توجه وی به حضرت حسین علیه السلام و ملزم ساختن پسرش به تکریم و رعایت مقام آن حضرت، آمده بود.

ج- سرعت بخشیدن به گرفتن بیعت از اهل مدینه.

(۱) ۲- بلاذری، نامه یزید را روایت کرده که متن آن چنین است:

«اما بعد: معاویه بن ابی سفیان بنده ای از بندگان خدا بود که خداوند او را تکریم نمود و خلیفه ساخت و قدرت بخشید و برای وی امکانات به وجود آورد، پس به تقدیر، زیست و به اجل، مرد که رحمت خدا بر او باد؛ زیرا ستوده زیست و نیکوکار و باتقوا در گذشت، و السلام!...» (۱).

(۲) گمان غالب این است که این روایت صحیح باشد؛ زیرا تنها به خبر دادن مرگ معاویه به ولید اکتفا کرده است بدون اینکه به گرفتن بیعت از حضرت حسین علیه السلام و دیگر مخالفان اشاره ای کرده باشد، اما بنا به روایت اول، صحبت از نامه زیر که یزید برای ولید فرستاده تا حضرت حسین را به بیعت مجبور کند، بیهوده خواهد بود.

(۳) دوّم: نامه کوتاهی است که به گوش موش کوچک تشبیه شده و به سه صورت روایت گردیده است:

۱- «طبری و بلاذری» آن را روایت کرده اند، متن آن چنین است؛ «أما بعد:

حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را به شدت بگیر که هیچ اجازه ای در آن نباشد تا اینکه بیعت کنند، و السلام!» (۲).

۲- «یعقوبی» آن را چنین روایت نموده است: «هر وقت این نامه ام به تو

---

(۱) انساب الاشراف، ۵/ ۳۱۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۳۸ انساب الاشراف، ۵/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۱

رسید، حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را حاضر کن و از آنها بیعت بگیر، پس اگر خودداری نمودند، گردنشان را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست و از مردم بیعت بگیر و هر کس خودداری کند، حکم را در موردش و حسین بن علی و عبد الله بن زبیر اجرا کن، و السلام» (۱).

(۱) در روایت دوم، ذکری از «عبد الله بن عمر» نیامده و گمان قوی تر آن است که نام وی به حسین و فرزند زبیر اضافه شده تا او را به جبهه مخالف ملحق سازند و او را از تأیید آشکار بیعت با یزید، تبرئه کنند. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲، ۳۲۱ دستوره‌ای مؤکد به ولید ..... ص: ۳۱۹

«حافظ ابن عساکر» آن را این گونه روایت نموده است: «مردم را فراخوان و از آنها بیعت بگیر و از بزرگان قریش آغاز کن و نخستین کسی که از او شروع می کنی، حسین بن علی باشد؛ زیرا امیر المؤمنین (معاویه) به من وصیت کرده که با وی مدارا کنم و نظرش را جلب نمایم» (۲).

(۲) در این روایت، ذکری از فرزند زبیر و فرزند عمر نیست، زیرا در نظر یزید آنان هیچ اهمیتی نداشتند جز اینکه ما به مطلب آخر این نامه شک داریم از اینکه معاویه به یزید وصیت کرده باشد که با حسین مدارا کند و نظرش را جلب نماید؛ زیرا معاویه موضعگیری سخت همراه با دشمنی و کینه نسبت به همه اهل بیت علیهم السلام داشته و همه اقدامات بی رحمانه را بر ضد آنان به کار برده بود که

در بحثهای گذشته به آن اشاره نمودیم، گمان غالب این است که این جمله به آن اضافه شده تا معاویه تبرئه شود و مسئولیت وی در مورد جرایمی که پسرش بر ضد عترت پاک مرتکب شده بود، منتفی گردد.

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲ / ۲۴۱.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۴ / ۱۷۰ (حوادث سال ۶۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۲

(۱) در اینجا یک مطلب باقی می ماند و آن اینکه این نامه را مورخان، به خاطر کوچکی اش همچون گوش موش کوچک توصیف کرده اند شاید سبب ارسال آن با این اندازه آن باشد که یزید، گمان کرده بود ولید آنچه را به وی دستور داده است یعنی کشتن حسین و ابن زبیر، اجرا می کند و طبیعی است که این کار، عواقب ناخوشایندی در بر دارد که از مهمترین آنها ناخشنودی و خشم عمومی میان مسلمین است که می خواست گناه آن را به گردن ولید بیندازد و او دستور قتل آنها را به وی نداده است که اگر دستور این کار را به وی داده بود، فرمان خاص مفصلی در این مورد صادر می کرده است.

(۲) هر دو نامه را «زریق»، غلام معاویه تحویل گرفت و به سرعت حرکت کرد و بدون توقف، ادامه راه می داد تا اینکه به یثرب رسید «۱» و در حالی که «عبد الله بن سعد بن ابی سرح» همراه او بود، نقاب زده به طوری که فقط چشمهایش دیده می شوند. در میان راه، «عبد الله بن زبیر» با او روبه رو شد و دستش را گرفت و از او درباره معاویه پرسید، اما او پاسخی نمی داد، پس به او گفت: آیا معاویه مرده است؟ ولی او چیزی در

پاسخش نگفت، وی مرگ معاویه را دانست و به سرعت نزد حضرت حسین علیه السلام رفت و خبر را به آن حضرت رساند «۲»، حضرت حسین به او گفت: «من گمان می کنم که معاویه مرده است؛ زیرا دیشب در خواب دیدم که منبر معاویه واژگون گردیده و خانه اش را در آتش شعله ور دیدم

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۴ / ۱۷۰ تاریخ خلیفه خیاط ۱ / ۲۳۲. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴ / ۲۰۶ آمده است: یزید، این نامه را همراه عبد الله بن عمر، ابن ادريس عامری و عامر بن لؤی نوشته است.

(۲) شرح نهج البلاغه ۲۰ / ۱۱۵-۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۳

این را نزد خود به مرگ وی تأویل نمودم» «۱».

(۱) «زریق» به خانه ولید آمد و به حاجب گفت برای من اجازه بگیر، به وی گفت که ولید به اندرون رفته و راهی به وی نیست. زریق بر او فریاد کشید که من فرمانی برایش آورده ام. حاجب وارد شد و ولید را از موضوع باخبر ساخت و او به وی اجازه داد. ولید بر تختی نشسته بود. هنگامی که نامه یزید را در مورد مرگ معاویه خواند، به شدت پریشان شد و برپای می خاست و خود را بر بستر خویش می افکند «۲».

(۲)

## پیشانی ولید

«ولید» از دستوری که یزید به وی داده بود مبنی بر اینکه مخالفان را سرکوب کند، پریشان گشت؛ زیرا یقین داشت گرفتن بیعت از این عده، کار آسانی نیست مگر اینکه با آنها به خشونت متوسل شود و یا آن گونه که یزید به وی دستور داده بود، گردنشان را بزند. معاویه با همه قدرتهای سیاسی اش نتوانست آنها را برای بیعت با یزید

مطیع سازد، پس چگونه ولید کاری را انجام می داد که معاویه از آن ناتوان مانده بود؟

(۳)

### مشورت با مروان

ولید، در کار خود سرگردان شد و دید که به مشورت با مروان، - بزرگ خاندان اموی -، نیازمند است. او را فرا خواند مروان در حالی که پیراهنی سفید

---

(۱) الفتوح ۱۴/۵.

(۲) تاریخ خلیفه خیاط ۱/۲۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۴

و رواندازی گلدار بر تن داشت، حاضر گردید «۱». ولید، مرگ معاویه را به وی خبر داد. مروان، پریشان گشت. سپس، دستور یزید، در مورد اجبار مخالفان بر بیعت و در صورت خودداری کردن، گردن زدن آنان را بر او عرضه داشت و از مروان خواست تا از روی دلسوزی به وی اظهار نظر کند و با اخلاص به وی نظر بدهد.

(۱)

### نظر مروان

«مروان» نظر خود را به ولید اعلام کرد و گفت: هم اکنون دنبالشان بفرست و آنها را به بیعت و داخل شدن در اطاعت از یزید دعوت کن، پس اگر انجام دادند، از آنها بپذیر و اگر خودداری کردند، آنها را جلو بینداز و گردنشان را بزن پیش از آنکه از مرگ معاویه باخبر شوند؛ زیرا آنها اگر این خبر را بفهمند، هر کدامشان بر خواهند خاست و مخالفت خود را اعلام خواهند کرد و مردم را به اطاعت از خود فرا خواهند خواند، در آن صورت می ترسم از آنان چیزی به تو برسد که توانایی آن را نداشته باشی، به جز عبد الله بن عمر که در این مورد با کسی منازعه نخواهد کرد ... با اینکه می دانم حسین بن علی در بیعت با یزید، با تو موافقت نخواهد کرد و طاعتی از او برای یزید دیده نمی شود، به خدا سوگند! اگر من جای تو بودم، حتی کلمه ای با حسین رد و

بدل نمی کردم تا اینکه گردنش را بزدم، هر چه می خواهد بشود.

(۲) این مسأله بر ولید که کارکشته ترین و باخردترین فرد بنی امیه بود، گران آمد و به مروان گفت: «ای کاش! ولید به دنیا نمی آمد و چیزی قابل ذکر نمی بود».

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰ (حوادث سال ۶۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۵

(۱) مروان او را مسخره کرد و بر او خرده گرفته، گفت: «از آنچه به تو گفتم بی تاب مشو که آل ابو تراب از قدیم الایام دشمن بودند و همچنان هستند، آنها کسانی هستند که خلیفه عثمان بن عفان را کشتند و سپس به سوی امیر المؤمنین (معاویه) رفتند و با او جنگیدند...».

ولید بر او پرخاش کرد و گفت: «وای بر تو ای مروان از این سخنان! در مورد فرزند فاطمه، بهتر از این سخن بگویی که وی یادگار نبوت است» (۱).

آنان در مورد فراخوانی آن عده، همراهی شدند تا مطلب را به آنها بگویند و میزان همفکری آنان با قدرت حاکمه در این مورد را بدانند.

(۲)

### توضیحی در مورد موضعگیری مروان

مروان، ولید را به سرکوب مخالفان تشویق کرد و مخصوصاً امام حسین علیه السلام را مورد تأکید قرار داد، بر ولید اصرار کرد که آن حضرت را در صورت خودداری کردن از بیعت، به قتل برساند. من فکر می کنم موارد ذیل، وی را به این کار واداشته باشد:

(۳) ۱- مروان بر ولید کینه می ورزید و میان آنها دشمنی ریشه داری بود، او مطمئن بود که ولید راحت طلب است و آنچه را در مورد امام حسین به وی دستور داده شده اجرا نمی کند، پس از فرصت استفاده کرد و برای انجام اقدامات شدید بر ضد

امام حسین علیه السّلام بر او فشار وارد کرد تا موضعگیری اش برای طاغوت شام، مشخص شود و نسبت به وی بی اعتماد گردد و او را از حکومت مدینه، برکنار سازد، همین امر نیز محقق شد؛ زیرا یزید، هنگامی که از

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۱-۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۶

موضعگیری ولید نسبت به حضرت حسین علیه السلام آگاه شد، بر او خشم گرفت و وی را از منصبش دور ساخت.

(۱) ۲- مروان از معاویه ناخرسند بود چون خلافت را به پسرش سپرد و او را که شیخ امویان و سالخورده ترین آنان بود، رها کرد، وی می خواست یزید را به قتل امام گرفتار سازد تا سلطنتش بدین سبب از بین برود.

(۲) ۳- مروان از کینه توزان نسبت به حضرت حسین علیه السلام بود؛ زیرا آن حضرت سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که سرهای بنی امیه را درو کرد و پدرش، حکم را از مدینه تبعید نمود و او و نسل وی را لعنت فرمود، کینه مروان نسبت به خاندان نبوی بدان حد رسیده بود که مانع دفن جنازه حضرت حسن علیه السلام در کنار جدش رسول الله صلی الله علیه و آله گردید.

(۳) مورخان می گویند: وی ابو هریره را دوست نمی داشت؛ زیرا او آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سبطین و دور ریحانه آن حضرت شنیده بود، روایت می کرد، به طوری که مروان، روزی به عیادت ابو هریره رفته، به او گفت: «من از وقتی که با هم همراه گشتیم، در مورد هیچ چیزی از تو ناراحت نشدم، بجز در مورد دوستی ات نسبت به حسن و حسین».

(۴) «ابو



هریره» به وی پاسخ داد: «گواهی می دهم که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شدیم، آن حضرت شنید که حسن و حسین گریه می کردند، فرمود: دو فرزندم را چه شده است؟ فاطمه گفت: تشنه اند ... ای مروان! چگونه این دو را دوست نداشته باشم در حالی که از رسول خدا دیدم آنچه را دیدم» (۱).

(۵) مروان، ولید را به کشتن حضرت حسین علیه السلام تحریک کرد تا شاید اجابت

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۴ / ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۷

کند و او جاننش را که سرشار از کینه و دشمنی نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، سیراب سازد.

(۱) ۴- مروان، یقیناً می دانست که عهده دار خلافت خواهد شد، زیرا امام امیر المؤمنین، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، به وی خبر داده بود آنگاه که حسین بعد از واقعه صفین از وی شفاعت کرده بودند، آن حضرت فرمود: برای او حکومتی است همانند آنکه سگ، بینی خود را بلیسد، مروان آن را قبول کرده بود، لذا وی، ولید را به کشتن حضرت حسین علیه السلام تشویق کرد تا این کار سببی برای زوال ملک خاندان ابو سفیان و بازگشت خلافت به وی گردد.

(۲) اینها برخی از عواملی است که مروان را واداشت تا به ولید پیشنهاد کند که امام حسین علیه السلام را بکشد و در این مورد، وی نسبت به یزید اخلاص و وفاداری نداشته است.

(۳)

### احضار امام حسین علیه السلام

ولید، هنگام نیمه شب «۱» «عبد الله بن عمرو بن عثمان» را که غلامی نوجوان بود، به دنبال حضرت حسین علیه السلام و فرزند زبیر

فرستاد و علت اینکه در آن وقت وی را فرستاد، این بود که شاید در آن وقت شب، موافقت حضرت حسین علیه السلام با بیعت یزید را و لو مخفیانه، به دست آورد، او می دانست که اگر آن حضرت، این مطلب را از وی می پذیرفت عهدش را نمی شکست و از قولش، تخلف نمی کرد.

آن جوان رفت تا حسین علیه السلام و پسر زبیر را برای حضور نزد ولید فرا خواند،

---

(۱) البدایه و النهایه: ۱۴۷/۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۸

آن دو را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله یافت و آنها را برای آن کار دعوت کرد، آن دو، پذیرفتند به وی دستور دادند که برود.

(۱) «فرزند زبیر» پریشان شد و به امام گفت: فکر می کنید چرا وی در این ساعت که معمولاً دیداری ندارد، ما را احضار کرده است؟

- فکر می کنم طاغوتشان (معاویه) هلاک شده است، او برای گرفتن بیعت به دنبال ما فرستاده است، پیش از آنکه این خبر در بین مردم منتشر شود.

- من هم چیزی غیر از این گمان نمی کنم، تو می خواهی چه کار کنی؟

- هم اینک جوانانم را فراهم می آورم و سپس به سوی او می روم و آنان را بر در خانه، می نشانم.

- من بر تو می ترسم، اگر وارد شوی.

- من تنها در صورتی به نزد وی می روم که قدرت امتناع داشته باشم «۱».

(۲) سرور آزادگان به منزل خود رفت و غسل نمود و نماز خواند و به درگاه خدا دعا کرد «۲»، سپس اهل بیتش را فرمان داد تا سلاح بردارند و همراه وی خارج شوند. آنان، به سرعت برگرد آن حضرت فراهم آمدند و آن حضرت

به آنها دستور داد تا بر در خانه بنشینند و به آنها فرمود: «من داخل می شوم، پس اگر شما را فرا خواندم و یا صدای مرا شنیدید که بلند گشته است، همگی بر من داخل شوید».

(۳) امام، بر ولید وارد شد و مروان را نزد وی دید که میان آنها قطع رابطه وجود داشت، پس امام آن دو را به نزدیک شدن و اصلاح و ترک کینه ها امر فرمود

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۴-۱۵.

(۲) الدر النظیم، ص ۱۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۲۹

روحیه امام علیه السلام- که بر آن سرشته شده بود- اصلاح بود، حتی میان دشمنان و مخالفانش، پس آن حضرت علیه السلام به آنها فرمود: «با هم وصلت داشتن از قطع رابطه بهتر است و صلح از فساد بهتر، اینک برای شما وقت آن فرا رسیده است که با هم باشید، خداوند میان شما را اصلاح نماید» (۱).

(۱) آن دو، پاسخی به آن حضرت ندادند و سکوتی سهمگین بر آنها دست یافته بود. آنگاه امام، روی به ولید کرد و به او گفت: «آیا خبری از معاویه به تو رسیده است؟ زیرا وی بیمار و بیماری اش طولانی شده بود، اکنون حالش چطور است؟».

ولید با صدایی اندوهناک و پریشان گفت: «خداوند تو را در مرگ معاویه اجر دهد، او برای تو عمویی با صداقت بود و اینک طعم مرگ را چشیده، این نامه امیر المؤمنین یزید است...».

(۲) حضرت حسین استرجاع کرد و به وی فرمود: «مرا برای چه دعوت کرده ای؟».

- تو را برای بیعت دعوت کرده ام (۲)».

امام علیه السلام فرمود: شخصی مانند من، مخفیانه بیعت نمی کند و بیعت مخفیانه از من

پذیرفته نمی شود، پس هر گاه برای مردم خارج شدی و آنان را برای بیعت فرا خواندی، ما را نیز همراه آنان دعوت می نمایی و کار یکسان خواهد بود».

(۳) امام، درخواست کرد که مسأله تا هنگام صبح تأخیر داده شود تا اجتماع عظیمی از مردم تشکیل شود و آن حضرت نظر خود را در محکوم کردن بیعت

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۱۵.

(۲) الفتوح ۵/۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۰

یزید، اعلام نماید و همت مسلمانان را برای انقلاب و سرنگون کردن حکومت یزید به قیام فرا خواند.

(۱) ولید- بنا به گفته مورخان- عافیت طلب بود و فتنه را نمی پسندید، پس از امام به خاطر گفتارش، تشکر کرد و به آن حضرت اجازه داد که به خانه اش برگردد.

(۲) در اینجا، آن فرومایه پلید، «مروان بن حکم» خشمگین و پرکینه بر ولید فریاد زد: «اگر این ساعت از تو دور شود و با تو بیعت ننماید، دیگر هیچ گاه این گونه بر وی قدرت نخواهی یافت تا اینکه میان شما و میان وی کشته ها فراوان گردند. او را بازداشت کن که بیعت کند و گرنه گردنش را بزن».

(۳) سرور آزادگان به سوی آن ترسوی پلید، ترسوزاده دون، برخاست و به وی فرمود: «ای فرزند آن زن زاغ چشم! آیا تو مرا می کشی یا او؟ به خدا! دروغ گفתי و پست همت شده ای» «۱».

(۴) سپس، روی به ولید کرد و او را از عزم و تصمیم خود در نپذیرفتن بیعت یزید، آگاه کرده گفت: «ای امیر! ما، اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگان و محل رحمت هستیم. خداوند به خاطر ما (خلقت را) گشود و

به خاطر ما پایان داد، یزید، مردی فاسق است، شراب خوار و کشنده جانهای حرام شده و آشکارکننده فسق می باشد، شخصی مانند من با کسی چون او بیعت نمی کند، ولی ما و شما صبح خواهیم کرد و می بینیم و می بینید که کدامیک از ما به خلافت و بیعت، شایسته تر است» (۲).

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۵.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۸-۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۱

(۱) این، نخستین اعلام آن حضرت به طور رسمی، پس از مرگ معاویه، در مورد رد کردن بیعت یزید بود که آن را در کاخ فرمانداری و در محل قدرت حاکم بدون اینکه اعتنایی و یا ترس و وحشتی داشته باشد، اظهار فرمود.

(۲) اظهار آشکار آن حضرت در مورد رد کردن بیعت یزید، بیانگر تصمیم آن حضرت و آماده ساختن خویشان برای فداکاری از عظمت مبدأ و شرافت عقیده اش بود؛ زیرا آن حضرت، به حکم موارث معنوی و به حکم خاندانش که محل فراهم آمدن همه کمالات انسانی هستند، چگونه با یزید بیعت می کرد، کسی که از عناصر فسق و فجور بود، اگر آن حضرت، وی را به عنوان پیشوایی بر مسلمین می پذیرفت، حیات اسلامی را به سوی انهدام و نابودی سوق می داد و عقاید دینی را به گمراهی و جهالت‌های عمیقی گرفتار می کرد.

(۳) سخن کوبنده و حقی که سرور آزادگان اظهار فرمود، مروان را ناخشنود ساخت، لذا با خشونت به ولید روی کرد و او را بر رها کردن حضرت، سرزنش نمود و گفت: «با من مخالفت کردی، به خدا! هرگز چنین فرصتی بر او پیدا نخواهی کرد».

(۴) ولید، تحت تأثیر منطق امام قرار گرفت و وجدانش بیدار گشت، لذا

به ردّ یاوه گوییهای مروان پرداخت و گفت: «وای بر تو! تو به من پیشنهادی دادی که دین و دنیا را از دست بدهم، به خدا! دوست ندارم همه دنیا را داشته باشم ولی حسین را بکشم، سبحان الله! آیا حسین را بکشم به این دلیل که گفته است: بیعت نمی کنم. به خدا! گمان نمی کنم کسی با خون حسین به دیدار خدا برود مگر اینکه میزانش سبک باشد و خداوند در روز قیامت به وی نظر نکند و تزکیه اش ننماید و عذاب دردناکی برای وی خواهد بود».

(۵) مروان او را به مسخره گرفت و گفت: «اگر نظر تو این باشد، به صواب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۲

دست یافته ای!» (۱).

حضرت حسین علیه السلام تصمیم گرفت مدینه را ترک کند و به سوی مکه برود تا به بیت الله الحرام پناه جوید و از شرّ امویان و تعدّی آنان در امان باشد.

(۱)

### امام حسین علیه السلام و مروان

حضرت حسین علیه السلام فردای آن شبی که عدم پذیرش بیعت با یزید را اعلام کرده بود، در میانه راه با مروان بن حکم روبه رو شد، مروان بی مقدمه به آن حضرت گفت: من دلسوز تو هستم، از من اطاعت کن تا رستگار و درست باشی! ... - «آن چه باشد ای مروان؟!».

- من به تو امر می کنم با امیر المؤمنین یزید، بیعت کنی که در دین و دنیا برایت بهتر است! (۲) امام به شدت ناراحت شد و استرجاع نموده، با منطقی رسا به گفتار مروان پاسخ داد و فرمود: «اگر ائمت به حاکمی همچون یزید مبتلا شود اسلام را باید بدرود گفت، وای بر تو ای مروان! آیا مرا به بیعت با یزید امر می کنی

که مردی فاسق است، تو گفتاری ناصواب بر زبان آورده ای ... من تو را بر گفته ات سرزنش نمی کنم؛ زیرا تو آن ملعونی هستی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تُوْرًا در حالی که در صلب پدرت حکم بن ابی العاص بودی، لعنت فرمود».

(۳) امام سپس اضافه کرد: «ای دشمن خدا! از من دور شو! که ما اهل بیت

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۳

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستیم، حق در میان ماست و زبانهای ما به حق سخن می گویند، من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابو سفیان و بر اسیران آزاد شده و فرزندان اسیران آزاد شده حرام است.

و فرمود: هرگاه معاویه را بر منبر دیدید، شکمش را پاره کنید، به خدا! مردم مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به آنچه دستور داده شده بودند، عمل نکردند...».

(۱) مروان پلید ناپاک به خشم آمد و فریاد کشید: «به خدا! از من جدا نمی شوی تا اینکه با خواری با یزید بیعت کنی؛ زیرا شما خاندان ابو تراب از کینه خاندان ابو سفیان سیراب شده اید و حق دارید که آنها را دشمن بدارید و آنها هم حق دارند که دشمن شما باشد».

(۲) امام نیز بر او فریاد کشید: «ای ناپاک! از من دور شو که من از اهل بیت پاک هستم، خداوند درباره آنان این آیه را بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل فرمود: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* «۱».

او نمی توانست کلام امام را تحمل کند. وی به

آتش درد و اندوه می سوخت، آنگاه امام به وی فرمود: «ای فرزند زن زاغ چشم! تو را مژده باد به هر چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله نمی پسندد، روزی بر پروردگارت وارد می شوی و جدم از تو درباره حق من و حق یزید، خواهد پرسید».

مروان به سرعت، نزد ولید شتافت و او را از سخنان حضرت حسین علیه السلام آگاه کرد «۲».

---

(۱) احزاب، ۳۳.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۳-۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۴

(۱)

### تماس گرفتن ولید با دمشق

ولید، یزید را از اوضاع حاکم بر مدینه آگاه کرد و او را از خودداری حضرت حسین علیه السلام از بیعت، باخبر ساخت که آن حضرت معتقد است طاعتی برای یزید بر وی نیست. یزید وقتی این مطلب را فهمید به شدت خشمگین شد.

(۲)

### دستورهای شدید از دمشق

یزید، دستورهای شدیدی برای گرفتن بیعت مجدد از اهل مدینه و کشتن حضرت حسین علیه السلام و فرستادن سر آن حضرت برای او به ولید داد که متن آن نامه چنین است: «از بنده خدا یزید، امیر المؤمنین به ولید بن عتبه، اما بعد: هرگاه این نامه من به دست تو رسید، بار دیگر با تأکید از مردم مدینه بیعت بگیر عبد الله بن زبیر را رها کن که وی تا وقتی که زنده باشد، از دست ما نمی رود، سر حسین بن علی علیه السلام همراه جواب باشد که اگر چنین کردی، افسار اسبان را برای تو خواهم گذاشت و نزد من جایزه و بهره فراوان و نعمت خواهی داشت، و السلام...».

(۳)

### عدم پذیرش ولید

ولید، رسماً آنچه را یزید بر عهده او گذاشته بود، در مورد کشتن حضرت حسین علیه السلام، رد کرد و گفت: نه به خدا! خداوند مرا قاتل حسین بن علی نخواهد دید... من فرزند دخت رسول الله صلی الله علیه و آله را نمی کشم هر چند همه دنیا را به من بدهد «۱».



زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۵

این نامه در حالی به دست وی رسید که امام از مدینه به سوی مکه خارج شده بود.

(۱)

### وداع حضرت حسین علیه السلام با قبر جدش

امام حسین علیه السلام در شب دوم به کنار قبر جدش صلی الله علیه و آله شتافت در حالی که غمگین و اندوهناک بود تا از ستم ستمکاران نزد آن حضرت شکایت برد.

امام علیه السلام در برابر قبر شریف ایستاد، دو رکعت نماز خواند، بسیار متأثر و افسرده خاطر بود، آنگاه از محتتها و گرفتاریهایی که بر آن حضرت وارد شده بود، شکایت کرد و گفت:

«خداوندا! این قبر پیامبرت محمد است و من فرزند دختر محمد، ماجراهایی برایم پیش آمده که تو می دانی. خداوندا! من معروف را دوست می دارم و از منکر، بیزارم، ای دارنده شکوه و عظمت، به حق این قبر و هر کسی که در آن است از تو می خواهم برای من آنچه را موجب رضایت تو و پیامبرت می باشد، انتخاب فرمایی.»

(۲)

### امام حسین علیه السلام جدش را در خواب می بیند

حضرت حسین علیه السلام برای مدتی طولانی به قبر جدش نگاه کرد، در حالی که اطمینان یافته بود که دیگر آن را نخواهد دید، آنگاه به گریه افتاد.

هنوز سپیده صبح ندمیده بود که آن حضرت را خواب فرا گرفت، جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با گروهی از فرشتگان آمده بود. آن حضرت، امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و میان دو چشم وی را بوسید در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۶

حالی که به وی می فرمود: «ای پسر! گویی که تو به زودی در کرب و بلا- در میان جمعی از امتم، کشته شده و سر بریده خواهی شد در حالی که تشنه خواهی بود و به تو آب نخواهند داد و تشنه کام خواهی بود اما سیراب نخواهی شد، آنها با

این وجود به شفاعتم در روز قیامت امید خواهند داشت، برای آنان در نزد خداوند، بهره ای نخواهد بود.

(۱) عزیزم! حسین! پدر، مادر و برادرت بر من وارد شده اند آنها مشتاق تو هستند، همانا برای تو در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آنها دست نخواهی یافت...».

(۲) امام حسین علیه السلام برای مدتی طولانی به جدش صلی الله علیه و آله نگاه کرد و عطوفت و مهربانی آن حضرت را نسبت به خود، به یاد آورد. آنگاه، اشتیاقش فزونی یافت و محنتهای بزرگی که از حکومت اموی بر او وارد می شد، در نظرش مجسم گشت؛ زیرا وی یا باید با فاجر بنی امیه بیعت کند و یا کشته شود. آنگاه به جدش متوسل شد و با تضرع به او گفت: «ای جد من! نیازی به بازگشت به دنیا ندارم، مرا نزد خود ببر و مرا با خود به منزلت وارد کن.».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله متأثر شد و به وی فرمود: «باید به دنیا بازگردی تا شهادت روزی ات شود و پاداش بزرگی که خداوند در آن برای تو قرار داده است، تو و پدر و عمو و عموی پدرت، روز قیامت در یک گروه محشور می شوید تا وارد بهشت گردید» (۱).

(۴) حضرت حسین علیه السلام پریشان و مضطرب، از خواب برخاست، در حالی که امواجی از درد و غم بر او دست یافته بود و به یقینی که کوچکترین شکی در آن

---

(۱) الفتوح ۵/ ۲۷-۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۷

راه نداشت، رسیده بود که حتما شهادت روزی اش خواهد گشت، پس همه اهل خانه اش را جمع کرد و آن خواب

غم انگیز را برایشان گفت، در آن روز در شرق زمین یا در غرب آن، هیچ کس بیش از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله غمگین و هیچ مرد و زنی بیشتر از آنان گریان نبود «۱».

(۱)

### وداع امام حسین علیه السلام با قبر مادر و برادرش

حضرت حسین علیه السلام در تاریکی شب به سوی قبر مادرش، یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و پاره تن آن حضرت رفت و مدتی در برابر قبر شریفش ایستاد، در حالی که نگاه های آخرین وداع را بر قبر می افکند و عواطف سرشار و مهربانیهای فراوانش را به یاد می آورد، دوست می داشت که زمین باز شود تا مادر، وی را همراه خود به زیر خاک برد، آنگاه به گریه افتاد و با قبر، وداعی گرم نمود و سپس به طرف قبر برادر پاکش حضرت حسن علیه السلام رفت و با اشک خود، زمین قبر را سیراب کرد، در همان حال دردها و غمها او را در بر گرفته بودند. پس از آن، غرق در اندوه و غم به خانه خود بازگشت «۲».

(۲)

### هراس بانوان بنی هاشم

هنگامی که امام تصمیم به ترک مدینه و پناه بردن به مکه گرفت، بانوان خاندان عبدالمطلب، در حالی که به شدت محزون و متأثر بودند، جمع شدند؛ زیرا خبرهای بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کشته شدن فرزندش

---

(۱) العوالم، ۱۷/ ۱۷۷-۱۷۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۸

حسین علیه السلام، به آنان رسیده بود.

(۱) آنها شروع به نوحه سرایی نمودند و صدایشان به گریه بلند شد. منظره ای هراس انگیز بود، حضرت حسین علیه السلام با اراده ای محکم، روی به آنان کرد و فرمود: «شما را به خدا! این کار را که معصیت خداوند و پیامبر می باشد، آشکار نکنید».

(۲) دلهایشان به درد آمد و فریاد زدند: «نوحه سرایی و گریه را برای چه کسی می خواهیم، امروز نزد ما همانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و

آله، علی، فاطمه و حسن در گذشته بودند ... خداوند ما را فدای تو قرار دهد، ای محبوب نیکان! ...».

(۳) یکی از عمه های آن حضرت به سوی او آمد در حالی که چهره اش برافروخته شده بود. با صدایی که از گریه مرتبا قطع می شد، گفت: هاتفی را شنیدم که می گفت:

و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت «آن کشته سرزمین طف، از خاندان هاشم، گردنهایی از قریش را به ذلت نشانند و آنها خوار شدند».

امام علیه السلام او را آرام کرد و دستور به شکیبایی داد همان گونه که دیگر بانوان از خاندان عبدالمطلب را چنین امر فرموده بود «۱».

(۴)

### همراه با برادرش فرزند حنفیه

«محمد بن حنفیه» پریشان نزد حضرت حسین علیه السلام شتافت در حالی که به

---

(۱) مقرّم، مقتل حضرت حسین علیه السلام ۱۳۷-۱۳۸. ۱

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۳۹

سختی قدم بر می داشت و از شدت غم و اندوه، به درستی راه خود را نمی دید، هنگامی که در جای خود قرار گرفت، روی به حضرت حسین علیه السلام کرد و با کلمات بریده ای همراه با اخلاص و دلسوزی نسبت به آن حضرت، گفت:

(۱) «برادرم! جانم فدای تو باد! تو محبوبترین مردم و عزیزترین آنان نزد من هستی، سوگند به خدا! نصیحتی را برای کسی از مردم، باز نمی دارم و کسی از تو به آن شایسته تر نیست، تو همچون جان و روح من هستی، تو بزرگ اهل بیت منی، تو کسی هستی که بر او اعتماد دارم و طاعتش بر گردن من است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی تو را شرافت بخشیده و از سروران اهل بهشت قرار داده است، من می خواهم پیشنهادی به تو

بکنم، پس آن را از من بپذیر...».

(۲) محمد، با این سخن دلسوزانه، عواطف سرشار خود را که پر از دوستی و احترام نسبت به برادرش بود، ابراز داشت. امام به سوی او توجه فرمود و محمد گفت: «به شما پیشنهاد می‌کنم که تا می‌توانی از بیعت با یزید بن معاویه و از سرزمینهای مختلف، دور شوی و سپس فرستادگان خود را برای مردم بفرستی، پس اگر با تو بیعت کنند، خداوند را بر آن، سپاس گویی و اگر برگرد کسی غیر از تو جمع شوند، خداوند نه دین تو را بدان سبب ناقص می‌گرداند، نه عقل تو را، نه بزرگواری و نه فضیلت را، من بر تو می‌ترسم که به شهری از این شهرها وارد شوی و مردم اختلاف پیدا کنند؛ گروهی همراه تو باشند و گروه دیگر بر علیه تو، آنگاه با هم به زد و خورد پردازند و تو نخستین هدف نیزه‌ها گردی، در آن صورت، بهترین همه این امت از حیث خود و پدر و مادر، خونس ضایع‌ترین و خاندانش، خوارترین می‌شوند...».

امام حسین علیه السلام به وی فرمود: «به کجا بروم؟» (۳) «در مکه اقامت کن که اگر در آنجا آرامش یافتی، همانجا می‌مانی و الاً به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۰

شنزارها و شکاف کوهها روی کن و از شهری به شهر دیگر برو تا ببینیم که سرنوشت مردم به کجا می‌انجامد و بدین ترتیب رأی تو درست‌ترین و کار تو دوراندیشانه‌ترین خواهد بود تا اینکه به پیشواز حوادث بروی و کارها در آغاز بر تو مشکل نگردد که به آنها پشت کنی» (۱).

(۱) امام، بی‌اعتنا به حوادث، به

سخن آمد و او را از عزم و تصمیم کاملش بر نپذیرفتن بیعت یزید، با خبر ساخت و فرمود: «برادرم! اگر در دنیا ملجأ و پناهگاهی نباشد، با یزید بن معاویه، بیعت نمی کنم».

(۲) فرزند حنفیه، به گریه افتاد، زیرا از واقع شدن مصیبتی کمرشکن، مطمئن شده بود و آن مصیبتها و محنتها را که بر برادرش جاری خواهد شد، به یاد آورد.

امام از دلسوزی اش تشکر کرد و به او فرمود: «برادرم! خداوند جزای خیر به تو بدهد؛ زیرا دلسوزی نمودی و به صواب رهنمون گشتی، من قصد دارم که به سوی مکه خارج شوم، من و برادران و برادرزادگان و شیعیانم، وضعشان وضع من و نظرشان نظر من می باشد، اما تو، اشکالی ندارد که در مدینه بمانی و در اینجا مسائل را ناظر باشی و چیزی از مسائل آن را بر من پنهان ننمایی» (۲).

(۳)

### وصیت امام حسین علیه السلام به فرزند حنفیه

امام، وصیتنامه جاویدان خود را برای برادرش فرزند حنفیه نوشت که در آن از عوامل انقلاب بزرگش بر ضد حکومت یزید، سخن گفته است. در این وصیتنامه بعد از نام خدا آمده است:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۱-۳۴۲.

(۲) الفتوح، ص ۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۱

(۱) «این است آنچه حسین بن علی علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه وصیت نموده است، حسین شهادت می دهد که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست که به حق از جانب او آمده است و بهشت حق است و آتش حق و روز قیامت بدون شک خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبرها هستند بر می انگیزد. من از روی بیهودگی و خودسری حرکت

نکرده ام و نه برای تباهی و یا ستم، بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم صلی الله علیه و آله قیام نموده ام، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و با روش جد و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم، هر کس مرا به حق بپذیرد، خداوند به حق سزاوارتر است و هر کس بر من اعتراض کند، صبر می کنم تا خداوند میان من این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است. این وصیت من برای تو است ای برادر!، من توفیقی جز به خدا ندارم که بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم» (۱).

(۲) به خاطر این هدفهای والا بود که امام، انقلاب جاویدانش را آغاز کرد؛ زیرا آن حضرت بیهوده و خودسرانه خارج نشد و در پی هیچ نفع مادی برای خود و خاندانش نبود، بلکه بر ضد حکومت ظلم و طغیان قیام کرد، می خواست بناهای بلند عدالت را در میان مردم به پای دارد و چه با شکوه است گفتار آن حضرت که فرمود:

(۳) «پس هر کس مرا به حق بپذیرد، خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس به من اعتراض کند، صبر می کنم تا اینکه خداوند میان من و این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است».

---

(۱) الفتوح: ۳۳-۳۴ خوارزمی، مقتل ۱/ ۱۸۸-۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۲

(۱) امام، قیام خود را چنین مشخص فرمود که برای احقاق حق و نابودی باطل بوده است. آن حضرت به نام حق، امت را فرا خواند که برگرد او جمع شوند تا حقوق خود را حمایت کنند و کرامت و عزت خود را

که به دست امویان در هم کوبیده شده بود، محافظت نمایند و اگر امت به ندایش پاسخ ندهد، حرکت انقلابی اش را با صبر و پایداری در مبارزه با ستمکاران و تجاوزکاران، ادامه دهد تا خداوند میان وی و آن قوم، حکم نماید که او بهترین حاکمان است... نیز آن حضرت مشخص نمود که می خواهد بر شیوه جد و پدرش حرکت کند نه بر شیوه هیچ یک از خلفا.

(۲) در این وصیتنامه مواردی است که در مطالعه علل قیام آن حضرت علیه السلام به آنها مراجعه می کنیم.

امام، پس از وصیت به برادرش محمد، برای سفر به مکه آماده گردید تا با حجاج بیت الله الحرام و دیگران، ملاقات کند و اوضاع موجود در کشور و آن بحرانها و خطرهایی که امت در روزگار یزید با آن دست به گریبان است، با آنان در میان بگذارد.

(۳) امام علیه السلام پیش از آنکه مدینه را به سوی مکه ترک کند، به مسجد جدش پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و در حالی که غرق در غم و اندوه بود، آخرین نگاه وداع را بر آن افکند، آنگاه به محراب جدش صلی الله علیه و آله و به منبر آن حضرت نگاه کرد و خاطرات آن محبتی برایش زنده شد که جدش صلی الله علیه و آله در هنگام خردسالی اش به وی ارزانی می داشت؛ زیرا حسین علیه السلام در همه دورانهای زندگی اش، آن محبتی را که جدش به وی عنایت می فرمود، فراموش نکرده بود آنگاه که درباره او می گفت:

«حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس که

زندگانی حضرت امام حسین علیه



حسین علیه السلام را دوست دارد، حسین، سبطی از اسباط است ...» (۱).

(۱) امام، به یاد آورد که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله ارزشهای والایی را که روح مبارکش در برداشت، به وی عطا فرمود، ارزشهایی که با داشتن آنها، خاتم پیامبران و سرور فرستادگان شده بود امام یقین داشت که آن حضرت تنها از روی عاطفه محض، آن توجه را به وی نداشت، بلکه دقت نظر دیگری داشت که همان باقی ماندن بر طریق رسالت و مبانی آن حضرت بود. امام، یقین پیدا کرد که باید آن فداکاری عظیم را تقدیم کند تا اسلام را از دستبرد تبهکاران مصون بدارد ...

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت در میان اهل بیتش، وارد مسجد شد، در حالی که در راه رفتن بر دو نفر تکیه داشت و گفتار «یزید بن مفرغ» را بر زبان می آورد:

لاذ عرت السوام فی فلق الصبح مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی من المهانہ ضیما و المنایا ترصدنی ان احیدا «۲» «نه هنگام سپیده صبح، پرندگان را پریشان سازم آنگاه که حمله کنم و نه مرا یزید بخوانند».

«روزی که به زور خواری بینم و اجلها به انتظار من باشند که از راه به در روم».

(۳) «ابو سعید» می گوید: هنگامی که این دو بیت را شنیدم، با خود گفتم که آن حضرت به آنها تمثل نجسته مگر برای تصمیمی که گرفته است، پس چیزی

---

(۱) ترمذی، سنن: ۵ / ۶۵۸ ح ۳۷۷۵؛ ابن ماجه، سنن ۱ / ۵۱ ح ۱۴۴؛ العوالم ۱۷ / ۳۳ - ۳۴ / باب ۱ / ح ۱ - ۴.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۴

نگذشت که به من خبر رسید آن

حضرت به سوی مکه حرکت نموده است (۱)».

(۱) امام، تصمیم بر فداکاری گرفته بود تا مسیر زندگی را تغییر دهد و سخن خدا و اندیشه خیر را در زمین بالا برد.

(۲) اما یثرب، مهد نبوت، هنگامی که خبر حرکت حضرت حسین علیه السلام در آن شایع شد، در حزن و اندوه فرو رفت و غم و درد بر مردمش سایه افکن شد؛ زیرا مطمئن شدند که خسارت سنگینی بر آنها دست خواهد یافت؛ چون پرتوی از نور رسالت که زندگی آنها را روشنی می بخشید، از آن دور می شد، آن عده از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که بر جای بودند به شدت اندوهگین شدند؛ زیرا در وجود حسین علیه السلام، ادامه وجود جدش صلی الله علیه و آله را می دیدند که آنان را از زندگی و سرگردانی در صحرا، رهایی بخشیده بود.

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۲۰۴/۱۴. طبری، تاریخ ۳۴۲/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۵

(۱)

## انقلاب حسینی عوامل و برنامه های آن

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۷

(۱) امام حسین علیه السلام آن طور که خود فرموده است، انقلاب بزرگش را نه بیهوده و خودسرانه آغاز کرد، نه ظالمانه و نه مفسدانه، بلکه آن حضرت، برای طلب اصلاح در اوضاع کشور حرکت کرد تا عدالت اجتماعی را میان مردم محقق سازد و عوامل سرخوردگی دردناکی را که مسلمین در سایه حکومت اموی بدان دچار شده و شکست و ننگ بر ایشان به بار آورده بود، از میان بردارد.

(۲) امام، برای اصلاح اوضاع حاکم بر کشور، حرکت کرد تا آنچه را امت از تواناییها و سرشتهایش از دست داده بود، به آن برگرداند و زندگی شرافتمندانه را به سوی

شریانهایش بازآورد که به وسیله آن اراده و آزادی خود را در مسیر مبارزه اش برای رهبری امتهای جهان در سایه حکومتی متوازن دارا گردد و همه تبعیضهای اجتماعی در آن نابود شده باشد و زندگی بر اساس دوستی و برادری مستحکمی برپا شود که آن حکومت خداوند، آفریننده وجود و بخشنده زندگی است، نه حکومت معاویه که مرکب حکومتش را بر پایه کشتن بینش انسان و فلج کردن حرکتهای فکری و اجتماعی اش، به پیش می راند.

(۳) امام علیه السلام انقلاب بزرگش را شروع کرد که به وسیله آن، کتاب خدا را آشکار ساخت و انقلاب خود را عبرتی برای خردمندان قرار داد، پس راه را روشن و هدف را مشخص فرمود و فکر را روشنی بخشید و به وسیله آن انقلاب، سدها و مانع هایی را که حکومت اموی در برابر پیشرفت فراگیری که اسلام برای فرزندان در نظر داشت نهاده بود، از میان رفت، پس از آن انقلاب، هیچ اثری از منفی گرایهای هولناکی که حکومت اموی در صحنه زندگی اسلامی ایجاد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۸

کرده بود، باقی نماند؛ زیرا امت، پس از کشته شدن امام، همچون قهرمانی قدرتمند پیا خاست، زندگی را به چیزی نشمرد و مرگ را به استهزا گرفت و فرزندان خود را به سوی انقلابهای پی در پی روانه ساخت تا اینکه حکومت اموی را سرنگون ساخت و خودسری اش را به پایان آورد.

(۱) امام، دست به انقلاب نزد مگر پس از آنکه همه وسایل در برابرش نابود شدند و هیچ امید برای اصلاح امت و رهایی آن از حرکت در پیچ و خمها باقی نماند و مطمئن شد که برای اصلاح، راهی جز

فداکاری و مرگ سرخ، وجود ندارد، این راه به تنهایی می‌توانست زندگی را دگرگون سازد و پرچم حق را در زمین به اهتزاز در آورد.

(۲) به اعتقاد من، مهمترین چیزی که خوانندگان بحثهایی از این قبیل، در جستجوی آنند، آگاهی بر علل انقلاب حسینی و برنامه ریزیهای آن است که در ذیل به آن می‌پردازیم.

(۳)

## علل انقلاب

### اشاره

شماری از مسئولیتهای دینی وظایف اجتماعی و غیره، امام علیه السلام را در بر گرفته و او را به انقلاب، تشویق نموده و به جانبازی و فداکاری واداشته بودند که بعضی از آنها بدین قرارند.

(۴)

### ۱- مسئولیت دینی

اسلام، مسئولیت بزرگی را در مورد آنچه در کشور مسلمین اتفاق می‌افتد، حوادث و بحرانهایی که با دین آنان منافات دارد و با منافعشان سازگار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۴۹

نیست، بر عهده هر مسلمان گذاشته است؛ در اسلام زیرا هیچ پذیرفته نیست که مسلمان، در برابر حوادث تکان دهنده ای که بر امت یورش می‌آورد و منافع آن را نابود می‌سازد، موضعی غیر مسئولانه و لا ابالیگرانه داشته باشد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله این مسئولیت را اعلام کرده و فرموده است: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» «هر کدام از شما در مورد اجتماع و مردمش مسئولیت دارد»، پس مسلمان در برابر خداوند مسئول است که اجتماعش را مورد توجه خود قرار دهد و برای حفظ منافع کشور و دفاع از امتش، بیدار بماند.

(۱) در پرتو این مسئولیت بزرگ است که امام با ستم امویان مبارزه نمود و با برنامه های آنان که هدفشان به بردگی کشیدن امت و خوار نمودن آن و به یغما بردن ثروتهایش می‌باشد، نبرد کرد، آن حضرت علیه السلام در مورد آنچه اسلام بر او واجب کرده مبنی بر این که با حکومت طاغوتی یزید جهاد کند، در برابر حرّ و یارانش سخن گفته است. آن حضرت علیه السلام فرمود:

(۲) «ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال

می شمارد و فرمان خدا را نادیده می گیرد و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می کند و با بندگان خدا به گناه و تعدی رفتار می نماید، ولی به سخن یا به عمل بر او اعتراض نکند، بر خداوند حق است که او را به جایگاهش وارد سازد».

(۳) وظیفه دینی بر امام واجب می ساخت که در برابر حکومت اموی قیام کند، حکومتی که حرامهای خدا را حلال شمرده و فرمانهایش را نادیده گرفته و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نموده بود، جمعی از علمای مسلمین به صراحت بیان کرده اند که وظیفه دینی بر امام واجب می ساخت که در صحنه های جهاد، در دفاع از اسلام، دست به عمل بزند. که بعضی از آنان عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۰

(۱) الف- امام محمد عبده: «امام محمد عبده» در بیان حکومت عادل و ظالم در اسلام به قیام امام بر ضد حکومت یزید اشاره نمود و قیام امام را وظیفه ای شرعی دانست و گفت: «اگر در دنیا حکومتی عادل یافت شود که شریعت را به پای دارد و حکومت ستمگر دیگری که آن را بر پای ندارد، بر هر مسلمانی واجب است که اولی را یاری دهد و دومی را فرو گذارد ... و از این گونه است قیام امام حسین علیه السلام سبط پیامبر صلی الله علیه و آله بر امام جور و ستم که به زور و منکر امور مسلمین را در دست گرفته بود، یزید بن معاویه که خداوند هم او را خوار بدارد و هم حامیانش یعنی «کرامیه» و «نواصب» را خوار نماید» (۱).

(۲) ب-

محمد عبد الباقي: «استاد محمد عبد الباقي سرور»، درباره مسئولیت دینی و اجتماعی که بر امام واجب می ساخت تا در برابر حکومت یزید به مبارزه برخیزد، گفته است: «اگر حسین علیه السلام، با یزید فاسق بی بندوبار بیعت می نمود که شراب و زنا را مباح ساخته و کرامت خلافت را به همنشینی با زنان آوازخوان، منحط نموده و جلسات شراب خواری را در مجلس حکومت برپا نموده و سگان و بوزینگان را خلخالهایی از طلا پوشانده بود در حالی که صدها هزار مسلمان گرسنه و محروم بر جای مانده بودند.

(۳) اگر حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد که با این وضع، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، این، فتوایی از حسین علیه السلام بر مباح شمردن این کار برای مسلمین می بود و سکوت وی نیز نشانه رضایت در این موارد بود و رضایت به ارتکاب منکرات، اگر چه به سکوت باشد، به حکم شریعت اسلام، گناه و جرم شمرده می شود ...

حسین با وضعی که در روزگار یزید داشت، در شبه جزیره عرب و بلکه در همه

---

(۱) تفسیر المنار ۱۲/۱۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۱

سرزمینهای اسلامی، به خاطر جایگاهش نزد مسلمین و قرابتش از رسول پروردگار جهانیان و به خاطر اینکه پس از مرگ بزرگان مسلمین، عظیم ترین فرد مسلمان آن روزگار از جهت علم، زهد، نسب و موقعیت بود، لذا وی آن شخصیتی بود که برای حمایت از میراث اسلامی، مسئولیت داشت، بنابراین، احساس مسئولیتی نمود که او را ندا می داد و از او می خواست تا منکرات را متوقف سازد، خصوصاً اینکه آن کس که این منکرات را انجام می داد و دیگران

را به ارتکاب آنها تشویق می نمود، همان کسی بود که در جایگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشِئْتَهُ بود، این یک.

(۱) دوّم اینکه: آن حضرت برای خلافت، بیعت‌هایی از جزیره العرب و سی هزار پیام از سی هزار نفر عراقی از ساکنان بصره و کوفه دریافت نمود که از او می خواستند برای مشارکت با آنان در جنگ با یزید بن معاویه حرکت کند و با تکرار این پیامها بر او اصرار ورزیدند تا آنجا که رئیس آنان، عبد الله بن حصین، گفت: ای حسین! در روز قیامت، از تو نزد خداوند متعال، شکایت خواهیم کرد، این چگونه ممکن است در حالی که حسین، حمیتی دینی و غیرتی اسلامی داشت و مفسد را در برابر چشمان خود می دید؟! چگونه ممکن است به ندای آنان پاسخ ندهد؟! بنابراین، ندایشان را آن گونه که شریعت اسلامی دستور می دهد، پاسخ مثبت داد و به سوی عراق حرکت نمود» (۱).

(۲) این، نظر به غایت محکم است، زیرا همراه با دلایل شرعی است که مسئولیت جهاد و قیام بر ضد حکومت طاغوت زمان را بر عهده امام قرار می دهد.

---

(۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۲

(۱) ج- عبد الحفیظ ابو السعود: «استاد عبد الحفیظ ابو السعود» می گوید: «امام حسین علیه السّلام ملاحظه کرد که اینک- یعنی پس از هلاکت معاویه- عدم پذیرش خود را نسبت به این بیعت اعلام کند و برای خود از مسلمین بیعت بگیرد این کار برای محافظت از اسلام و رفع ظلم و دور کردن آن تبهکار (یزید) از آن جایگاه با ارزش، کمترین وظیفه به شمار می آمد» (۱).

(۲) د-

دکتر احمد محمود صبحی: و از جمله کسانی که از این مسئولیت دینی سخن گفته اند، «دکتر احمد محمود صبحی» است. وی می گوید: «در اقدام حسین علیه السّلام به بیعت با یزید، انحراف از اصول دین می بود؛ زیرا سیاست دینی مسلمین، وراثت سلطنت به صورت ولایت عهدی را چیزی جز بدعتی هرقلی نمی دانست که بر اسلام داخل گردانیده شده بود و از آنجا که انتخاب شخص یزید، با آن زشتکاری که از وی شناخته شده و تمایلی که به لهو و شراب خواری و همنشینی با بوزینگان داشت، برای اینکه منصب خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را عهده دار شود، بزرگترین گناه سیاسی در اسلام بود که هر کس در آن مشارکت می داشت و به آن راضی می بود، متحمل گناه آن می گشت، چه رسد به اینکه اقدام کننده به این کار، فرزند دخت رسول الله باشد. در این صورت، قیام حسین علیه السّلام، مسأله ای بود که به دعوت و عقیده بیش از سیاست و جنگ متصل می شد» (۲).

(۳) ه- علائلی: «علائلی» می گوید: وظیفه ای برای خلیفه وجود دارد که اگر انجام ندهد، بر ائمت واجب می شود او را سرنگون سازند و بر مردم واجب

---

(۱) سبط الرسول، ص ۱۳۳.

(۲) نظریه امامت نزد شیعه اثنا عشری، ص ۳۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۳

می گردد که بر ضد وی قیام کنند و آن تلاش در عمل به قانونی است که همه مردم در برابر آن خاضع هستند، در غیر این صورت، هر گونه تظاهری بر خلاف آن، خودسری و تبهکاری خواهد بود. نیز بر شخص مجری قانون، واجب است که بیش از هر شخص دیگری به احترام قانون تظاهر نماید



و مسئولیتش از این جهت، بزرگتر است، پس هرگاه پادشاه، فاسق شود و فسق خود را آشکار نماید و خداوند و پیامبرش و مؤمنان را نادیده گیرد، خضوع در برابر وی، چیزی جز خضوع برای فسق فحشا و منکر نخواهد بود و اعتماد بر وی چیزی جز اعتماد بر خودسری و فسق آشکار نیست. این همان معنای تحلیلی گفتار آن حضرت علیه السلام است که فرمود: یزید مردی فاسق، شراب خوار و آدمکش است که فسق را آشکارا انجام می دهد» (۱).

(۱) اینها برخی از نظریاتی است که جمعی از علما در مورد الزام شرعی امام به قیام بر ضد یزید طاغوتی ابراز نموده اند آن حضرت حق نداشته است در برابر ظلم و ستمی که یزید مرتکب می شد، موضعی بی تفاوت اتخاذ نماید.

(۲)

## ۲- مسئولیت اجتماعی

امام علیه السلام به جهت موقعیت اجتماعی اش، در برابر امت، به خاطر ظلم و ستمی که امویان بر آن وارد کرده بودند، مسئولیت داشت، چه کسی از آن حضرت به حمایت امت و دور کردن تعدی از آن شایسته تر بود، وی سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانه او بوده و دین، دین جدش و امت، امت جدش بوده است، او در درجه نخست، مسئول سرپرستی امت را داشت.

---

(۱) امام حسین علیه السلام، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۴

(۱) امام حسین علیه السلام معتقد بود در برابر این امت، مسئولیت دارد و انتخاب سکوت و خاموشی و عدم قیام در برابر حکومت اموی آکنده از ستم و گناه، به هیچ روی در تغییر اوضاع اجتماعی تأثیری نداشته است، لذا آن حضرت علیه السلام بار این مسئولیت بزرگ را به دوش

کشید و رسالت خود را با امانت و اخلاص، ادا کرد و جان خود و اهل بیت و یارانش را فدا نمود تا عدالت اسلام و حکم قرآن را به صحنه زندگی بازگرداند.

(۲)

### ۳- اقامه حجّت بر امام حسین علیه السلام

برای اعلام جهاد و مبارزه با نیروهای ستم و الحاد، حجّت بر امام اقامه گردید، زیرا نامه ها و هیأتها از مهمترین پایگاه نظامی در اسلام یعنی کوفه، پی در پی به آن حضرت می رسید، نامه های مردم آن مسئولیت خدایی را بر عهده آن حضرت می گذاشتند اگر به درخواستهای مصرانه آنان جهت رهایی دادنشان از ستمکاری و تعدی امویان، پاسخ مثبت نمی داد و طبیعی است که اگر آن حضرت به آنان پاسخ مثبت نمی داد، در برابر خداوند و در برابر امت در طول تاریخ، مسئول و حجّت بر آن حضرت برقرار می بود.

(۳)

### ۴- حمایت اسلام

از محکمترین عواملی که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آنها دست به قیام زد، حمایت اسلام از خطر حکومت اموی بود، آن حکومتی که می کوشید تا اسلام را محکوم کند و ریشه کن سازد و ارزشهایش را به خاک سپارد، زیرا یزید، در حالی که بر مسند خلافت اسلامی قرار داشت، کفر و الحاد خود را با این گفته اش اعلام نمود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۵ لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل «بنی هاشم در مملکت بازی نمودند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است».

(۱) این شعر، از عقیده جاهلی که یزید به آن پایبند بود، پرده برداشت؛ زیرا یزید به وحی، کتاب، بهشت و جهنم، اعتقادی نداشت و سبط پیامبر، ملاحظه کرد که اگر برای حمایت دین، قیام نکند، نوه ابو سفیان بر آن یورش خواهد برد و دیگر تنها نامی از آن خواهد ماند، بنابراین، آن حضرت علیه السلام انقلاب بزرگش را آغاز کرد که در آن، خود را قربانی دین خدا ساخت و

خون پاکش که معطر به عطر رسالت بود، مرهم این دین گردید و مسلّم است که اگر فداکاری آن حضرت نبود، از اسلام نه اسمی می ماند و نه رسمی، دین، دین جاهلیت و دین فحشا و فسق می شد و همه زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله و تلاشهای آن حضرت برای خیر و هدایت مردم، بر باد می رفت؛ چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله از پس غیب، آینده امتش را نگریست و با چشم یقین مشاهده کرد که چگونه امتش به انحراف از دین دچار می گردند و چه فتنه ها و مصیبت هایی به دست فرومایگانی از قریش بر آنان وارد می شود و مشاهده فرمود این حسین علیه السلام است که به حمایت اسلام بر می خیزد، آنگاه آن سخن جاویدانش را بر زبان آورد که: «حسین منی و انا من حسین؛ حسین از من است و من از حسینم» و به حق، پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین بود؛ زیرا فداکاری وی حمایت از قرآن بود و خون پاکش با گذشت قرون و اعصار، همچنان درخت اسلام را آبیاری خواهد نمود.

(۲)

## ۵- نگهداری اسلام

از درخشنده ترین عللی که امام حسین علیه السلام به خاطر آنها قیام کرد،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۶

پاکسازی خلافت اسلامی از پلیدیهای امویان بود که به ناحق بر آن جسسته بودند...؛ زیرا خلافت در روزگار آنان، آن گونه که اسلام می خواست، وسیله ای برای تحقق عدالت اجتماعی میان مردم و از بین بردن همه عوامل عقب ماندگی و فساد در زمین، نبوده است.

(۱) اسلام، مسأله خلافت را به اعتبار اینکه پایه محکمی برای گسترش حق و عدالت میان مردم است، بسیار مهم

دانسته است، زیرا اگر خلافت صالح باشد، همه ائمت به صلاح خواهند بود و اگر از وظایف آن منحرف شود، ائمت، دچار نابسامانی شدیدی در همه امور فکری و اجتماعی می گردند ... لذا اسلام به صورتی مؤکد به مسأله خلافت اهتمام ورزیده، متصدی آن را ملزم ساخته است که سرشتهای نیک و صفات والای عدالت و امانت و آگاهی از نیازهای ائمت در زمینه های اقتصادی، اداری و سیاسی داشته باشد و بر کسی که فاقد این صفات باشد، حرام گردانیده است که خود را نامزد خلافت سازد ... امام علیه السّلام در نخستین نامه هایش به اهل کوفه، از این صفات سخن گفته است که باید در وجود کسی که خود را نامزد امامت مسلمین و اداره امور آنان می نماید، به وفور موجود باشد.

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «سوگند به دینم که امام نیست جز آنکه به کتاب خدا عمل کند و به قسط رفتار نماید و به حق معتقد باشد و نفس خود را برای خدا نگهدارد» (۱).

(۲) پس هر کس به این صفات، آراسته باشد، حق دارد که خود را برای امامت مسلمین و خلافت آنان، عرضه بدارد و هر کس به آنها متصف نباشد، حقی برای تصدی این منصب مهم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن قرار داشت، ندارد ...

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۷

(۱) خلافت اسلامی تنها تسلطی زمانی بر ائمت نیست، بلکه نیابتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ادامه ذاتی حکومت درخشان آن حضرت است. امام حسین علیه السّلام دید که منصب جدش به دست شراب خواری افتاده است که جز

شهوات و خواسته هایش چیزی را نمی شناسد، بنابراین، آن حضرت علیه السلام بپا خاست تا وجود تابان و گذشته درخشان را به خلافت اسلامی بازگرداند.

(۲)

## ۶- آزادسازی اراده امت

در روزگار معاویه و یزید، امت، اراده و اختیاری از خود نداشت و کالبدی بی جان بود که نه احساسی داشت و نه اختیاری؛ زیرا قید و بندهای گرانی بر آن بسته بودند و روزه های نور و بینش را به رویش مسدود کرده و میان آن و میان اراده اش حایل ساخته بودند.

(۳) حکومت اموی، به تخدیر مسلمین و فلج ساختن اندیشه آنان همت گماشت، مسلمین، دلهایشان همراه امام حسین علیه السلام بود، اما آنان نمی توانستند از قلبها و ضمیرهایشان پیروی کنند، از آن جهت که حکومت امویان، به زور بر آنها تسلط یافته بودند و چیزی از کارهای خود را مالک نبودند؛ نه اراده ای برایشان بود و نه اختیاری، نه عزمی و نه تصمیمی، همچون مجسمه هایی شده بودند که در آنها نه احساسی بود و نه حرکتی، جامه خواری بر آنها پوشانیده شده و در زیر تازیانه های امویان و تجاوز آنان، فرومایه و بی مقدار گشته بودند.

(۴) امام، به سوی صحنه های جهاد و فداکاری رهسپار گشت تا در مسلمانان، روح عزت و کرامت بدمد، شهادت آن حضرت، نقطه تحولی در تاریخ مسلمین و حیات آنان بود، آنگاه آنان به یکباره دگرگون گشتند و به سلاح نیروی عزم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۸

و تصمیم، مسلح شدند و از همه منفی بافیهایی که بر آنها دست یافته بود، رها گشتند و مفاهیم ترس و تسلیم که بر آنان پنجه زده بود، به اصول انقلاب و مبارزه مبدل شدند، آنان دست در دست، انقلابهای فراوانی را

پیا کردند که شعارشان این بود: «یا لثارات الحسین؛ انتقام حسین را بگیریم» و این شعار، همان فریاد رعدآسایی بود که تختهای سلطنت امویان را در هم کوبید و قدرتشان را به نابودی کشید.

(۱)

## ۷- آزادسازی اقتصاد ائمت

اقتصاد ائمت که شریان زندگی اجتماعی و فردی آن بود، دچار فروپاشیدگی شده بود؛ زیرا امویان به صورتی آشکار، به غارت خزانه مرکزی و اختصاص غنایم و دیگر نتایج جنگها و غنیمتها به خویشان پرداختند و به ثروتی عظیم دست یافتند و اموال فراوانی در خانه هایشان انباشته گردید که در مصرف آنها سرگردان شدند، معاویه در برابر مسلمین اعلام نمود که مال، مال خداست و مال مسلمین نیست و او به آن شایسته تر است. «سعید بن عاص» می گوید:

«شهرها و آبادیها، باغ قریش است!».

(۲) امویان به صرف اموال در راه مقاصد سیاسی شان پرداختند که هیچ ارتباطی به منافع ائمت نداشت. موارد برجسته صرف آن اموال، عبارت بودند از:

الف- خرید وجدانها و دینها که نمونه های تأیید کننده آن، در بحث از سیاست اقتصادی معاویه، قبلا بیان گردیده است.

ب- صرف اموال برای کمیته های جعل اخباری که وجود امویان را پشتیبانی می کرد و از ارزش اهل بیت می کاست که به صورتی مشروح

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵۹

به این امر اشاره نمودیم.

ج- بخششهای فراوان و عطایای بسیار به بزرگان و اشراف برای بستن دهانهای آنان در برابر ظلمی که حکومت در حق مردم مرتکب می شد.

د- صرف اموال در راه لهو و لعب و فحشا؛ زیرا خانه های آنان از زنان و مردان آوازخوان و وسایل موسیقی و دیگر منکرات پر شده بود.

(۱) اینها برخی از مواردی بود که برای آنها اموال، صرف می شد در حالی که

گرسنگی تن اّمّت را در کام خود فرو می برد و بینوایی گسترش یافته و شیخ فقر در همه سرزمینهای اسلامی، به چشم می خورد، به غیر از شام که در رفاه به سر می برد؛ زیرا قلعه محکمی بود که ستم و ظلم امویان آنها را حمایت می کرد.

امام حسین علیه السّلام پیا خاست تا اقتصاد اّمّت را حمایت کند و توازن زندگی معیشتی را به آنان بازگرداند.

(۲) آن حضرت، اموالی از خراج را که برای معاویه فرستاده می شد، مصادره نمود و اموال دیگری را نیز که در زمان یزید، از یمن به خزانه دمشق فرستاده می شد، در اختیار گرفته آنها را میان فقرا و نیازمندان تقسیم نمود. آن حضرت علیه السّلام بیش از هر چیزی، از این درد رنج می برد که می دید، فقر گریبان مردم را گرفته است و چیزی از بیت المال برای سامان دادن به زندگی آنان مصرف نمی شد.

(۳)

## ۸- ستمکاریهای اجتماعی

### اشاره

ستمکاریهای اجتماعی در سرتاسر سرزمینهای اسلامی گسترش یافته هیچ سرزمینی یافت نمی شد مگر اینکه دستخوش ظلم و ستم امویان شده بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۰

از نمونه های ستم آنان، موارد ذیل است:

(۱)

### الف- فقدان امنیت:

«امنیت»، در سرتاسر کشور از بین رفته ترس و وحشت، بر همه شهروندان دست یافته بود؛ زیرا حکومت اموی در ستم پیش رفته بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنده را به جرم روی برگرداند.

می گرفت و از روی گمان و تهمت، کیفر می داد، بی گناهان را بی حساب به زندانها و گورها روانه می ساخت، مردم در روزگار زیاد، می گفتند: «سعد را نجات ده که سعید هلاک شده است» هیچ کس یافت نمی شد مگر اینکه بر جان و مال خویش، هراسان بود، بنابراین، امام حسین علیه السّلام قیام کرد تا مردم را از این ستم هولناک، نجات بخشد.

(۲)

### ب- حقیر شمردن اّمّت:

خط سیاسی مورد توجه امویان، اقدام به ذلیل ساختن امت و حقیر شمردن آنان بود که از نشانه های آن حقیر شمردن، این بود که آنان گردن مسلمین را مهر می زدند آن گونه که اسبان را داغ می کردند و این علامت به بردگی کشاندن آنان بود. همچنین، آنها بر کف دست مسلمین علامتی را نقش می زدند تا آنها را برده معرفی کنند همان گونه که با بردگان روم و حبشه عمل می کردند «۱» امام علیه السلام به میدانهای جهاد شتافت تا درهای عزت و کرامت را به روی مسلمین بگشاید و آن کابوس تاریکی را که زندگیشان را به تاریکی محضی که کورسویی از روشنایی در آن دیده نمی شد، در هم شکند.

(۳)

## ۹- ستمهای هولناک نسبت به شیعیان

امام، از رنجهایی که شیعیان در زمان معاویه تحمل کردند و محنتها

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۱

و بلاهای فراوانی که کشیدند، سخت در رنج بود؛ زیرا معاویه در ظلم، ستم، و شکنجه و کشتار بی رحمانه آنان تلاشها کرد، تا آنجا که به امام حسین علیه السلام می گفت: «ای ابا عبد الله! دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم و آنان را غسل و کفن دادیم و بر آنان نماز گزاردیم و به خاکشان سپردیم» «۱».

(۱) معاویه بسیار کوشید تا با شیعیان، تصفیه حساب بنماید، ما به تفصیل از رنجهایی که در زمان معاویه متحمل شدند، سخن گفتیم که خلاصه آن بدین شرح است:

الف- اعدام بزرگان آنان، همچون «حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، صیفی بن فسیل» و دیگران.

ب- به دار کشیدن آنان بر روی تنه های درختان خرما.

ج- زنده به گور ساختن آنان.

د- ویران ساختن منازل آنها.

ه- نپذیرفتن شهادت آنان.

و-



محروم ساختن آنان از مقرری بیت المال.

ز- ترساندن و به هراس افکندن بانوان آنان.

ح- گسترش جوّ ترور و وحشت در میان همه طبقاتشان.

(۲) و دیگر انواع ستمکاری که شیعیان با آن دست به گریبان بودند، امام حسین علیه السلام از آنچه بر سر آنها آمده بود، به شدت نگران گردید و یادداشت مهم خود را برای معاویه فرستاد و در آن جرایمی را که معاویه در حق شیعیان مرتکب شده بود، بر شمرد که ما آن را در مبحث مربوط به

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۲

حکومت معاویه، بیان کردیم.

اقدامات بی رحمانه ای که حکومت اموی بر ضد شیعیان انجام داده بود، از عوامل انقلاب آن حضرت، برای رهایی آنان از آن وضعیت تلخ و دردناک و حمایت آنها از ظلم و ستم بوده است.

(۱)

#### ۱۰- محو کردن نام اهل بیت علیهم السلام

از برجسته ترین عواملی که سرور شهیدان علیه السلام به خاطر آنها قیام کرد، این بود که حکومت اموی، کوشید تا یاد اهل بیت علیهم السلام را محو کند و فضایل و مناقبشان را از یادها ببرد، معاویه در این راه، از پلیدترین وسایل استفاده نمود، که عبارت بودند از:

الف- جعل اخبار برای کم کردن ارزش آنان.

ب- به کارگیری دستگاههای تعلیم و تربیت، برای پرورش کودکان با دشمنی آنان.

ج- کیفر دادن هر کسی که از فضایل آنان یاد می کرد به شدیدترین مجازاتها.

د- ناسزاگویی به آنان بر منبرها، مناره ها و در خطبه های نماز جمعه.

(۲) امام حسین علیه السلام کنگره سیاسی بزرگی در مکه مکرمه منعقد ساخت و مسلمین را از اقدامات خطرناکی که معاویه

برای از بین بردن اهل بیت از صحنه اسلام انجام داده بود، آگاه کرد ... آن

حضرت علیه السلام با بی صبری در شوق جهاد، می گذاخت و دوست می داشت ای کاش! مرگش فرا می رسید ولی دشنام به پدرش را بر منبرها و گلدسته ها نمی شنید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۳

(۱)

## ۱۱- نابود کردن ارزشهای اسلامی

امویان به نابود کردن ارزشهای اسلامی همت گماشتند به نحوی که دیگر نشانی از آنها در متن زندگی مسلمانان دیده نمی شد، برخی از آنها عبارتند از:

(۲) الف- وحدت اسلامی: امویان، تفرقه و اختلاف را میان مسلمانان گسترش دادند و تعصبات قبیله ای را زنده ساختند و بدگویی میان خاندانها و قبایل عرب را تشویق نمودند تا وحدتی میان مسلمین پدید نیاید.

یزید، «اخطل» را تشویق کرد تا انصار را بد بگوید، آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه دادند و در روزهای غربت و محنت اسلام، از دین وی حمایت کردند.

پدیده آشکار در شعر آن روزگار، بدگویی بی شرمانه بود که شاعران، شایستگیهای ادبی خود را تنها به بدگویی و هنرنمایی در شیوه های نسبت ناروا و ناسزاگویی خاندانهایی که با قبایلشان رقابت می کرد، اختصاص دادند، شعر اموی از هر نوع سرشت انسانی یا هدفی اجتماعی، خالی بود و تنها پدیده بدگویی را در برداشت و بدین ترتیب با وحدت فراگیری که اسلام برای فرزنداناش می خواست، مخالفت گردید.

(۳) ب- مساوات: امویان مساوات عادلانه ای را که اسلام اعلام فرمود، نابود ساختند؛ زیرا عربها را بر غیر عرب مقدم شمردند و جو هراسناکی از تشنج و دسته بندی سیاسی میان مسلمین به وجود آوردند که نتیجه آن، این بود که موالی [مسلمانان غیر عرب] مجموعه ای از کتابها را در نقص عربها و نکوهش آنان تألیف نمودند همچنانکه عربها نیز کتابهایی در نقص موالی و حقیر شمردن

آنان نوشتند که در رأس کسانی که این گونه تشنج را میان مسلمین به وجود آورد، زیاد بن ابیه بود. او نسبت به عربها کینه توز بود و به نویسندگان فرمان داد تا از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۴

عربها بدگویی کنند.

این سیاست زشت، با روح اسلام مخالفت داشت که در همه حقوق و تکالیف میان مسلمین با اختلاف قومیتهاشان، مساوات را برقرار ساخت.

(۱) ج- آزادی: در طول مدت حکومت اموی، هیچ مفهومی از آزادی در صحنه زندگی وجود نداشت، زیرا نظام حاکم، مردم را در مورد هر اقدامی که با خواستههایش موافقت نداشت، به مجازاتی سخت و شدید می گرفت تا هیچ کس نتواند حقوق خود را مطالبه نماید و یا در مورد یکی از منافع مردم سخن بگوید، از آنجا که حکومت نطع «۱» و شمشیر، در آن روزگار برقرار بود.

سرور آزادگان، بپا خاست تا انسان مسلمان و دیگر انسانها را از ستم همگانی برهاند و حقوق مردم را که در روزگار معاویه تضییع شده بود، به آنان بازگرداند.

(۲)

## ۱۲- فروپاشی اجتماع

اجتماع در روزگار امویان منحط شد و فاقد همه ارزشهای اسلامی گردید، مهمترین عواملی که به انحطاط آن انجامید، عبارتند از:

۱- محروم ساختن اجتماع از تربیت معنوی که هیچ یک از خلفا به جز حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اهمیتی بدان نمی دادند، آن حضرت به این کار، توجهی خاص داشت ولی حوادث هولناک، وی را از ادامه راهش در اصلاح مردم و بهبودی اخلاقشان بازداشت.

۲- تلاش حکومت اموی در فاسد ساختن اجتماع و گمراه نمودنش هر

---

(۱) «نطع»، سفره ای چرمی بود که انسانها را بر روی آن سر می بریدند (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۵



که از حقیقت اسلام، و هدایت اسلامی دور بود را به خوراک اجتماع دادند این دو عامل، بنا به اعتقاد ما، از مهمترین عواملی هستند که به انحطاط آن اجتماع منجر شد... نشانه های آن از هم پاشیدگی و انحطاط عبارت بودند از:

(۱) الف- پیمان شکنی: بیشتر فرزندان آن اجتماع، شکستن عهد و پیمان را گناه نمی دانستند؛ زیرا وفا نکردن آن را امری عادی و معمول میان مردم می شمردند که «کسرای عرب» آنان را بر این کار تشویق نمود؛ زیرا در سخنرانی اش در «نخيله» اعلام کرده بود به هیچ تعهدی که برای امام حسن، بر خود لازم کرده، وفا نخواهد کرد و عمدا همه وعده هایی را که به آن حضرت داده بود، بر هم زد و وفا نمود... این پدیده از آشکارترین خصایص کوفیان بود؛ زیرا عظیم ترین عهد و پیمانها را با امام حسین علیه السلام جهت یاری رساندن به آن حضرت و مبارزه با دشمنش بستند، اما آنچه را با خداوند عهد و پیمان منعقد کرده بودند، شکستند و آن حضرت را یاری نمودند و به قتل رساندند.

(۲) ب- عدم خودداری از دروغ گویی: از بیماریهایی که آن اجتماع بدانها دچار شده بود، خودداری نکردن از دروغ گویی است، مخصوصا کوفیان که بدان گرفتار گشته بودند؛ زیرا آنان هنگامی که امام حسین علیه السلام را، محاصره کرده بودند تا آن حضرت را بکشند، حضرت علیه السلام سؤالی را بر فرماندهان لشکریانی که با وی برای حرکت به سوی آنان مکاتبه کرده بودند، مطرح فرمود و گفت:

«ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! و ای زید بن حرث! آیا به من

ننوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز و خرم گشته و تو به سوی سربازانی که برای تو آماده هستند، وارد می شوی ...».

آن جانهای پلید از تعمد در دروغگویی شرمی نداشتند و همگی به وی پاسخ دادند: ما چنین نکرده ایم!!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۶

امام در عجب شد و به آنان فرمود: «سبحان الله! آری به خدا که شما چنین کرده اید ...».

در حالی که آنان با گناهانی که مرتکب شده بودند، گرفتاریها و مصایب بسیاری را متوجه اجتماع ساختند و پیشوایان ظلم و جور برای ستم به مسلمین و اجبار آنان به آنچه نمی خواستند، همان افراد را سلاح خود قرار دادند.

(۱) ج- عرضه کردن وجدانها برای فروش: از فرومایه ترین حالتی که آن اجتماع در انحراف و انحطاط بدانها رسیده بود، عرضه نمودن وجدانها و دینها برای فروشی آشکار به قدرت حاکمه بود، ما این مورد را به صورت مفصل هنگام بحث از روزگار معاویه بیان کردیم.

(۲) د- روی آوردن به خوشگذرانی: اجتماع، حریصانه به لهو و لعب و فحشا روی آورد، امویان به صورت مستقیم، زندگی غیر مسئولانه را برای متزلزل نمودن عقیده دینی در نفوس مردم و دور کردن آنها از آنچه اسلام در مورد توازن در رفتار فرد دستور می دهد، تشویق می نمودند.

اینها برخی از بیماریهایی است که اجتماع اسلامی بدانها دچار گردیده بود و به بی بندوباری و انحطاط ارزشهای آن منجر شد، امام حسین علیه السلام برای پایان دادن به انحطاط و انحرافی که امت بدان مبتلا شده بودند، دست به قیام زد.

(۳)

### ۱۳- دفاع از حقوق خود

امام حسین علیه السلام برای دفاع از حقوق خود که امویان آنها را غارت و غصب نموده بودند، قیام

کرد که مهمترین آنها به اعتقاد ما عبارتند از:

(۴) الف - خلافت: امام حسین علیه السلام همچون پدرش، ایمان داشت که عترت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۷

پاک، به مقام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سزاوارتر و به جایگاه وی از دیگران شایسته ترند؛ زیرا آنان اهل بیت نبوت، معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه هستند، خداوند به خاطر آنان، آغاز و به خاطر آنان پایان داد، - بنا به تعبیر حضرتش - او با این عقیده از دوران کودکی رشد یافته بود؛ زیرا در آن دوران بود که به سوی عمر، - در حالی که بر منبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نشسته بود - شتافت و بر او فریاد زد: «از منبر پدرم پایین بیا و به سوی منبر پدرت برو».

(۱) تنها امام حسین علیه السلام چنین احساسی نداشت بلکه این مسأله نزد ائمه اهل بیت علیهم السلام همگی وجود داشت، زیرا آنان معتقد بوده اند که خلافت از حقوق آنان است؛ زیرا آنها نزدیکترین مردم به رسول خدا و آگاهترین افراد نسبت اهداف آن حضرت بوده اند ...

مطلب قابل توجه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که حضرت حسین علیه السلام خود، به موجب معاهده صلح مورد اتفاق، خلیفه شرعی بوده است؛ زیرا در بندهای آن معاهده آمده بود معاویه حق ندارد امر خلافت بعد از خود را به کسی واگذار کند و امر خلافت بعد از او برای حضرت حسن خواهد بود که اگر اتفاقی برایش پیش بیاید، به حضرت حسین علیه السلام بر می گردد «۱».

بنابراین، بیعت یزید، شرعی نبوده و امام حسین علیه السلام بر ضد امامی از ائمه مسلمین،



آن گونه که بعضی افراد دارای طرز تفکر اموی معتقد هستند، قیام نموده است، بلکه آن حضرت علیه السّلام بر ضد ظالمی که حقش را غصب کرده بود، (۲) قیام کرده است.

ب- خمس: «خمس» حق واجب شده ای برای اهل بیت علیهم السّلام است که

---

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۲۹۸، الإصابه ۱/ ۳۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۸

قرآن بر آن تصریح نموده و سنّت در مورد آن متواتر شده است، ولی حکومت‌های قبلی آن را غارت نمودند و چیزی از آن را ادا نکردند تا حرکت مقاومت را نزد علویان فلج نمایند، امام حسین علیه السّلام در سخنش با «ابو هره»، که او را از خروج بر ضد بنی امیه نهی کرده بود، به این مطلب اشاره نمود و فرمود: «وای بر تو ای ابو هره! بنی امیه مال مرا گرفتند و من صبر کردم».

(۱) گمان غالب این است مالی که بنی امیه از آن حضرت گرفته بودند، همان «خمس» باشد. «دعبل خزاعی» در قصیده درخشانش که آن را در خراسان در حضور امام رضا علیه السّلام خوانده، به این مطلب اشاره نمود و گفته بود:

اری فیئهم فی غیرهم متقسماو ایدیهم من فیئهم صفرات «می بینم که حقشان میان دیگران تقسیم شده و دستشان از حقشان خالی است».

امام رضا علیه السّلام از این بابت، متأثر شد و دستهای خود را زیر و رو کرد و فرمود: «به خدا که خالی هستند».

(۲) منع علویان از دستیابی به خمس به عنوان یکی از منابع اصلی زندگیشان سبب تأثر و گرفتاری فراوانی برای آنان گردید. شاید امام حسین علیه السّلام، با قیام خود، بازگرداندن این حق سلب

شده به اهل بیت را در نظر داشته است.

(۳)

#### ۱۴- امر به معروف

از قوی ترین عواملی که سرور آزادگان علیه السّلام به خاطر آنها قیام کرد، برپا داشتن «امر به معروف و نهی از منکر» بود که از پایه های اساسی این دین می باشد و در درجه اول، امام درباره آن مسئولیت دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۶۹

(۱) امام علیه السّلام در وصیت به برادرش «ابن حنفیه» که علل قیامش بر ضد یزید را در آن توضیح داده، این مطلب را بیان کرده است، آن حضرت علیه السّلام فرمود: «من نه خودسرانه و بیهوده خارج شده ام، نه ستمکار و نه مفسد، بلکه برای طلب اصلاح در امتّ جدّم خارج شده ام، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم».

(۲) امام علیه السّلام به میدانهای جهاد شتافت تا این بنای بلند را که زندگی شرافتمندانه در اسلام، بر آن بنا شده است، به پای دارد؛ بنایی که پایه هایش در روزگار حکومت اموی ویران گشته بود؛ زیرا در زمان آنان، معروف، منکر شده بود و منکر، معروف و امام در بسیاری از مواضع بر آنان اعتراض نمود که از جمله آنها سخنرانی درخشان آن حضرت در برابر مهاجرین و انصار بوده است که بازماندن آنان از نصرت حق و براندازی باطل و ترجیح دادن آسودگی را محکوم کرد که آن را در بخش نخست این کتاب، بیان کرده ایم.

(۳) از آنچه آن حضرت علیه السّلام در روز عاشورا در برابر یاران و اهل بیتش در این زمینه فرموده است، این بود که: «آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد تا مؤمن به لقای پروردگارش راغب گردد».

آن حضرت، مرگ

را بر زندگی ترجیح داد؛ زیرا حق را دید که متلاشی گشته و باطل گسترش یافته بود.

(۴)

### ۱۵- ریشه کن ساختن بدعتها

حکومت اموی به گسترش بدعتها میان مسلمین، همت گماشت که هدفی جز نابودی اسلام و شکست آن نداشته است، امام علیه السلام در نامه ای که برای اهل بصره فرستاد، به این موضوع اشاره کرده، فرمود: «سنت، از بین برده شده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۰

و بدعت، زنده گشته است» (۱).

امام علیه السلام بپاخاست تا بدعتهای جاهلی را که امویون ایجاد کرده بودند، نابود سازد و سنت جدش را که آنان از بین برده بودند، زنده نماید، بنابراین، نهضت جاویدانش، برای نابودی جاهلیت و برافراشتن پرچم اسلام بوده است.

(۱)

### ۱۶- فرمان نبوی

پیامبر صلی الله علیه و آله از پس غیب، آنچه را که از خطرهای هولناک به دست امویان به سراغ اسلام خواهد آمد، مشاهده فرمود، تجدید رسالت و جاویدان ساختن اصول آن جز با فداکاری فرزندش امام حسین علیه السلام به هیچ صورت، ممکن نبوده است؛ زیرا آن حضرت بود که باید زره بازدارنده برای نگهداری اسلام باشد، لذا به وی دستور جانبازی و فداکاری داد چنانچه حضرت حسین علیه السلام این مطلب را در پاسخ دلسوزانی که او را از خروج به سوی عراق باز می داشتند، بیان فرمود. آن حضرت علیه السلام به آنان چنین گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دستوری داده است و من برای انجام آن می روم...».

(۲) مورخان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله خبر کشته شدن حضرت حسین علیه السلام را به مسلمین گفته و آنان را از شهادت آن حضرت و مصیبتهای عظیمی که بر وی وارد خواهند شد آگاه ساخت و پیوسته برای آن حضرت، اظهار تألم می نمود و قاتلش را لعنت می کرد.

(۳) همچنین

حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام نیز از شهادت آن حضرت و آنچه بر او خواهد گذشت خبر داده بود؛ چنانچه در بخش نخست از این کتاب، اخبار

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۱

متواتر در این مورد را بیان کردیم ....

امام حسین علیه السّلام اطلاع کاملی از آنچه بر او خواهد گذشت داشته است؛ زیرا آن را از جدّ و پدرش شنیده و به شهادت یقین حاصل کرده بود و هیچ امیدی به زندگی نداشته، با عزم و تصمیم در امتثال فرمان جدّش در این مورد، به سوی مرگ رفت.

(۱)

## ۱۷- عزّت و کرامت

از مهمترین عواملی که سرور آزادگان به خاطر آنها قیام کرد، «عزت و کرامت» بود؛ زیرا امویان می خواستند وی را مجبور به خواری و ذلت کنند و آن حضرت نپذیرفت جز اینکه با عزّت، در زیر سایه شمشیرها و نیزه ها زندگی کند، خود آن حضرت در روز عاشورا این مطلب را چنین بیان فرمود:

«همانا این بد نسب فرزند بد نسب، دو چیز را معرفی کرده است؛ شمشیر کشیدن و یا خوار گشتن، هیئات که ما خواری را بپذیریم، خداوند و رسولش و جانهای بزرگ منش و همتهای بلند آن را برای ما نمی پذیرند که اطاعت از فرومایگان را بر شهادت همچون بزرگان، ترجیح دهیم...».

(۲) و باز آن حضرت علیه السلام فرمود: «مرگ را چیزی جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی شناسم...».

آن حضرت، با لبانی پر خنده، در راه بزرگ منشی و عزت خویش، مرگ را در آغوش کشید و همه چیز را به خاطر آزادی و کرامت خود، قربانی نمود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۲

(۱)

## ۱۸- حيله و سفاکی امویان

امام حسین علیه السلام یقین داشت که امویان، وی را رها نخواهند کرد و از حيله و خیانت نسبت به آن حضرت، دست بر نخواهند داشت، حتی اگر با آنها صلح کند و بیعت نماید زیرا:

(۲) الف- امام، درخشان ترین شخصیت در جهان اسلام بود و مسلمانان در درون خویش، نسبت به وی دوستی و ارادتی خالص داشتند؛ زیرا آن حضرت، نوه پیامبرشان بود و سرور جوانان اهل بهشت و طبیعی بود که برای امویان، تحمل پذیر نبود که شخصیتی با نفوذی قوی و جایگاهی بلند در همه زمینه ها وجود داشته باشد؛ زیرا این امر، خطری بر

قدرت و سلطنتشان به حساب می آمد.

(۳) ب- امویان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله کینه داشتند؛ زیرا آن حضرت در واقعه بدر، آنان را به کشتن داد و شکست و ننگ را نصیب آنها کرد، یزید منتظر فرصتی برای گرفتن انتقام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا انتقام بدر را از آنها بگیرد.

راویان می گویند که وی می گفت:

لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل «من از خندق نیستم اگر از فرزندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم».

هنگامی که انتقام خود را گرفت و کینه هایش را با قتل عام آنها فرو نشاند، شروع به زمزمه کرد و می گفت:

قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه بیدر فاعتدل «ما بزرگ بزرگانشان را کشتیم و با بدر، برابر نمودیم و برابر شد».

(۴) ج- امویان به مکر و پیمان شکنی شناخته شده بودند، زیرا امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه نمود و خلافت را به وی سپرد، با وجود این، معاویه به وی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۳

خیانت کرد و او را مسموم ساخت و به قتل رساند و نیز آنان به مسلم بن عقیل، امان دادند و نسبت به وی خیانت کردند ... در مباحث قبلی، بعضی از شخصیتها را که معاویه از روی ترس، آنها را ترور نمود، ذکر کردیم.

(۱) امام حسین علیه السلام اعلام کرد که بنی امیه، او را رها نخواهند کرد. آن حضرت علیه السلام به برادرش «محمد بن حنفیه» می گوید: «اگر وارد سوراخ خزنده ای از خزندگان شوم، مرا بیرون می آورند و می کشند». نیز حضرتش علیه السلام به «جعفر بن سلیمان ضبعی» فرمود: «به خدا! مرا

رها نخواهند کرد تا این علقه (یعنی قلب مبارکش) را از درونم خارج کنند».

امام علیه السلام برگزید که بر علیه آنان، اعلام جنگ کند و به مرگی شرافتمندانه بمیرد که تخت سلطنت آنها را به لرزه آورد و جبروت و طغیانشان را نابود سازد.

اینها برخی از عواملی است که سرور آزادگان را واداشت تا بر ضد حکومت یزید، دست به انقلاب بزنند.

(۲)

### نظریه ای بی ارزش

گروهی از متعصبان بنی امیه، قیام امام علیه السلام بر علیه یزید را قیامی به خاطر سلطنت و دستیابی به ثروتهای کشور دانسته اند، این نظریه بر کینه آنان نسبت به امام علیه السلام دلالت دارد به خاطر پیروزیهای برجسته ای که آن حضرت در نهضت مبارکش به دست آورد که هیچ مصلح اجتماعی در روی زمین، چنین پیروزیهایی به دست نیاورده است.

(۳) شاید بعضی از آنان به خاطر جهلشان نسبت به حقیقت نهضت حسینی و عدم آگاهی از علل آن معذور باشند؛ زیرا امام به یقین می دانست که انقلابش در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۴

صحنه های نظامی شکست خواهد خورد؛ زیرا خصمش، از پشتیبانی ارتشی فراوان با قدرت و نیروی بسیار، برخوردار بود ولی آن حضرت هیچ نیروی نظامی نداشت تا سلطنت را به دست آورد و اگر آن گونه که می گویند، هدفش سلطنت بود، هنگام شنیدن خبر کشته شدن سفیرش، «مسلم بن عقیل» و برگشتن کوفه بر ضد وی، به حجاز و یا جای دیگری بازمی گشت و از نو برای رسیدن به هدفش شروع به فعالیت می کرد تا به مقصدش دست یابد.

(۱) امام می دانست که اوضاع موجود، همه به نفع بنی امیه بوده و هیچ چیزی از آنها در پشتیبانی وی و یا

به منفعت او نبوده است.

(۲) «ابن خلدون» می گوید: «شکست حسین علیه السلام، امری حتمی بود؛ زیرا حسین، قدرتی نداشت که او را در شکست دادن امویان موفق سازد؛ چون طوایف «مضر» برای قریش تعصب داشتند و تعصب قریش برای خاندان عبد مناف و تعصب خاندان عبد مناف برای بنی امیه بود و قریش این را برای آنها می دانستند و دیگر مردمان نیز منکر آن نیستند» (۱).

(۳) انقلاب امام، به خاطر هدفی بود که این ظرفیت و اختیار از دست داده ها نمی توانند آن را بیندیشند. زیرا قیام آن حضرت بر ضد حکومت یزید، به خاطر حمایت از ارزشهای اسلامی و ارزشهای والا از دست امویان است که با تیشه به ریشه آنها حمله برده بودند ...

(۴) یکی از نویسندگان معاصر می گوید: «ما حق داریم بپرسیم که هدف حسین علیه السلام چه بوده و آن حضرت برای چه مطلبی فعالیت داشته است؟ اگر هدف آن حضرت، هدفی شخصی برای ساقط کردن یزید بود تا خود، خلافتی را که

---

(۱) مقدمه، ص ۱۷۱، قاعده ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۵

مورد نظرش بود، در اختیار گیرد، این اصرار را در حضرتش نمی دیدیم که می خواست به سوی کوفه برود علی رغم اینکه مردم از دور او پراکنده شده و به ابن زیاد تسلیم گشته و برای روبه رو شدن و از بین بردن وی، با تعداد بسیار، سلاح به دست گرفته بودند. کوتاه نظرترین مردم می دانست که سرنوشت آن حضرت از آنچه کارش بدان انجامید متفاوت نبود، اگر حسین تا این درجه از کوتاه نظری بود، به مکه بازمی گشت تا از نو برای رسیدن به منصب خلافت تلاش کند ... و اگر هدفش



در آغاز کار رسیدن به منصب خلافت بود و هنگامی که خیر کشته شدن عموزاده اش به وی رسید، سفر خود را برای گرفتن انتقام از قاتلانش به خاطر اجابت خواسته خانواده و نزدیکانش ادامه داد،- آن گونه که بعضی از محققان ادعا کرده اند-، اگر هدفش این می بود، در می یافت گروهی که همراه وی برای گرفتن انتقام خارج شده و تعدادشان از نود نفر مرد، زن و کودک تجاوز نمی نموده است، به چیزی از آن هدف نمی رسیدند و همه آنها از بین می رفتند و خود حضرت نیز، جان خود را به صورت قربانی کم ارزشی در میدان انتقام گرفتن، فدا می کردند.

(۱) از این گذشته، وظیفه او برای انتقام گرفتن این بود که برگردد تا صفهای یاران و خویشان را جمع کند و با شمار عظیمی از افراد خشمگین و انتقامجو پیش آید.

(۲) بنابراین، مسأله، مسأله انتقام جویی و هدف، هدفی شخصی نبوده، بلکه مطلب، مطلب امت است و ماجرا برای حق بوده و اقدام، اقدامی فداکارانه بود که می خواست از خویشان مثالی برای جانبازی و فداکاری ارائه نماید، اصرار حسین علیه السلام برای رفتن به سوی کوفه، پس از آگاه شدن از عقب رفتن مردم آنجا و دست کشیدن آنان از جهاد، تنها برای این بود که با شهادت خود، پرچمی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۶

بر افرازد که آن اندک مردمانی که همچنان به ارزشها ایمان داشتند و از میان رهبران، کسی را می جستند که راه تلاش در مبارزه را به آنان نشان دهد... و نیز برای تحریک وجدان انسانهای وامانده ای که بر جای نشسته و از نگهداری حقوق و رعایت منافعشان، بازمانده بودند».

(۱) این

سخن، واقعیت درخشانی را که امام حسین علیه السّلام به خاطر آن مبارزه کرده بود، در بر می گیرد؛ زیرا آن حضرت، هیچ گونه منفعت شخصی را مد نظر نداشت، بلکه هدفش صلاح امت و نگهداری آنان از دست امویان بوده است.

(۲)

## برنامه ریزی برای انقلاب

### اشاره

امام حسین علیه السّلام ابعاد انقلاب را به صورتی عمیق و فراگیر، مورد مطالعه قرار داد و شیوه های آن را با آگاهی و ایمان، برنامه ریزی نمود و تصمیم گرفت که همه توانش را وارد میدان نبرد کند و همه چیز را در راه رهایی امت از گرفتاری در سایه حکومت سیاهی که همه خواستهای امت را نادیده گرفته بود، فدا کند ...

(۳) خاورشناس آلمانی «ماربین» برنامه ریزی امام حسین علیه السّلام برای انقلابش را متوجه گردیده و معتقد شده که حضرت حسین علیه السّلام از نخستین لحظه، پیروزی را انتظار داشت و پیروزی را در برنامه های خود می دانست؛ زیرا حرکت حضرت حسین علیه السّلام در قیام بر ضد یزید، آن گونه که می گوید، تصمیم قلب بزرگی بود که تسلیم شدن بر آن گران آمد و پیروزی شتابزده نیز بر او گران بود، بنابراین، با خانواده و خویشان آن قیام را داشت که با آن قیام پیروزی در آینده و پس از مرگش به دست می آورد و به وسیله آن، قضیه فروهشته ای را زنده می ساخت که بدون آن، امید زندگی برایش نبود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۷

(۱) سرور شهیدان، یقین داشت که حقیقت اسلام، ممکن نبود پیروز گردد مگر به عظمت آنچه از فداکاریها تقدیم می کند، بنابراین، با عزم و ایمان تصمیم گرفت برجسته ترین فداکاریها را تقدیم کند که برخی از آنها بدین قرار است.

(۲)

## ۱- فدا کردن جان خویش

امام علیه السّلام عزم خود را بر گذشتن از جان خویش اعلام نمود و این مطلب را در مکه آشکار ساخت و به مسلمین خبر داد که پاره های تنش، بین نوایس و کربلا پاره پاره خواهند گشت و در اثنای حرکتش

به سوی عراق، از شهید شدن خویش سخن می گفت و میان خود و میان برادرش، «یحیی بن زکریا» مشابهتی برقرار می کرد و اینکه سر مبارکش به سوی ستمکاری از ستمکاران بنی امیه برده می شود، آن گونه که سر یحیی به سوی ستمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل برده شد.

(۳) آن حضرت، تصمیم بر شهادت گرفت و زندگی را ناچیز شمرد تا پرچم اسلام بر افراشته گردد و کلمه «الله» در زمین بلند شود و همچنان بر تصمیم سترگش پایدار ماند و هنگامی که سپاهیان فراوان، وی را محاصره نمودند، دستخوش هراس و وحشت نشد، در حالی که آن سپاهیان، اهل بیت و یارانش را در کشتاری هولناک نابود می ساختند که از شدت آن فاجعه، ضمیر انسانی به لرزه در می آید، ولی آن حضرت در آن محنت سخت، از پایدارترین مردم و قوی دل ترین آنان بود و شبیه وی در قبل و یا بعد از او دیده نشد، در شدت اراده و قدرت عزم، تاریخ در همه دورانهایش هیچ فداکاری که در زندگی مردم مؤثرتر از فداکاری آن حضرت علیه السلام باشد، سراغ ندارد که آن فداکاری همچنان به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۸

صورت فریادی رعدآسا در برابر ستمکاران و مستبدان، باقی ماند.

(۱)

## ۲- فدا کردن اهل بیتش

سرور شهیدان، به عظیم ترین فداکاری اقدام کرد که هیچ مصلح اجتماعی در روی زمین به آن اقدام ننموده است و آن اینکه فرزندان، اهل بیت و یارانش را فدای عقیده درونی خود در مورد عمومیت بخشیدن به عدالت و گسترش حق و خیر میان مردم، ساخت.

(۲) آن حضرت برای این فداکاری، برنامه ریزی نمود و به آن به عنوان بخشی از رسالت بزرگ خویش،

ایمان داشت. هنگامی که در مدینه بود، وقتی بانو «ام سلمه» همسر پیامبر به سوی وی شتافت تا او را از خارج شدن بازدارد، این مطلب را آشکار کرد و وی را از کشته شدن خود و کودکانش باخبر ساخت ... آن حضرت، در حالی که با این ایمان مسلح بود، به صحنه های جهاد شتافت و اصحاب برگزیده خود را که از والاترین کسانی بودند که انسانیت آنها را در وفاداریشان به حق شناخته است، می دید که چگونه در خدمتش به سوی مرگ از یکدیگر پیشی می گرفتند و ستارگان اهل بیت و فرزندان خود را می دید که چگونه در بهار عمر و عنفوان جوانی، بدنهایشان را شمشیرها و نیزه ها، از هم می دریدند و آن حضرت آنان را به پایداری و صبر و شکیبایی امر می فرمود و می گفت: «صبر کنید ای عموزادگانم! صبر کنید ای اهل بیتم! شما بعد از امروز، هرگز خواری نخواهید دید» (۱).

(۳) دنیا از عظمت این فداکاری که نمایانگر شرافت عقیده و بلندی هدف

---

(۱) بحار الأنوار ۳۶ / ۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۷۹

و عظمت اصولی بود که حضرت به خاطر آنها مبارزه کرد به لرزه در آمد، بدون شک این حرکت، در طول قرون و نسلها همچنان باقی خواهد ماند تا راه را برای مردم روشن سازد و برجسته ترین درسهای فداکاری در راه حق و وظیفه را به آنها بدهد.

(۱)

### ۳- فداکاری امام حسین علیه السلام با اموال خود

سرور آزادگان، همه ما یملک خود را در راه قرآن و دفاع از دین خدا، فدا کرد؛ زیرا آن وحشیان درنده خوی از سپاه امویان، پس از شهادتش، به خیمه گاهش هجوم بردند و اموال و دارایی اش را غارت نمودند، حتی ملحفه یا

چادری را برای بانوان خاندان رسالت باقی نگذاشتند و آنها را هم غارت کردند و بدین گونه پستی انسان دور شده از فطرت را که ضمیری مسخ شده داشته باشد، نمایان ساختند.

(۲)

#### ۴- با خود بردن بانوان خاندان نبوت

یکی از درخشان ترین برنامه ریزیهای امام بزرگ علیه السلام در انقلاب عظیمش این بود که بانوان خاندان نبوت و رسالت را با خود به کربلا برد، در حالی که می دانست مصیبتها و گرفتاریهایی بر آنها خواهد گذشت او این مطلب را هنگامی که ابن عباس او را از بردنشان به عراق نهی می کرد، بیان فرمود و به وی گفت:

«قد شاء الله أن يراهن سبايا ... «۱»؛ خداوند اراده فرموده است که آنان را اسیر ببیند».

---

(۱) بحار الأنوار ۴۴/۳۶۴ (با اختلاف).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۰

(۱) آن حضرت، بدین وسیله می خواست ادای رسالت جاویدانش را در آزاد کردن امت و رهایی دادنشان از بردگی زیر دست امویان، کامل سازد ... آن بانوان بزرگ، نقش درخشانی در کامل کردن نهضت سرور شهیدان علیه السلام داشتند، مردم را پس از خوابی که بر آن مستولی شده بود، بیدار کردند و هیبت حکومت اموی را ساقط نمودند، باب قیام بر ضد آن حکومت را گشودند که اگر آنان نمی بودند هیچ کس نمی توانست کلمه ای در برابر آن طاغوت فاجر بر زبان آورد. هر کس که در نهضت امام تأمل نموده و ابعاد آن را مطالعه کرده باشد این مطلب را درک نموده است برخی از علما و نویسندگان به این مطلب اشاره نموده اند، آنان عبارتند از:

(۲) الف- امام کاشف الغطاء: «امام شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمه الله» در بسیاری از تألیفات خود تأکید نموده است که

هدف از خروج امام به همراه خانواده اش به سوی کربلاء، کامل کردن نهضت و رسیدن به هدف خود در نابود ساختن دولت امویان بوده است و می گوید: «آیا شک و ریبی داری در اینکه حسین علیه السلام اگر خود و فرزنداناش کشته می شدند و آن بانوان آزاده در آن مواضع به مقابله با طاغوت نمی پرداختند، کشته شدن آن حضرت به اجبار، از بین می رفت و کسی برای انتقام گرفتن خورش بر نمی خاست و خورش به هدر نمی رفت، حسین می دانست این کاری است که چاره ای جز آن نیست، هیچ کس جز آن بانوان بزرگوار، قادر به انجام آن نبود، بر آن حضرت واجب شد که حتما آنها را با خود ببرد، نه تنها برای مظلومیت آنان در اسیر شدن، بلکه برای منظوری سیاسی و فکری عمیق یعنی تکمیل هدف و رسیدن به مقصد، که حکومت یزید را سرنگون سازد و به نابودی آن بشتابد پیش از آنکه او، اسلام را نابود کند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۱

و مردم به جاهلیت نخستینشان برگردند...» (۱).

(۱) ب- احمد فهمی: «استاد سید احمد فهمی» می گوید: «حسین علیه السلام، دریافت که کشته می شود؛ زیرا به علم یقین از بدنهادی یزید، زشتخویی و دغل کاری اش آگاه بود، یزید پس از کشتن حسین علیه السلام، دستش دراز می شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله را در سلاله اش بیازارد با کشتن کودکان بی گناه و شکستن حرمت زنان و برداشتن آنان و باقیمانده کودکان از بیابانی به بیابانی و از شهری به شهری که دیدن آن وضع، غیرت مسلمین را بر می انگیخت، زیرا چیزی شنیع ترین و زشت تر از انتقام گرفتن از زنان و

کودکان، پس از کشتن جوانان و مردان نیست.

(۲) آن حضرت با حرکتش به آن وضع، می خواست از یزید در خلافتش انتقام بگیرد و در اوج قدرتش او را بکشد و به حقیقت آنچه را آن حضرت انتظار داشت، انجام شد و آنچه را یزید و دار و دسته اش عمل کرده بودند، اثری عمیق در نفوس مسلمین داشت و آنچه با ذریه نبوت انجام دادند، یعنی شکستن حرمت زنان که جز به صیانت، پاکی، عزت و بزرگواری، به چیز دیگری شناخته نشده بود، خشم مسلمین را برانگیخت، چیزی که زبان شعرا را به بدگویی و نکوهش گشود و بیشتر مسلمین از خلافت امویان متنفر گشتند و قلوب مؤمنان بر آنان خشمگین گشت، بنابراین، حسین، او را به قتلی شدیدتر از قتل خویش، کشت» (۲).

(۳) ج- احمد محمود صبحی: «دکتر احمد محمود صبحی» می گوید: «آنگاه، پذیرفت (یعنی حضرت حسین علیه السلام) مگر اینکه خانواده اش را با خود ببرد تا

---

(۱) امام کاشف الغطاء در این مورد به تفصیل در کتاب خود، «السیاسه الحسینیه» سخن گفته است.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۱۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۲

مردم بینند دشمنانش مرتکب اعمالی می شوند که نه دین، آنها را اجازه می دهد و نه انسانیت می پذیرد لذا ماجرایش به همراه خون ریخته شده اش در صحرا، از بین نمی رود که شدیدترین افتراها بر او بسته شود هنگامی که شاهدی عادل بر هر آنچه میان وی و دشمنانش گذشته است، نباشد.

(۱) «خانم دکتر بنت الشاطی» می گوید: «زینب، خواهر حسین، لذت پیروزی را بر ابن زیاد و بنی امیه تباه کرد و قطره هایی از زهر کشنده در جامهای پیروزمندان ریخت و همه حوادث سیاسی که بعد

از آن پیش آمد، نظیر قیام مختار، قیام فرزند زبیر، سقوط دولت اموی و قیام دولت عباسی و پس از آن، ریشه دار شدن مذهب شیعه، همانا زینب باعث و انگیزنده همه آنها بوده است (۱).

می خواهم بگویم که وضع چگونه می شد اگر حضرت حسین علیه السلام و همه کسانی که از مردان همراه وی بودند، کشته می شدند، جز اینکه این حادثه را تاریخ مطابق نظر دشمنانش به ثبت می رساند و هر اثری از قضیه آن حضرت، به همراه خون ریخته شده اش در صحرا، نابود می گشت... (۲).

(۲) اینها برخی از نظریاتی است که نظر ما را تأیید می کند در مورد اینکه مقصود از خروج امام حسین علیه السلام به همراه خانواده اش، چیزی نبوده است جز اینکه افکار عمومی، روشن گردد و اهداف بلندی که حضرت به خاطر آنها قیام کرد، توضیح داده شود، از مهمترین آنها، نابودی دولت امویان بود که خطر مستقیمی برای عقیده اسلامی به شمار می آمد.

(۳) نیز نظریه دیگری وجود دارد که «علامه مرحوم شیخ عبد الواحد مظفر»

---

(۱) بطله کربلاء، ص ۱۷۶ و ۱۸۰.

(۲) نظریه امامت نزد شیعه اثناعشریه، ص ۳۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۳

بیان کرد و آن این است که حضرت حسین علیه السلام، خانواده اش را به همراه برد از ترس اینکه امویان آنان را دستگیر نمایند و به زندانهای خودشان بیندازند، وی گفته است: «اگر حضرت حسین علیه السلام، زنان را در مدینه باقی می گذاشت، نظام حاکم آنان را تحت بازداشت قرار می دادند و بلکه علناً دستگیر می کردند و به زندانهای تاریک می افکندند، در آن صورت، حضرت ناگزیر یکی از دو امر را انتخاب می کرد که هر کدام از آنها



نهضت مقدسش را فلج می کرد:

(۱) یا به دشمنانش تسلیم شود و از آنها اطاعت نماید تا خانواده محترمش را رهایی بخشد در حالی که این بر خلاف اصلاحی است که خواهان او بود و انجام آن را با تحمل همه خطرهای بر خود واجب ساخته بود.

(۲) و یا اینکه به راه زنده کردن دعوتش، ادامه دهد و مخدرات را که وحی، پوششی از عظمت و جلال بر آنها افکنده است، رها کند، این چیزی است که روح غیرتمند حسین علیه السلام، آن را تحمل نمی کرد و بنی امیه را هیچ شرم و حیایی مانع نمی شد و کسی از جهان اسلام نمی توانست جلوی او را بگیرد.

(۳) بنی امیه، اهمیتی نمی دادند که برای رسیدن به هدف و به دست آوردن مقصدشان، مرتکب زشتکاری شوند، آنان در رسیدن به هدف، سعی داشتند اگر چه به ارتکاب منکرات دینی و عقلی باشد.

آیا نشنیده ای که امویان، همسر عمرو بن حمق خزاعی، زوجه عبید الله بن حر جعفری و نیز زوجه کمیت اسدی را زندانی ساخته بودند؟» (۱).

(۴) به هر حال، امام با خروج خود به همراه خانواده اش، همه برنامه ریزیهای سیاسی اموی را نابود کرد و همه نشانه های ستمی را که معاویه برپا نموده بود، از

---

(۱) توضیح الغامض من اسرار السنن و الفرائض، ص ۲۹۷-۲۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۴

بین برد؛ زیرا بانوان وحی، نقشی فعال در ایجاد بینش و آگاهی اجتماعی بر عهده گرفتند و اجتماع را از حقیقت امویان آگاه ساختند و آنان را از ظاهر دینی [که به خود گرفته بودند] دور ساختند که اگر آن بانوان نبودند، آثار انقلاب حسین علیه السلام نابود می شد و بر

باد می رفت.

(۱) یکی از درخشندترین عوامل استمرار جاودانگی قیام امام حسین علیه السّلام و ادامه عملکرد آن در نشر روح اصلاح اجتماعی در طول تاریخ، همین آوردن یادگارهای رسالت و بانوان وحی به همراه امام است که نقشی درخشان در روشن کردن افکار عمومی داشتند. آنان، پرچم ایمان را که امام برافراشته بود، برداشتند و اصول والای آن را که امام به خاطر آنها به شهادت رسیده بود، منتشر ساختند؛ زیرا نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و خواهر حسین، حضرت زینب دخت امیر مؤمنان علیه السّلام به سوی صحنه های جهاد شتافت، در حالی که دژهای ستمکاران را در هم می کوبید و همه پیروزیهای آنان را در قتل برادرش، نابود می ساخت و شکست و ننگ را نصیبشان می کرد و خانه هایشان را مالا مال از فاجعه و اندوه می نمود.

(۲) رهبر کاروان حسینی، بانوی خاندان وحی، حضرت زینب علیها السّلام به میدان نبرد شتافت و در حالی که صفهای سپاه را از بدن برادرش - امام بزرگوار - دور می ساخت، پیش آمد تا اینکه در کنار نعش برادر ایستاد. نگاه لشکریان به وی دوخته شد، همگی گوش شدند تا بشنوند که آن حضرت در برابر آن مصیبتهای هولناک که پی در پی بر او وارد شده بود، چه می گوید؟

(۳) آن حضرت، با متانت تمام، بدون اینکه مصیبتی که کوهها را تکان می دهد او را سراسیمه کرده باشد، چشم به آسمان دوخت و با حماسه ای از ایمان و حرارت عقیده گفت: «خداوند! این قربانی را از ما بپذیر».

با این گفتار، نخستین جرقه انقلاب بر ضد حکومت اموی، پس از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۵

برادرش را رها کرد، آن سپاه، دوست داشت

که به زمین فرو رود؛ زیرا برایش معلوم شد که چه گناهی را مرتکب شده و چگونه عناصر اسلام و مراکز آگاهی و ایمان را نابود کرده است.

(۱) هنگامی که اسیران اهل بیت علیهم السلام به کوفه نزدیک شدند، گروههای عظیمی از مردم برای استقبال از اسیران خارج شدند، بانوی خاندان وحی، در میان آنان، خطابه ای ایراد کرد که آنان را منفعل و سرگشته ساخت، مردم ناگهان سرگردان شدند و نه چیزی را متوجه می شدند و نه می فهمیدند که خانه هایشان به ماتم سراهایی تبدیل گشته اند. آنان بر سرنوشت شوم خود می گریستند و بر گناهی که مرتکب شده بودند، زاری می کردند. هنگامی که حضرت زینب به کاخ فرمانداری رسید، آن طاغوت با زشت ترین حالت‌های انتقامجویی با وی رو به رو شد و گفت: کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟

(۲) بانوی بنی هاشم با شجاعت و پایداری به او روی کرد و با سخنان نصرت و پیروزی به وی پاسخ داد و فرمود: «جز نیکی ندیده ام، اینان قومی بودند که خداوند، قتل را بر آنان نوشت و آنها به سوی آرامگاههایشان شتافتند، خداوند تو و آنان را با هم جمع خواهد کرد و مورد مخاصمه واقع خواهی شد، آنگاه می بینی که پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!».

این کلمات، فرزند مرجانه را رسوا کرد و برای او از ضربه های شمشیر و فرو کردن نیزه ها سخت تر بود.

(۳) هنگامی که به شام رسید، با آن خطابه برجسته تکان دهنده اش تخت سلطنت اموی را به لرزه افکند و بدین وسیله، به پیروزی دست یافت که لشکرها آن را محقق نمی سازند ...

زندگانی حضرت امام حسین

به همراه آوردن خانواده توسط امام حسین علیه السلام، بر اساسی از آگاهی عمیق برپا بود که به وسیله آن، فتح و نصرت را به دست آورد.

در اینجا سخن از برخی عوامل انقلاب حسینی و برنامه ریزیهای آن پایان می یابد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۷

(۱)

## در مکه

### اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۸۹

(۱) پس از آنکه حضرت امام حسین علیه السلام عدم پذیرش قطعی خود را در مورد بیعت با یزید اعلام کرد، همراه اهل بیت خود به سوی مکه که حرم خداوند و حرم پیامبرش می باشد، حرکت کرد و به بیت الله الحرام پناه برد، زیرا خدای تعالی، امتی و اطمینان را برای بندگان در آنجا، واجب فرموده است.

امام، به این شهر امن، روی آورد تا از شرّ امویان و تجاوزات آنان در امان باشد.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت، شب یکشنبه، دو شب به آخر ماه رجب، سال ۶۰ هـ «۱» خارج شد، در حالی که پریشانی بر اهل مدینه، دست یافته بود چون می دیدند خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خارج می شوند، خروجی بدون بازگشت.

کاروان از مدینه جدا شد، در حالی که به سرعت راه می پیمود و امام، کلام خدای تعالی را تلاوت می کرد: رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۲»؛ «پروردگارا! مرا از قوم ستمکار، نجات بده».

(۳) امام، حرکت خود را به حرکت حضرت موسی علیه السلام بر علیه فرعون تشبیه کرد، حرکت آن حضرت بر علیه طاغوت زمانه اش، فرعون این امت همین گونه

---

(۱) مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶ چاپ دار إحياء العلوم - لبنان. ابن جوزی، منتظم: ۵/ ۳۲۴ الافاده من تاریخ الاثمه الساده. و در

الفتوح ۵/ ۳۴ آمده است:

آن حضرت، سه شب از شعبان گذشته، خارج شد.

(۲) قصص / ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۰

هم بود تا حق را به پای دارد و بناهای بلند عدالت را استوار سازد.

(۱) امام، جاده عمومی را که مردم در آن رفت و آمد می کردند، انتخاب کرد و از آن دوری نگزید. بعضی از یارانش به آن حضرت پیشنهاد کردند همان گونه که «فرزند زبیر» عمل کرد، از راه اصلی دور شود تا مبادا از حکومت مدینه کسانی در طلب او باشند و به او برسند ولی امام، با سادگی و اطمینان نفس کامل، پاسخ داد و فرمود: «نه، به خدا! هرگز این راه را ترک نمی کنم تا اینکه خانه های مکه را ببینم و یا اینکه خداوند آنچه را دوست دارد و می پسندد، حکم فرماید».

(۲) امام، به هر حکمی که خداوند حتمی می ساخت، راضی بود و هیچ گاه ناتوان نشد و حوادث هولناکی که هیچ انسانی یارای تحمل آنها را نداشت، عزم وی را سست نکرد، در اثنای حرکت، شعر «یزید بن مفرغ» را تمثیل می فرمود:

لا ذعرت السوام فی خلق الصبح مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی مخافه الموت ضیما و المنایا ترصدنی ان اصیدا «۱» «نه پرندهگان را هنگام حمله صبحگاهی پریشان سازم و نه مرا یزید بخوانند».

«آن روز که از ترس مرگ خوار شوم در حالی که اجل مراقب من است تا مبادا دور گردم».

(۳) آن حضرت، مطمئن بود مادام که بر عزم بزرگش، مصمم بود اجل مراقب اوست که با عزت و بدون ذلت و خواری زندگی کند و در برابر حکومت یزید، خاضع نباشد ... بعضی از راویان می گویند آن حضرت در مسیرش، این ابیات را

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۱ اذا المرء لم يحم بنیه و عرسه و نسوته كان اللئيم المسببا

و فی دون ما یبغی یزید بنا غدانخوض حیاض الموت شرقا و مغربا

و نضرب کالحریق مقدا ما آه ضیغم راح هاربا «اگر انسان فرزندان، عروسان و زنانش را حمایت نکند، آن فرومایه ناسزا خورده خواهد بود».

«فردا، پیش از آنکه یزید به خواسته اش برسد، در شرق و غرب، مرگ را پذیرا خواهیم بود».

«همچون آتش گرفته به پیش خواهیم رفت که اگر شیری او را ببیند، از روبه رویش گریزان می گردد».

(۱) این شعر، تصمیم آن حضرت را بر پذیرا شدن مرگ، نشان می دهد، خواه در مشرق باشد و یا در مغرب، ولی با یزید، بیعت نخواهد کرد.

(۲)

### همراه با عبد الله بن مطیع

در میان راه، «عبد الله بن مطیع عدوی» به استقبال آن حضرت شتافت و به وی گفت: ای ابا عبد الله! خداوند مرا فدای تو سازد، به کجا می روی؟

- «در این وقت، من عازم مکه هستم، پس هرگاه به آنجا رسیدم از خداوند برای بعد از آن، طلب خیر (استخاره) خواهم کرد».

- ای فرزند دخت رسول الله! خداوند در آنچه بر آن تصمیم گرفته ای، برای تو خیر بخواهد، من پیشنهادی به شما دارم آن را از من بپذیر.

- «آن چیست؟».

- هرگاه به مکه رفتی، از اینکه اهل کوفه تو را فریب دهند بپرهیز زیرا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۲

پدرت در آن کشته شد و برادرت را در آن، ضربه ای زدند که نزدیک بود او را از پای در آورد، پس ملازم حرم باش که تو

در روزگارت، سرور عرب هستی؛ زیرا به خدا! اگر از بین بروی،

اهل بیت تو نیز با رفتن تو، نابود می شوند.

امام، از او تشکر کرد و برایش دعای خیر نمود «۱».

(۱) کاروان امام، حرکت کرد و به سرعت راه پیموده، به چیزی توجه نداشت، تا اینکه به مکه رسید، هنگامی که امام به کوههای آن نگاه کرد، کلام خدای تعالی را تلاوت فرمود: **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدِينٍ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءً**

---

(۱) ابن جوزی، منتظم، جزء پنجم ص ۳۲۷. الفتوح ۵/ ۳۴-۳۵. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۱۸۲ آمده است: حضرت حسین علیه السّلام بر «ابن مطیع» گذشت در حالی که مشغول کردن چاه بود، پس به آن حضرت گفت: به کجا می روی، پدر و مادرم فدای تو باد! حضرت به او فرمود: «قصدم مکه دارم» امام از نامه های اهل کوفه به آن حضرت برایش گفت. ابن مطیع گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ما رای از وجودت بهره مند ساز و به سوی آنان مرو. حضرت حسین علیه السّلام نپذیرفت.

سپس ابن مطیع به وی گفت: این چاه رای کننده ام و امروز وقت تمام شدن آن است و در دلو قدری آب از آن برای ما خارج شده است، خداوند رای برای برکات دادن به ما در این چاه، دعا کن.

امام علیه السّلام فرمود: قدری از آب آن رای به من بدهید. برایش آورد. حضرت از آن آب نوشید و مضمضه کرد و به چاه برگرداند، پس آب آن گوارا گردید.

و در «وسيله المال في عد مناقب الآل»، ص ۱۸۵ از صفی الدین، آمده است:

عبد الله، با حضرت حسین علیه السّلام روبه رو شد و به او گفت: فدایت شوم! به کجا می روی؟

حضرت فرمود: اینک



به مکه می روم و بعد از آن، از خداوند طلب خیر (استخاره) می کنم.

گفت: خداوند برای تو خیر بخواهد و ما را فدای تو قرار دهد، ملازم حرم باش که تو سرور عرب هستی و اهل حجاز، کسی رای با تو برابر نخواهند دانست و مردم از هر سوی به جانب تو خواهند آمد، از حرم دور نشو، عمو و دایم فدای تو باد!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۳

السَّبِيلُ (۱). (۲)

«و هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت شاید امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید».

هجرت آن حضرت به سوی مکه، همانند هجرت موسی به مدین بود؛ زیرا هر دوی آنان از فرعون زمانه شان گریختند و برای مقاومت در برابر ظلم و مبارزه با طغیان، مهاجرت کردند.

(۱)

### امام حسین علیه السلام در مکه

امام، در شب جمعه، سه شب از شعبان گذشته به مکه رسید (۳) و در خانه عباس بن عبد المطلب (۴)، رحل اقامت افکند، مردم مکه استقبال شایانی از آن حضرت به عمل آوردند و هر صبح و شب نزد آن حضرت می رفتند و احکام دین و احادیث پیامبرشان را از او می پرسیدند.

(۲) «ابن کثیر» می گوید: «مردم در مکه به سوی او می رفتند، در اطرافش می نشستند و سخنش را می شنیدند و از آنچه می شنیدند، بهره می بردند و آنچه را از او روایت می کردند، می نوشتند» (۵).

امام با جاذبه معنوی خود، دلها را به خود جلب می کرد و قلبها را به سوی

---

(۱) الفتوح ۳۷ / ۵.

(۲) قصص / ۲۲.

(۳) ابن جوزی، منتظم. الافاده فی تاریخ الائمة الساده.

(۴) ابن عساکر، تاریخ ۲۰۷ / ۱۴ و در اخبار الطوال، ص ۲۲۹ آمده است: آن حضرت در شعب علی، فرود آمد.

(۵) البدایه و

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۴

خود می کشید، مردم به دور او حلقه زدند تا جانهای خود را از آب گوارای علوم جلدش، پرتو افکننده علم و نور در زمین بود، سیراب کنند.

(۱)

### توجه حاجیان و زایران عمره به حضرت حسین علیه السلام

کسانی که برای حج و عمره از سایر مناطق به بیت الله می آمدند، نزد آن حضرت به رفت و آمد پرداختند «۱» و دیگران را به سوی او فرا می خواندند و برگرد وجودش می گشتند، این یکی از او علم و حدیث می خواست و آن دیگری از او حکمتهای سودمند و سخنان جامع فرا می گرفت تا با انوار آنها در تاریکیهای زندگی هدایت شود «۲». امام، ثانیه ای از وقت خود را رها نمی کرد که بدون نشر بینش و آگاهی اجتماعی بگذرد، آن حضرت، مردم را به بیداری و بر حذر بودن از سیاست اموی فرا می خواند که هدفش، به بردگی کشیدن مسلمین و خوار نمودن آنان بوده است.

(۲)

### اضطراب فرزند زبیر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۳۹۴ اضطراب فرزند زبیر ..... ص : ۳۹۴

فرزند زبیر» برای فرار از بیعت با یزید، در مکه پناهنده شده بود و رفت و آمد مردم نزد امام حسین علیه السلام اتفاق آنان در تعظیم و گرامیداشت آن حضرت و بی میلی و دور شدن مردم از وی، بر او گران آمد، زیرا وی دارای صفتی دوست داشتنی و یا سرشتی کریمانه، نبوده است.

«یزید بن علی جدعانی» می گوید: «در او صفتی بود که خلافت با وجود

---

(۱) ابن صباغ، الفصول المهمه، ۱۸۳، وسیله المال فی عد مناقب الآل، ۱۸۵.

(۲) نهضه الحسین علیه السلام، ص ۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۵

آنها برایش شایسته نبود؛ زیرا وی مردی بخیل بود و کمتر به پذیرایی از میهمانان می پرداخت، بدخو و حسود بود، محمد بن

حنفیه را اخراج کرد و عبد الله بن عباس را به طائف تبعید نمود» (۱).

(۱) از نشانه های ذاتی وی، پستی و بخل بود.

شاعر درباره او گفته است:

رایت ابا بکر و ربك غالب علی امره یبغی الخلافه بالتمر «۲» «سوگند به پروردگارت فرزند زبیر را دیدم که تلاش می کرد و می خواست خلافت را با خرما به دست آورد».

(۲) مردم در روزگار حکومت کوتاهش از گرسنگی و محرومیت رنج بردند و موالی که در یاری اش فراوان کوشیدند، به انواع سختیها دچار گشتند که شاعر آنان نومیدی خود در یاری رساندن به وی را چنین بیان می کند:

ان الموالی امست و هی عاتبه علی الخلیفه تشکو الجوع و السغبأ

ما ذا علینا و ما ذا کان یرزؤنا ای الملوک علی من حولنا غلبا «۳» «موالی، از خلیفه گله مند شدند و از گرسنگی و بی غذایی شکایت دارند».

«بر ما چه بود و چه چیزی ناراحتمان می کرد که کدام پادشاه در اطراف ما بر دیگری غالب شود».

(۳) پسر زبیر، برای شکار ساده لوحان و فریب دادن کم خردان، زهد و پارسایی و درویش صفتی را تظاهر می کرد چنانچه امام امیر المؤمنین علیه السلام او را چنین توصیف می نماید: «تله دین را برای شکار دنیا به کار می گیرد» «۴».

مسلم است که وی در خروج بر ضد حکومت بنی امیه، برای خدا عمل

---

(۱) فوات الوفيات ۲/ ۱۷۳.

(۲) ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۲۵.

(۳) مروج الذهب ۳/ ۷۵.

(۴) شرح نهج البلاغه ۷/ ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۶

نمی کرد، بلکه خواهان سلطنت و قدرت بود، «عبد الله بن عمر» این مطلب را هنگامی اظهار داشت که همسرش بر او اصرار می کرد که با وی بیعت نماید و از طاعت و تقوای او برایش یاد می کرد، پس به وی گفت: «تو آن قاطرهای معاویه را ندیده ای که با آنها به حج می رفت و خاکستری رنگ

بودند؟ ابن زبیر، غیر از آنها را نمی خواهد» (۱).

(۱) به هر حال، برای فرزند زبیر، چیزی از موضوع حضرت حسین علیه السّلام، سنگین تر نبود، زیرا می دانست با وجود حضرت حسین علیه السّلام کسی با وی بیعت نمی کند؛ زیرا آن حضرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در روی زمین، کسی با وی همتا و برابر نبوده است، آن گونه که «ابن کثیر» می گوید «۲».

(۲) «او کلی» نیز بر این امر تأکید می نماید و می گوید «فرزند زبیر کاملاً دریافته بود مادام که حسین علیه السّلام در قید حیات باشد، همه تلاشهایش بیهوده خواهد بود ولی اگر گزندى به وی برسد، راه خلافت برایش آماده خواهد شد».

پسر زبیر، به امام پیشنهاد می کرد که به سوی عراق برود تا از او راحت شود. وی به آن حضرت می گفت: «چه چیزی تو را از شیعیان و شیعیان پدرت باز می دارد؟ به خدا! اگر من مانند آنها را داشتم، به هیچ جایی جز به سوی آنها نمی رفتم!» (۳).

فرزند زبیر، دلسوز امام نبود و در اظهار عقیده برای آن حضرت، اخلاص

---

(۱) المختار، ص ۹۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۱۵۱. و در وسیله المآل، ص ۱۸۵ آمده است: وجود حسین، بر پسر زبیر سنگین بود؛ زیرا مردم حجاز، مادام که حسین علیه السّلام در منطقه بود با وی بیعت نمی کردند و با وجود حسین، آنچه را از آنها می خواست، برایش مهیا نمی گردید.

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۴ / ۱۷۰، (اول حوادث سال ۶۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۷

نداشت، تنها می خواست که از آن حضرت راحت شود، ولی انگیزه های وی بر امام، پوشیده نبود، آن حضرت به یارانش فرمود: «این یک - در

حالی که به پسر زبیر اشاره می نمود- چیزی در دنیا نزد وی بهتر از این نیست که من از حجاز خارج شوم، او می داند که مردم مرا با وی برابر نمی دانند، لذا دوست دارد که من خارج شوم تا صحنه برایش خالی بماند» (۱).

حکومت اموی نیز اهمیتی به فرزند زبیر نداد و همه تلاشهایش را متوجه امام حسین علیه السلام کرد.

(۱)

### نظریه غزالی

«شیخ محمد غزالی» بعید می داند که فرزند زبیر برای اینکه از حضرت حسین علیه السلام راحت شود، به وی پیشنهاد کرده باشد که به سوی عراق خارج شود.

وی گفته است: «عبد الله بن زبیر خداترس تر است و در اسلام ریشه دارتر از آن است که این فرومایگی را مرتکب گردد!» (۲).

(۲) این نظریه، دور از واقعیت است؛ زیرا «فرزند زبیر» هیچ پرهیزگاری در دین نداشت؛ زیرا هم او بود که آتش فتنه را در جنگ جمل روشن ساخت و پدرش را به آن وارد نمود، او بود که به خاطر رسیدن به قدرت، خود را به هلاکت افکند و همه چیز را در راه آن فدا کرد، او از دشمن ترین مردم نسبت به عترت پاک بود و کسی که چنین باشد، آیا ممکن است انسانی باتقوا و ریشه دار در اسلام باشد؟!

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۸. طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۳.

(۲) من معالم الحق، ص ۱۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۸.

(۱)

### نظریه ای کم ارزش

از نظریات کم ارزش، نظریه «انیس زکریا» می باشد که به تعصب اموی معروف است. او می گوید: یکی از مهمترین عواملی که به کشته شدن امام حسین علیه السلام منجر گردید، تشویق آن حضرت به وسیله پسر زبیر برای خارج شدن به سوی عراق بود که اثر مهمی بر روحیه وی داشته است (۱)! این گفته؛ از بی مایه ترین نظریه هاست؛ زیرا امام حسین علیه السلام از گفتار فرزند زبیر تأثیری نگرفت و فریب تشویق وی را نخورد، بلکه عوامل دیگری وجود داشته که آن حضرت را به خروج به سوی عراق واداشته اند که ما آنها را به تفصیل در مباحث قبلی، بیان کرده ایم.

## اضطراب حکومت محلی

حکومت محلی در مکه، از آمدن امام به آنجا مضطرب شد و ترسید که امام آن را مرکزی سیاسی برای دعوت خویش و محلی برای اعلام انقلاب بر ضد حکومت دمشق قرار دهد لذا «عمرو بن سعید اشدق» حاکم مکه، پریشان، به نزد امام شتافت و به آن حضرت گفت: چه چیزی تو را (به اینجا) آورده است؟

– به خداوند و به این خانه پناه آورده ام ... «۲».

امام به بیت الله الحرام که هر کس وارد آن شود، ایمن و از هر ظلم و تعدی در امان خواهد بود، پناه آورده بود.

«اشدق»، اعتنایی به سخن امام نکرد، بلکه نامه ای به یزید نوشت و او را از

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۴.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۹۹

آمدن امام به مکه و رفت و آمد مردم نزد وی و ازدحام آنان در مجلس امام و اجماع آنان بر تکریم آن حضرت، آگاه کرد و به وی خبر داد که این

مسأله، خطری برای دولت اموی به وجود می آورد.

(۱)

### اضطراب یزید

یزید، هنگامی که خبرهای امتناع حضرت حسین علیه السلام از بیعت با وی و مهاجرتش به مکه و اینکه آن را مرکزی برای دعوت خود قرار داده، و مردم عراق هیأتها و نامه هایی برای بیعت به آن حضرت فرستاده اند، به وی رسید، به شدت مضطرب گشته، نامه ای به «عبد الله بن عباس» نوشت که متن آن چنین است:

(۲) «اما بعد: عموزاده ات حسین و دشمن خدا، فرزند زبیر از بیعت خودداری نموده و به مکه پیوسته و در کمین فتنه اند و خود را در معرض هلاکت افکنده اند، اما پسر زبیر: وی بر خاک فنا می افتد و فردا کشته شمشیر خواهد بود اما حسین:

می خواستم در مورد وی به شما اهل بیت، عذر آورده باشم، شنیده ام که افرادی از شیعیانش از اهل عراق به وی نامه می نویسند و او با آنها مکاتبه می نماید، آنان وی را وعده خلافت می دهند و او به آنان وعده امارت، شما می دانید که میان من و شما چه وصلتی وجود دارد و چه حرمتی و چه نتایج خویشاوندی که حسین آن را قطع نموده نادیده گرفته است، تو رهبر اهل بیت خود و سرور سرزمین خویش هستی، پس با وی دیدار کن و او را از تلاش در فتنه باز گردان، پس اگر از تو بپذیرد و برگردد، نزد من امان و کرامت فراوان خواهد داشت و برای وی جاری می کنم آنچه را پدرم برای برادرش جاری می ساخت و اگر بیشتر بخواهد، هر چه را بخواهد برای وی ضمانت کن من تضمین تو را انجام می دهم و برایش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۰

به جای می آورم



و برای او سوگندهای محکم و پیمانهای مؤکد می آورم تا خاطرش جمع گردد و در همه کارها بر آن اعتماد داشته باشد. در پاسخ نامه ام و هر حاجتی نزد من داری، شتاب کن و السلام».

(۱) او نامه خود را با این ابیات پایان داد:

يا أيها الراكب العادي مطيته على غذافره في سيرها فحسم

ابلق قريشا على نأى المزار بهابيني و بين الحسين الله و الرحم

و موقف بفناء البيت انشده عهد الاله غدا و ما توفى به الذم

عنيتم قومكم فخرا بأمكم ام لعمرى حصان عفه كرم

هى التى لا يدانى فضلها احد بنت الرسول و خير الناس قد علموا

انى لا علم او ظنا كعالمه و الظن يصدق احيانا فينتظم

ان سوف يتركم ما تدعون به اقتلى تهاداكم العقبان و الرحم

يا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سكنت و امسكوا بحبال السلم و اعتصموا

قد جرب الحرب من قد كان قبلكم من القرون و قد بادت بها الأمم

فأنصفوا قومكم لا- تهلکوا برحافرب ذى برح زلت به القدم «ای سواری که مرکب خود را به سرعت می راند و به شتاب می رود».

«به قریش، با وجود دوری راه ابلاغ کن که میان من و حسین، خداوند است و خویشاوندی».

«و ایستادنی در کنار خانه کعبه که پیمان خدا را از او بخواهم، فردا و آنچه عهدها به آن وفا می کنند».

«شما قومتان را مهم دانستید به افتخار مادرتان، مادری که به جانم سوگند! قلعه عفت و بزرگی باشد».

«اوست که هیچ کس در برتری به او نمی رسد، دخت پیامبر و بهترین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۱

مردم است و همه این را دانسته اند».

«من می دانم یا گمان همچون دانستن و گمان، گاهی درست و منظم از آب در می آید».

«که آنچه به آن فرامی خوانید، شما را کشتگانی

خواهد ساخت که عقابها و کرکسها به سر آنها می آیند».

«ای قوم ما! آتش جنگ را که خاموش شده، روشن نکنید و ریسمان صلح را چنگ زنید و داشته باشید».

«جنگ را کسانی که پیش از شما بودند، آزمودند و امتها بدان نابود گشته اند».

«پس برای قومتان، انصاف داشته باشید و آنها را به شر نکشید که گاهی پای انسان شرور، لغزیده است».

(۱) این نامه، بر نادانی یزید دلالت دارد؛ زیرا گمان کرده است که امام در قیامش، طالب مال و ثروت است و نمی دانسته امام، با وی به خاطر خدا مبارزه نموده و تنها پاداش اخروی را مد نظر داشته است.

(۲)

### پاسخ ابن عباس

«ابن عباس» به وی پاسخ داد: «اما بعد: نامه تو رسید و در آن از پیوستن حسین و فرزند زبیر به مکه سخن گفته ای اما فرزند زبیر: او مردی است از ما بریده و به نظر و هوایش پیوسته و علاوه بر آن در خفا برای ما کینه هایی نهفته در سینه دارد که چون سنگ آتش زنه، آنها را برای ما نگهداشته است که خداوند اسیرشان را وانگذارد، پس در مورد او نظر خود را داشته باش ... و اما حسین،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۲

هنگامی که وی به مکه وارد شد و حرم جد و منازل پدرانش را ترک کرد، از او درباره اقدامش پرسیدم که به من خبر داد عمال تو در مدینه به او بدی کرده و در کلام ناخوشایند نسبت به وی شتاب کرده اند، پس به سوم حرم خداوند به پناه، روی آورده است و در مورد آنچه اشاره نموده ای با او ملاقات خواهم کرد و از نصیحت دریغ نخواهم نمود تا

خداوند با آن، وحدت کلمه را میسر سازد و آتش را خاموش کند و فتنه را بخواباند و خونهای امت را حفظ کند، (۱) پس در پنهان و آشکار، از خدای بترس و هیچ شبی را به صبح نرسان در حالی که برای مسلمانی قصد ناخوشایندی داشته باشی و یا در کمین ظلم رساندن به وی بنشیننی و یا چاهی برای وی بکنی که بسیاری کسانی که برای دیگران چاه کردند و خود، در آن افتادند و چه بسیار آرزومندانی که به آرزویشان نرسیدند، پس بهره خود را از تلاوت قرآن و گسترش سنت داشته باش و تو را باد به روزه و نماز تا مبادا لهو دنیا و باطلهای آن تو را از آنها بازدارد که هر چه تو را از خدا مشغول دارد، زیان می رساند و نابود می شود و هر چه از مسائل آخرت، تو را مشغول دارد، سود می دهد و باقی می ماند و السلام...» (۱).

(۲) این نامه، موارد ذیل را شامل بوده است:

۱- بنی هاشم ارتباطی به فرزند زبیر نداشتند و مسئول اقدامات وی نبودند؛ زیرا وی برای آنان دشمنی بود که منتظر فرصتی بر آنان می باشد و اندیشه های ناصواب برای آنان داشت.

۲- امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه آمده بود نه برای اینکه فتنه انگیزی نماید بلکه به خاطر بدرفتاری عمال یزید نسبت به آن حضرت و به مکه آمده بود تا در آنجا به بیت الله الحرام پناهنده شود.

---

(۱) تذکره الخواص، ص ۲۳۷-۲۳۹، ابن عساکر، تاریخ ۲۰۷/۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۳

(۱)

### معزول کردن حاکم مدینه

«ولید بن عتبه بن ابی سفیان» پس از عزل مروان، حاکم مدینه بود

وی- بنا به گفته مورخان- شخصی باهوش و زیرک بود، آسودگی را دوست می داشت و فتنه را نمی پسندید و هنگامی که حضرت حسین علیه السلام از بیعت با یزید خودداری کرد، نسبت به آن حضرت اقدامات شدیدی به کار نبرد و آن حضرت را بر آنچه دوست نداشت، مجبور ساخت، بلکه زمینه حرکت آن حضرت به سوی مکه را باز گذاشت بدون اینکه او را از آن کار بازدارد، در حالی که مروان به وی اصرار کرده بود که بر آن حضرت سخت بگیرد ولی وی نپذیرفته بود.

(۲) امویان، موضعگیری همراه با نرمخویی و آسانگیری وی در برابر حضرت حسین علیه السلام را به یزید گزارش دادند و او بر وی خشم گرفت و از منصبش معزول ساخت «۱» و آن منصب را به جباران بنی امیه یعنی «عمرو بن سعید اشدق» «۲» واگذار کرد که به سنگدلی و سختگیری معروف بود. وی پس از منصوب شدن به حکومت مدینه، در ماه رمضان به آنجا رفت و نماز عشا را با مردم به جماعت گزارد و هنگام صبح در حالی که پیراهن قرمز بر تن و عمامه ای سرخ رنگ بر سر داشت، به سوی مردم خارج شد. مردم با نگاه انتقادآمیز به وی نگریستند. وی بالای منبر رفت و گفت:

---

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۱۴۸.

(۲) «اشدق»، این لقب به خاطر تشادق وی در سخن به او داده شده (یعنی مراعات دیگران را در سخن نمی کرد) گفته شد که این لقب را از آن جهت بر وی نهاده اند که چانه اش کج بوده است، این مطلب در البیان و التبیین ۱ / ۳۱۵ آمده. و گفته شده

است که وی به سبب زیاده روی در ناسزاگویی به حضرت علی، دچار کجی در حلق گشته بود، این مطلب در معجم الشعراء آمده است، ص ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۴

(۱) «ای مردم مدینه! شما را چه شده که با نگاه هایتان به سوی ما تیر می اندازید، گویی که ما را با شمشیرهایتان می زنید؟ آیا آنچه را انجام داده اید، فراموش کرده اید؟ اگر بار اول انتقام گرفته می شد، شما بار دوم را تکرار نمی کردید، شما را فریب داده است که عثمان را کشتید، او را شکیبیا و بردبار و امام یافتید که خشم او رفته و ذاتش نابود شده بود، پس خود را داشته باشید که امامی بر شما ولایت یافته است که در آغاز جوانی است با آرزوهای دور، با تنی محکم و استخوانی قدرت یافته که نگاهی بر روزگار دارد و همه آن را روبه رو گردیده و او اگر بگذرد، خرد می کند و اگر لگد کوب کند، قطعه قطعه می سازد، نه از ریگزار می هراسد و نه چوبی برایش به صدا در می آید».

(۲) و در سخنان خود اشاره ای به فرزند زبیر نمود و گفت: «به خدا بر او می تازیم و سپس اگر داخل کعبه شود، آن را بر او آتش می زنیم، بر خلاف میل هر کس که ناخرسند باشد...» (۱).

آن طاغوت، بر روی منبر خون دماغ شد، مردی، عمامه ای به سویش افکند و او خونس را با آن پاک کرد. مردی از خثعم گفت: «سوگند به خدای کعبه» خون در عمامه ای بالای منبر، فتنه ای است که عمومی گردد و مشهور شود» (۲).

(۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «جباری

از جباران بنی امیه بر روی منبرم خون دماغ می شود و خون از بینی اش جاری می گردد» (۳).

«اشدق» تصمیم گرفت که با قدرت و شدت با جبهه مخالف مقابله نماید، معزول شدن سلفش ولید و سلب اعتماد از وی به سبب آسان گرفتن با حضرت

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۲/ ۲۶۸.

(۲) سمط النجوم العوالی ۳/ ۵۷.

(۳) مجمع الزوائد ۵/ ۲۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۵

حسین علیه السلام، او را به این کار واداشته بود. شاید یکی از مهمترین عواملی که امام حسین علیه السلام را به ترک حجاز واداشت، حذر کردن از ستمکاری این طاغوت و ترس از این امر بود که مبادا آن حضرت را در حالی که در حرم امن خداوند است، ترور نماید.

(۱)

### حضرت حسین علیه السلام با ابن عمر و ابن عباس

هنگامی که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه آمد، «عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر» در آنجا اقامت داشتند. آنها برای استقبال از آن حضرت و تشرّف به خدمتش شتافتند در حالی که قصد داشتند از مکه خارج شوند، پس «فرزند عمر» به آن حضرت گفت:

(۲) «ای ابا عبد الله! خداوند تو را رحمت کند، از خداوند پروا کن که بازگشت تو به سوی اوست، تو دشمنی افراد این خاندان (بنی امیه) را نسبت به خودتان می دانی، اینک این مرد، - یزید بن معاویه- بر مردم حاکم شده است، من مطمئن نیستم از اینکه مردم به خاطر این زرد و سفید به سوی او میل کنند، و تو را بکشند و عده زیادی به سبب تو هلاک شوند؛ زیرا من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرمود: حسین کشته می شود و اگر او

را کشتند و وا گذاشتند و یاری نکردند، خداوند آنها را تا روز قیامت خوار خواهد ساخت، من به تو پیشنهاد می‌کنم که وارد صلحی شوی که مردم در آن داخل شده‌اند و صبر کن آن‌گونه که قبلاً با معاویه صبر کردی، شاید خداوند میان تو و قوم ستمکاران حکم کند...».

(۳) سرور آزادگان به وی فرمود: «من با یزید بیعت کنم و در صلح وی وارد شوم؟! در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی و پدرش فرموده است آنچه را فرمود.».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۶

(۱) «ابن عباس» به سخن آمد و به آن حضرت گفت: «ای ابا عبد الله! راست گفتی، پیامبر صلی الله علیه و آله در حیاتش فرمود: مرا با یزید چه باشد، خداوند، یزید را برکت ندهد، او پسر و فرزند دخترم، حسین را می‌کشد و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، فرزندم در میان قومی کشته نشود و آنها او را حمایت نکنند، مگر اینکه خداوند میان دلها و زبانهایشان اختلاف خواهد افکند.».

(۲) ابن عباس و حضرت حسین علیه السلام، به گریه افتادند، آنگاه آن حضرت، روی به ابن عباس کرد و گفت: «ای ابن عباس! آیا می‌دانی من فرزند دخت رسول الله صلی الله علیه و آله هستم؟».

- «آری، به خدا سوگند! ... می‌دانیم که در دنیا کسی جز تو فرزند دخت رسول الله نیست و اینکه یاری کردن تو بر این امت واجب است همچون واجب بودن نماز و زکات که هیچ یک از آنها بدون دیگری، پذیرفته نمی‌شود...».

(۳) حضرت حسین علیه السلام به وی گفت: «ای ابن عباس! چه می‌گویی



در مورد قومی که فرزند دخت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از خانه و محل آرامش و زادگاه و حرم پیامبرش و مجاورت قبر و مسجد و محل هجرتش خارج کردند و او را هراسان و پریشان ساختند که نه در جایی آرام می‌گیرد نه به موطنی پناه می‌آورد و از این کار قصد دارند که او را بکشند و خونش را بریزند در حالی که وی نه به خداوند شرک گفته و نه به جای وی کسی را به یاری گزیده و نه از آنچه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر آن بوده، دگرگون گشته است...».

(۴) ابن عباس، به تأیید کلامش پرداخت و در حمایت از گفتار آن حضرت، گفت: «در آنها چیزی نمی‌گویم جز اینکه آنان به خدا و پیامبرش کافر شده‌اند و به سوی نماز نمی‌روند جز در حالی که خسته و بیزار باشند، برای مردم ریا می‌کنند و جز اندکی، خدای را یاد نکنند، میان این و آن سرگردانند و هر کس را که خداوند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۷

گمراه کند، راهی برایش نخواهی یافت، بر امثال اینان است که عذاب بزرگ فرود می‌آید. اما تو ای فرزند رسول الله! تو راس افتخار به رسول الله هستی، پس گمان مبر ای فرزند دخت رسول الله که خداوند از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است من گواهی می‌دهم که هر کس از مجاورت با تو روی گردان شود و به جنگ با تو و جنگ با پیامبرت طمع ورزد، او را بهره‌ای نخواهد بود...».

امام حسین علیه السلام سخنش را تصدیق نمود و فرمود: «آری،

به خدا سوگند!».

(۱) آنگاه ابن عباس آمادگی خود را برای اقدام به یاری آن حضرت بیان کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! گویا تو مرا برای خود می خواهی و از من می خواهی که یاری ات کنم. به خدایی که جز او پروردگاری نیست، اگر من با این شمشیرم، در خدمت تو آن قدر بجنگم که دو دستم از کفهایم جدا شوند، به اندازه یک صدم از حق تو را ادا نکرده باشم هم اینک من در خدمت تو هستم، با فرمانت مرا امر کن».

(۲) «ابن عمر» سخن ابن عباس را قطع کرد و روی به حضرت حسین علیه السلام نمود و گفت: «از تصمیمی که گرفته ای درنگ کن و از همینجا به مدینه بازگرد، در صلح این قوم وارد شو و از وطنت و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله دور مشو، برای این افراد که بهره ای برای آنان نیست، حجت و راهی بر خود ایجاد نکن، اگر دوست داری بیعت نکنی، تو رها هستی تا نظر خود را ببینی، زیرا یزید بن معاویه شاید جز اندکی زنده نماند و خداوند امر او را از تو کفایت کند».

(۳) امام بر او ایراد آورد و سخنش را بر او بازگرداند و فرمود: «افسوس از این سخن برای همیشه! ما دام که آسمانها و زمین باشند، من از تو ای عبد الله! می پرسم که آیا من نزد تو بر خطا هستم؟ پس اگر بر خطا باشم مرا بازگردان که من می پذیرم و می شنوم و فرمان می برم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۸

(۱) فرزند عمر گفت: «سوگند به خدا! نه، خداوند متعال، فرزند

دخت پیامبر خدا را بر خطا قرار نمی دهد و کسی همچون تو با طهارت و نزدیکی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند یزید بن معاویه نیست، ولی من بیم دارم که این چهره زیبای تو را با شمشیرها بزنند و از این امت چیزی را بینی که دوست نداری، پس همراه ما به مدینه بازگردد و اگر دوست نداری بیعت کنی، هرگز بیعت مکن و در خانه ات بنشین».

(۲) امام، روی به او کرد و او را از پلیدی امویان و نیت‌های بدشان نسبت به آن حضرت، آگاه کرد و گفت: «هیئات ای فرزند عمر! این قوم مرا رها نخواستند، هر چند مرا داشته باشند و اگر بر من دست نیابند، همچنان تلاش خواهند کرد تا من به اجبار بیعت کنم یا مرا بکشند، آیا نمی دانی ای عبد الله! از ناچیزی دنیا نزد خداوند متعال است که سر یحیی بن زکریا نزد ستمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل آورده شد، در حالی که آن سر با ارائه حجّت به آنان سخن می گفت؟! آیا نمی دانی ای ابو عبد الرحمن! بنی اسرائیل میان طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را می کشتند و سپس همگی در بازارهای خود به خرید و فروش می نشستند گویی که کاری نکرده اند، خداوند در مورد آنها به شتاب اقدامی نکرد و سپس آنان را گرفت، گرفتن شکوه‌مندی قدرتمند» (۱).

(۳) این گفتگو، تصمیم آن حضرت بر انقلاب و عزم او را بر نبرد با یزید نشان می دهد؛ زیرا وی، امام را به حال خود نمی گذاشت، پس یا باید بیعت می کرد و خود و اسلام را ذلیل می ساخت و حرمت‌هایش شکسته می شد یا

با عزت و کرامت کشته شود، آن حضرت، مرگ را بر نابودی کرامتش و کرامت امت و مقدسات آنان، ترجیح داد.

---

(۱) الفتوح ۵ / ۳۸ - ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۰۹

(۱)

### وصیت امام حسین علیه السلام به ابن عباس

امام حسین علیه السلام، روی به ابن عباس کرد و این وصیت را به وی ابلاغ نمود و فرمود: «تو ای ابن عباس! عموزاده پدرم هستی، از آن وقت که تو را شناختم همچنان امر به خیر کرده ای، تو همراه پدرم بودی و به او پیشنهادهایی که رستگاری و صواب در آنها بود، می دادی، پدرم تو را هم صحبت خود می کرد و از تو نظر می خواست و با تو مشورت می نمود، تو هم به صواب، مشورت می دادی، پس در امان خدا به مدینه برو و چیزی از خبرهایت را از من پنهان مکن مادام که بینم اهل آن مرا پاسخ مثبت دهند و یاری ام می کنند در این حرم، وطن گرفته و مقیم هستم، پس هرگاه مرا واگذارند، دیگرانی را به جای آنان بر می گزینم و به سخنی که ابراهیم هنگام افکنده شدن در آتش گفت، پناه می جویم که: حسبی الله و نعم الوکیل؛ خداوند برایم کافی است و او بهترین یاور است، و آتش بر او سرد و سلامت گردید...» (۱).

(۲)

### نامه های امام حسین علیه السلام به زعمای بصره

امام، به رؤسای پنج گانه بصره نامه هایی نوشت و آنها را برای یاری کردن به وی و گرفتن حقش، به قیام خواند. آن حضرت، به بزرگان منطقه، نامه نوشت که از جمله آنها افراد ذیل هستند:

۱- مالک بن مسمع بکری.

۲- احنف بن قیس.

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۱ / ۱۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۰

۳- منذر بن جارود.

۴- مسعود بن عمرو.

۵- قیس بن میثم.

۶- عمر بن عبید الله بن معمر «۱».

(۱) «اما بعد: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را از میان خلقش برگزید و او را به نبوتش کرامت بخشید و برای رسالتش

انتخاب کرد، سپس او را نزد خود برد، در حالی که بندگانش را دلسوزانه نصیحت کرد و آنچه را که بدان فرستاده شده بود، ابلاغ نمود، خانواده ما، اولیا، اوصیا و وارثانش بودند و شایسته ترین مردم به مقامش، اما قوم ما در این مورد خود را بر ما مقدم شمردند و ما راضی شدیم و تفرقه را نپسندیدیم و آسایش (مردم) را دوست داشتیم در حالی که می دانستیم ما به حقی که استحقاق ما بود از آنها که آن را در اختیار گرفتند شایسته تریم، من فرستاده ام را با این نامه نزد شما فرستاده ام و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، زیرا سنت از بین رفته و بدعت زنده گردانیده شده است، پس اگر گفتارم را بشنوید، شما را به راه رستگاری هدایت خواهم کرد...» (۲).

(۲) این نامه، خلافت اسلامی را بیان می کند که - بنا به فرمایش صریح امام - حق اهل بیت علیهم السّلام است؛ زیرا آنان نزدیکترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آگاهترین مردم نسبت به اهداف آن حضرت بوده اند، ولی آن قوم، خلافت را برای خود گرفتند و عترت پاک جز صبر چاره ای نداشتند؛ زیرا فتنه را نمی پسندیدند و حفظ وحدت مسلمین را می خواستند ...

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ، ۴/ ۲۳.

(۲) طبری، تاریخ، ۵/ ۳۷۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۱

(۱) همچنین این نامه، شامل دعوت به حق با همه ابعاد و مفاهیمش بود، زیرا به زنده کردن کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کرد که حکومت اموی به عمد، آنها را از واقعیت زندگی دور کرده بودند ...

(۲) برخی از نویسندگان در مورد نامه

حضرت امام حسین علیه السلام به مردم بصره اظهار نظر کرده و گفته اند:

«نامه حضرت حسین علیه السلام به مردم بصره به ما نشان می دهد که چگونه مسئولیتش را می شناخت و همراه آن حرکت می کرد؛ زیرا اهل بصره به آن حضرت نامه نوشته و او را به سوی شهر خود، دعوت نکرده بودند، آن گونه که اهل کوفه عمل کردند و با این وجود، آن حضرت، به آنان نامه می نویسد و آنها را برای رو به رویی حتمی، آماده می سازد؛ زیرا وقتی که آن حضرت تصمیم گرفت برای دین و امتش قیام کند، این تصمیم از اعماق روح و ضمیر آن حضرت برخاسته بود، نه از حرکت مردم کوفه و دعوت آنان از آن حضرت».

(۳) به هر حال، امام، نامه هایش را به دست یکی از غلامانش به نام «سلیمان» که کنیه اش «ابو رزین» بود، برای اهل بصره فرستاد، وی به سرعت راه پیمود تا اینکه به بصره رسید و نامه ها را به صاحبانشان تحویل داد.

(۴)

### پاسخ احنف بن قیس

«احنف بن قیس»، زعیم عراق، در پاسخ امام، نامه ای فرستاد که در آن، این آیه شریفه را نوشت و چیزی بر آن نیفزود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ «۱». «۲»

(۱) روم / ۶۰.

(۲) سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۲

«صبر کن که وعده خدا حق است و آنان که ایمان ندارند، تو را از جای حرکت ندهند».

او از امام خواسته بود شکیبایی پیشه کند و آنان که به خدا ایمان ندارند و ارزشی برای خداوند قایل نیستند، او را از جای حرکت ندهند.

(۱)

### جنایت منذر بن جارود

«منذر بن جارود عبدی» از فرومایگان و بی مایگان عرب بود؛ زیرا فرستاده امام را دستگیر کرد و او را دست بسته نزد ابن زیاد- که دامادش بود- فرستاد، تا بدین وسیله اخلاص و وفاداری خود را ثابت کند. ابن مرجانه نیز در شامگاه شبی که

فردایش به سوی کوفه حرکت کرد او را کشت و به دار آویخت «۱».

برخی از مورخان برای «منذر» عذر آورده اند که وی معذور بوده است؛ زیرا می ترسید مبادا آن فرستاده از جانب فرزند مرجانه باشد تا او را امتحان کند لذا او را به وی تحویل داد، این عذری بی ارزش است؛ زیرا لازم بود ابتدا از وی تحقیق به عمل آورد تا حقیقت کار او، آشکار گردد.

(۲)

### پاسخ مثبت یزید بن مسعود

زعیم بزرگ «یزید بن مسعود نهشلی» ندای حق را پاسخ مثبت داد و با انگیزه ایمان و عقیده به یاری امام برخاست و کنگره ای عمومی منعقد ساخت و قبایل عربی طرفدار خود را به سوی آن فرا خواند، آنها عبارتند از:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷-۳۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۳

۱- بنی تمیم.

۲- بنی حنظله.

۳- بنی سعد.

(۱) هنگامی که این قبایل فراهم آمدند، در میان آنان به سخن ایستاد، ابتدا روی به «بنی تمیم» کرد و به آنان گفت: «ای بنی تمیم! جایگاه من در میان خودتان و اصل و نسبم را نسبت به شما چگونه می بینید؟!».

صدای بنی تمیم برخاست و وفاداری مطلق و بزرگداشت خود را نسبت به وی اعلام داشتند و یک صدا گفتند: «به، به! توبه خدا! ستون فقرات و رأس افتخارات هستی، در شرافت، مرکزیت داری، بیش از هر کسی به آن مقدم می باشی...».

(۲) وی از تأیید



آنان شادمان گشت و ادامه داد: «من شما را برای کاری فراهم آورده ام تا با شما مشورت کنم و در مورد آن، از شما یاری بجویم...».

آنان همگی وفاداری و اطاعت خود را نسبت به وی اظهار نموده، گفتند:

«به خدا مخلصانه به تو خواهیم گفت و در اظهار نظر برای تو خواهیم کوشید، پس بگو تا بشنویم».

(۳) آنگاه، گردنها فراز آمد و نفسها در سینه حبس گردید تا سخن آن زعیم بزرگ را بشنوند، وی، به سخن آمد و گفت: «معاویه مرده است که خوار باد! به خدا هلاک شد و نابود گشت، اینک باب ستم و گناه شکسته شده و ارکان ظلم به لرزه افتاده، او بیعتی را منعقد ساخت و گمان کرد که کاری را محکم نموده است، هیئات که آنچه را خواسته بود، محقق گردد! به خدا! وی کوشید ولی ناکام ماند و مشورت کرد و بی نتیجه گشت، یزید شراب خوار و رأس فسق و فجور برخاسته و ادعای خلافت مسلمین را کرده و بدون رضایت آنان بر آنها حکم رانده با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۴

کوتاهی اش در حلم و قلت علم که از حق به اندازه جای دو پایش، چیزی نمی داند، به خداوند قسم! سوگندی پذیرفته شده دارم که جهاد با وی در امر دین، از جهاد با مشرکین برتر است.

(۱) این حسین بن علی است علیه السلام، فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب شرف اصیل و اندیشه راستین که فضیلتی و صف ناشدنی دارد و علمی پایان نیاقتنی و به این امر، اولی است به خاطر سابقه و سن او و به خاطر قدمت و خویشاوندیش، وی

بر خردسالان عطف دارد و به بزرگسالان احسان می نماید، پس وی را به عنوان رهبر رعیت و امامی راستین که خداوند حجتش را واجب گردانیده و موعظه اش را رسا ساخته است گرامی بداریم، پس مبادا از نور حق چشم بپوشید و به راه باطل درآید، زیرا صخر بن قیس در روز جمل شما را به خواری کشاند پس با حرکتان به سوی فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و یاری کردن وی، آن ننگ را بشوید که به خدا! هر کس از شما در یاری اش کوتاهی کند، خداوند خواری را در فرزندان و کمی تعداد را در عشیره اش، نصیب وی خواهد کرد. و من اینک، لباس رزم را به تن کرده و زره آن را پوشیده ام، هر کس کشته نشود، می میرد و هر کس بگریزد، از دست نمی رود، پس پاسخی نیکو بدهید، خداوند شما را رحمت کند».

(۲) این خطابه شایسته، مسائل بسیار مهمی را شامل بود که عبارتند از:

اول: ناچیز شمردن هلاکت معاویه و اینکه با مرگ وی، باب ظلم و جور شکسته شده است.

دوم: انتقاد شدید در گرفتن بیعت معاویه برای یزید.

سوم: بیان صفات شرورانه موجود در یزید نظیر دائم الخمر بودن و نداشتن حلم و علم و ناآگاهی از حق.

چهارم: دعوت به فراهم آمدن برگرد حضرت امام حسین علیه السلام به جهت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۵

برخورداری آن حضرت از صفات شریفه ای همچون اصالت فکر، فراوانی علم، بزرگی سن، عنایت داشتن به بزرگ و کوچک و دیگر صفات کریمه ای که آن حضرت را شایسته امامت مسلمین ساخته بود.

پنجم: وی به اطلاع مردم رساند که برای یاری رساندن به امام و

دفاع از آن حضرت آمادگی کامل دارد.

(۱) هنگامی که آن زعیم بزرگ، خطابه اش را به پایان رساند، بزرگان «بنی حنظله» به سخن آمدند و پشتیبانی کامل خود را نسبت به وی اعلام داشتند و گفتند: «ای ابو خالد! ما تیرهای کمانت هستیم و سواران عشیره ات، اگر به وسیله ما تیر بیندازی، اصابت می کنی و اگر به وسیله ما به نبرد پردازی، پیروز می گردی به خدا تو وارد هیچ گردابی نشوی مگر اینکه ما به همراه تو خواهیم بود و با هیچ گرفتاری روبه رو نمی شوی مگر اینکه ما نیز- به خدا قسم!- با آن روبه رو خواهیم شد، با شمشیرهایمان تو را یاری می کنیم و هرگاه بخواهی، با بدنهایمان از تو محافظت می نماییم».

(۲) این منطقی افتخارآمیز بود که بر احساسات آنان و ایستادنشان در کنار وی، حکایت داشت. پس از آن، «بنی عامر» برخاستند و از وفاداری عمیق خود نسبت به وی سخن راندند و گفتند: «ای ابو خالد! ما فرزندان پدر تو و هم پیمانان تو هستیم، اگر خشمگین شوی، خرسند نخواهیم شد و اگر حرکت کنی، بر جای نخواهیم ماند، این امر تو است، پس هرگاه خواستی ما را فراخوان...».

(۳) اما «بنی سعد»، اظهار تردید و عدم علاقه نسبت به فراخوان وی نمودند و گفتند: «ای ابو خالد! بدترین چیزها نزد ما، مخالفت با تو و خارج شدن از رأی تو است، صخر بن قیس ما را به ترک نبرد در روز جمل دعوت کرد و ما مورد ستایش قرار گرفتیم و عزت ما در میان ما باقی ماند، پس ما را مهلت ده تا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۶

مشورت کنیم و نظرمان

را به تو بگوییم...».

وی از این بر برجای ماندنشان ناراحت شد و از آنان انتقاد کرد و گفت: «اگر این کار را بکنید، به خدا! شمشیر، هرگز از شما برداشته نخواهد شد و شمشیرتان همچنان در میان شما به کار گرفته خواهد شد...».

(۱)

### پاسخ یزید بن مسعود به امام علیه السلام

«یزید بن مسعود»، نامه ای به امام نوشت که بر شرافت و کرامت وی دلالت داشت و اینکه دعوت امام را پذیرفته است. متن آن نامه چنین است:

«اما بعد: نامه ات به من رسید و آنچه مرا به سوی آن فرا خوانده و برای دریافت بهره ام از طاعت دعوت نموده و رستگاری ام را با سهمی از یاری ات خواسته بودی، معلوم گشت، خداوند هیچ گاه زمین را از کسی که در آن به خیر عمل کند و راهنمایی برای راه رستگاری باشد، خالی نخواهد گذاشت، شما حجت خداوند بر خلق و امانتش در زمین هستید، شما شاخه های زیتون احمدی هستید که او اصل و شما فرع آن می باشید. پس حرکت کن که پرنده خوشبختی با تو است، من گردنهای بنی تمیم را برای تو مطیع ساخته و آنها را در طاعت تو شدیدتر از شتران تشنه ای که پس از سه روز چرا در روز چهارم به آب رسیده اند، ساخته ام و گردنهای بنی سعد را برای تو به اطاعت کشیده و چرک دلهایشان را به آب ابری بارنده شسته ام، آنگاه که برق آن جهید و درخشان شد...».

این نامه، با ادبی والا و طبعی کریم و تعظیمی شایسته نسبت به امام سرشار است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۷

(۱) بعضی از مورخان می گویند: این نامه در روز دهم ماه محرم پس از آنکه یاران و اهل

بیتش شهید شده بودند به امام رسید، و آن حضرت تنهای بی کس مانده بود و نیروهای غدار برگرد او فراهم آمده بودند. هنگامی که آن حضرت، نامه را خواند، فرمود: «تو را چه باشد، خداوند تو را از ترس ایمن دارد و روز تشنگی بزرگ، تو را سیراب سازد».

هنگامی که ابن مسعود برای یاری رساندن به امام آماده گشت، خبر کشته شدن آن حضرت به وی رسید و جانش را در آتش افسوس و حسرت گذاخت «۱».

(۲)

### پاسخ مثبت یزید بصری

«یزید بن مسعود بصری»، ندای حق را پاسخ مثبت داد. وی - بنا به گفته مورخان - به خانه ماریه دختر سعد یا منقذ، رفت و آمد می کرد چرا که خانه اش یکی از محلهای تجمع شیعیان بود، فضایل اهل بیت علیهم السّلام در آنها به اطلاع افراد می رسید و بزرگواریهای آنان منتشر می گشت و هنگامی که امام از اهل بصره دعوت فرمود که او را یاری نمایند، «یزید بن نبیط» به این دعوت پاسخ مثبت داد و از ده پسرش، عبد الله و عبید الله به او پیوستند، ولی یارانش بر او ترسیدند که مبادا مأموران پلیس ابن زیاد او را دریابند، به آنها گفت: هر گاه پاهای مرکبم بر زمین هموار صحرا جای گیرد، هر کس به دنبالم بیاید بر من آسان باشد «۲»، آنگاه بر اسب خود سوار شد و غلامش عامر، سیف بن مالک و ادهم بن امیه همراه وی شدند و در مکه به امام پیوستند و تا عراق در خدمت آن حضرت بودند

---

(۱) اللهوف، ص ۱۶-۱۹.

(۲) طبری، تاریخ ۵/۳۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۸

و در کنار آن حضرت در کربلا شهید شدند «۱».

(۱)

### مخالفت عراق با امویان

عراقیها به صورت عمومی، حکومت امویان را ناخوش داشتند و تسلط آنان را دوست نداشتند که علل آن به نظر ما عبارت بودند از:

(۲) ۱- عراق، در روزگار معاویه با روحیه ای نظامی و با حکومت نظامی اداره می شد که پایبند قانون نبود، خصوصا در زمان

زیاد بن سمیه که بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنده را به جای روی برگرداننده می گرفت و به گمان و تهمت، می کشت که این وضع، به گسترش ناخشنودی از امویان منجر

شد.

(۳) ۲- کوفه، در زمان امیر المؤمنین علیه السلام پایتخت دولت اسلامی بود و در زمان معاویه، دمشق، پایتخت و مرکز حکومت گشت عراق، منطقه ای همچون سایر مناطق گردید و خزانه مرکزی از آن منتقل شد و کوفیان بر بخت بد خود، پس از انتقال خلافت از آنها، افسوس خوردند و نام امام نزد آنان، نشانی از دولت از دست رفته شان گردید، آرزوهای آنها به فرزندان امام بسته شد و به آنها به عنوان قهرمانان استقلال سیاسی و آزادی سرزمینشان از تبعیت دمشق، می نگریستند؛ زیرا اهل عراق، خضوع در برابر اهل شام را نمی پسندیدند همان گونه که اهل شام نیز خضوع در برابر تسلط اهل عراق را نمی خواستند، (۴) شاعر شام، این طرز تفکر را چنین بیان می دارد:

اری الشام تکره ملک العراق و أهل العراق لهم کارهونا

و قالوا: علی امام لناقلنا: رضینا ابن هند رضینا

---

(۱) مقرّم، مقتل، ص ۱۴۴ به نقل از ذخیره الدارین، ص ۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۱۹

«شام را می بینم که حکومت عراق را دوست ندارد و اهل عراق از ما بدشان می آید».

«گفتند: علی امام ماست و گفتیم ما به فرزند هند راضی شدیم، راضی شدیم».

(۱) شاعر عراق نیز این طرز فکر حاکم نزد عراقیان را خطاب به اهل شام چنین بیان می کند:

أتاکم علی بأهل العراق و أهل الحجاز فما تصنعونا

فان یکره القوم ملک العراق فقدما رضینا الذی تکرهونا «۱» «علی، با اهل عراق و اهل حجاز به سوی شما آمده است، پس چه خواهید کرد».

«اگر قوم شما حکومت عراق را دوست ندارند، ما قبلا به آنچه شما نمی پسندید، راضی شده ایم».

قیامهای پی در پی اهل عراق، چیزی جز اظهار ناخشنودی نسبت به اهل شام و رهایی

از حکومت امویان نبوده است.

(۲) ۳- سیاست خطاکارانه ای که معاویه در برابر زعمای شیعه به کار برد، آنان که مسائل سرنوشت ساز مردم عراق و همه ملت‌های اسلامی را پیگیری می نمودند قتل و شکنجه، احساسات کوفیان را تکان داد و دل‌هایشان را پر از کینه نسبت به امویان ساخت، همچنانکه ناسزاگویی به حضرت امام علی علیه السلام، بر روی منابر، دشمنی آنان را نسبت به امویان فزونی بخشید و شعله مخالفت را در جان‌هایشان برافروخته کرد.

(۳) ۴- امویان، به اهل کوفه به عنوان جبهه مخالف حکومت آنان

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۱۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۰

می نگریستند آنان سرچشمه خطری بودند که دولتشان را تهدید می کرد، بنابراین، با سنگدلی و ارباب فراوان با آنان روبه رو گشتند، چیزی که کوفیان را به تلاش پیوسته برای مخالفت با حکومت اموی و براندازی آن واداشت ...

اینها برخی از عواملی هستند که مخالفت شدید عراق با حکومت اموی و دشمنی نسبت به آن را موجب گشتند.

(۱)

## اعلام نافرمانی در عراق

پس از هلاکت معاویه، عراقیان به فروپاشی دولت اموی یقین پیدا نمودند و دیدند که سپردن زمام امور خلافت به یزید، همان ادامه حکومت اموی است که در خوار نمودن سرکوب آنان تلاش داشته است.

«گولد تسهیر» می گوید: «شیعیان در کوفه متفق شدند که با یزید، بستیزند و بر ضد حکومتش قیام کنند و معتقد گشتند که مبارزه آنان با یزید، جهادی دینی است» (۱).

و «کریمر» معتقد است که اخیار و صالحان شیعه، به یزید، به عنوان وارث دشمنان اسلام و جانشینان ابو سفیان می نگریستند (۲).

به هر حال، شیعیان کوفه، حکومت یزید را نپذیرفتند و بر خلع وی و بیعت با امام حسین علیه السلام



اتفاق نموده، این اقدامات را انجام دادند:

(۲)

### کنگره عمومی

شیعیان پس از هلاکت معاویه، کنگره ای عمومی را در منزل بزرگترین

---

(۱-۲) عقیده و شریعت در اسلام، ص ۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۱

رهبران‌شان، «سلیمان بن سرد خزاعی» برپا نمودند و به ایراد خطابه های سیاسی که زشتکاریها و رسواییهای حکومت اموی را نشان می داد، پرداختند، همچنانکه امام حسین را بزرگ داشتند و به بیعت با وی فرا خواندند.

(۱)

### خطابه سلیمان

«سلیمان» به جایگاه خطابه رفت و نخستین جلسه آنان را با این خطابه آغاز نمود که در آن آمده بود: «معاویه هلاک گشت و حسین علیه السلام مردم را به بیعت خویش گرفته و به سوی مکه خارج شده است، شما شیعیان وی و شیعیان پدرش هستید، پس اگر می دانید که او را یاری می دهید و با دشمنش می ستیزید، به او نامه بنویسید و اگر از سستی و شکست می ترسید، این مرد را فریب ندهید...».

صدای آنان از هر سو برخاست که با هیجانی تمام می گفتند: «ما خود را در حمایت از او می کشیم...».

- «ما با دشمنش می جنگیم...» «۱».

(۲) آنان، علاقه شدید و پشتیبانی کامل خود را از امام ابراز داشتند و تصمیماتی به شرح زیر گرفتند:

۱- کنار گذاشتن بیعت یزید.

۲- اعزام هیأتی نزد امام تا او را برای آمدن به سوی آنان فرا خواند.

۳- فرستادن نامه هایی از طبقات مختلف مردم برای امام که نمایانگر علاقه توده های مردم نسبت به حکومت امام باشد.

---

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۲

(۱)

### هیأت کوفه

کوفه هیأتی به سوی امام فرستاد تا آن حضرت را برای آمدن به سوی آنان دعوت کند از جمله اعضای هیأت، «عبد الله جدلی» «۱» بود که وقتی آن هیأت نزد امام حاضر شدند، اتفاق مردم کوفه را برای یاری کردن آن حضرت و گرفتن حق ایشان به عرض امام رسانیدند و اینکه امامی جز او ندارند و حضرت را به حرکت به سوی آنان تشویق نمودند.

(۲)

### نامه ها

مردم کوفه پس از کنگره خود، نامه هایی به امام نوشتند که از اخلاص و وفاداری آنان نسبت به آن حضرت حکایت داشت و امام را به حرکت به سوی آنها تشویق می نمود تا رهبری امت را عهده دار شود. برخی از این برنامه ها به این شرح هستند:

(۳) ۱- «از سلیمان بن سرد، مسیب بن نجیه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان حضرت و مسلمانان اهل کوفه.

اما بعد: خدای را شکر که دشمن ستمگر سرسخت تو (معاویه) را درهم شکست که بر این امت دست یافته و زمام آن را ربوده و غنایمش را غصب کرده و بدون رضایتش بر آن مسلط شده بود و پس از آن، نیکان امت را کشت و بدکاران را باقی گذاشت و مال خدا را در اختیار ستمکاران و ثروتمندانش قرار داد، پس دور باشد همان گونه که نمود دور گردانیده شدند ... بر ما امامی نیست

---

(۱) مقاتل الطالبین، ص ۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۳

بیا تا شاید خداوند ما را به وسیله تو بر حق فراهم آورد. نعمان بن بشیر در کاخ فرمانداری جای دارد و ما نه در روز جمعه نزد او جمع می شویم و نه در روز

عید همراه وی بیرون می‌رویم، اگر به ما خبر رسد که تو به سوی ما آمده‌ای، او را اخراج می‌کنیم تا به شام ملحق شود، ان شاء الله و السلام علیک و رحمه الله و برکاته ...» (۱).

(۱) این نامه، در اواخر ماه شعبان نوشته شد و عبد الله همدانی و عبد الله بن وائل همدانی آن را تحویل گرفتند که آن دو را دستور دادند تا به سرعت نامه را برسانند و از دشمن برحذر باشند. آن دو به سرعت راه پیمودند و به چیزی توجه نمی‌کردند تا اینکه ده روز از ماه رمضان گذشته به مکه رسیدند (۲) و نامه را به امام تحویل دادند و آن حضرت را از اشتیاق مردم به آمدن ایشان آگاه کردند.

این نامه، زشتکاریهای حکومت اموی را بیان می‌دارد و معاویه را به عنوان ستمگری سرسخت، معرفی می‌نماید که زمام امت را به زور و اجبار در اختیار گرفته و بدون رضایت امت بر آن حکومت کرده و نیکان آن را کشته و اموال امت را مخصوص ثروتمندان و اشراف قرار داده و بقیه گروههای ملت را از آن محروم ساخته بود.

(۲) همچنین این نامه به تحریم حاکم کوفه، نعمان بن بشیر، از سوی شیعیان اشاره می‌نماید و اینکه اگر به آنها خبر برسد که آن حضرت، حرکت کرده است، آنان به برکناری وی و ملحق نمودنش به شام اقدام خواهند کرد.

(۳) ۲- نامه دوم را جمعی از اهل کوفه فرستادند که متن آن بدین گونه

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۶۹ الامامه و السیاسة ۴/ ۲. طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۲.

(۲) الفتوح ۵/ ۴۴. مفید، ارشاد ۲/ ۳۷.

بوده است: «به حسین بن علی از شیعیانش و از مسلمین، اما بعد: پیش آی و بشتاب که مردم منتظر تو هستند و نظری جز تو ندارند» (۱) پس بشتاب بشتاب و السلام» (۲).

(۱) این نامه را «قیس بن مسهر صیداوی» از بنی اسد و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و عماره بن عبد الله سلولی، تحویل گرفتند. و نیز حدود پنجاه نامه دیگر از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر (۳) به همراه خود بردند که امام را به شتاب در حرکت به سوی آنان تشویق می کردند و خوشامدگویی به آن حضرت و اظهار پشتیبانی کامل از ایشان را بیان می نمودند.

(۲) این نامه را گروهی از فرصت طلبان فرستادند که ایمانی به خداوند نداشتند و عبارت بودند از: «شبت بن ربیع یربوعی، محمد بن عمر تمیمی، حجار بن ابجر عجلی، یزید بن حارث شیبانی، عزره بن قیس احمسی و عمرو بن حجاج زبیدی» که متن آن چنین بوده است:

«اما بعد: سرزمینها سبز و خرم گشته و میوه ها رسیده و چاهها پر گشته است، پس پیش به سوی سربازانی که برای تو مهیا شده اند و السلام علیک...» (۴).

(۳) این نامه از گسترش امید و شادابی زندگی و آمادگی نظامی منطقه برای گرفتن حق امام و ستیز با دشمنانش حکایت داشت و کسانی آن را امضا کرده بودند که فرزند مرجانه، آنها را در طلیعه نیروها برای جنگ با امام فرستاد

---

(۱) در تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۴۱-۲۴۲ آمده است که: «و امامی جز تو ندارند».

(۲) الارشاد، ص ۳۸ / ۲.

(۳) انساب الاشراف ۳ / ۳۷۰.

(۴) انساب الاشراف، ۳ / ۳۷۰ مطالب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ٢، ص: ٤٢٥

و مسلم است که آنان ایمانی به حقانیت آن حضرت نداشتند، بلکه تنها برای معامله با دولت اموی و دریافت مال و منال از آن، به این کار دست زده بودند، همان گونه که امام این مطلب را در برابر یارانش، به صراحت اعلام فرمود.

(١) ٤- از میان آن نامه ها این نامه است: «ما خود را بر تو نگهداشته ایم و در نماز حاکمان شرکت نمی کنیم، پس بر ما وارد شو که ما صد هزار شمشیر به دست هستیم و ستم در میانمان، گسترش یافته و در بین ما به غیر کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می شود، امیدواریم که خداوند ما را به وسیله تو بر حق، فراهم آورد و به دست تو، ظلم را از ما دور سازد که تو به این امر از یزید و پدرش، شایسته تر هستی، او امت را غصب کرده، شراب نوشیده و با میمون و طنبور بازی نموده و دین را بازیچه قرار داده است» (١).

(٢) ٥- توده مردم کوفه نامه زیر را نوشتند و امضا نمودند که متن آن چنین است: «به حسین بن علی امیر المؤمنین، از شیعیان پدرش علیه السلام اما بعد:

مردم منتظر تو هستند، نظری به جز تو ندارند، بشتاب، بشتاب، ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله شاید خداوند ما را به وسیله تو بر حق فراهم آورد و به وسیله تو اسلام و مسلمین را تأیید کند ... سلام فراوان و کامل بر تو و رحمت خدا و بر کائناتش» (٢).

(٣) ٦- جمعی دیگر، این نامه مختصر را به

آن حضرت نوشتند: «ما همراه تو هستیم و صد هزار شمشیر به دست، همراه ما هستند» (۳).

(۱) تذکره الخواص، ص ۲۳۷. سید محمود قادن، الصراط السوی من مناقب آل النبی، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین و به صورتی خلاصه، مسعودی آن را در مروج الذهب ۳/ ۵۴ روایت کرده است.

(۲) وسیله المآل، ص ۱۸۵. ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۸۴.

(۳) انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۶

(۱) ۷- آخرین نامه ای که به آن حضرت رسید، این نامه بود: «در آمدن شتاب کن، ای فرزند رسول خدا! که صد هزار شمشیر به دست در کوفه، برای تو وجود دارد، پس تأخیر مکن» (۱).

نامه ها، پی در پی به آن حضرت می رسید به طوری که دو خورجین را از آنها پر کرد. مورخان می گویند: بیش از دوازده هزار نامه، نزد آن حضرت جمع شد (۲)، و صورتی از یکصد و چهل هزار نام بر آن حضرت وارد شد که از یاری کردن به آن حضرت در صورت رسیدن به کوفه حکایت می کردند (۳)، تنها در یک روز، ششصد نامه، به آن حضرت رسید (۴).

(۲) به هر حال، نامه های اهل کوفه به امام، فراوان گشت که بزرگان و قاریان منطقه آنها را امضا کرده بودند و نشانگر عطش آنان برای تشریف فرمایی امام بود تا نجات دهنده ای برای آنان از طاغوتهای حکومت اموی باشد، ولی با تأسف فراوان، صفحه آن امید، در هم پیچیده شد و وضع، تغییر کرد و احوال دگرگون گشت، ناگهان کوفه چنان شد که منتظر حضرت حسین بود تا شمشیرهایش را از خون وی سیراب سازد و تیرهایش را از گوشتش

بخوراند ... می خواست جسد حسین را در بغل گیرد تا شمشیرهایش آن را قطعه قطعه کنند و نیزه هایش در آن فرو رود و اسبانش با سمهایشان آن را لگدکوب نمایند.

(۳) کوفه، منتظر حسین بود تا همچون شیری بر او بر جهد و چنگالهایش را در

---

(۱) بحار الانوار ۴۴/۳۳۷.

(۲) اللهوف، ص ۱۵.

(۳) الوافی فی المسأله الشرقيه ۱/۴۳.

(۴) الدر المسلوک فی احوال الانبياء و الاوصياء ۱/۱۰۷، از کتابهای خطی کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۷

آن بدن پاک، فرو برد.

کوفه، منتظر حسین بود تا خانواده اش را به جای اینکه مورد حمایت قرار دهد، به اسارت برد و کودکش را به جای پناه دادن، آشفته و پریشان حال سازد (۱).

سرنوشت چنین بود و امر خدا را بازگشتی نیست که آن قوم بیعت با امام را شکستند و برای جنگ با آن حضرت، یک صدا شدند.

مورخان می گویند: امام، پس از دریافت آن نامه ها تصمیم گرفت که به خواست اهل کوفه، پاسخ مثبت دهد و نماینده بزرگوارش، «مسلم بن عقیل» را به سوی آنان اعزام فرماید.

---

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۲۹

(۱)

**اعزام مسلم به عراق**

**اشاره**

(۱) نامه های اهل کوفه همچون سیل، پی در پی به امام حسین علیه السلام می رسید که آن حضرت را بر حرکت به سوی آنان تشویق می کرد تا آنها را از ستم و خشونت امویان نجات دهد. و برخی از آن نامه ها، آن حضرت را در صورت تأخیر از اجابت درخواستشان، در برابر خداوند و امت، مسئول قلمداد می کرد.

(۲) امام، پیش از هر چیز، تصمیم گرفت برای ملاقات با آنان، سفیری را انتخاب نماید تا



جهت گیریها و صداقت عزمشان را به امام گزارش دهد که اگر از آنها نیتی صادقانه و تصمیمی جزم مشاهده نمود، از آنان بیعت بگیرد آنگاه، امام، به طرف آنان حرکت نماید، بدین منظور امام، فردی مورد اعتماد که بزرگ اهل بیتش بود و در فضیلت میان آنان برجستگی داشت، یعنی «مسلم بن عقیل» را که از نام آوران تاریخ و از ماهرترین زمامداران و شایسته ترین آنان برای روبه رو شدن با شرایط مختلف و پایداری در برابر حوادث بود، برای سفارت خویش برگزید و انجام این مهم را بر او عرضه داشت، مسلم، با رضایت و رغبت، پذیرفت. آنگاه امام، نامه ای به مسلم داد که به صورتهای متعددی روایت شده، آنها عبارتند از:

(۳) اوّل: «ابو حنیفه دینوری» آن را این گونه روایت کرده است: «از حسین بن علی به هر یک از دوستان و شیعیانش در کوفه، که این نامه به وی برسد، سلام علیکم، اما بعد: نامه های شما به من رسید و آنچه از محبتتان نسبت به آمدن من به سوی شما بیان کرده بودید، مرا معلوم گشت، من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد از خاندانم، - یعنی مسلم بن عقیل - را به سوی شما می فرستم تا حقیقت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۲

کارتان را برای من معلوم سازد و اتفاق نظرتان اگر برایش آشکار گشت، برای من بنویسد، پس چنانچه وضعیت شما همان گونه باشد که نامه هایتان برایم بیان کرده و فرستادگان شما به من گفته اند، در آمدن به سوی شما شتاب خواهم کرد ان شاء الله، و السلام...» (۱).

(۱) دوم: «صفی الدین» آن را روایت نموده که بعد از نام خدا،

در آن چنین آمده است: «اما بعد: نامه های شما به من رسید و مضمون آرای شما را متوجه شدم، من، شخص مورد اعتماد و عموزاده ام، مسلم بن عقیل را برای شما فرستاده ام و به زودی در پی او به سوی شما خواهم آمد، ان شاء الله...» (۲).

این روایتی نادر است؛ زیرا در آن به مأموریت مسلم در اعزام وی به سوی آنان، همچون گرفتن بیعت و غیره که اصل مسأله اعزام مسلم بوده است، اشاره ای نشده است.

(۲) سوم: «طبری» روایت نموده که بعد از نام خدا آمده است: «از حسین بن علی به جمع مؤمنان و مسلمانان، اما بعد: هانی و سعید (۳)، با نامه های شما بر من وارد شدند، آن دو آخرین فرستادگان شما بودند که بر من وارد شده اند، من همه آنچه را بیان داشته اید و یاد کرده اید که گفتار بیشتر شما بوده است دریافته ام، گفتید ما را امامی نیست، پس بیا تا شاید خداوند ما را به وسیله تو بر هدایت و حق فراهم آورد. من برادر و عموزاده و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را به سوی شما فرستاده و به او فرمان داده ام که در مورد وضع و کار و نظر شما به من نامه بنویسد، پس اگر نوشت که نظر بزرگان و اصحاب فضیلت و خرد شما همانند آن است که

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۳۰.

(۲) وسیله المآل، ص ۱۸۶، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم.

(۳) آن دو، «هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی» بوده اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۳

فرستادگان شما برایم آورده و در نامه های شما خوانده ام، ان شاء الله به زودی

به سوی شما خواهم آمد، سوگند به دینم که امام نیست جز آن که به کتاب عمل کند و قسط را به پای دارد و به حق پایبند باشد و آنکه نفس خود را بر امر خداوند وابسته نموده باشد و السلام...» (۱).

(۱) این نامه، به نقل طبری این امور را در برداشته است:

۱- مورد اعتماد معرفی کردن مسلم و دلالت بر جایگاه بلند وی و اینکه مورد اعتماد حضرت حسین علیه السلام بوده است.

۲- مشخص نمودن اختیارات مسلم به مطالعه اوضاع موجود و شناخت جریانهای سیاسی و درجه صداقت آن قوم در ادعایشان، طبیعی است که معرفت این امور حسّاس تنها به کسی واگذار می شود که اطلاع کافی از امور جامعه و احوال مردم داشته باشد.

۳- آن حضرت، آمدن خود را منوط به گزارش مسلم در مورد اتفاق توده های مردم و صاحب نظران بر بیعت آن حضرت ساخته بود و به سوی آنان حرکت نمی کرد مگر وقتی که سفیرش، وی را از آن امر، آگاه کرده باشد.

(۲) ۴- آن حضرت درباره صفاتی که لازم است امام و رهبر حرکت امت داشته باشد، سخن گفته که عبارت است از:

الف- عمل به کتاب خدا.

ب- بر پای داشتن قسط.

ج- پایبندی به حق.

د- وابسته نمودن جان به امر خدا.

این صفات والا جز در شخصیت بزرگوار آن حضرت که نشانگر

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۴

جهت گیریها و صفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، یافت نمی شد.

(۱) مسلم، این نامه را تحویل گرفت، در حالی که امام او را به تقوای الهی و پنهان داشتن کار خویش «۱» سفارش نموده بود.

مسلم، در شب

نیمه ماه رمضان از مکه خارج شد «۲» و بر سر راه خود، سری به مدینه زد و در مسجد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و ضریح آن حضرت را طواف نمود و با خانواده و یارانش وداع کرد «۳»، این آخرین وداع وی با آنان بود، آنگاه به سوی عراق حرکت کرد، در حالی که «قیس بن مسهر صیداوی، عماره بن عبد الله سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله ازدی»، همراه وی بودند، از مدینه دو راه بلد از قبیله قیس را استخدام نمود تا راه را به وی بنمایانند «۴».

(۲) کاروان مسلم به سرعت راه می پیمود و به چیزی توجه نداشت، در حالی که آن دو راهنما، پیشاپیش حرکت می کردند و از بیراهه می رفتند تا مبادا کسی به دنبال آنان باشد. آن دو، راه را گم کردند و نتوانستند جاده را پیدا کنند و از سختی راه خسته شدند و تشنگی بر آنان شدت یافت.

(۳) مورخان گفته اند: آنها نشانه های راه را به مسلم گفتند، و در همانجا وفات یافتند «۵»، مسلم همراه یارانش، حرکت کرد تا اینکه به جاده رسیدند و آبی یافتند و در کنار آن اقامت گزیدند تا از سختی و خستگی فراوانی که بر آنها دست یافته بود، استراحت کنند.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۲۱.

(۲) مروج الذهب ۳ / ۵۴.

(۳) طبری، تاریخ ۵ / ۳۵۴.

(۴) الاخبار الطوال، ص ۲۳۰ ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۲۱.

(۵) الارشاد، ص ۲ / ۳۹ - ۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۵

(۱)

### نامه مسلم به امام علیه السلام

مورخان می گویند: مسلم از سفرش هراسان گشت و پس از آنکه آن سختی به وی رسید و دو راهنمایش در گذشتند، احساس

بدشگونی کرد، پس نامه ای به امام نوشت و از آن حضرت خواست تا وی را از سفارتش برکنار سازد، متن آن نامه چنین است:

«اما بعد: من، به همراه دو راهنما از مدینه حرکت کردم، آنها راه را پشت سر خود گذاشتند و راه را گم کردند و تشنگی بر آنها شدت یافت، طولی نکشید که در گذشتند، ما آمدیم تا اینکه به آب رسیدیم و جان به سلامت بردیم، آن آب، در محلی است که المصیق نامیده می شود و در بطن الخبت واقع است، من از این سفرم احساس بدشگونی دارم، پس اگر صلاح بدانید مرا از آن معذور دارید و دیگری را بفرستید و السلام...».

(۲)

### پاسخ حضرت حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام پاسخی به نامه مسلم نوشته از کارش انتقاد کرد و آن را ناشی از ترس دانست، متن آن چنین است:

«اما بعد: بیم من این است که انگیزه نوشتن نامه برای من و استعفا دادن جز ترس نبوده باشد، پس به سوی مأموریتی که تو را بدان فرستادم برو، و السلام...» (۱).

---

(۱) الارشاد ۲/ ۴۰، حقائق الوردیه ۱/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۶

(۱)

### توضیحی درباره این موضوع

گمان غالب این است که نامه مسلم و جواب امام، از مطالب جعل شده است و صحتی ندارد؛ زیرا:

(۲) ۱- بنا به آنچه حموی نوشته، «مصیق الخبت» که مسلم نامه اش به امام را از آنجا فرستاد، میان مکه و مدینه واقع است. «۱» در حالی که روایت می گوید مسلم دو راهنما از مدینه استخدام نمود و به سوی عراق خارج شدند و راه را گم کردند، دو راهنما مردند و طبیعی است که این حادثه، میان مدینه و عراق واقع شد و میان مکه و مدینه اتفاق نیفتاد.

(۳) ۲- اگر میان مدینه و عراق جایی به همین نام باشد و حموی آن را ذکر ننموده است، سفر رفت و برگشت از آنجا تا مکه، زمانی بیش از ده روز نیاز دارد، در حالی که سفر مسلم از مکه به عراق را مورخان تعیین نموده و گفته اند وی روز پانزدهم ماه رمضان از مکه مسافرت نمود و روز پنجم شوال به کوفه وارد شد و مجموع روزهای سفرش بیست روز بوده است این کوتاهترین زمانی است که مسافر از مکه تا کوفه طی می کند؛ زیرا مسافت میان آنها بیش از یک هزار و ششصد کیلومتر می



اگر از این مدت، سفر فرستاده مسلم از آن محل و بازگشت وی به آنجا را کم نماییم، مدت سفر مسلم از مکه به کوفه کمتر از ده روز می شود که طی آن مسافت با این مدت زمانی، معمولاً محال بوده است.

(۴) ۳- امام، در نامه اش مسلم را متهم به ترس نموده، این مسأله با معتمد خواندن وی که او را مورد اعتماد و بزرگ اهل بیتش و فرد برتر در فضیلت بر آنها

---

(۱) معجم البلدان ۲/ ۳۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۷

دانسته، منافات دارد زیرا با داشتن چنان صفاتی، چگونه امام او را به ترس متهم می کند؟! (۱) ۴- اتهام مسلم به ترس با سیره وی تناقض دارد؛ زیرا این قهرمان بزرگ، دلیری و شجاعت نادری نشان داد که خردها را حیرت زده ساخت؛ زیرا وقتی که گروههای مردم کوفه بر علیه وی وارد نبرد شدند، به تنهایی با آنان به مقابله برخاست بدون اینکه کسی به وی کمک کند و یا در کنارش به حمایت از وی برخیزد، او در میان سپاهیان فراوان، بسیاری را به قتل رساند که دلهای آنان را پر از ترس و وحشت نمود و هنگامی که او را به اسارت نزد ابن زیاد بردند، هیچ گونه خواری و شکست بروز نداد. «بلاذری» در مورد او می گوید: وی شجاعترین و دلیرترین خاندان عقیل بود «۱»، بلکه شجاعترین فرد هاشمی بود که تاریخ، بعد از ائمه اهل بیت علیهم السلام به خود شناخته است. این حدیث، از جعلیاتی است که برای کم ارزش جلوه دادن این فرمانده عظیم که از افتخارات امت عرب و اسلام می باشد، وضع گردیده است.

(۲)

**در خانه مختار**

«مسلم»،

صحرا را درنوردید و به کوفه رسید و اقامت در خانه مختار ثقفی «۲» را که یکی از مشهورترین بزرگان شیعه و از شجاعان آنان و از دوستدارترین و دلسوزترین آنان نسبت به امام حسین علیه السلام بود، اختیار کرد.

---

(۱) أنساب الأشراف ۲/ ۳۳۴.

(۲) الارشاد، ص ۲۲۶. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۲ و گفته شده که مسلم در خانه «مسلم بن عوسجه» و یا در خانه «هانی بن عروه» فرود آمد، این مطلب در الاصابه ۱/ ۳۳۲ و تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۹، آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۸

(۱) مسلم، در خانه مختار فرود آمد، نه در خانه شخص دیگر از زعمای شیعه، به جهت اعتماد وی به اخلاص مختار نسبت به امام حسین علیه السلام و فداکاری اش در دوستی آن حضرت بود. البته عامل دیگری نیز وجود داشت که اهمیت دارد و آن اینکه مختار، همسر «عمره»، دختر نعمان بن بشیر حاکم کوفه بود و بدون شک مادام که در خانه مختار اقامت داشت دست نعمان به سوی مسلم دراز نمی شد این امر نشان می دهد که مسلم به مسائل اجتماعی، آگاهی کامل داشت.

مختار، درهای خانه اش را به روی مسلم گشود و با احترام و تکریم فراوان با وی روبه رو گشت و شیعیان را برای دیدار با وی دعوت نمود، آنان از هر سمت و سو به جانب او رهسپار گشتند و وفاداری و اطاعت خود را اعلام نمودند.

(۲)

### شادمانی در کوفه

شادیها، همه محافل شیعیان در کوفه را فرا گرفت، مسلم از آنها استقبال گرم و تأیید فراگیری را ملاحظه نمود. وی نامه حضرت حسین علیه السلام را بر آنها می خواند و آنان گریه می کردند و



برای آمدن آن حضرت اشتیاق فراوان و فداکاری در یاری اش ابراز می نمودند تا آنان را از جور و ستم امویان نجات دهد و در شهرشان، حکومت امام امیر المؤمنین علیه السلام پایه گذار عدالت بزرگ در زمین را بار دیگر برپا نماید، مسلم آنان را به تقوای الهی و پنهان داشتن اقدامات خود، سفارش می نمود تا اینکه امام حسین علیه السلام نزد آنان بیاید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۳۹

(۱)

### بیعت گرفتن برای امام حسین علیه السلام

شیعیان به سوی مسلم، سرازیر شدند تا با وی برای امام حسین علیه السلام بیعت نمایند، صیغه بیعت، دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبرش و جهاد با ظالمان و دفاع از مستضعفان و دادن حق محرومان و تقسیم مساوی غنائم میان مسلمین و بازگرداندن حقوق به اهلشان و یاری اهل بیت و مسالمت با کسی که با آنها مسالمت نماید و جنگ با کسی که با آنان بجنگد، بوده است.

«سید مقرر»، این بیعت را با بیعت اوس و خزرج با پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه نموده است «۱». «حیب بن مظاهر اسدی»، از آنان برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفته است. «۲»

(۲)

### سخنان عابس شاکری

مؤمن نامدار، «عبس بن شیب شاکری» به سخن پرداخت و وفاداری شخصی خود و آمادگی اش را برای مرگ در راه دعوت به اطلاع مسلم رساند اما وی در مورد هیچ یک از مردم شهرش تعهدی را نمی پذیرد، او گفت:

«اما بعد: من تو را از مردم باخبر نمی سازم و از آنچه در دل دارند، اطلاعی ندارم و تو را به آنان نمی فریبم، به خدا! هرگاه دعوت کنید شما را اجابت می کنم و همراه شما با دشمنان می جنگم و در دفاع از شما با شمشیرم ضربه خواهم زد تا به دیدار خدا بشتابم و از این کار جز آنچه را که در نزد خداوند است، چیز دیگری نمی خواهم ...»

---

(۱) الشهید مسلم بن عقیل، ص ۱۰۳.

(۲) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۵ از کتابهای خطی کتابخانه عمومی امام کاشف الغطاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۰

(۱) «عبس» به پیمان خود با خداوند وفا کرد و به وجدانش خیانت ننمود و جانش را فدای ریحانه رسول

خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و در خدمتش در کربلا به شهادت رسید ....

(۲) «حبيب بن مظاهر» به وی روی آورد و گفت: «خداوند تو را رحمت کند بر آنچه در دل داشتی آن را با کلامی مختصر بیان کردی، سوگند به خدایی که جز او پروردگاری نیست، من بر آن چیزی هستم که تو بدان پایبندی».

«سعید حنفی» نیز به سخن آمد و گفتار دو دوستش را تأیید کرد (۱). این قهرمانان، از برجسته ترین کسانی هستند که تاریخ آنان را در صداقت و وفاداری شناخته است؛ زیرا آنها جانهایشان را سخاوتمندانه به امام حسین علیه السّلام بخشیدند و در خدمت آن حضرت، در کربلا به شهادت رسیدند.

(۳)

### تعداد بیعت کنندگان

توده های مردم کوفه برای بیعت با حضرت حسین علیه السّلام به دست سفیرش، «مسلم بن عقیل» از یکدیگر پیشی می گرفتند.

مورخان تعداد کسانی که بیعت کردند، با یکدیگر اختلاف دارند، بعضی از گفته های آنان بدین شرح است:

۱- چهل هزار نفر (۲).

۲- سی هزار نفر که حاکم کوفه، «نعمان بن بشیر» در میان آنان

---

(۱) طبری، تاریخ ۱/ ۳۵۵.

(۲) ابی فراس، شرح شافیه ۱/ ۹۰ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۱

بوده است «۱» ۳- بیست و هشت هزار نفر (۲).

۴- هیجده هزار نفر، بنا به آنچه در نامه مسلم به حضرت حسین علیه السّلام آمده است که در آن می گوید: «از اهل کوفه هیجده هزار نفر با من بیعت نموده اند، پس در آمدن، شتاب کن» (۳).

۵- دوازده هزار نفر (۴).

(۱)

### نامه مسلم به امام حسین علیه السلام

مسلم، آنگاه که آن تعداد فراوان از مردم کوفه با وی بیعت کردند، ایمان و اعتقاد بیشتری نسبت به موفقیت دعوت پیدا نمود، پس نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را برای آمدن به سوی آنان تشویق کرد. وی این نامه را بیست و چند شب پیش از شهادتش نوشت «۵» که متن آن چنین است:

«اما بعد: پیشقراول کاروان به اهل خود، دروغ نمی گوید، از اهل کوفه

---

(۱) وجدی، دائره المعارف ۳/ ۴۴۴. حقائق الاخبار عن دول البحار، روضه الاعیان فی اخبار مشاهیر الزمان، ص ۶۷. از محمد بن ابی بکر (متوفی ۷۳۰ه) از کتابهای کپی شده کتابخانه حکیم. مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص ۱۳ در آن آمده است: نعمان گفت:

«ای مردم کوفه! فرزند دخت رسول خدا صلّی الله علیه و آله

برای شما بهتر است از فرزند دختر بجدل».

(۲) ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۸۹.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۵.

(۴) مروج الذهب ۳/ ۵۴. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۶ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم. تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۹. الاصابه ۱/ ۳۳۳. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۱۷، سیر أعلام النبلاء ۳/ ۳۰۶.

(۵) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۲

هیجده هزار نفر با من بیعت کرده اند «۱» هنگامی که نامه ام به تو رسید، تعجیل کن که مردم، همگی همراه تو هستند و نسبت به خاندان معاویه نظر مثبت و علاقه ای ندارند» «۲».

(۱) مسلم، این نامه را نوشت؛ زیرا هیچ گونه مقاومتی را در برابر دعوت خویش ندید، بلکه اتفاقی فراگیر بر بیعت امام و علاقه ای وافر برای دیدن آن حضرت، مشاهده کرد.

نامه را جمعی از اهل کوفه که در رأس آنان، قهرمان بزرگ، «عابس شاکری» بود، دریافت نمودند. این هیأت به مکه وارد شد و نامه را به امام تحویل داده، به آن حضرت برای رفتن به کوفه اصرار کردند و اتفاق مردم را بر بیعتش و احترام فراوانی را که مسلم از آنان دیده بود، بازگفتند. در آن هنگام امام برای سفر به کوفه آماده گردید.

(۲)

### موضعگیری نعمان بن بشیر

موضعگیری «نعمان بن بشیر» «۳» نسبت به انقلاب، همراه با نرمش

---

(۱) و در روایت بلاذری «همه اهل کوفه همراه تو هستند».

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۵.

(۳) «نعمان بن بشیر انصاری خزرچی» را معاویه، بعد از «عبد الرحمن بن حکم» به حکومت کوفه منصوب کرد او مشربی عثمانی داشت و آشکارا از دشمنی با علی دم می زد و او را ناسزا می گفت، در جنگ جمل و صفین با آن حضرت

جنگید و مخلصانه برای استحکام حکومت معاویه کوشید، او بود که برخی از حمله های ارباب آمیز و کشتار در برخی از مناطق عراق را رهبری می کرد.

محققان می گویند: وی با یزید مخالف بود و آرزو داشت که حکومتش از بین برود، به شرطی که خلافت به خاندان علی بازنگردد، از شگفتیهاست که وقتی یزید به مردم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۳

و آسانگیری بود، حزب اموی وی را به ضعف و یا خود را به ضعف زدن در حفظ منافع دولت و اهمیت ندادن به سلامت آن، متهم کردند، او در پاسخشان گفت:

«اینکه در طاعت خداوند، ضعیف باشم، برای من از قوی بودن در حال معصیت خداوند بهتر است، من پوششی را که خداوند پوشانده است، هتک نخواهم کرد» (۱).

(۱) این موضعگیری نعمان، قدرتی به شیعیان بخشید و آنان را به اقدام بر ضد حکومت به صورت علنی، تشویق نمود که شاید این امر به دو سبب برگردد:

۱- مسلم بن عقیل نزد مختار، میهمان بود و مختار داماد دخترش عمره بود و نعمان، به ملاحظه مختار، متعرض انقلابیون نگردید.

۲- «نعمان» با یزید مخالف بود و سببش دشمنی یزید با انصار بود که «اخطل»، شاعر مسیحی را واداشت تا آنان را بد گوید و نعمان به حمایت از آنان برخاست. در بحثهای پیشین به این مطلب اشاره نموده ایم، شاید به این جهت و جهت دیگری بوده که نعمان، هیچ اقدامی بر ضد انقلاب، به عمل نیاورده بود.

(۲)

## سخنرانی نعمان

نعمان، به شیعیان، برای ترتیب و تنظیم انقلاب، قدرتی بخشید و برای

---

مدینه ستم کرد و شهر را سه روز برای لشکریانش مباح نمود، این مرد یعنی نعمان، از کرامت وطن و

قومش حمایت نکرد. در اصابه ۳/ ۵۵۹ آمده است: وقتی یزید هلاک شد، نعمان، مردم را به سوی فرزند زبیر و سپس به سوی خود فرا خواند که مروان با وی جنگید و او کشته شد (سال ۶۵ ه.ق). وی شاعری توانا بود و دیوان شعری دارد که اخیراً به چاپ رسیده است.

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۴

آنان فرصتهایی جهت تحکیم پایه های آن فراهم آورد که این امر سبب ناخشنودی حزب اموی گردید و بر او اعتراض کردند و او را به ضربه زدن به شیعیان تشویق نمودند.

(۱) نعمان بیرون آمد و بر منبر رفت و سیاست همراه با ملائمت خود را برای مردم اعلام نمود که پس از حمد و ستایش خداوند، گفت:

«اما بعد: ای بندگان خدا! از خداوند پروا کنید و به سوی فتنه و تفرقه نشتابید که در آنها مردان هلاک می شوند و خونها ریخته می گردند و اموال به غارت می روند. من با کسی که با من ننگد، نمی جنگم و بر ضد کسی که بر ضد من قیام نکند، اقدامی نمی کنم، شما را نه دشنام می گویم و نه با شما به بهانه جویی می پردازم و نه کسی را به تهمت و گمان و یا اتهام، می گیرم، ولی اگر شما با من به ستیزه جویی برخیزید و بیعتم را بشکنید و با پیشوایتان مخالفت نمایید، به خدایی که جز او پروردگاری نیست، با شمشیرم شما را خواهم زد، مادام که در دست من باقی بماند هر چند کسی از شما یاورم نباشد و من امیدوارم در میان شما آن کسانی که حق را می شناسند، بیش از کسانی باشند که

باطل آنان را از پای در می آورد» (۱).

(۲) در این سخنرانی، هیچ تمایلی به وسایل خشونت و شدت، دیده نمی شود، بلکه در آن، نسبت به فتنه جویی، زینهار داده شده و راحت طلبی، برتر شمرده گشته و اینکه وی متعرض کسی که متعرض قدرت حاکم نشود، نخواهد شد و مردم را به گمان و تهمت نمی گیرد، آن گونه که زیاد بن ابیه حاکم عراق، عمل می کرده است. «انیس زکریا» در مورد سخنرانی نعمان اظهار نظر

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۵

کرده می گوید:

(۱) «سخنرانیهای وی - یعنی نعمان - در کوفه، دلیل دیگری است که او فتنه را بر پای می دید که لاجرم شعله ور می گشت. وی برپاکنندگان آن را مورد حمله قرار نمی داد پیش از آنکه آنان وی را مورد تهاجم قرار دهند، بنابراین، برای طرفداران آن، قدرتی مستحکم و دستی فعال در ترتیب توطئه و تنظیم آن بر پایه هایی مطمئن، به وجود آورد» (۱).

(۲)

### خشم حزب اموی

سیاست نعمان، عمال حکومت اموی را به خشم آورد و «عبد الله بن مسلم حضرمی»، هم پیمان بنی امیه، نزد وی شتافت و از برنامه اش انتقاد کرد و گفت:

«آنچه تو فکر می کنی جز برای ستم شایسته نیست، این چیزی که تو میان خود و دشمنت قرار داده ای، نظریه ضعف گرایان است!» (۲).

نعمان، از خود دفاع کرد و گفت: به هیچ وسیله ای که او را از خداوند دور سازد، دست نخواهد زد و هیچ راهی که وی را از دینش دور کند، در پیش نخواهد گرفت. بدین ترتیب ضعف نعمان و از پا درآمدگیش در برابر انقلاب، برای حزب اموی آشکار گردید.

(۳)

### تماس حزب اموی با دمشق

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۴۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۶

نگران شد، در حالی که قدرت محلی از جریان امور، چشم پوشیده بود. آنان، حکومت محلی را به ضعف یا تبانی با انقلابیون متهم کردند و به سرعت با حکومت دمشق تماس گرفتند و خواستار اقدامات فوری شدند، پیش از آنکه دامنه انقلاب گسترش یابد و عراق استقلال خود را به دست آورد و از تبعیت دمشق جدا گردد. از میان نامه هایی که به یزید رسید، نامه «عبد الله حصرمی» بود که در آن چنین آمده است:

(۱) «اما بعد: مسلم بن عقیل به کوفه وارد شده و شیعیان برای حسین بن علی با وی بیعت نموده اند، پس اگر کوفه را می خواهی، مردی قوی به سوی آن بفرست تا فرمان تو را اجرا نماید و همانند تو با دشمنت رفتار کند که نعمان بن بشیر، مردی ضعیف است



و یا اینکه خود را ضعیف می نمایاند» (۱).

این نامه، به عزل نعمان از منصبش و به کارگیری شخص دیگری به جای وی که دارای خشونت بیشتر باشد، فرا می خواند تا بتواند انقلاب را نابود کند؛ زیرا نعمان برای نابودی آن شایسته نبود. همانند این نامه را «عمار بن ولید بن عقبه» و «عمر بن سعد» نیز به یزید نوشتند.

(۲)

### اضطراب یزید

«یزید»، هنگامی که نامه های عمّالش در کوفه، در مورد بیعت مردم آنجا با حضرت حسین علیه السلام، پی درپی به وی رسید، مضطرب گشت و به پریشانی دچار شد، شب را بیدار می ماند و در این امر بسیار می اندیشید؛ زیرا می دانست که عراق مرکز قدرت در جهان اسلام بود و مردم آن وی را دشمن می داشتند و بر

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۷

پدرش کینه توز بودند چون عراق از ظلم و ستمی که بر آن روا داشته بودند، جریحه دار بود و دشمنی مردم عراق نسبت به یزید از دشمنیشان نسبت به پدرش کمتر نبود، همچنانکه وی یقین داشت اکثریت غالب مردم در جهان اسلام، تشنه حکومت امام حسین علیه السلام بودند؛ زیرا وی نماینده قانونی جد و پدر خویش بود و مردم جایگزینی برای وی نمی پذیرفتند.

(۱)

### مشورت یزید با سرجون

پریشانی، یزید را در بر گرفت، وی، احساس کرد که خطری سلطنتش را تهدید می کند، پس «سرجون رومی» را که محرم اسرار پدرش و از زیرکترین افراد بود، فرا خواند و این مطلب را با وی در میان گذاشت و گفت: «نظر تو چیست؛ حسین به سوی کوفه می رود و مسلم بن عقیل در کوفه برای حسین بیعت می گیرد، از نعمان، ضعف و سخنان ناروا به من گزارش شده است، به نظر تو چه کسی را بر کوفه حاکم گردانم؟» (۱) «۱» (۲) سرجون، درنگ کرد و پس از مدتی فکر کردن، به وی گفت: فکر می کنی اگر معاویه زنده می شد، تو نظرش را می پذیرفتی؟

یزید گفت: آری.

سرجون، فرمان معاویه برای «عبید الله بن زیاد» به عنوان حاکم کوفه را بیرون آورد و به او گفت: این

نظر معاویه است که مرده و با این نامه، فرمان داده است (۲).

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/۳۵۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۸

(۱) اما انگیزه های «سرجون» در نامزد کردن «ابن زیاد» برای حکومت کوفه، از دو امر خالی نیست:

۱- وی قساوت ابن زیاد و خشونت وی را می شناخت و می دانست که هیچ کس جز او نمی تواند عراق را به زانو در آورد؛ زیرا وی انقلاب را با ارباب و خشونت، می توانست نابود سازد.

۲- تعصب قومی، او را به این نامزد کردن واداشته بود؛ زیرا ابن زیاد، رومی نسب و سرجون نیز رومی بود.

(۲)

### حکومت ابن زیاد بر کوفه

یزید، به شدت از ابن زیاد ناراضی بود و می خواست او را از حکومت بصره، معزول سازد (۱) زیرا وی در بیعت گرفتن برای او با پدرش، مخالف بود، ولی وی نظر سرجون را پذیرفت؛ زیرا در پذیرش آن حفظ منافع دولتش را می دید، بنابراین، فرمان حکومت کوفه و بصره را برای وی صادر کرد و بدین ترتیب سرتاسر عراق تحت امر او قرار گرفت.

یزید این نامه را برای عبید الله بن زیاد نوشت: «اما بعد: پیروان من از اهل کوفه به من نوشته اند که فرزند عقیل در کوفه، گروههای مردم را برای ایجاد شکاف در میان مسلمین جمع می کند پس هنگامی که این نامه ام را خواندی به سوی کوفه حرکت کن و فرزند عقیل را طلب نما همچنانکه مهره را جستجو می کنی تا اینکه او را به دست آوری و به بند کشی که یا او را بکشی و یا تبعید

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۴۹

نمایی، و السلام» (۱).



نامه، درجه اضطراب نظام حاکم در دمشق و پریشانی اش از مسلم بن عقیل را نشان می دهد و بر ابن زیاد تأکید نموده است که در سفر به کوفه برای دستگیری وی، شتاب کند. بعضی از منابع می گویند: یزید به ابن زیاد نوشت:

«اگر دو بال داشته باشی، به سوی کوفه پرواز کن» (۲) این نشانگر هراسی است که از انقلاب عراق بر یزید دست یافته بود.

«مسلم بن عمرو باهلی» فرمان حکومت کوفه را همراه آن نامه، برای ابن زیاد برد.

(۲) مورخان می گویند باهلی، از جاسوسان بنی امیه در کوفه و از مهمترین عمال آنان و نیز یکی از فرومایگان عرب بود. او بود که از دادن جرعه ای آب به مسلم هنگامی که او را اسیر، نزد ابن زیاد آورده بودند خودداری کرد.

(۳) ابن زیاد، فرمان حکومت کوفه را از باهلی دریافت نمود و بسیار شادمان شد؛ زیرا پس از آنکه وی به عزل از حکومت بصره، تهدید می شد حکومتش بر همه مناطق عراق تثبیت گشت. و از اینکه دمشق، حکومت مطلق بر عراق را به وی واگذار کرده، نیز از اینکه به وی اجازه داده بودند خشونت، سنگدلی و خونریزی را در مورد هر کسی که از اطاعت یزید خودداری کند و یا در توطئه ای بر ضد وی وارد گردد، به کار گیرد خوش حال شده بود، این تفویض مطلق در استعمال قساوت با مردم، با خواسته های ابن زیاد و تمایلات وی توافق داشت، زیرا از عوامل لذت جویهای روانی وی جنایت دوستی و بدرفتاری با مردم و عدم تردید در خونریزی بوده است.

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۹.

### سخنرانی ابن زیاد در بصره

«ابن زیاد» برای ترک بصره و حرکت به سوی کوفه، آماده شد و پیش از حرکت، مردم را جمع کرد و در میان آنان سخنرانی شدید اللحنی ایراد نمود که در آن آمده بود: «امیر المؤمنین یزید، مرا حاکم کوفه کرده و من فردا به سوی آن حرکت خواهم کرد به خدا سوگند! من از سختی آرام نمی گیرم و بدی مرا از پای در نمی آورد، من هر کس را که دشمنم گردد، سرکوب می کنم و چون زهر برای هر کسی هستم که با من بجنگد کسی که به سوی «قاره» تیراندازی کرده با او به انصاف برخورد نموده است» (۱).

(۲) ای مردم بصره! عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را جانشین خود بر شما قرار دادم، مبدا دست به خلاف و یاوه گویی زنید؛ به خدایی که جز او پروردگار نیست، اگر به من در مورد کسی از شما خلافتی گزارش شود، او و افراد و دوستانش را خواهم کشت، من نزدیکتر را به گناه دورتر می گیرم تا از من بشنوید، مبدا در میان شما مخالف و یا معترضی باشد ... من، ابن زیاد هستم، به آنکه بر ریگزار قدم نهد، شبیه تر هستم و مشابهت دایی تا عموزاده از من چیزی کم نمی کند» (۲).

(۳) چه آسان است خونریزی نزد آن بربریان وحشی و والیان بنی امیه! آن

---

(۱) ضرب المثلی است در عرب که می گویند: «أنصف القاره من راماها» «قاره» طایفه معروفی از عرب بودند، در جنگی که میان قریش و «بکر بن عبد مناه بن کنانه» در گرفته بود، طایفه «قاره» که جمعیتی تیرانداز بودند، قریش را همراهی می نمودند، وقتی جنگ در گرفت، گروهی شروع

به تیراندازی به سوی اینان نمودند، در اینجا فردی گفت:

«أنصف القاره من رامها». یعنی: کسی که به سوی «قاره» تیراندازی کرد با آنها منصفانه برخورد نموده است (کتاب الامثال، ص ۱۳۷- مترجم).

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۱

طاغوت، از سرشت شرورانه اش سخن گفته که در جنایت غوطه ور گشته بود، زیرا وی بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنده را به گناه روی برگردانده می گرفت و نزدیکتر را به گناه دورتر. و از روی گمان و تهمت می گشت همان گونه که پدرش زیاد، عمل می کرد چنانچه آدمکشی را در سرتاسر عراق، گسترش داده بود.

(۱)

### سفر طاغوت به کوفه

پلید فرومایه از بصره به سوی کوفه حرکت کرد تا دست به جنایتی بزند که هیچ شقاوتمندی جز او، آنچنان جنایتی را مرتکب نشده است، در حالی که پانصد نفر از مردم بصره او را همراهی می کردند، «عبد الله بن حارث بن نوفل و شریک بن أعمور حارثی» «۱» که یکی از مخلص ترین یاران امام حسین بود، همراه وی بودند. شریک از این جهت همراه ابن زیاد شد تا مواظب وی باشد و از برنامه های وی باخبر شود. این تعداد را ابن زیاد برای این همراه خود برده بود تا از آنها برای نشر ارباب و وحشت و ایجاد هراس در میان مردم و تماس با زعمای کوفه برای منصرف کردن آنان از انقلاب، یاری بگیرد.

(۲) به هر حال، ابن زیاد راه را به سرعت می پیمود، بدون اینکه به چیزی توجه کند، سفر را پیوسته ادامه داد تا پیش از رسیدن حضرت حسین علیه السلام به کوفه وارد شود، در حالی که همراهانش خسته شدند و ادامه راه،

آنان را فرسوده کرده بود، جمعی از آنان بر زمین افتادند که عبد الله بن حارث از جمله آنان بود، ولی ابن زیاد، توجهی به آنها نکرد. هنگامی که به «قادیسیه» رسید، غلامش «مهران» بر

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۲

زمین افتاد. ابن زیاد به وی گفت: اگر این وضع را ادامه دهی و منتظر باشی تا به قصر برسیم، صد هزار به تو می دهم.

(۱) «مهران» به وی گفت: نه به خدا! نمی توانم. آنگاه آن ستمگر فرود آمد و جامه های یمانی و عمامه ای سیاه پوشید و نقاب بر چهره زد تا هر کس او را ببیند به اشتباه او را حضرت حسین علیه السلام، تصور کند و به تنهایی حرکت کرد و از طرف نجف، وارد کوفه شد «۱» در حالی که قلبش از شدت ترس همچون بال پرنده بود. اگر وی قدری شجاعت و دلیری داشت، تغییر وضعیت و لباس نمی داد تا مردم را به اشتباه بیندازد که او حضرت حسین علیه السلام است ... آن ترسو، برای حمایت خویش به این وسایل متشبث شد. برخی از منابع می گویند: وی از سخن گفتن خودداری نمود تا مبادا مردم او را بشناسند و شمشیرهایشان او را ببرند.

(۲)

### در قصر الاماره

آن پلید، به سرعت به سوی «قصر الاماره» «۲» شتافت در حالی که به شدت

---

(۱) مقرر، مقتل حسین علیه السلام، ص ۱۶۵.

(۲) قصر الاماره (کاخ فرمانداری): نخستین ساختمان دولتی در اسلام است که «سعد بن ابی وقاص» آن را بنا کرده بود و نشانه هایش همانند همه نشانه های کوفه، به غیر از مسجد جامع، از بین رفته است، اداره کل آثار باستانی در عراق، برای

شناسایی آن تلاش کرد و در مواقع مختلف پایه های آن را کشف نمود، نتایج کاوشهایی که در مورد آن انجام گرفت نشان داد که آن قصر از یک حصار خارجی تشکیل می شود و شامل چهار دیوار است، طول آنها تقریباً ۱۷۰ متر و معدل ارتفاع آنها چهار متر می باشد، هر ضلع را از بیرون شش برج نیم دایره ای پشتیبانی می کند، به استثنای ضلع شمالی که تنها دو برج پشتیبان آن هستند، فاصله میان هر برج تا برج دیگر ۲۴ متر و ۶۰ سانتیمتر می باشد ارتفاع این حصار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۳

مضطرب بود و از اینکه مردم از آمدن حضرت امام حسین علیه السلام شادمانی می کردند و به همدیگر مژده می دادند، به شدت ناراحت شده بود.

(۱) هنگامی که به در کاخ رسید، آن را بسته یافت، نعمان بن بشیر از بالای کاخ به پایین نگاه می کرد زیرا تصور کرده بود که این تازه وارد، حضرت حسین علیه السلام است، به جهت آنکه صداهای مردم به خوشامد گویی و شعار دادن به زنده باد برای وی بلند شده بود، لذا خطاب به وی گفت: «من امانتم را به تو ای فرزند رسول الله! تحویل نمی دهم، من قصد جنگ کردن با تو را هم ندارم!...».

فرزند مرجانه در سخن نعمان ضعف و واماندگی را احساس کرد لذا با کلماتی خشم آلود بر وی فریاد زد: باز کن که گشایش گردیده ای و شب طولانی گردیده است».

(۲) هنگامی که او سخن می گفت، یکی از کسانی که پشت سر وی بود، او را شناخت و خطاب به مردم فریاد زد: «قسم به خدای کعبه! این، فرزند مرجانه است». عجیب آنکه، آن



اجتماع، امام حسین علیه السلام و فرزند مرجانه را تشخیص ندادند با وجود آنکه هر کدام از آنان مدتی در سرزمینشان زندگی کرده

---

با برجهایش به حدود بیست متر می رسد. کاخ، به صورتی محکم بنا شده و معماری آن برای اهداف جنگی طراحی گردیده تا از هر حمله خارجی در حمایت مطمئنی باشد.

این مطلب در کتاب نقشه شهر کوفه، نوشته دکتر کاظم جنابی، ص ۱۳۵ تا ۱۵۵ آمده است، این جانب بارها آن را دیده و بسیاری از آثارش را مطالعه نموده ام. در برخی از درهای اصلی اش سایبانهایی برای نگهبانان کاخ وجود داشت که ویران گشته و تنها برخی از آثار آنها باقی مانده است. در یک طرف آن اطاقهایی وجود دارد که برای زندان ساخته شده و به شکلی عجیب بنا گردیده اند و در یک طرف، آشپزخانه های کاخ قرار دارند که استاد جنابی اشاره ای به آنها نموده است. ساختمان کاخ محکم بنا گردیده تا آنجا که حمله و دستیابی به آن متعذر بود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۴

بودند، شاید آنچه سبب اشتباه آنان شد این بود که ابن زیاد، لباسش را تغییر داده و عمامه ای سیاه بر سر نهاده بود.

(۱) به هر حال، هنگامی که مردم دانستند وی ابن زیاد است، از جای جستند و بشتاب به خانه هایشان رفتند در حالی که از ظلم و ستمی که در روزگار پدرش به آنان رسیده بود، سخن می گفتند، اینک نیز از عید الله احساس شرّ کرده بودند ... ابن زیاد، در همان شب بر اموال و اسلحه مستولی شد و شب را بیدار ماند در حالی که عمال حکومت اموی در اطراف وی بودند و با

وی درباره انقلاب سخن می گفتند و اعضای برجسته آن را به او معرفی می کردند و همراه وی به برنامه ریزی برای نابودی انقلاب پرداختند.

(۲)

### سخنرانی فرزند زیاد در کوفه

هنگامی که سپیده صبح دمید، فرزند مرجانه دستور داد تا مردم را در مسجد جمع کنند، عده زیادی از مردم، در حالی که ترس و وحشت بر آنها دست یافته بود، در مسجد اعظم فراهم آمدند، پسر زیاد، در حالی که شمشیر به کمر بسته و عمامه ای بر سر نهاده بود، خارج شد و بالای منبر رفت و برای مردم به سخنرانی پرداخت و گفت: «اما بعد: امیر المؤمنین - که خداوند او را صلاح بخشد - مرا به حکومت شهر، منطقه و اموال عمومی شما منصوب کرده و به من دستور داده تا داد مظلومتان را بگیرم و به محرومیتان عطا کنم، به افراد حرف شنو و مطیعان، احسان نمایم و بر افراد فتنه جو، سخت بگیرم که من برای مطیعان چون پدری مهربان و دلسوز هستم و شمشیر و شلاق من بر کسی خواهد بود که از امر من سرپیچی نماید و با فرمان من مخالفت ورزد، پس هر کسی راستی پیشه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۵

کند و خود به خویشان خبر دهد و به وعده ها توجه نکند...» (۱).

(۱) این سخنرانی موارد ذیل را شامل بود:

۱- اعلام حکومت خود بر کوفه به مردم آن و عزل نعمان بن بشیر از آن حکومت.

۲- اطلاع دادن به آنها که حکومت دمشق به وی دستور داده است تا به پیروان حکومت و کسانی که بر آن سرکشی نکنند، احسان نماید و با قیام کنندگان بر ضد آن با شدت و سنگدلی عمل کند.

فرزند مرجانه در

سخنرانی اش اشاره ای به امام حسین و سفیرش مسلم نمود، از ترس اینکه مبادا مردم بر او شورش کنند، در حالی که وی هنوز وضع خود را محکم نکرده است.

(۲)

## گسترش ارباب و وحشت

«فرزند زیاد» به گسترش ارباب و انتشار خوف و هراس پرداخت. یکی از مورخان می گوید: پسر زیاد پس از رسیدنش به کوفه، همین که صبح فرا رسید، به تاخت و تاز پرداخت و به خودنمایی مشغول شد و گروهی از اهل کوفه را گرفت و فوراً به قتل رساند «۲» که این کار را برای خرد کردن اعصاب و دور کردن مردم از انقلاب، انجام داد.

(۳) روز دوم، دستور داد مردم را در مسجد جمع کنند و با لباسی غیر از آنچه قبلاً با آن خارج می شد، به سوی آنان بیرون آمده، در میان آنها سخنرانی

---

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۱۰۰.

(۲) الفصول المهمه، ص ۱۸۵. وسیله المآل، ص ۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۶

شدیدی ایراد کرد وی در آن سخنرانی تهدیدها کرد و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت: «اما بعد: این امر به صلاح نیاید مگر با شدت بدون خشونت و ملایمت بدون ضعف و اینکه بی گناه را به گناهکار و حاضر را به غایب و دوست را به دوست بگیرم».

(۱) پس، مردی از اهل کوفه که او را «اسد بن عبد الله مری» می گفتند، به وی پاسخ داد و گفت: «ای امیر! خداوند تبارک و تعالی می گوید: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى\*؛ هیچ گناهکاری، گناه دیگری را به دوش نمی کشد، همانا انسان به کوشش وابسته است و شمشیر به لبه آن و اسب به بستنش تو باید بگویی و ما باید بشنویم، پس بدی را

پیش از نیکی برای ما نیاور...».

او ابن زیاد را خاموش ساخت، وی از منبر پایین آمد و وارد قصر شد «۱».

(۲)

## انتقال مسلم به خانه هانی

«مسلم» ناگزیر شد که محل استقرار خود را تغییر دهد و فعالیت سیاسی خود را به شدت محرمانه نگه دارد؛ زیرا با ورود آن ستمگر به کوفه، احساس خطر کرده بود، او از پلیدی این ناپاک آگاهی داشت که وی برای خداوند ارزشی در نظر نمی گیرد و از ارتکاب گناه باکی ندارد.

(۳) مسلم، تصمیم گرفت خانه مختار را ترک گوید، از این جهت که قدرتی بر حمایت وی نداشت و به پایگاه قدرتمندی متکی نبود، بنابراین، به خانه «هانی بن عروه» پناه برد که او بزرگ منطقه و رهبر قبیله مراد بود و دارای قدرتی بود که می توانست انقلاب را حمایت کند و بر حوادث چیره گردد؛ زیرا بنا به گفته

---

(۱) الفتوح ۶۷/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۷

مورخان: هرگاه سوار می شد، چهار هزار نفر زره بر تن و هشت هزار پیاده با وی همراه می شدند و اگر هم پیمانان آنان از کنده و دیگران، اجابت می کردند، سی هزار نفر زره بر تن کرده می شدند «۱». نیز وی محبتها و سوابق نیکی با خاندانش داشت که آنان را دارای دوستی و اخلاص نسبت به او ساخته بود.

(۱) مسلم، به منزل این رهبر بزرگ عرب رفت و وی او را خوشامد گفت و با اقدام تمام او را پذیرا گشت. برخی از منابع «۲» گفته اند: پناه دادن وی برای هانی سنگین و مشکل بود که منزلش را پایگاهی برای انقلاب و مرکزی برای گردهماییهای ضد دولتی قرار دهد؛ زیرا وی به سبب آن، خود

را در معرض انتقام و گرفتاری قرار می داد، ولی وی با اکراه به مسلم پاسخ مثبت داد و این به خاطر عمل به رسوم عربی بوده است که پناه آورده را طرد نمی کردند، هر چند به سبب آن به بزرگترین سختیها و مشکلات گرفتار می شدند ...

(۲) ولی آنچه ما معتقدیم این است که این مطلب صحیحی ندارد؛ زیرا مسلم اگر از وی عدم رضایت و قبول را احساس می کرد، به او پناه نمی برد و به شدت از وارد شدن به خانه او پرهیز می کرد چرا که مسلم از تربیت دینی، بهره های فراوان داشت و دارای همت بلند و عزت نفس بود که او را از هر رفتاری که موجب سختی یا تکلفی برای مردم می شد، دور می ساخت. علاوه بر این، اگر مسلم پذیرش کامل و ایمان خالص وی نسبت به دعوتش را محرز نمی دانست، در آن مرحله سختی که برایش پیش آمده بود، به وی پناهنده نمی گردید.

(۳) مسلماً، هانی از روی اکراه و یا شرم به حمایت و مسلم و دفاع از وی، اقدام

---

(۱) مروج الذهب ۳ / ۵۹.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۸

نمود، بلکه با رضایت و ایمان ناشی از دین و عقیده اش، به مسلم پاسخ مثبت داد.

(۱) به هر حال، مسلم در خانه هانی مستقر شد و آن را مقری برای انقلاب قرار داد، در حالی که هانی با وی همراهی می کرد و قبایل را برای بیعت با وی فرا خواند، در منزل وی، هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند «۱»، مسلم، هانی را از مسائل انقلاب آگاه ساخت و رهبران و اعضای برجسته آن را به وی

### خودداری مسلم از کشتن فرزند زیاد

بیشتر مورخان بر آنند که «شریک بن اعور»، به بیماری سختی، در خانه هانی یا در خانه خویش، دچار شد «۲»، خبر بیماری اش به پسر زیاد رسید، پس فرستاده ای نزد وی فرستاد و به او اطلاع داد که به عیادتش خواهد آمد.

(۳) شریک این فرصت را غنیمت شمرد و به مسلم گفت: «هدف تو و شیعیانت، هلاک شدن این ستمگر است، خداوند تو را بر او مسلط کرده، او به عیادت می آید، پس برخیز و وارد پستو شو تا هر وقت وی نزد من آرام گرفت، به سوی او خارج شو و او را به قتل برسان، سپس به سوی قصر فرماندهی برو و در آن جای گیر؛ زیرا کسی از مردم در مورد آن با تو منازعه ای نخواهد کرد و اگر خداوند مرا سلامتی دهد، به بصره می روم و امور آنجا را به جای تو بر عهده می گیرم و مردم آن با تو بیعت خواهند کرد» «۳».

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۵۳. مشهور میان مورخان این است که شریک در خانه هانی بود نه در خانه خودش، زیرا وی در بصره اقامت داشت و همراه ابن زیاد به کوفه آمد.

(۳) الاخبار الطوال، ص ۲۳۴. مقاتل الطالیین، ص ۱۰۱. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۶. بعضی از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۵۹

(۱) هانی، دوست نداشت که فرزند زیاد در خانه اش کشته شود و این به جهت پایبندی به عاداتهای عربی بود که کشتن میهمان و کسی را که به سوی آنان آمده باشد، اجازه نمی دهد، «۱» پس به وی گفت: «دوست ندارم در خانه ام کشته شود».

شریک به وی گفت:

«چرا، به خدا کشتن وی موجب نزدیک شدن به خداوند است.»

(۲) شریک، اعتنایی به هانی نکرد و روی به مسلم کرد و او را به کشتن فرزند زیاد، تشویق کرد و گفت. «در این امر، کوتاهی مکن». وقتی آنان مشغول گفتگو بودند، ناگهان سرو صدایی را بر در خانه شنیدند؛ زیرا ابن زیاد همراه با اطرافیانش آمده بود، مسلم برخاست و به پستو رفت و در آنجا پنهان گردید، ابن زیاد وارد شد و از شریک درباره بیماری اش پرسید، شریک به وی پاسخ داد.

(۳) هنگامی که شریک دید خارج شدن مسلم دیر شده است، شروع به خواندن این شعر نمود:

ما الانتظار بسلمی ان تحيوها حيوًا سليمی و حيوًا من يحييها

كأس المنية بالتعجيل فاسقوها «۲»

مورخان بر آنند آنکه مسلم را به کشتن ابن زیاد دعوت کرد، خود هانی بن عروه بود، آن گونه که در الامامه و السياسه ۴/۲ آمده است.

(۱) به این مطلب اشاره می کند آنچه در مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱ آمده است که هانی، کشتن ابن زیاد، در خانه اش را قبیح دانست.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱ و در مقتل ابی مخنف، ص ۴۳، آمده است که وی این ابیات را خواند: زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۴۵۹ خودداری مسلم از کشتن فرزند زیاد ..... ص : ۴۵۸

ما تنظرون بسلمی لا تحيوها حيوًا سليمی و حيوًا من يحييها

هل شربه عذبه اسقى على ظمأ و لو تلفت و كانت منيتي فيها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۰

«منتظر چه هستید تا سلمی را خوشامد گوئید، او را خوشامد گوئید و هر کس را که به او خوشامد گوئید جام مرگ را به سرعت به وی

بنوشاند».

(۱) آنگاه صدایش را بلند کرد تا مسلم بشنود و گفت: «خداوند پدرت را پاداش دهد آن را به من بنوشان هر چند که جان بر سر آن گذارم» (۱).

ابن زیاد، مقصودش را متوجه نشد و گمان کرد که هذیان می گوید، پس به هانی گفت: آیا هذیان می گوید؟  
- آری، خداوند امیر را صلاح بخشد، از صبح تا کنون چنین است (۲).

(۲) «مهران»، غلام ابن زیاد که فردی باهوش بود، متوجه شد و چشمکی به ابن زیاد زد، او به سرعت از جای خود برخاست. شریک به وی گفت: ای امیر! می خواهم وصیتی به تو بکنم. ابن زیاد به وی گفت: من به سوی تو باز می گردم.

(۳) مهران که سراسیمه شده بود، روی به ابن زیاد کرد و به او گفت:

«می خواست تو را بکشد».

\_\_\_\_\_ و ان تخشیت من سلمی مراقبهفلست تأمن یوما من دواهیها «منتظر چه چیزی هستید که سلمی را خوشامد نمی گوید، او را خوشامد گوید و هر کس که او را خوشامد گوید».

«آیا نوشیدن گوارایی نیست که در تشنگی به من برسد، حتی اگر تلف شوم و مرگم در آن باشد».

«اگر از سلمی زیر نظر داشتنش را بیم داشته باشی، تو هیچ گاه از توطئه هایش ایمن نخواهی بود».

و در الفتوح ۷۲/۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۴ آمده است که وی این شعر را خواند:

ما نظرون بسلمی عند فرصتها فقد وفی و دها و استوسق الصرم «در مورد سلمی، هنگام فرصتش منتظر چه هستید؛ زیرا دوستی اش سست گشته و قطع آن مهیا شده است».

(۱) مقاتل الطالیین، ص ۱۰۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲۶ و مقاتل الطالیین، ص ۱۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۱

(۱) ابن زیاد، در شگفت



شد و گفت: «چگونه ممکن است، با احترامی که به وی داشته ام؟!، در خانه هانی، محبت‌های پدرم نسبت به او!».

هنگامی که آن ستمگر خارج شد، مسلم از اتاقک خارج گشت، شریک، در حالی که سخت افسوس می خورد و متأسف بود، به وی گفت: «چه چیزی تو را از کشتن وی بازداشت؟» (۱).

(۲) مسلم گفت: دو چیز مرا مانع شد که او را بکشم؛ اول اینکه: هانی کشته شدنش را در خانه خویش نمی پسندید. و دوم گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایمان ترور را قید و بند کرده است، مؤمن ترور نمی کند.

شریک به وی گفت: به خدا اگر او را می کشتی کار تو قوام می گرفت و قدرتت مستحکم می شد (۲).

(۳) شریک، بیش از سه روز بعد از این حادثه، زنده نماند و در گذشت، ابن زیاد بر او نماز خواند و او را در «ثویه» به خاک سپرد، هنگامی که از نقشه ای که شریک طرح کرده بود، آگاه شد گفت: به خدا بر جنازه هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و اگر قبر زیاد در میان آنها نبود، قبر شریک را نبش می کردم (۳).

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/۲۶.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۵ و در تاریخ ابن اثیر ۴/۲۷ آمده است: هانی به مسلم گفت: اگر او را می کشتی، فاسق، فاجر و کافر خیانتکاری را می کشتی. ابن نما گفته است که زن هانی، دست به دامن مسلم شد و او را به خدا سوگند داد که ابن زیاد را در خانه اش نکشد و هنگامی که هانی از این مطلب باخبر شد، گفت: وای بر او! من و خودش را کشت و آنچه

از آن فرار کرد در آن افتاده است.

(۳) طبری، تاریخ ۵/۳۶۳-۳۶۴. الاغانی ۶/۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۲

(۱)

### توضیحی درباره مطلب

بسیاری از مردم در مورد موضعگیری مسلم می پرسند و او را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهند و مسئولیت حوادثی را که پیش آمد، بر عهده او می گذارند و می گویند اگر آن ستمگر را می کشت، مسلمین را از شری عظیم رهایی می داد و مسلمانان دیگر گرفتار آن بحرانهای دردناک که آنان را غرق محنت ها و مصیبتها ساخت، نمی شدند ...

(۲) اما این انتقاد بجایی نیست و هیچ گونه نشانی از توازن و تحقیق ندارد؛ زیرا با سیره مسلم و حقیقت شخصیتش مطابقتی ندارد؛ چون وی یکی از رجال بی همتای اسلام در ورع، تقوا و پرهیزکاری در دین بود، از این جهت که در خانه عمویش، امیر المؤمنین علیه السلام پرورش یافته و جهت گیریهای حضرت را در بر گرفته و سیره درخشانش را به عنوان دستور العملی انتخاب کرده بود که در پرتو آن در زندگی قدم بر دارد و امیر المؤمنین علیه السلام واقعیت زندگی اش را بر حق محضی که هیچ انحرافی در آن نیست، بنا کرده بود و در رفتارش، پرهیزی عظیم داشت تا مرتکب چیزی نشود که از هدایت و واقعیت اسلام به دور باشد و هم آن حضرت است که گفته بود: «انسان زیرک و کاردان، راه حيله را می داند، ولی در این میان تقوای الهی فاصله می شود».

(۳) در پرتو این سیره است که فرزند عقیل، زندگی فکری اش را پایه نهاد این سیره گویی دستور العمل آشکار در رفتار علوین است، (۴) «دکتر محمد طاهر دروش» می گوید: «هاشمیان روشی داشتند که در آن

می زیستند و جز آن را نمی شناختند؛ زیرا ایمان، صراحت، عفت، شرافت، فضیلت، بلند نظری، خوبیهای نمونه، شایستگیهای ادبی، سرشتهای دینی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۳

و آداب نبوی، از آثار و نشانه های آن می باشد» (۱).

(۱) مسلم، اقدام به ترور دشمن مکارش نکرد؛ زیرا ایمان، ترور را قید و بند کرده است و مؤمن ترور نمی کند، «هبه الدین» در مورد این سخن این چنین اظهار نظر کرده است: «سخنی با هدفی بزرگ و گستره ای عظیم است؛ زیرا آل علی، به جهت پایبندیشان به حق و صداقت خیانت و نیرنگ را حتی در وقت ضرورت، نپذیرفتند و پیروزی در آینده دور را با نیروی حق، بر پیروزی شتابنده از راه نیرنگ، ترجیح دادند و این سرشتی است در آنان که از گذشتگان نشان شناخته شده و در فرزندان نشان به ارث مانده است، گویی که آنان برای برپایی حکومت عدل و فضیلت در دل عرفای برگزیده، آفریده شده اند و تاریخ، جایگاههای آنان را در دلها برایشان نگهداری کرده است» (۲).

(۲) «شیخ احمد فهمی» نیز می گوید: «این است عبید الله بن زیاد، همان مرد هوشیار و زیرکی که مسلم فرصت مناسبی در مورد او داشت، در میان دو دستش بود، به راحتی می توانست به سرش دسترسی پیدا کند و او را بکشد، اگر این کار را می کرد، یزید را از انسانی ستمگر و فردی آدمکش و نیرویی غیر قابل انکار، محروم می ساخت، ولی مسلم، از هدایت عموزاده اش درس گرفت» (۳). و این راه را ترک کرد و خود را نگه داشت از اینکه او را به مکر و نیرنگ، بکشد.

(۳) مأموریتی که به مسلم داده شده بود، گرفتن بیعت از

مردم و آگاه شدن از جریان حوادث بود، چیزی بیشتر از این بر عهده وی قرار داده نشده بود،

---

(۱) خطابه در صدر اسلام ۱۳/۲.

(۲) نهضه الحسین، ص ۷۱-۷۲.

(۳) ریحانه الرسول، ص ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۴

اگر آن ستمگر را ترور می کرد از حدود مسئولیتهای خویش، خارج می شد ...

در صورتی که آن حکومت که وی به نمایندگی از آن آمده بود، حکومتی دینی بود که قبل از هر چیز به مبادی دین اهتمام می ورزید و به اجرای سنن و احکام آن، متعهد بود چرا که اقدام به انجام ترور، جایی در اسلام ندارد.

(۱) اهل بیت علیهم السّلام به شدت از حرکت در کج راهه ها پرهیز داشتند و از کارهای نادرست بنی امیه که با قوانین دینی مطابقت نداشت، انتقاد می کردند، حضرت حسین علیه السلام، به نهضت بزرگش اقدام نمود مگر برای اینکه اوضاع موجود زمانه را تصحیح نماید و طرز عمل اسلامی را به مردم بازگرداند ...، مسلم، اگر دست به این عمل می زد که دین آن را نمی پذیرد؟ به اختیار و پرهیزکاران در دین، چه می گفت؟

(۲) به هر حال، مسلم، به فضایل دین و شرافتش دست یازید و ابن زیاد را به قتل حيله گرانه نکشت، در حالی که وی در دسترس او بود، از کم ارزش ترین و سست ترین گفته ها این است که عدم کشتن ابن زیاد، ناشی از ضعف و سستی وی بوده که این مطلب را نمی توان مورد توجه قرار داد؛ زیرا وی با موضعگیریهای قهرمانانه اش در کوفه، هنگامی که مردم، نسبت به وی خیانت کردند، دست به کاری زد که تاریخ در همه مراحلش، نظیر آن را ندیده بود، آنجا که

وی در برابر آن تعداد فراوان سپاهیان، پایداری کرد و به تنهایی با آنها رو به رو شد و هیچ نشانه‌ای از ترس و سستی بر وی آشکار نشد و با عزمی ثابت، به درو کردن سرها و در هم شکستن لشکرها پرداخت تا جایی که فریاد کوفیان از کثرت کشته‌ها برخاست، پس چگونه ممکن است قهرمان بنی هاشم و افتخار خاندان عدنان به سستی و ضعف، متهم شود؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۵

(۱)

## برنامه ریزیهای هولناک

### اشاره

برنامه ریزیهای هولناک ابن زیاد ستمگر، به موفقیت وی در صحنه‌های سیاسی و غلبه بر حوادث انجامید و پس از آنکه کوفه در قبضه مسلم بود، ناگهان بکلی دگرگون گشت و بر ضد وی قرار گرفت و آن مکار پلید، آن را در جنگ با مسلم و نابودی وی، وارد کرد که برخی از این برنامه ریزیها عبارت بودند از:

(۲)

## ۱- جاسوسی بر ضد مسلم

### اشاره

نخستین اقدام فرزند زیاد، جاسوسی بر ضد مسلم و شناسایی همه فعالیتهای سیاسی و آگاهی از نقاط قوت و ضعف وی بوده است که برای انجام این مهم، غلام خود، «معقل» را که از پرورش یافتگان وی بود، و در کنارش تربیت شده و با حالتهای وی آشنا و به اخلاص وی اعتماد داشته، انتخاب کرد، او فردی زیرک و باهوش بود. وی، سه هزار درهم به او داد و به وی گفت تا با شیعیان تماس بگیرد و بگوید که وی از مردم شام و غلام «کلاع حمیری» است، در آن روزها، حالت عمومی موالی، اخلاص به اهل بیت علیهم السلام بود، لذا به وی فرمان داد تا خود را به موالی نسبت دهد تا شک و شبهه از او دور گردد و به او گفت هر وقت با شیعیان رو به رو شد، به آنها بگوید او از کسانی است که خداوند، محبت اهل بیت علیهم السلام را به وی ارزانی داشته و به وی خبر رسیده است مردی به کوفه آمده که مردم را به سوی حضرت حسین علیه السلام، فرا می خواند، او، مالی دارد که می خواهد آن را به وی برساند تا از آن برای جنگ با دشمنش استفاده کند.

(۳) «معقل» برای انجام

مأموریتش رفت و وارد مسجد شد و شروع به جستجو و پرسش درباره کسی گردید که با مسلم آشنایی داشت. او را به «مسلم بن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۶

عوسجه» راهنمایی کردند. وی نزد او رفت و با اظهار اخلاص و وفاداری نسبت به عترت پاک گفت: «من نزد تو آمده ام تا این مال را از من تحویل بگیری و مرا نزد دوست راهنمایی کنی تا با وی بیعت کنم، اگر بخواهی می توانی قبل از دیدار با وی، از من بیعت بگیری...».

(۱) مسلم گفت: دیدار تو مرا شاد کرد که به آنچه دوست داری برسی، خداوند اهل بیت پیامبرش را به وسیله تو یاری فرماید، من از اینکه مردم مرا شناخته اند، پیش از این که این کار صورت بگیرد، خشنود نیستم آن هم از ترس این ستمگر و تعدیات وی. سپس از وی بیعت گرفت و از او عهد و پیمانهای مؤکد بر وفاداری و رازداری گرفت «۱»، در روز دوم، او را نزد مسلم برد و با وی بیعت کرد و آن مال را از او گرفت و به «ابو ثمامه صائدی» داد که برای گرفتن مال تعیین شده بود تا با آن سلاح و مرکب تهیه نماید.

(۲) بنا به گفته مورخان، معقل، در هر روز اولین کسی بود که نزد مسلم وارد و آخرین کسی بود که خارج می گشت و همه اعمال و اقدامات وی را با پرده پوشی بسیار، شب هنگام، به ابن زیاد گزارش می داد «۲». تا اینکه بر همه اسرار انقلاب آگاهی یافت.

(۳)

### با اعضای انقلاب

اول: «معقل» از مردم شام بود که به دشمنی و خصومت با اهل بیت علیهم السلام و

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۵-۲۶.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۷

به معقل به چه معنا بوده است؟

(۱) دوم: هنگامی که معقل آن مال را به مسلم بن عوسجه می داد، گریه می کرد و لازم بود که این امر، سبب شک و شبهه شود؛ زیرا گریه کردن یا خود را به گریه زدن وی چه معنایی داشت؟ آیا این امر موجب شک و تردید در مورد وضع او نمی شد؟

(۲) سوم: هنگامی که با آنان تماس گرفت، اولین وارد و آخرین خارج شونده گردید، علت این استمرار در آمد و رفت و توقف طولانی در مرکز فرماندهی کل، چه بوده؟ آیا این امر، سبب مشکوک شدن وضع وی نمی گردید؟

برای آنها، بهتر این بود که از او حذر می کردند، اما آنها فریب ظاهر غیر واقعی او را خوردند، باید گفت که این فرد، به حق جاسوس ماهری بوده و در مأموریتی که برایش تعیین شده بود، آگاهی داشته است.

به هر حال، فرزند زیاد، از کار تجسس، به اطلاعات بسیار مهمی دست یافت؛ زیرا عناصر فعال انقلاب و موارد ضعف و دیگر مسائل را متوجه شد که در چیره شدن بر اوضاع به وی مساعدت کرد

(۳)

## ۲- رشوه دادن به زعمای بزرگان

«فرزند زیاد»، نبض کوفه را شناخت و دانست که چگونه مردم آن را در اختیار بگیرد، لذا دست به رشوه دادن به بزرگان و سران زد و سخاوتمندانه به آنها مال داد و دوستیشان را جلب کرد و بر دل‌هایشان دست یافت تا آنجا که زبان‌هایشان به مدح و ثنای وی گشوده گشت و آنان،

بازوی نیرومند وی در پراکنده کردن مردم و متفرق نمودن آنان از اطراف مسلم شدند.

(۴) فرزند مرجانه، آنان را با اموالی که می بخشید، به بردگی کشید و آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۸

نسبت به وی اخلاص یافتند و به او وفادار گشتند و عهد و پیمانهای را که به مسلم داده بودند، شکستند؛ چنانچه یکی از مردم کوفه، امام را از این پدیده، هنگام رو به رو شدن با آن حضرت در میانه راه، آگاه ساخت و گفت: «اما بزرگان مردم، رشوه شان فراوان گشته و زندگانیشان تأمین شده است، دوستیشان به دست آورده می شود و وفاداریشان به وسیله آن منظور می گردد، اما سایر مردم، دلهایشان به سوی تو و فردا شمشیرهایشان بر علیه تو خواهد بود» (۱).

(۱) کوفیان، نامه هایی را که برای امام فرستادند و بیعتی را که به وسیله سفیران حضرت، به جای آورده بودند، بخاطر پولهایی که نظام حاکم به آنها می داد، به فراموشی سپردند. یکی از نویسندگان می گوید: «گروههایی که انتقاد از بنی امیه، آنان را حرکت داده بود و با حضرت حسین مکاتبه نمودند و اخلاص خود را نسبت به آن حضرت مورد تأکید قرار دادند و عزیزترین اشکهای خود را در برابر مسلم، سرازیر کردند، همین گروههایی بودند که عبید الله بن زیاد، آنان را با درهم و دینار خرید و بعدها مصعب بن زبیر آنها را خریداری نمود و از مختار جدا شده، او را تنها گذاشتند که کشته شود و سپس خلیفه اموی، عبد الملک بن مروان آنها را خرید و آنان از مصعب دور شدند و او را گذاشتند تا سرانجامش به دست عبد الملک بن



## خودداری از حمله به خانه هانی

ابن زیاد ستمگر، دانست که هانی، عضو برجسته ای در انقلاب است؛ زیرا جاسوس خطرناک، معقل، او را از نقش فعالی که هانی در پشتیبانی از انقلاب

---

(۱) طبری، تاریخ ۶/۲۳۳.

(۲) مختار ثقفی آینه عصر اموی، ص ۶۹-۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۶۹

و مساعدت از آن با همه توانش داشت، آگاه کرده و به او گفته بود که خانه وی مرکز عمومی شیعه و مقر اصلی سفیر حضرت حسین، مسلم می باشد ... پس چرا ابن زیاد اقدام به حمله و محاصره خانه هانی با لشکریانش نکرد تا بدین وسیله انقلاب را نابود سازد؟

(۱) علت این کار ضعف نظامی ابن زیاد و ناتوانایی وی در گشودن باب جنگ بود؛ زیرا خانه هانی و منازل اطراف آن را چهار هزار جنگجو از کسانی که با مسلم بیعت کرده بودند، در بر می گرفت، علاوه بر پیروان هانی و جایگاه مهمش در منطقه، لذا ابن زیاد نمی توانست دست به این کار بزند و از تبعات ناخوشایند آن بیمناک بود.

(۲)

## فرستادگان خیانت

«فرزند زیاد» شبها را بیدار می ماند و بسیار فکر می کرد و با اطرافیانش در مورد «هانی» بحث می کرد، زیرا وی عزیزترین فرد منطقه و قوی ترین شخصیتی بود که می توانست از انقلاب حمایت کند و نگذارد مسلم در دست دشمنانش گرفتار آید، پس اگر هانی نابود شود، انقلاب، ریشه کن می گردد. اما آنان از دستگیری وی و محاصره خانه اش خودداری کرده بودند؛ چون این کار، ممکن نبود. آنان متفق شدند که هانی را با فرستادن هیأتی از سوی حکومت، بفریبند و به او پیشنهاد نمایند که فرزند زیاد دوست دارد با وی دیداری داشته باشد، پس هرگاه هانی در قبضه وی

گرفتار شود، همه چیز تمام شده خواهد بود و تلاش پیروانش مطلب مشکلی نخواهد بود، لذا آنان هیأتی تشکیل دادند که عبارت بودند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۰

۱- حسان بن اسماء بن خارجه؛ پیشوای قبیله فزاره.

۲- محمد بن اشعث؛ پیشوای کنده.

۳- عمرو بن حجاج.

«حسان بن اسماء» اطلاعی از توطئه بر ضد هانی نداشت، ولی «محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج» از آن مطلع بودند، فرزند زیاد به آنها دستور داد تا اشتیاق و رغبت فراوان وی به دیدار با هانی را به اطلاع وی برسانند و برای قانع کردن وی، بسیار بکوشند.

(۱)

### بازداشت هانی

هیأت، به سرعت و شب هنگام، به سوی هانی شتافتند و او را نشسته بر در خانه خویش یافتند، بر او سلام کرده به او گفتند: «چه چیزی تو را از ملاقات با امیر بازمی دارد که او از تو یاد کرده است و گفته: اگر می دانستم او بیمار است به عیادتش می رفتم».

هانی به آنان گفت: کسالت مانع من شده است.

آنها این ادعا را رد کردند و به وی گفتند: به وی خبر رسیده است که تو هر شب بر در خانه ات می نشینی، او از نیامدن تو نگران شده، امیر، دیر کردن و بی اعتنائی را، تحمل نمی کند، تو را قسم می دهیم که سوار شوی و همراه ما بیایی.

(۲) آنها همچنان برای رفتن به دیدن ابن زیاد، بر او اصرار می ورزیدند تا اینکه وی با اکراه پذیرفت و جامه هایش را خواست و آنها را پوشید و دستور داد قاطری را برایش آوردند، بر آن سوار شد و همراه آنان رفت.

هنگامی که به نزدیکی کاخ رسیدند، هانی در درون خویش، احساس شرّ

زندگانی حضرت

نمود و تصمیم گرفت که باز گردد و به حسان بن اسماء گفت: ای برادرزاده! به خدا من از این مرد می ترسم، نظر تو چیست؟ حسان گفت: ای عمو! به خدا من از چیزی بر تو نمی ترسم، تو گناهی مرتکب نشده ای؟

(۱) آنها به وی اصرار کردند تا اینکه او را بر فرزند مرجانه وارد کردند، او با خشونت و شدت از او استقبال کرد و گفت: «خائن را دو پایش نزد تو آورده است».

و شریح که در کنارش بود، به او گفت:

ارید حیاته (۱) و یرید قتلی عذیرک من خلیکک من مراد «من زندگی اش را می خواهم و او کشتن مرا می خواهد، عذرپذیر تو از دوستان تو، از قبیله مراد است».

هانی، سراسیمه شد و به او گفت: «ای امیر! این چه باشد؟» (۲) آن ستمگر با خشونت بر وی فریاد کشید: «هان ای هانی! این چه کارهایی است که در خانه تو بر ضد امیر المؤمنین و عامه مسلمین صورت می گیرد؟ مسلم بن عقیل را آورده و او را به خانه ات داخل نموده ای و برای وی سلاح و افراد را در خانه های اطراف جمع کرده ای، گمان کردی که اینها بر من پنهان می ماند؟».

هانی، منکر شد و گفت: «این کار را نکرده ام و مسلم نزد من نیست».

- «آری، تو این کار را کرده ای».

(۳) گفتگو و جدال میان آنها طول کشید، ابن زیاد تصمیم گرفت که نزاع را پایان دهد، پس دستور داد تا معقل که او را به عنوان جاسوسی بر آنها گمارده

---

(۱) «حیاء» نیز روایت شده است به معنای قرار دادن سهمی از بیت المال برای وی.

کنند، وقتی نزد وی حاضر شد ابن زیاد به هانی گفت: «این را می شناسی؟».

«آری».

(۱) هانی، چیزی برای پنهان کردن نداشت، سر به زیر افکند، اما طولی نکشید که شجاعتش بر وضع وی حاکم شد و همچون شیر، برجست و به فرزند مرجانه گفت: «آنچه به تو گزارش شده، درست است من، نیکی تو را در حق خود، ضایع نمی کنم» (۱) تو و خانواده ات با امواتان سالم به سوی شام حرکت می کنید؛ زیرا انسان بر حقی آمده که حق او و رفیقش (یعنی مسلم و حسین علیه السلام) بر حق تو برتر و سزاوارتر است...» (۲).

(۲) ابن زیاد به خشم آمد و بر او بانگ زد: «به خدا! از من دور نمی شوی تا اینکه او را برایم بیاوری».

هانی، او را مسخره کرد و بر او اعتراض نموده، همچون مردی شرافتمند به وی گفت: «هرگز میهمانم را نزد تو نمی آورم» (۳) هنگامی که جدال میان آنها طولانی شد، «مسلم بن عمر باهلی» - از نوکران حکومت - که جز او غریبی در مجلس، نبود، برخاست و از ابن زیاد درخواست کرد که تنها با هانی صحبت کند تا او را قانع نماید. ابن زیاد به وی اجازه داد، او برخاست و در جایی با هانی تنها نشست به طوری که ابن زیاد آنها را می دید و صدایشان را وقتی که بلند می شد، می شنید.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۷ - ۲۹.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۵۷، سمط النجوم الوالی ۳/ ۶۱. ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰ و ۳۰۱ ذهبی سخن وی را به صورتی دیگر روایت کرده که با روایت مشهور مورخان، متفاوت است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۳

(۱) باهلی،

کوشید تا هانی را قانع کند، لذا وی را از خشم امیر بر حذر داشت و بیان کرد که حکومت قصد سویی نسبت به مسلم ندارد. وی گفت: «ای هانی! تو را به خدا! خود را به کشتن مده و گرفتاری را بر قوم خود وارد نکن. این مرد یعنی مسلم - عموزاده این قوم است، آنها او را نمی کشند و ضرری به او نمی رسانند پس او را به آنها بسپار؛ زیرا در این کار، ننگ و نقصانی بر تو نیست، چون تو او را به حکومت تحویل می دهی...».

(۲) این منطق کم ارزش بر هانی پنهان نبود؛ زیرا می دانست اگر حکومت بر مسلم، دست یابد او را شدیداً مورد آزار قرار می دهند و او را زنده نخواهند گذاشت، این امر، ننگ و رسوایی برایش به بار خواهد آورد اگر فرستاده آل محمد را به دست انتقام جوی آنان بسپارد، لذا گفت: «آری به خدا! در این امر ننگ بزرگی بر من خواهد بود اگر مسلم در کنار من و میهمان باشد، او فرستاده فرزند دخت رسول الله صلی الله علیه و آله است، من زنده باشم و دو دستم سالم و یارانم فراوان باشند، به خدا! اگر تنها می بودم، هرگز او را تحویل نمی دادم».

(۳) این سخن، منطق آزادگانی را در برداشت که زندگی خود را برای ارزشهای والا می بخشند و در برابر چیزی که به شرافت آنان خلل وارد کند، سر تسلیم فرود نمی آورند.

هنگامی که باهلی از قانع کردن هانی ناامید شد، به سوی فرزند زیاد رفت و به او گفت: «ای امیر، او از تحویل مسلم خودداری می کند، مگر اینکه کشته شود» (۱).

آن ستمگر

بر هانی فریاد کشید: «او را برای من می آوری یا گردنت را

(۱) الفتوح ۵/ ۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۴

می زنم».

(۱) هانی، اعتنایی به وی نکرد و گفت: «در آن صورت برق شمشیرها در اطراف تو فراوان خواهد بود».

ابن زیاد، به خشم آمد و رگهای گردنش باد کرده گفت: «وای بر تو! آیا مرا از برق شمشیرها می ترسانی».

آنگاه غلام خود «مهران» را صدا زد و گفت: او را بگیر. وی، موهای سر هانی را گرفت، فرزند زیاد چوب دستی کوتاهی را برداشت و با آن بر صورتش زد و آن قدر بر او ضربه های سخت وارد کرد که بینش خرد شد و گوشت گونه ها و پیشانی اش بر محاسنش پراکنده گشت تا اینکه آن چوب دستی شکسته شد و خون بر جامه های هانی جاری شد.

(۲) هانی به سوی شمشیر یکی از افراد پلیس دست پیش برد تا آن را بگیرد و از خود دفاع کند، اما وی مانعش گردید. ابن زیاد بر او فریاد کشید: «ای خارجی! خودت را گرفتار کردی و کشتن تو برای ما حلال گشته است».

پس از آن، ابن زیاد دستور داد تا او را در یکی از خانه های قصر زندانی کنند «۱».

(۳) در این وقت، «حسان بن اسماء بن خارجه» که از جمله کسانی بود که به هانی امان داده و او را نزد ابن زیاد آورده، از انتقام عشیره وی و حمله آنها ترسیده بود، روی به ابن زیاد کرد و در مورد کاری که با هانی کرده بود، اعتراض نمود و گفت: «ای خیانتکار! او را بفرست، تو به ما دستور دادی تا این مرد را برای تو بیاوریم و

وقتی او را نزد تو آوردیم صورتش را خرد کردی و خونش را جاری

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۸-۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۵

ساختی و می گویی که او را می کشی».

(۱) ابن زیاد از او خشمگین شد و به مأمورانش دستور داد تا او را اذیت کنند.

آنها او را با مشت زدند و تکان دادند، سپس رهایش کردند ولی ابن اشعث چاپلوس، سر خود را تکان می داد برای آنکه آن ستمگر بشنود، گفت: «ما با نظر امیر موافقیم خواه برای ما باشد یا بر علیه ما که امیر ادب کننده است» (۱).

برای فرزند اشعث مهم نبود که آن ستمگر در راه تأمین منافع و خواستههایش، دست به چه جنایتی می زند.

(۲)

### شورش قبیله مذحج

خبر گرفتاری هانی به خاندانش رسید، آنان با اکراه همچون حشرات بپاخواستند که عمرو بن حجاج، آن فرصت طلب ترسو که نشانی از شرافت و جوانمردی نداشت، آنها را رهبری می کرد. وی، در حالی که قبیله مذحج همراه وی بودند، پیش آمد و صدای خود را بلند کرد که متصدیان امر بشنوند، او گفت:

«من عمرو بن حجاج هستم و اینها سواران مذحج و بزرگان آنها هستند، ما نه از فرمان خارج می شویم و نه از جماعت دور می گردیم».

(۳) سخن وی سرشار از ذلت و سرسپردگی و سازش با حکومت بود و هیچ گونه انگیزه ای برای رهایی بخشیدن به هانی در آن وجود نداشت، لذا ابن زیاد، توجهی به آن نکرد و به شریح قاضی روی کرد و گفت: نزد رفیقشان برو و به او نگاه کن، سپس به سوی آنها خارج شو و به آنها بگو هانی زنده است.

شریح، خارج شد و نزد هانی رفت. هنگامی

(۱) همان، ص ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۶

خواهی سر داد: «ای مسلمانان! آیا عشیره من هلاک شده است؟! کجایند اهل دین؟ کجایند مردم این سرزمین؟ آیا مرا از دشمنشان بر حذر می دارند؟» (۱)».

(۱) هانی که صداها و فریادهای مردم را شنیده بود به شریح روی کرد «۲» و گفت: «ای شریح! من فکر می کنم که این صدای مدحج و پیروان من از مسلمین است، اگر ده نفر بر من وارد شوند، مرا رهایی خواهند داد «۳»».

(۲) شریح، خارج شد در حالی که جاسوسی از سوی ابن زیاد همراه او بود تا مبادا چیزی بر خلاف میل حکومت بگوید و کار را بر آنها تباه سازد، پس به مردمی که بیرون قصر بودند، گفت: «به رفیقان نگاه کردم، او زنده است و کشته نشده».

(۳) عمرو بن حجاج بلافاصله گفت: «اگر کشته نشده است، خدای را شکر!!» «۴».

آنگاه آنان، پای به فرار گذاشتند، گویی که از زندان آزاد شده باشند، آنها رفتند و ننگ و رسوایی را با خود بردند و در خیانت و ترس، در طول تاریخ، ضرب المثل شدند.

(۴) من گمان می کنم که فرار «مدحج» با این سرعت و عدم اطمینان یافتن از سلامت رهبرشان نتیجه توافقی محرمانه میان رهبران مدحج و ابن زیاد برای نابودی هانی بود که اگر چنان نمی بود، قبیله مدحج هنگام خارج نمودن هانی از

---

(۱) و در روایت طبری ج ۵ / ۲۶۷ آمده: «آیا مرا به دشمنشان وامی گذارند».

(۲) «شریح قاضی» به یکی از عشایر کنده نسبت داشت، این مطلب در کامل مبرد، ص ۲۱ آمده است.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۰. در تهذیب التهذیب



۲ / ۳۵۱ آمده است: هانی به شریح گفت: ای شریح! از خدا پروا کن، او مرا خواهد کشت.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۷

زندان، در روز روشن و اجرای حکم اعدام وی در بازار کفّاشان، برپای می‌خواستند.

(۱) به هر حال، مذحج، به خواری گرایید و ذلت را پذیرا گشت. شاعری گمنام که نام خود را مخفی می‌داشت تا گرفتار انتقام امویان و ستم آنان نشود، در رثای هانی شعر سرود و خاندانش را محکوم کرد و بدین وسیله کوشید تا روح عصیبت قبیله ای را در نهادشان برانگیزد تا انتقام کشته خود را بگیرند. او گفت:

فان كنت لا تدرين ما الموت فانظري الي هاني في السوق و ابن عقيل

الي بطل قد هشم السيف وجهه و آخر يهوى من طمار قتيل «۱»

اصابهما امر الامير فاصبحا احاديث من يسرى بكل سبيل

تري جسدا قد غير الموت لونه و نضح دم قد سال كل مسيل

فتي كان احبي من فتاه حيهو اقطع من ذي شفرتين صقيل

أيركب اسماء الهماليج آمنوا قد طلبته مذحج بذحول

تطوف حواليه «مراد» و كلهم على رقبه من سائل و مسول

فان انتم لم تتأروا باخيكم فكونوا بغايا ارضيت بقليل «۲» «اگر نمی‌دانی که مرگ چیست، به هانی و فرزند عقیل، در بازار نگاه کن».

---

(۱) در مروج الذهب ۲ / ۶۰ آمده: این ابیات از شاعر گمنامی است. در الاغانی ۱۳ / ۳۵ و در جمهره الانساب، ص ۲۲۸ آن را از «اخطل» دانسته. در مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۰، آن را از «عبد الله بن زبیر اسدی» شمرده. و در طبری ۵ / ۳۷۹ - ۳۸۰ از «فرزدق» و در الاخبار الطوال، ص ۲۴۲ از «عبد الرحمن بن زبیر اسدی» و در لسان العرب

۴/۵۰۲ آن را از «سلیم بن سلام حنفی» به حساب آورده اند.

(۲) «طمار»، نام اتاقی که بالای قصر حکومت بنا شده بود می باشد که مسلم در بالای آن کشته شد و جنازه وی را بر زمین انداختند، پس آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۵/۲۳۷ نوشته است که! «طمار»، همان دیوار است، درست نیست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۸

«به قهرمانی که شمشیر، صورتش را خرد کرده و دیگری که کشته، از طمار به پایین می افتد».

«امر امیر به آنها ضربه زده و اینک برای روندگان در هر راهی، داستانهایی شده اند».

«جسدی را می بینی که مرگ، رنگ آن را تغییر داده و جریان خونی که در هر جویباری جاری است».

«جوانی که از یک دختر جوان با نشاط، شادابتر و از یک شمشیر دولبه صیقلی شده، تیزتر بود».

«آیا اسماء ایمن بر اسبها سوار می شود، در حالی که مذحج از او خون می طلبد».

«افراد قبیله «مراد» از سؤال کننده گرفته تا سؤال شونده، همگی شان در اطرافش برگرد گودالی می گردند».

«اگر شما انتقام برادران را نگیرید، فاحشه هایی باشید که با چیز اندکی راضی دیده شده اند».

(۱) «دکتر یوسف خلیف» در مورد این ابیات، اظهار نظر کرده می گوید: «در اینجا آهنگ، تأثیری شدید است و تعبیر در آن، قوی و صریح که صراحت در آن، حتی به جرئت می رسد و شاعر را بر این جرئت، دلیری بخشیده است، اینکه وی در مأمنی از ستم امویان بوده؛ زیرا توانسته بود نامش را مخفی نگه دارد تا آنجا که شخصی مورد اختلاف در نزد برخی از راویان شد و نزد برخی دیگر از آنان کاملاً مجهول. او در این آهنگ، نه از حسین، سخن

می گوید، نه از سیاست، بلکه همه حرص وی این است که روح عصیت را در درون یمنیها برانگیزاند تا انتقام کشته خود را بگیرند، او- به همین خاطر- بدون شک، عمدا از محمد بن اشعث

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷۹

یمنی، نامی نبرده است و جز نام اسماء بن خارجه فزاری به عنوان مسئول خون هانی، کس دیگری را نام نبرده است، با وجود آنکه هر دوی آنها فرستاده ابن زیاد نزد وی بودند، ولی شاعر مؤکدا نام فرزند اشعث را نبرده تا فتنه یا تفرقه ای میان یمنیان پیش نیآورد، چرا که او به وحدت صفوف آنان برای گرفتن انتقام، بسیار نیازمند بود. شاعر در قصیده اش به تصویر هول انگیزی که از آن دو کشته ترسیم کرده است، اعتماد ورزیده، آنها که شمشیر، صورت یکیشان را خرد کرده و دیگری را از بالای قصر به پایین انداخته اند، آنها که اینک داستانهایی در هر جا برای مردم گشته اند.

(۱) شاعر، در این تصویر، تأکید دارد که برای مردم دو منظره وحشتناک را عرضه نماید که در دل آنان احساسات اندوهناک و خشم و انتقام را برانگیزاند:

منظره این دو جسد که مرگ، رنگشان را تغییر داده و خونی که از آنها سرازیر است و در هر جویباری روان، سپس منظره اسماء بن خارجه که سوار بر مرکبش در راههای کوفه ایمن و آسوده در حرکت است و مرکبش با غرور در جنبش و می پرسد این مرد تا چه وقت در امنیت و خودسری اش باقی می ماند در حالی که قبیله مقتول در اطرافش، از او خونخواهی می کنند؟ آنگاه چیزی را شدیدتر از این نمی بیند که کرامت آنان را مورد طعن

قرار دهد لذا به آنان می گوید: اگر انتقام کشته خود را نگیرد، زنان بدکاره ای باشید که شرف خود را با اندک درهمهایی می فروشند» (۱).

(۲) چنانچه «فلهوزن» می نویسد «مذحج»، پیشوای بزرگش را نادیده گرفت و حقش را ادا نکرد و او را اسیر در دست فرزند مرجانه رها کرد که در شکنجه اش

---

(۱) حياه الشعر في الكوفة الى نهايه القرن الثاني للهجره، ص ۴۶۳-۴۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۰

می کوشید، بدون اینکه ساکتی را حرکت دهد در حالی که این قبیله، در کوفه سروری و تسلطی داشت.

به هر حال، بازداشت هانی، اثر بزرگی در انتشار وحشت و هراس در دل کوفیان داشت که این امر به پراکنده شدن مردم از اطراف مسلم و ناکامی انقلاب، منجر شد.

(۱)

### قیام مسلم

هنگامی که مسلم از آنچه بر هانی گذشت، آگاه شد، به اعلام قیام بر ضد ابن زیاد شتافت؛ زیرا می دانست که همان سرنوشت هانی، در انتظار اوست، پس به «عبد الله بن حازم» دستور داد تا یارانش را که خانه ها را با آنان پر کرده بود، فرا خواند، چهار هزار نفر (۱) یا چهل هزار نفر (۲) نزد وی جمع شدند در حالی که شعار مسلمین در روز بدر را فریاد می کردند «یا منصور امت» (۳)؛ «ای پیروزمند! بمیران».

(۲) مسلم به تنظیم سپاهش پرداخت و فرماندهیهای عمومی در سپاه را به کسانی که وفاداری و اخلاص آنها را نسبت به اهل بیت شناخته بود، سپرد، آنها عبارتند از:

۱- «عبد الله بن عزیز کندی» را بر ربح کننده قرار داد.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۰ ابن شهر آشوب، مناقب ۴ / ۹۲.

(۲) تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۱ ذهبی، تهذیب التهذیب ۱ / ۱۵۰

ذهبی، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

(۳) این شعار، سپاه را بر مرگ در جنگ، برای پیروزی بر دشمن تشویق می کند و نیز نویدی برای پیروزی نیز در آن وجود دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۱

۲- «مسلم بن عوسجه» را فرمانده ربع مذحج ساخت.

۳- «ابو ثمامه صائدی» را فرمانده قبایل بنی تمیم و همدان قرار داد.

۴- «باس بن جعدہ جدلی» را بر ربع مدینه فرماندهی داد.

(۱) آنگاه مسلم با سپاه خویش به سوی قصر فرماندهی حرکت کرده آن را محاصره کردند «۱» در حالی که فرزند زیاد از قصر خارج شده بود تا پس از بازداشت هانی، برای مردم، سخنرانی کند. وی به مسجد اعظم رفت و بالای منبر قرار گرفت سپس روی به یارانش کرد و آنها را در سمت راست و چپ وی در حالی که گرزهایی در دست داشتند و شمشیرهای خود را برای محافظت از وی کشیده بودند، مشاهده کرد، پریشانی اش آرام گرفت و مردم کوفه را مخاطب قرار داد و گفت:

(۲) «اما بعد: ای مردم کوفه! به طاعت خداوند و پیامبرش و به اطاعت از پیشوایانتان چنگ زنید و اختلاف نکنید و متفرق نشوید که هلاک می گردید، خوار می شوید، پشیمانی می یابید و مغلوب می شوید، پس هیچ کس راهی برای کیفر به سوی خود نگشاید که هر کس را اخطار کند، معذور خواهد بود».

هنوز آن ستمگر سخنش را به پایان نبرده بود که صدای ضجه و فریاد مردم را که بلند گشته بود شنید در مورد آن پرسید، به وی گفته شد: «حذر کن، حذر کن، این مسلم بن عقیل است که با همه کسانی که با

وی بیعت کرده اند آمده است».

(۳) اضطراب، رنگ از چهره اش گرفت و لرزه بر همه اعضایش افتاد. آنگاه، آن بزدل، به سوی کاخ شتافت در حالی که از شدت ترس، زبان از دهنش بیرون

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۲

افتاده بود و له له می زد. وی داخل قصر شد و درها را بر خود بست «۱».

(۱) مسجد و بازار از یاران مسلم پر شد و دنیا بر فرزند زیاد، تنگ گردید و به هلاک شدن یقین پیدا کرد؛ زیرا نیرویی برای حمایت از خویش نداشت جز سی نفر از افراد پلیس و بیست نفر از سردمداران که از عمال وی بودند، «۲» در حالی که بر تعداد سپاهیان مسلم، افزوده می شد تا آنجا که به قول برخی از مورخان، به هیجده هزار نفر رسیدند، پرچمها را برافراشته و شمشیرها را بر افراخته بودند و صداهای آنان به شماتت ابن زیاد و دشنام گویی وی بلند بود. بعضی از مورخان نوشته اند: میان پیروان فرزند زیاد و سپاه مسلم زد و خورد شدیدی جریان یافت.

(۲) پسر زیاد، در مورد نزدیکترین وسایلی که او را به رهایی حکومتش از انقلاب توانا می ساخت، می اندیشید و به این نتیجه رسید که جز جنگ اعصاب و تبلیغات ارعاب انگیز، راه دیگری ندارد و همین راه را هم در پیش گرفت.

(۳)

### جنگ اعصاب

آن ستمگر به گروهی از سردمداران کوفه دستور داد که ترس و وحشت را میان مردم منتشر سازند که این افراد برای انجام این مهم، دست به کار شدند:

۱- کثیر بن شهاب حارثی.

۲- قعقاع بن شور ذهلی.

۳- حجار ابن ابجر.



زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۳

۴- شمر بن ذی الجوشن ضبابی «۱».

(۱) این افراد، به سوی صفوف سپاه مسلم روان شدند و دست به اشاعه ترس و انتشار اراجیف در میان آنان زدند و نسبت به آنها اخلاص و وفاداری اظهار نموده آنان را از سپاهیان اهل شام ترساندند که از جمله گفته های کثیر بن شهاب این بود:

(۲) «ای مردم! به خانواده هایتان ملحق شوید و در شَرِّ عجله نکنید و خود را در معرض کشته شدن قرار ندهید؛ زیرا سپاهیان امیر المؤمنین - یعنی یزید - در حال آمدن هستند، او به امیر - یعنی ابن زیاد - با قید سوگند به خدا قول داده است که اگر شما به جنگ با وی ادامه دهید، از همین امشب، از اینجا دور نشوید، فرزندان شما را از سهم بیت المال محروم می کند و جنگجویان شما را در صحنه های جنگ مردم شام، بدون چشم داشت، متفرق سازد و بی گناه را به گناهکار و حاضر را به گناه غایب بگیرد تا از اهل معصیت کسی در میان شما نماند، مگر اینکه کیفر عملکرد خود را چشیده باشد» «۲».

(۳) این تهدید، همچون صاعقه بر سر مردم کوفه بود، زیرا شامل انواع بی رحمانه ای از ارباب بود که عبارتند از:

الف - تهدید آنان به آمدن سپاهیان اهل شام که به طرف آنها حرکت کرده بودند و در صورتی که اینان به اصرار خود بر نافرمانی و عناد ادامه دهند آن سپاهیان، دست به قتل و شکنجه بسیاری از آنان خواهند زد.

ب - محروم ساختن آنان از بخشش، در حالی که کوفه منطقه ای نظامی

---

(۱) همان، ص ۳۱.

(۲) طبری، تاریخ ۵ / ۳۷۰ - ۳۷۱.

زندگانی حضرت



بود و همه درآمدهای اقتصادی خود را از دولت دریافت می نمود.

ج- جمع کردن آنان در میدانهای جنگ مردم شام و فرستادن آنان به صحنه های جنگ.

د- اگر بر تمرد خود اصرار ورزند، ابن زیاد حکومت نظامی اعلام می کند و با سیاست پدرش در میان آنان عمل می کند که آن سیاست، نشانه های مرگ و ویرانی داشت تا اینکه به همه انواع شورش و عصیان پایان دهد.

(۱) دیگر عمال حکومت نیز به انتشار ترس و وحشت و پراکندن هراس دست زدند، از جمله شایعاتی که میان مردم پراکنده ساختند، این بود:

«ای مردم کوفه! از خدا پروا کنید و برای فتنه شتاب مکنید و میان این امت تفرقه نیندازید و اسبان اهل شام را بر خودتان وارد نکنید که آنها را چشیده و قدرشان را آزموده اید...».

(۲)

### وبای ترس و هراس

وبای ترس و هراس، در دل کوفیان سرایت کرد و اعصابشان خرد شد، گویی مرگ بر آنان سایه افکنده بود و به یکدیگر می گفتند: «ما شتاب در فتنه را می خواهیم چه کنیم که فردا سپاهیان مردم شام به سوی ما می آیند، بر ماست که در خانه هایمان بنشینیم و این قوم را بگذاریم که خداوند میان آنان را اصلاح کند» (۱).

(۳) زنان نیز می آمدند و به فرزند و برادر و همسر خود در حالی که چهره شان

---

(۱) الفتوح ۵/ ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۵

از ترس، زرد گشته بود، می گفتند: «مردم به جای تو کار را انجام می دهند» (۱).

مردان نیز به سوی فرزند و برادر خود می آمدند و دلهایشان را از ترس و وحشت می انباشتند.

ابن زیاد تا حد زیادی بر حوادث چیره شده و بر وضعیت تسلط کامل یافته

بود، در حالی که کوفیان جامه سرکشی بر ضد بنی امیه را از تن در آورده و لباس خواری و بردگی را پوشیده بودند، سبیش ارباب و سنگدلی حکومت بود، گویا خون در میان عمامه ها و ریشها، موج می زند.

(۱)

### شکست سپاه

سپاه مسلم، دچار شکستی رسواکننده شد که در همه ادوار تاریخ، نظیری نداشت؛ زیرا تبلیغات گمراه کننده آن را به شکست کشانده بود، بدون اینکه هیچ گونه نیروی نظامی در برابر آن باشد. مورخان می گویند: مسلم، به هر کوچه ای که می رسید، گروهی از یارانش جدا می شدند در حالی که می گفتند:

«ما را چه به وارد شدن میان سلاطین!» (۲).

(۲) زمانی طولانی نگذشته بود که بیشتر آنان، پای به فرار گذاشتند و مسلم، با گروهی از آنان، نماز عشا را در جامع اعظم برگزار کرد، آنها در حین نماز فرار می کردند، هنگامی که فرزند عقیل نمازش را تمام کرد، همه آنان، از جمله فرماندهان سپاه، فرار کرده بودند و کسی باقی نماند که راه را به وی نشان دهد، او

---

(۱) ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۸۹ - ۱۹۰، ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۱.

(۲) الدر المسلوک فی احوال الانبیاء و الاوصیاء ۱/ ۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۶.

حیران ماند و نمی دانست که از چه راهی به کجا برود (۱)، در حالی که بنا به گفته مورخان، زخمهای بسیاری نیز برداشته بود (۲) و اینک رانده و آواره مانده بود که نه پناهگاهی برای خود داشت و نه قلبی که نسبت به وی عنایتی داشته باشد.

(۱)

### در میهمانی طوعه

آن فرمانده بزرگ، فرزند هاشم و افتخار خاندان عدنان، در کوچه ها و خیابانهای کوفه سرگردان ماند و بی هدف و حیرت زده به سوی محله کنده به راه افتاد (۳) تا شاید خانه ای بیابد که بقیه شب را در آن بگذراند، در حالی که شهر از رهگذران خالی شده و به صورت واحه ای وحشتناک در آمده بود؛ زیرا هر یک از افراد سپاه و یارانش به سوی

خانه های خود شتافته و درها را بسته بودند تا مبادا مأموران مخفی و جاسوسان ابن زیاد او را بشناسند و بدانند که همراه مسلم بوده و او را دستگیر کنند.

(۲) «مسلم»، در میان امواجی گیج کننده از غمها گرفتار شد و قلبش از شدت درد و اندوه عظیم، نزدیک به انفجار بود؛ چون پیمان شکنی و خیانت آن قوم نسبت به وی او را به وحشت انداخته بود و برایش معلوم شد که در آن شهر، مرد شریفی وجود ندارد تا میزبانش گردد و از او حمایت کند یا راه را به او بنمایاند، زیرا وی به راهها و جاده های شهر آگاه نبود.

(۳) وی، سرگردان و خسته، راه می رفت تا اینکه به بانویی رسید که او را

---

(۱) حریری، مقامات ۱/ ۱۹۲.

(۲) الفتوح ۵/ ۸۷.

(۳) الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۷

«طوعه» می گفتند، او با انسانیت و کرامتی که داشت. بانوی همه مردان و زنان آن شهر بود وی ام ولدی برای اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده و اسید حضرمی با وی ازدواج نموده و برای وی، «بلال» را به دنیا آورده بود «۱». آن بانو، بر در خانه ایستاده منتظر پسرش بود و چشم به راه وی، آن هم به خاطر حوادث هولناکی که در شهر جریان داشت.

(۱) هنگامی که مسلم او را دید، به سوی وی رفت و بر او سلام کرد. وی با اکراه، پاسخ سلامش را داد و به او گفت: چه می خواهی؟

- به من آب بدهید.

وی، به داخل خانه رفت و برایش آب آورد. مسلم از آن آب نوشید و سپس بر زمین نشست. وی، نسبت

به او مشکوک شد و گفت: مگر آب را نوشیدی؟

- آری، نوشیدم.

- به سوی خانواده ات برو که نشستن تو، مشکوک است «۲».

(۲) مسلم ساکت ماند، او حرف خود را در مورد رفتنش تکرار کرد، او همچنان ساکت بود. بار سوم نیز سخنش را تکرار نمود و او پاسخی به وی نداد.

از او هراسان گشت و بانگ زد: «سبحان الله! من به تو اجازه نمی دهم که بر در خانه ام بنشینی!».

هنگامی که زن نشستن را بر مسلم حرام کرد، او چاره ای جز رفتن

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۱. و در الفتوح ۵ / ۸۸ آمده است: وی قبلاً همسر قیس کنندی بود و بعد از او مردی از حضر موت به نام اسد بن بطین با وی ازدواج کرد و از او فرزندی به دنیا آورد که او را «اسد» می گفتند.

(۲) ذهبی، تذهیب التهذیب ۱ / ۱۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۸

نداشت، پس با صدایی آهسته و حزن آلود به وی گفت: «در این شهر خانه و خانواده ای ندارم، آیا نمی خواهی کار ثواب و نیکی انجام دهی؟ تا شاید بعداً تو را پاداش دهم».

(۱) آن زن دریافت که آن مرد غریب و انسانی والامقام است و جایگاهی عظیم دارد که می تواند به خاطر احسان و نیکی اش او را پاداش دهد، پس به وی گفت:

«چه کاری؟».

(۲) مسلم، در حالی که اشک به چشمانش راه یافته بود، به وی فرمود: «من، مسلم بن عقیل هستم که این قوم به من دروغ گفته و مرا فریب داده اند».

آن زن با تعجب و احترام گفت: «تو مسلم بن عقیل هستی؟!».

«آری» «۱».

(۳) آن بانو، با خضوع و احترام به میهمان بزرگش اجازه داد که به

خانه اش وارد شود، در حالی که شرف و عظمتی به دست آورده بود که به فرزند هاشم و سفیر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه داده، او را به اتاقی در منزلش، غیر از اتاقی که خود در آن اقامت داشت، وارد ساخت و برایش، چراغ و غذا آورد، اما وی از خوردن غذا خودداری کرد؛ زیرا اندوه، قلب شریفش را سوراخ کرده بود و از مصیبت خردکننده ای که در پیش داشت، مطمئن شد و حوادث هولناکی که با آنها روبه رو خواهد شد، در برابرش مجسم گردیده بود، ولی بیش از هر چیز، در مورد نامه ای که به حضرت حسین برای آمدنش، نوشته بود، فکر می کرد.

(۴) هنوز اندکی نگذشته بود که بلال، پسر جناب طوعه، وارد شد و مشاهده کرد که مادرش رفت و آمد زیادی به آن اتاق دارد تا از میهمانش پذیرایی کند.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۸۹

(۱) این کار برایش غیر عادی بود و از آن دچار شک شد، پس از او پرسید و وی منکر شد، بر او اصرار کرد، وی پس از گرفتن عهد و پیمان که مطلب را مخفی نگه دارد، موضوع را به او گفت ... آن پلید، به شدت خوش حال شد و شب را بیدار ماند و با بی صبری منتظر دمیدن سپیده صبح بود تا حکومت را از وجود مسلم، در خانه اش باخبر سازد ... آن ناپاک، بر خلاف اخلاق عربی که پذیرایی از میهمان و حمایت از او را واجب می سازد، عمل کرد، این رسم حتی در زمان جاهلیت نیز حاکم بود ...، ما این موضوع را

به عنوان مقیاسی عمومی و شامل برای انحطاط ارزشهای اخلاقی و انسانی در آن اجتماع می‌گیریم که به همه عاداتها و ارزشهای عربی، پشت پا زده بود.

(۲) به هر حال، مسلم، آن شب را اندوهگین سپری کرد، در حالی که غمها بر او دست یافته و اندوه را بالین خود ساخته بود، بنا به آنچه مورخان می‌گویند، نیمی از شب را به عبادت خداوند چون نماز و تلاوت قرآن گذراند و در قسمتی از شب اندکی به خواب رفت و عمویش امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به وی خبر داد به زودی به او خواهد پیوست، مسلم به نزدیک شدن اجل محتومش، یقین پیدا کرد.

(۳)

### طاغوت از ناکامی انقلاب مطمئن می‌شود

هنگامی که سپاهیان مردم کوفه متواری گشتند و پای به فرار گذاشته، ننگ و خیانت را به همراه بردند و «مسجد اعظم» از آنها خالی گشت، طاغوت ترسو از این کار مطمئن نبود، مبادا مکر و حيله ای در کار باشد. پس، به عمالش دستور داد که از فرار سپاه مسلم مطمئن شوند و به آنها فرمان داد تا از بالای کاخ به داخل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۰

مسجد نگاه کنند و ببینند آیا کسی از انقلابیون در آن، کمین نکرده است؟ آنها چراغها را آویزان نمودند و دسته های نی را آتش زده به طنابها بستند و به پایین آویزان کردند تا به صحن مسجد برسد. این کار را حتی در سایبانی که منبر در آن جای داشت انجام دادند ولی کسی را نیافتند، فرزند زیاد را باخبر کردند و او به ناکام ماندن انقلاب و نابودی آن یقین حاصل کرد.

«۱»

(۱)

### اعلام حالت فوق العاده

طاغوت، صبح زود، حالت فوق العاده را در همه مناطق آن شهر اعلام کرد و به فرمانده کل پلیس خود، «حصین بن تمیم» دستور داد تا این اقدامات را عملی سازد:

الف- بازرسی همه خانه ها و منازل کوفه به طور دقیق برای جستجوی مسلم.

ب- محاصره راهها و جاده ها تا حضرت مسلم فرار نکند.

ج- بازداشت گسترده همه طرفداران انقلاب.

پلیس این افراد را دستگیر نمود:

۱- عبد الاعلی بن یزید کلبی.

۲- عماره بن صلخب ازدی.

۳- عبد الله بن نوفل بن حارث.

۴- مختار ثقفی.

۵- اصبع بن نباته.

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۱

۶- حارث اعور همدانی «۱».

(۱)

### پرچم امان

طاغوت، به «محمد بن اشعث» دستور داد تا «پرچم امان» را برافرازد و به مردم اعلام کند که هر کس به این پرچم ملحق شود، در امان خواهد بود. علل این کار، شاید بدین شرح باشد:

۱- شناسایی عناصر وفادار به مسلم جهت بازداشت آنان.

۲- اعلام پیروزی و درهم شکستن انقلاب.

۳- فلج کردن حرکت مقاومت و نشان دادن تسلط حکومت بر همه اوضاع در کشور.

پرچم امان برافراشته شد و کوفیانی که همراه مسلم بودند جهت پیوستن به آن شتافتند تا تهمت را از خود دور کنند و اخلاص خود را به حکومت موجود، اعلام نمایند.

(۲)

### یک اشتباه

مطلب عجیب، موردی است که «ابن قتیبه» «۲» و «حر عاملی» «۳» ذکر کرده اند که مسلم در خانه مختار بود، سپس برای جنگ

با فرزند زیاد خارج شد و پس از ناکامی قیامش، به خانه هانی پناه برد، هانی او را پناه داد و به او گفت فرزند زیاد

---

(۱) انساب الاشراف ۵/۳۱۴.

(۲) الإمامه و السياسة ۲/۴.

(۳) الدر الملوک ۱/۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۲

به خانه ام وارد می شود، پس گردنش را بزن، ولی مسلم خودداری نمود که او را بی خبرانه بکشد، پسر زیاد، هانی را دستگیر کرد و مأموران خود را برای دستگیری مسلم فرستاد، مسلم با آنها جنگید تا آنجا که از مقاومت ناتوان شد و در دست آنان اسیر گشت.

(۱) ولی، این مطلبی را که این دو نوشته اند، هیچ یک از مورخان ذکر نکرده اند و تفصیل حادثه به همانگونه است که ذکر نمودیم، هر سخنی غیر از آن، از سخنان سستی است که از تحقیق ضعیف، ناشی می شود.

(۲)

### سخنرانی فرزند زیاد

هنگامی که آن ستمگر، از شکست قیام مسلم و فروپاشی نیروهای مسلحش مطمئن شد، دستور داد تا مردم را در مسجد جمع کنند.

گروههای مردم در حالی که ترس و هراس بر آنان سایه افکنده بود، به سوی وی آمدند و طاغوت، در حالی که رعد و برق می کرد و تهدید و وعید داشت پیش آمده، و بالای منبر رفت و گفت:

(۳) «ای مردم! مسلم بن عقیل به این سرزمین آمد و عناد کرد و تفرقه ایجاد نمود، هر کس که مسلم را در خانه اش بیایم، خونش مباح خواهد بود ...»

و هر کس او را بیاورد دیه اش برای او خواهد بود، ای بندگان خدا!



از خدا پروا کنید و طاعت و بیعت خود را به جای آورید و راهی بر خود مگشایید، هر کس مسلم را برای من بیاورد، ده هزار درهم برایش خواهد بود و جایگاه بلندی نزد یزید بن معاویه دارد و در هر روز، یک خواسته اش، انجام خواهد شد» (۱).

---

(۱) الفتوح ۵ / ۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۳

(۱) این خطابه، قساوت و شدت را در برداشت و موارد زیر را متضمن بود:

الف- حکم به اعدام هر کس که مسلم را پناه دهد، با هر جایگاه اجتماعی که آن شخص ممکن است در منطقه داشته باشد.

ب- دیه مسلم برای کسی خواهد بود که او را بیاورد.

ج- حکومت، ده هزار درهم به کسی می دهد که بر مسلم دست یابد.

د- هر کس او را بیاورد، از مقربان نزد یزید بن معاویه و مورد اعتماد وی خواهد بود.

ه- حکومت به هر کس که مسلم را بیاورد، پاداشی می دهد به این ترتیب که در هر روز یکی از خواسته هایش برآورده می گردد.

بیشتر آن فرومایگان، آرزو کردند که بر مسلم دست یابند تا آن پاداش را از فرزند مرجانه دریافت کنند و نزد یزید بن معاویه مقرب گردند.

(۲)

### افشای محل وجود مسلم

«بلال» فرزند جناب طوعه که مسلم را پناه داده بود، شبی طولانی را گذراند؛ زیرا با بی صبری منتظر طلوع صبح بود تا مقامات را از وجود مسلم در خانه اش آگاه سازد. وی آن شب را از شدت شادی و سرور، به خواب نرفت؛ چون به زعم وی، همه آرزوها و رؤیاهایش درخشیده بود.

(۳) هنگامی که صبح دمید، با حالتی از اضطراب که جلب نظر می کرد، به سوی کاخ شتافت. وی، به سوی «عبد الرحمن

بن محمد بن اشعث» که از آن خاندان پلیدی بود و نشانی از شرافت و جوانمردی نداشت، شتافت و با وی راز گفت و او را از محل وجود مسلم نزد خود آگاه کرد. عبد الرحمن به وی دستور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۴

داد تا ساکت شود، مبادا کسی بشنود و برای خبر دادن نزد ابن زیاد بشتابد و جایزه را دریافت کند. عبد الرحمن، به سرعت نزد پدرش «محمد بن اشعث» شتافت و مطلب را به وی اطلاع داد. فرزند زیاد، به اهمیت موضوع پی برد و از فرزند اشعث پرسید: عبد الرحمن چه چیزی به تو گفته است؟

- خداوند، امیر را صلاح بخشید، بشارت بزرگ است!- آن چیست؟ مثل تو، مژده خیر می دهد.

(۱)- این پسر من خبر داده است که مسلم بن عقیل در خانه طوعه است.

پسر زیاد خوش حال شد و نتوانست شادمانی اش را پنهان کند و لذا فرزند اشعث را به مال و مقام وعده داد و گفت: «برخیز و او را نزد من بیاور هر جایزه و مقام بزرگ بخواهی، برای تو خواهد بود».

(۲) فرزند مرجانه، توانسته بود بر نواده هاشم دست یابد تا او را قربانی امویّت چسبانده شده به خویش سازد چرا که او و پدرش همه ارزشهای انسانی را در راه آن نابود ساخته و هر گناه و فسادی که خداوند، تحریم فرموده است، مباح دانسته بود.

(۳)

### یورش بر مسلم

آن ستمگر، «عمرو بن حریت مخزومی» مسئول پلیس خود و «محمد بن اشعث» را برای جنگ با مسلم تعیین کرد و سیصد نفر از جنگجویان و سواران کوفه را به آنان ملحق ساخت، آن وحشیان درنده برای جنگ با

آن رهبر بزرگی که می خواست آنان را از خواری و بردگی، رهایی بخشد و از ظلم و ستم، نجات دهد، پیش رفتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۵

(۱) هنگامی که مسلم صدای سم اسبان و فریاد مردان را شنید، دانست که به سوی او آمده اند، پس به سوی اسب خویش رفت و آن را زین و افسار نموده، زره خویش را بر آن نهاد، شمشیر خود را بست و روی به آن بانوی بزرگوار کرد و از میهمان نوازی اش سپاسگزاری کرد و به او خبر داد که آنچه به وی رسیده از جانب فرزند ستمکار فرومایه اش می باشد، آنگاه به وی گفت: «خداوند تو را رحمت کند و از سوی من، جزای خیر دهد ... بدان که از جانب پسر، به سوی من آمده اند...» (۱).

(۲) سپاهیان بر خانه یورش بردند و او بر آنان تاخت و با شمشیر بر آنها ضربه زد، آنها پای به فرار گذاشتند، سپس باز به سوی او آمدند، وی آنها را از خانه بیرون کرد و در خیابان، در حالی که شمشیر خود را کشیده بود و در دل خود ترس و رعبی نداشت، به سوی آنان رفت و سرهایشان را با شمشیر خود درو می کرد، آنچنان شجاعت و قهرمانی نادری نشان داد که تاریخ در همه عملیات جنگی، نظیر آن را ندیده بود. وی با آنان نبرد می کرد، در حالی که این رجز را بر زبان می آورد:

هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکأس الموت لا شک جارح

فصیرا لامر الله جلّ جلاله فحکم قضاء الله فی الخلق ذایع (۲) «این مرگ است، وای بر تو! هر چه خواهی کن، که تو

بدون شک، جام مرگ را سر خواهی کشید».

«پس در برابر فرمان خداوند جلیل شکيبا باش؛ زیرا خواست خدا در میان

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۲-۹۳.

(۲) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۶

مردم جاری است».

(۱) نوه هاشم، شجاعت و قدرت نبردی را ارائه داد که خردها را در شگفت و عقلها را خیره ساخت؛ زیرا وی بنا به آنچه بعضی از مورخان گفته اند، ۴۱ نفر را به قتل رساند «۱» این غیر از تعداد زخمیان است، قدرت کم نظیرش چنان بود که با دست خود یکی از آنها را می گرفت و بر بالای خانه می انداخت «۲»، در تاریخ انسانیت، چنین قهرمانی، وجود ندارد و نه قدرتی این گونه، این عجیب نیست؛ زیرا عمویش، علی بن ابی طالب است که شجاعترین، دلیرترین و باراده ترین مردم بود.

(۲) بزدلان کوفه، انواع بی رحمانه و غیر معمولی جنگ را با وی به کار بردند؛ زیرا بر پشت بام خانه هایشان رفتند و او را با سنگ و گداخته های آتشین می زدند «۳»، اگر جنگ در میدان وسیعی بود، مسلم بر آنها غالب می گشت ولی نبرد، در کوچه ها و خیابانها بود.

(۳)

### ناکامی سپاهیان

سپاهیان اهل کوفه ناکام ماندند و از مقاومت در برابر آن قهرمان بزرگ ناتوان شدند؛ زیرا تعداد زیادی از آنها را کشت و زیانهای سنگینی بر آن وارد ساخت که جنایتکار بزدل، «محمد اشعث» به سوی اربابش فرزند مرجانه شتافت و از او خواست تا سواران و پیادگان بیشتری را به کمک وی بفرستد؛ چون

---

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۹۳.

(۲) الدر النضید، ص ۱۶۴. ترجمه نفس المهموم، ص ۵۲.

(۳) بیهقی، المحاسن و المساوی ۱/ ۶۰.



از مقاومت در برابر مسلم، ناتوان شده بود.

طاغوت، وی را نکوهش کرد و گفت: «سبحان الله! ما تو را برای یک نفر فرستادیم تا او را نزد ما بیاوری، او این چنین بخش عظیمی از یارانت را از بین برده است» (۱).

(۱) این سرزنش بر فرزند اشعث، گران آمد لذا به تعریف از فرزند عقیل پرداخت و گفت: «آیا فکر می کنی که مرا به سوی بقالی از بقالان کوفه و یا یکی از جرامقه «حیره» فرستاده ای» (۲). در حالی که مرا به سوی شیری ژیان و شمشیری بزّان در دست قهرمانی «۳» با نام، از خاندان خیر الانام فرستاده ای» (۴).

(۲) فرزند زیاد، نیروهای بیشتری از سپاهیان را به کمک وی فرستاد. آنگاه آن قهرمان بزرگ به نبرد پرداخت، در حالی که می گفت:

اقسمت لا اقتل الا حزاوان رأيت الموت شيئا نكرا

أو يخلط البارد سخنا مرارد شعاع الشمس فاستقرا

كل امرئ يوم يلاقي شرراخاف ان اكذب او اغرا «۵» «سوگند خورده ام که جز آزاد، کشته نشوم، هر چند مرگ را چیزی ناخوشایند بینم».

«و یا اینکه سردی با گرمی تلخی آمیخته شود که پرتو خورشید را برگرداند و آرام گیرد».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۳.

(۲) مقرر، مقتل حسین، ص ۱۵۹.

(۳) «جرامقه» قومی غیر عرب که در موصل اقامت گزیدند.

(۴) الفتوح ۵/ ۹۳-۹۴.

(۵) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۸

«هر انسان روزی گرفتار شر خواهد شد، اما من می ترسم که تکذیب شوم و یا فریفته گردم».

(۱) ای فرزند عقیل! تو سرور آزادگان بودی؛ زیرا پرچم عزّت و کرامت را افراشتی و شعار آزادگی و بزرگمنشی سر دادی و دشمنان تو، حقیرند؛ زیرا آنها بردگانی هستند که

خواری و فرومایگی را پذیرفته اند ...

(۲) «دکتر یوسف خلیف»، این رجز را چنین تحلیل کرده و گفته است: «از جهت روانی، رجز است که کاملاً صادق بوده و امواج نفسانی که در جان شاعر موج می‌زد، به دقت تعبیر نموده است، آنگاه که در تنگنای سختی قرار دارد؛ زیرا وی پیش از هر چیز دیگری، تصمیم گرفته بود که آزادمنشی خود را حفظ کند حتی اگر این امر به کشته شدنش بینجامد، او به صراحت و با صداقت اعلام می‌کند که مرگ، چیزی ناخواستنی است و همانند مغالطه کاران دیگر نمی‌گوید که مرگ چیزی دلپسند است، بلکه صادقانه، از آنچه در دل دارد، سخن می‌گوید که مرگ چیزی است که خوش نمی‌دارد، ولی از آن نمی‌گریزد ما دام که تصمیم دارد آزادگیش را حفظ کند، سپس می‌کوشد تا هیجان خود را آرام سازد و این موج بلند هولناک را در جان خود، تحت تسلط خود در آورد، بدون اینکه آن را در جریانهایی از هول و هراس بیندازد، پس با خویشتن سخن می‌گوید که دنیا در حال دگرگونی است و هر کسی ناچار است با آنچه او را خوشایند نیست، روبه‌رو شود، او این گفتگوی با خویشتن را به صورتی فنی و دل‌انگیز ارائه می‌کند».

(۳) او می‌افزاید: «وی زندگی را دوست دارد، ولی بر آزادگی نیز حریص است که خود را در تردید قرار داده است؛ زیرا هراس دارد و بلکه می‌ترسد که مبادا دشمنانش به وی دروغ بگویند و یا اینکه او را فریب دهند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۹۹

و بکشند، بدون اینکه برای عمل به عهد خویش کاری کرده باشد و در ره



آزادگیش بمیرد، یا او را اسیر سازند و آزادی خود را که همانند زندگی آن را دوست می دارد، از دست بدهد.

(۱) می بینید که چگونه موقعیت تنگ و سخت خود را این گونه به صورتی فنی و دل انگیز، ترسیم می نماید که از جهت بیان حالت نفسانی اش به صورتی صادقانه و بی ریا و بدون تلاش برای گمراه کردن دیگران، بسیار برجسته و دل انگیز است؟ این همان رازی است که این ابیات کم را در جانمان تأثیر داده که ما را به درک آنچه گوینده از آن رنج می برد، قادر سازد، مبارزه ای هولناک در درون که جز مبارزه بیرونی اش با دشمنان، چیزی با آن برابری نمی کند» (۱).

(۲)

### امان دادن اشعث

هنگامی که «محمد بن اشعث» رجز مسلم را شنید که در آن سوگند خورده به مرگی چون مرگ آزادگان بمیرد و مبادا فریب بخورد و یا نیرنگ ببیند، به سوی او رفت و گفت: «کسی به تو دروغ نمی گوید و نمی فریبد، این قوم، عموزادگان تو هستند، نه تو را می کشند نه به تو زیانی می رسانند» (۲).

(۳) مسلم، اعتنایی به وی نکرد و همچنان به شدت و سختی به جنگ خود ادامه داد. آنها از روبه رویش گریختند و بر پشت بامهای خانه های خویش رفتند و به طرف وی سنگ پرانی کردند. مسلم به این کار آنان، اعتراض کرد و به آنها گفت: «وای بر شما!! چرا مرا با سنگ می زنید، آن گونه که به کفار سنگ می زنند!

---

(۱) حیاة الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۱-۳۷۲.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۰

در حالی که من از اهل بیت نیکان هستم، وای بر شما! آیا حق رسول خدا صلی الله علیه و

آله و ذریه اش را مراعات نمی کنید...».

(۱) آنها از روبه رو شدن با وی ناتوان شدند و از جنگ با وی ترسیدند. فرزند اشعث نیز سخت پریشان حال شده بود، پس بر سپاهیان فریاد کشید: بگذارید با وی سخن بگویم. وی به مسلم نزدیک شد و خطاب به وی گفت: «ای فرزند عقیل! خود را مکش، تو در امان هستی و خون تو به گردن من است».

(۲) مسلم، اعتنایی به وی نکرد؛ زیرا می دانست که در تاریخ اشعث و خاندانش، هیچ نمونه از نمونه های شرافت، بزرگ منشی و وفاداری، دیده نشده است، لذا به وی گفت: «ای فرزند اشعث! من در حالی که قدرت بر جنگ دارم، دست تسلیم به کسی نمی دهم، به خدا! هرگز چنین نخواهد بود».

(۳) مسلم، به سوی فرزند اشعث حمله کرد و آن بزدل، له له کنان، همچون سگان فرار کرد. تشنگی سختی به مسلم دست داد و او را ناتوان ساخته بود، پس شروع به سخن کرد و گفت: «خداوندا! تشنگی بر من سخت گردیده است».

(۴) سربازان، در برابر وی زیاد گشتند، اما آنها دچار ترس و هراس شده بودند. فرزند اشعث بر آنها فریاد کشید: «این همان ننگ و بیچارگی است که این گونه در برابر یک نفر، بی تاب گشته اید، همگی یکباره بر او یورش برید» (۱).

(۵) آنها به یکباره بر او یورش بردند و «بکیر بن حمران احمری»، ضربه ای سخت بر لب بالایی او زد که شمشیر تا لب پایین، پیش رفت، اما مسلم ضربه ای بر او زد و وی را بر زمین انداخت.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۴-۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۱

(۱)

**اسیر ساختن مسلم**

پس از اینکه مسلم به سختی

مجروح شد و خونریزی، او را از پای در آورد، قدرت بدنش در هم شکست و از مقاومت ناتوان شد و در دست آن پلیدان به اسارت در آمد. آنها برای دادن این خیر به فرزند زیاد، بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا مژده اسارت آن قائد عظیم را که برای آزاد ساختن آنان از خواری و بردگی، آمده بود، به وی بدهند. آن طاغوت نیز بسیار شادمان گشت؛ زیرا بر خصمش پیروز شده و نابودی انقلاب، برایش محقق گشته بود ... (۲) اما در چگونگی اسارت مسلم، میان مورخان، اختلاف وجود دارد که برخی از گفته های آنان بدین شرح است:

۱- «ابن اعثم کوفی» می گوید: مسلم برای استراحت از جراحات ایستاد که فردی از اهل کوفه، از پشت سر، ناجوانمردانه ضربه ای بر او وارد ساخت، و او بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد «۱».

۲- «شیخ مفید» می گوید: هنگامی که مسلم بر اثر پرتاب سنگ به سختی زخمی شده و از جنگ ناتوان گشت، پشت خود را به کنار خانه ای تکیه داد، فرزند اشعث به وی گفت: تو را امان باشد! (۳) مسلم گفت: آیا در امان هستم؟ گفت: آری. مسلم به کسانی که همراه فرزند اشعث بودند، گفت: آیا مرا امان باشد؟ گفتند: آری، بجز عبید الله بن عباس سلمی که گفت: من در مورد وی نه شتر ماده ای دارم و نه شتر نر و از آنجا دور شد.

مسلم گفت: اگر به من امان نمی دادید، دستم را در دست شما

---

(۱) الفتوح ۹۵-۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۲

نمی گذاشتم. پس، قاطری را برایش آوردند، و او را بر آن سوار کردند و در اطرافش

جمع شدند و شمشیرش را از او گرفتند، در این هنگام، گویی وی ناامید گشت و گفت: «این نخستین بی وفایی است» (۱).

(۱) ۳- «ابو مخنف» می گوید: برای او گودالی کردند و روی آن را با خاک پوشاندند، سپس از روبه رویش فرار کردند و او بر آنها یورش برد و آنها باز گریختند تا اینکه به آن گودال رسید و در آن فرو افتاد. آنان بر او جمع شدند و او را اسیر گرفتند (۲)، این قولی است که جز ابو مخنف، کسی دیگر آن را نیاورده است.

(۲)

### همراه با عید الله سلمی

در آن ساعت، مسلم به این فکر نمی کرد که از دست فرزند مرجانه طاغوت، از قتل و شکنجه بر او چه خواهد گذشت، بلکه در اندیشه نامه ای بود که به امام حسین علیه السلام نوشته و او را به آمدن به سوی آن شهر، فرا خوانده بود؛ زیرا یقین کرده که به سرنوشتی همانند آنچه به او رسید، گرفتار خواهد شد، پس اشک به چشمانش آمد، عید الله بن عباس سلمی فکر کرد که وی از آنچه بر سرش آمده و اسیر گشته به گریه افتاده است، از او انتقاد کرد و به وی گفت: «هر کسی طالب چیزی باشد که تو طالب آن هستی، هر گاه به وی برسد آنچه به تو رسیده است، گریه نمی کند...».

(۳) مسلم، وی را از اشتباه به در آورد و در پاسخش فرمود: «به خدا سوگند!

---

(۱) الارشاد، ۲/ ۵۸-۵۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۳.

(۲) ابو مخنف، مقتل ص ۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۳

من به خاطر خود گریه نکرده و برای خویشتن مرثیه نمی گویم، هر چند که چشم به هم

زدنی نابودی را برای خودم دوست ندارم، و لکن برای خویشانم می‌گیریم که در حال آمدن هستند... من برای حسین می‌گیریم...» (۱).

خیابانها و کوچه‌ها پر از مردمی شده بود که منتظر بودند پایان کار آن رهبر بزرگ چه خواهد بود و از دست امویان چه خواهد کشید هیچ‌یک از آنان، از ترس حکومت جابر، نمی‌توانست لب به سخنی بگشاید.

(۱)

## همراه با باهلی

مسلم را اسیر آوردند در حالی که مأموران در اطراف او شمشیرها را بر سرش افراخته بودند. هنگامی که او را به قصر حکومت رساندند، در آنجا سبویی دید که آبی خنک در آن بود، وی که به سختی از تشنگی رنج می‌برد به آنها که در اطرافش بودند، گفت: «از این آب به من بدهید».

فرومایه ناپاک، «مسلم بن عمرو باهلی» روی به وی کرد و گفت: «می‌بینی که چه آب خنکی است؟ به خدا! قطره‌ای از آن نمی‌نوشی تا اینکه در آتش جهنم آب جوشان را بچشی».

(۲) برای ستم انسان حدی نباشد و وحشیگری و ستمش را پایانی نیست، برای آن ستمکاران چه زبانی داشت اگر به وی آب می‌دادند، در حالی که او در دست آنها اسیر بود و اختیاری از خود نداشت این حد از عقب ماندگی و سقوط اخلاقی از همه آن فرومایگان دد صفت و قاتلان مصلحین، امری شناخته شده بود.

---

(۱) الارشاد، ص ۵۹ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۴

(۱) مسلم که می‌خواست این انسان مسخ شده دور از ساده‌ترین ارزشهای انسانی را بشناسد، روی به او کرد و گفت: «تو کیستی؟».

وی افتخارکنان به این که از عمال و نوکران حکومت اموی است، گفت:

«من کسی هستم که حق را

شناخته ولی تو آن را ترک کرده ای، کسی که به امت و امام وفاداری کرده ولی تو خیانت نموده ای، کسی که شنید و اطاعت کرد ولی تو نافرمان شده ای، من مسلم بن عمرو هستم».

(۲) کدام حق را این باهلی شناخته؟ و کدام وفاداری را این فرومایه ستمکار، در حق امت عمل کرده است؟ وی که در باطل، غوطه ور و در گمراهی فرو رفته است، نهایت افتخارش این است که به خدمت فرزند مرجانه ادامه می دهد که خود صفحه ای از ننگ و رسوایی انسانیت در همه مراحل تاریخ می باشد.

(۳) مسلم با منطق پرفیضش به وی پاسخ داد و گفت: «مادرت عزادار باد! چه ستمگر و تندخو و سنگدل و بی رحم هستی؟! ای فرزند باهله! تو به آب جوشان و جاودانگی در آتش جهنم، از من شایسته تری».

(۴) عماره بن عقبه «۱» از ستمکاری و سنگدلی باهلی، شرم کرد و آب خنکی طلپید و آن را در ظرفی ریخت، مسلم آن را گرفت ولی هر چه خواست بنوشد، آن جام پر از خون می شد، این کار را سه بار تکرار کرد، پس در حالی که دلش از تشنگی آب شده بود، گفت: «اگر از روزی مقسوم من بود، آن را می نوشیدم» «۲».

---

(۱) در ارشاد، ص ۲ / ۶۰ آمده است: «عمرو بن حرث» غلام خود را فرستاد و او کوزه ای آورد که دستمالی و ظرفی بر روی آن بود، پس در آن جام آب ریخت و به وی گفت: بنوش.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۵

خلاصه سرنوشت این شد که مسلم از آب محروم بماند و تشنه از دنیا برود، همان گونه که عموزاده اش،

ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سید جوانان اهل بهشت نیز بر این حال بوده است.

(۱)

### همراه با فرزند زیاد

عظیم ترین مصیبتی که بر مسلم وارد شد، این بود که به اسارت نزد آن ناپاک، فرزند مرجانه برده شود، او دوست داشت به زمین فرو رود ولی در برابر وی نایستد، اما سرنوشت چنین خواست که بر او وارد شود، وی در حالی که مأموران در اطرافش بودند، بر او وارد شد ولی آن قهرمان، اعتنایی به فرزند زیاد نکرد و توجهی به وی ننمود، پس بر مردم سلام کرد و بر او سلام نمود. نگهبان که از فرومایگان کوفه بود، بر او اعتراض کرد و گفت: «چرا بر امیر سلام نمی کنی؟» (۲) مسلم، او و امیرش را حقیر شمرد و بر او بانگ زد: «ساکت باش، تو را مادر مباد! تو را چه به حرف زدن، به خدا! او برای من امیر نیست تا بر او سلام کنم».

چگونه فرزند مرجانه بر مسلم، سرور آزادگان و یکی از شهدای راه کرامت و انسانیت امیر باشد؟ وی بر آن مسخ شدگانی که جز سرسپردگی و ننگ و عار، چیز دیگری را نمی شناسند، امیر است.

(۳) آن طاغوت از بی اعتنایی و تحقیر مسلم نسبت به وی و جفاکاری اش سخت ناراحت شد و بر او فریاد کشید: «باکی بر تو نیست، سلام کنی یا سلام نکنی، تو کشته می شوی».

آن طاغوت جز ریختن خون محترم، چیزی در سر نداشت، فکر می کرد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۶

این مسأله، مسلم را می ترساند، یا موجب می شود که روحیه اش شکسته شود و در برابر وی خاضع گردد، اما قهرمان خاندان عدنان با اعتماد و عزت نفس

تمام گفت: اگر مرا بکشی، بدتر از تو کسی را که از من بهتر بود، کشته است».

(۱) این سخن کوبنده وی را ضربه زد و تکبرش را در هم شکست، زیرا مسلم او را به جلادان و آدمکشان از قاتلان آزادگان و مصلحان، ملحق ساخت، لذا آن ستمگر بر مسلم فریاد کشید: «ای فتنه جو! ای بدکار! تو بر امام زمانت شورش کردی و وحدت مسلمین را شکستی و فتنه را شعله ور ساختی ...».

(۲) این کدام امام است که مسلم بر او خروج کرده و کدام وحدت مسلمین را به تفرقه کشانده و کدام فتنه را شعله ور نموده است؟ وی بر ضد همنشین پلنگان و بوزینگان قیام کرده بود تا امت را از محنتش در روزگار آن حکومت سیاه نجات دهد.

(۳) مسلم به وی پاسخ داد و گفت: «به خدا سوگند! معاویه بر اساس اتفاق امت، خلیفه نبوده است، بلکه با حيله بر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله چیره گشت و خلافت را از وی غصب کرد و فرزندش یزید نیز چنین است ... اما فتنه را تو و پدرت زیاد از خاندان کافران بد نسب، روشن کرده اید.

(۴) من امیدوارم که خداوند شهادت را به دست بدترین بندگان روزی فرماید که به خدا سوگند! من نه مخالفتی کرده و نه کفری ورزیده و نه تبدیلی نموده ام تنها در طاعت فرمانده مؤمنان حسین بن علی هستم، ما به خلافت از معاویه و پسرش و آل زیاد، شایسته تر هستیم».

(۵) این کلمات، بر فرزند زیاد از مرگ سخت تر بود؛ زیرا واقعیت او را در برابر مأموران و عمالش روشن ساخت و او را از هر خلق



و خوی انسانی جدا کرد و وی را همچون حقیرترین آفریده روی زمین، نشان داد. آن ناپاک وسیله ای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۷

نیافت تا بدان پناه برد، جز اینکه از سخنان جعلی دروغین استفاده کند که کالای آن ستمگر و کالای پدرش در گذشته بوده است، لذا وی مسلم را به آنچه از آن بری بوده است، متهم ساخت و گفت: «ای فاسق! آیا در مدینه شراب نمی خوردی؟».

(۱) مسلم بر او فریاد زد: «به خدا! به شراب خواری آن کسی شایسته تر است که نفس حرام شده را می کشد، در حالی که به لهو و لعب مشغول است و گویی که چیزی را نشنیده است».

(۲) آن طاغوت نظر خود را تغییر داد و دانست که این دروغها فایده ای برایش ندارد، لذا به مسلم گفت: تو آرزومند چیزی بودی که خداوند میان تو و میان آن حایل شد و آن را برای اهلش قرار داد.

مسلم با استهزا و تمسخر نسبت به گفته اش، پرسید: اهلش کدامند؟

- یزید بن معاویه.

- خدای را شکر، خداوند به عنوان حاکم میان ما و شما کافی است.

- آیا گمان می کنی که چیزی از این حکومت برای تو باشد؟

- نه به خدا! این گمان نیست، بلکه یقین است.

- خداوند مرا بکشد، اگر تو را نکشم.

(۳) - تو هیچ گاه بدی کشتن و زشتی قطعه قطعه کردن و پلیدی درون را فرو نمی گذاری، به خدا! اگر ده نفر از آنان که بر آنها اعتماد دارم، همراه من بودند و می توانستم آبی بنوشم، مدتی طولانی مرا در این قصر می دیدی، ولی اگر تصمیم بر کشتن من داری، مردی از قریش را برایم حاضر کن تا آنچه را

زندگانی حضرت امام

حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۸

می خواهم به او وصیت کنم «۱».

آن ستمگر به وی اجازه داد تا وصیت کند.

(۱)

### وصیت نامه مسلم

مسلم به مجلس ابن زیاد نگاه کرد و «عمر بن سعد» را دید و خواست که وصیتش را به او بگوید، پس به وی گفت: «در مجلس، هیچ قریشی جز تو را نمی بینم «۲»، من نیز به تو حاجتی دارم که محرمانه است...» «۳».

(۲) فرزند زیاد به خشم آمد؛ زیرا مسلم او را از قریش نفی کرد و ملحق کردن وی به بنی امیه را باطل ساخت؛ زیرا وی آن نسب چسبانده شده را باطل نمود که به گواهی ابو مریم خمار ثابت شده بود، فرزند زیاد نتوانست چیزی بگوید.

(۳) فرزند سعد از پذیرفتن درخواست مسلم خودداری کرد تا اربابش، پسر مرجانه را خشنود سازد و دوستی اش را به دست آورد. فرزند زیاد سستی و سرسپردگی اش را متوجه شد و آن را در دل پنهان ساخت و دید وی شایستگی دارد که نامزد فرماندهی نیروهای مسلح خویش برای اعزام به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله سازد.

(۴) فرزند زیاد، به عمر بن سعد دستور داد تا نزد مسلم برود که وصیتش را به وی بگوید: فرزند سعد برخاست و نزد مسلم رفت، مسلم چنین به وی وصیت کرد:

---

(۱) الفتوح ۵ / ۹۷ - ۹۹.

(۲) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۲ / ۲۶۸.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴ / ۳۴. الارشاد، ۲ / ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۰۹

۱- مبلغ هفتصد درهم در کوفه بدهکار است. شمشیر و زره او را بفروشد تا به جای وی دینش را بپردازد «۱» که این امر بر

شدت احتیاط و پرهیزکاری اش در دین دلالت دارد. نیز وصیت کرد آنچه را بعد از ادای دینش باقی می ماند، به طوعه بدهد.

۲- جنازه اش را از فرزند زیاد درخواست کند تا آن را به خاک سپارد «۲»؛ زیرا از پلیدی امویان آگاه بود که از تکه تکه کردن، خودداری نمی کنند.

۳- به حضرت حسین علیه السلام، نامه ای در مورد وضعیت وی بنویسد «۳»؛ زیرا بسیار نگران اوست؛ چون وی به او برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود.

(۱) فرزند سعد، له له زنان، به سوی فرزند زیاد روی کرد و به او گفت: «ای امیر! می دانی به من چه گفت؟ وی چنین و چنان گفت» «۴».

فرزند زیاد، بر وی اعتراض کرد که چرا رازش را فاش ساخته است و گفت:

«امین به تو خیانت نمی کند، ولی ممکن است، خائن را امانتدار قرار دهند، اما مال او برای تو است، هر چه می خواهی با آن عمل کن و اما حسین، اگر ما را نخواهد، ما او را نمی خواهیم و اگر ما را بخواهد از او دست برنخواهیم داشت و اما جنازه اش، تو را در آن شفاعت نخواهیم داد» «۵».

(۲) آن ستمگر، شفاعت فرزند سعد در مورد جنازه مسلم را نپذیرفت؛ زیرا

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۴ و در طبری ۵/ ۳۷۶ آمده است: هفتصد درهم بدهکارم. و در الاخبار الطوال، ص ۲۴۱ است که هزار درهم بدهکارم.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۶.

(۳) الارشاد، ص ۶۱ / ۲.

(۴) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۷.

(۵) و در الارشاد، ۲/ ۶۱ آمده است: اما جنازه اش، پس از اینکه او را کشتیم برای ما مهم نیست که با آن چه کار کنند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

تصمیم گرفته بود برای انتقامجویی، آن را تکه تکه کند و از آن وسیله ای برای ارباب مردم و ترساندن آنها بسازد.

(۱)

### ستمگر با مسلم

«فرزند مرجانه» بر مسلم بانگ زد و به او گفت: «برای چه چیزی به این شهر آمدی؟ اوضاعش را پراکنده ساختی و میان آنها تفرقه انداختی و برخی از آنها را با برخی دیگر به هم انداختی».

(۲) افتخار بنی هاشم با اعتماد و عزت نفس کامل، به سخن آمد و گفت: «من برای آن کارها به این شهر نیامده ام، شما منکر را آشکار نمودید و معروف را به خاک سپردید و بدون رضایت مردم بر آنها حکومت کردید، آنان را بر چیزی که خداوند شما را به آن فرمان نداده است، مجبور ساختید و در میان آنها کارهای کسری و قیصر را انجام دادید، ما به سوی آنان آمدیم تا امر به معروف کنیم و از منکر بازداریم و آنها را به حکم کتاب و سنت فرا خوانیم که ما شایسته این بوده ایم؛ زیرا از آن وقت که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، خلافت از آن ما بوده و خلافت همچنان از آن ما خواهد بود؛ چون ما در مورد آن، مورد ستم واقع شده ایم ... شما نخستین کسانی هستید که بر امام هدایت، خروج کردید و میان مسلمین تفرقه ایجاد نموده و این امر را به غصب گرفتید و با ظلم و تعدی با اهل آن به ستیزه برخاسته اید ...» (۱).

(۳) مسلم، این سخنان را در مورد علل انقلابی که امام حسین علیه السلام بر ضد حکومت، اعلام فرمود، بیان کرد، آن ستمگر از سخنان مسلم، به

(۱) الفتوح ۵/ ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۱

و سرمستی پیروزی اش از هم گسیخت، راهی برای خاموش کردن خشم خود نیافت جز اینکه عترت پاک را ناسزا گوید لذا شروع به دشنام به علی، حسن و حسین کرد که مسلم در برابرش برخاست و به وی فرمود: «تو و پدرت از آنها به دشنام سزاوارترید، هر چه می خواهی فرمان ده، ما اهل بیته هستیم که بلا بر ما قرار داده شده است» (۱).

(۱) مسلم، تا آخرین رمق از زندگی خویش، بلند همت باقی ماند و خطرها را با شجاعتی عظیم استقبال نمود و در دفاع و منطقتش در برابر فرزند مرجانه نمونه ای از قهرمان های کم نظیر بود.

(۲)

### به سوی رفیق اعلی

اینک وقت آن فرا رسیده که رهبر بزرگ، پس از آنکه رسالت خود را با ایمان و اخلاص ادا کرده بود، از این زندگی منتقل گردد، در حالی که شهادت، به دست مسخ شده ناپاک، فرزند مرجانه به او روزی شده بود.

فرزند زیاد، «بکیر بن حمران» را که مسلم به وی ضربه زده بود، برای کشتن وی مأمور کرد و به وی گفت: «مسلم را بگیر و او را به بالای کاخ ببر و با دست خود، گردنش را بزن تا بدین وسیله، سینه تو بهتر انتقام گرفته باشد».

(۳) مسلم، به فرزند اشعث که به وی امان داده بود، نگاه کرد و گفت: «ای فرزند اشعث! به خدا! اگر تو مرا امان نمی دادی، تسلیم نمی شدم، برخیز و با شمشیرت از من دفاع کن».

(۱) الفتوح ۵/ ۱۰۲-۱۰۳. و در تاریخ ابن اثیر ۴/ ۳۵ و ارشاد ۲/ ۶۳ آمده که مسلم بعد از اینکه پسر زیاد وی

را دشنام گفت، دیگر با وی سخن نگفت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۲

(۱) فرزند اشعث اعتنایی به وی نکرد «۱».

مسلم با لبخندی بر لب، از مرگ استقبال نمود. او را به بالای قصر بردند، در حالی که خداوند را با طمأنینه و رضایت کامل، تسبیح و استغفار می نمود و می گفت: «خداوندا! میان ما و میان قومی که ما را فریب دادند و یاری نکردند، حکم کن» «۲».

(۲) جلاد، او را بالای محله کفّاشان برد و گردنش را زد و سر و بدنش را به پایین انداخت. «۳»، بدین گونه بود که زندگی این قهرمان بزرگی که سرشت عمویش امیر المؤمنین علیه السلام و آرمانهای عموزاده اش حضرت حسین علیه السلام را در برداشت، به پایان رسید و در راه دفاع از حق و دفاع از حقوق مظلومان و ستمدیدگان، شهید گردید.

قاتل جنایتکار، پایین آمد و فرزند زیاد به استقبالش رفت و به وی گفت:

«وقتی که او را بالا می بردید، چه می گفت؟» «۳» «خداوند را تسبیح و استغفار می نمود. هنگامی که می خواستم او را بکشم به او گفتم: خدای را شکر که به من بر تو قدرت داد تا از تو انتقام بگیرم، پس ضربه ای به او زدم که کارگر نیفتاد و او به من گفت: آیا در من خراشی می بینی که به خاطر آن به جای خونت، مرا ملامت کنی، ای برده!».

فرزند زیاد در شگفت شد و اظهار تعجب نمود و آن را بزرگ شمرده، گفت: «آیا هنگام مرگ نیز افتخاری داشته ای!» «۴».

---

(۱) تاریخ، طبری ۵/ ۳۷۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۰۳.

(۳) مروج الذهب ۳/ ۵۹.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۵-۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام

(۱) با کشته شدن مسلم، صفحه درخشانی از برجسته ترین صفحات عقیده و جهاد در اسلام، بسته شد، وی در راه عدالت اجتماعی و به خاطر رهایی امت و آزاد ساختن آنها از ظلم و جور کشته شد، او نخستین شهید از خاندان نبوت بود که آشکارا در برابر مسلمین کشته می شد و آنان به حمایت و دفاع از وی برخاستند!

(۲)

### غار کردن مسلم

زاده خیانت، «محمد بن اشعث» (۱) به غارت کردن مسلم دست زد و شمشیر و زره او را به غارت برد و اهمیتی به ننگ و رسوایی نداد، در حالی که همه محافل کوفه به انتقاد سختی از او پرداختند؛ چنانچه یکی از شعرا در بدگویی از وی می گوید:

و ترک ابن عمک ان تقاتل دونه فشلا و لو لانت کان منیعا

و قتلت وافد آل بیت محمد و سلبت اسیفا له و دروعا (۲) «و تو عموزاده ات را رها کردی و با ذلت، در دفاع از او نجاتی ندادی که اگر تو نمی بودی در دسترس نبود».

«تو فرستاده اهل بیت محمد را کشتی و شمشیرها و زره ها را غارت

---

(۱) «اشعث بن قیس» به علت ژولیده بودن موهایش، «اشعث» نامیده شد، نام اصلی وی «سعد بن کرب» بود چهل شب بعد از شهادت امام امیر المؤمنین علیه السلام، کشته شد و عمرش ۶۳ سال بود. این مطلب در کتاب تاریخ الصحابه، ص ۳۵ آمده است. اما محمد بن اشعث، مادرش، ام فروه، خواهر ابو بکر از پدرش بوده است. این مطلب در کتاب الریاض المستطاب، صفحه ۸ می باشد.

(۲) مروج الذهب ۳ / ۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۴

نمودی».

برخی از فرومایگان کوفه به غارت کردن ردا و جامه های مسلم دست زدند.

(۱)

### اجرای اعدام در مورد هانی

طاغوت، دستور داد زعیم بزرگ، «هانی بن عروه» اعدام شود و به مسلم ملحق گردد تا در خوار نمودن زعمای کوفه و گسترش رعب و هراس در بین مردم، مبالغه کرده باشد.

(۲) «محمد بن اشعث» از ترس خاندان هانی به شفاعت از او برخاست و گفت: «خداوند، امیر را صلاح بخشد، تو جایگاهش را در میان عشیره اش می دانی «۱»، قومش



دانسته اند که من و اسماء بن خارجه، او را به نزد تو آورده ایم، پس تو را به خدا سوگند می‌دهم ای امیر! او را به من بیخشی؛ زیرا از دشمنی خاندانش که بزرگان اهل کوفه بیشترین آنها هستند، می‌ترسم...» (۲).

فرزند زیاد، اعتنایی به وی نکرد و او را نهیب زد و بر او فریاد کشید، آن برده نیز ساکت شد.

(۳) هانی قهرمان را به بازار، در محلی که جایگاه فروش گوسفندان بود، بردند تا بیشتر او را خوار کرده باشند، هنگامی که دانست کشته می‌شود، از خاندانش یاری طلبید و با فریاد صدا زد: «آهای! ای قبیله مذحج! آیا مذحج امروز نیستند،

---

(۱) و در روایتی است: «تو منزلت او در شهرش را می‌دانی».

(۲) الفتوح ۵/۱۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۵

ای عشیره ام! «۱».

اگر مذحج ته مانده ای از شرافت و اصالت داشت، برای رهایی رهبرش، اقدام می‌کرد ولی آنان همچون دیگر قبایل کوفه، معروف را سه طلاقه کرده بودند ...

(۱) هانی، کوشید تا دستش را از دستبند رها سازد تا سلاحی به دست آورد و از خود دفاع کند، وقتی که او را مشاهده کردند، محکم دستهایش را بستند و به او گفتند: «گردنت را دراز کن».

(۲) وی با اراده ای محکم و عقیده ای راسخ پاسخ داد: «نه به خدا! من شما را بر علیه خود یاری نمی‌دهم»، آنگاه، پلیدی از مأموران به نام «رشید ترکی» (۲) به سوی وی رفت و با شمشیر به وی ضربه زد اما در او کارگر نیفتاد، هانی صدای خود را بلند کرد و گفت: «خداوندا! به سوی رحمت و رضوان تو، خداوندا! این خون را کفاره گناهانم قرار ده؛

زیرا من از فرزند دخت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله حمایت کردم...».

(۳) آن ستمکار، ضربه ای دیگر بر او زد و او در خون پاک خویش بر زمین غلتید و اندکی بعد، جان سپرد «۳»، عمر وی در روز شهادتش، ۹۹ سال بود «۴».

وی، در راه ایمان و عقیده اش به شهادت رسید و آزادگان و مصلحان از قتل وی اندوهگین گشتند. «ابو اسود دثلی»، وی را چنین رثا گفت:

---

(۱) انساب الاشراف، ۲/ ۳۴۰. الفتوح ۵/ ۱۰۵.

(۲) «عبد الرحمن بن حصین» به انتقامجویی خون هانی برخاست و رشید را کشت. خودش در این باره می گوید: «من راشد ترکی را کشتم و با شمشیری سفید بر او تاختم و با این عمل، پیامبر را خشنود ساختم». این مطلب در انساب الاشراف ۲/ ۳۴۰ آمده است.

(۳) الفتوح ۵/ ۱۰۵.

(۴) مرآه الزمان، ص ۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۶ اقول: و ذاک من جزع و وجدازال الله ملک بنی زیاد

هم جدعوا الأنوف و کن شمًا بقتلهم الکریم ایا مراد «۱» «از روی اندوه و افسوس می گویم: خداوند حکومت خاندان زیاد را نابود سازد».

«آنها عزتها را در هم شکستند با کشتن آن بزرگوار از خاندان مراد».

(۱) «اخطل بن زیاد» نیز در رثایش گفت:

و لم یکن عن یوم ابن عروه غائباً کما لم یکن عن لیلہ ابن عقیل

اخو الحرب صراها فلیس بنا کل جبار ولا وجب الفؤاد ثقیل «نه از روز فرزند عروه غایب بود و نه از شب فرزند عقیل».

«آن جنگ آفرینی که نه با ستمگران می ستیزد و نه از بار دلها می کاهد».

(۲)

**کشاندن پیکر مسلم و هانی در خیابانها**

طاغوت، به غلامان و عمّالش دستور داد تا جنازه های «مسلم» و «هانی» را در خیابانها و بازارها

بکشند. آنها پاهایشان را با طناب بستند و آن دو را در راهها کشیدند «۲» تا عامه مردم را بترسانند و رعب و وحشت را بگسترانند و عبرتی برای هر کسی باشد که در سر خود، اندیشه قیام بر ضد حکومت اموی را می پروراند.

هانی، در برابر خاندان و قومش کشیده شد، اگر آنان ذره ای از شرف و حمیت داشتند برای رها ساختن جنازه پیشوایشان از دست اراذلی که در اهانت وی کوشیدند، می شتافتند.

---

(۱) انساب الاشراف، ۲ / ۳۴۱، دیوان بو اسود، ص ۱۰۲.

(۲) انساب الاشراف، ۲ / ۳۴۱. خوارزمی، مقتل ۱ / ۲۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۷

(۱)

### به دار آویختن جنازه ها

طاغوت، پس از اینکه به خواست خود در کشیدن جنازه های مسلم و هانی رسید، دستور داد تا آنها را به دار آویزند، آن دو جنازه، وارونه، «۱» در مزبله «۲» به دار آویخته شدند. و بنا به گفته مورخان، مسلم، نخستین کشته از بنی هاشم بود که جنازه اش به دار آویخته شد «۳».

مسلمانان، به شدت این حادثه خطیر را مهم شمردند، زیرا این قطعه قطعه کردن وحشیانه، کیفر کسانی است که با خدا و رسولش می جنگند و در زمین، فساد به راه می اندازند، در حالی که مسلم و هانی از حق طلبان و اصلاح خواهان در زمین بوده اند.

به هر حال، فرزند زیاد ستمگر، پس از کشتن مسلم و هانی، عراق بپاخاسته را خاضع ساخت و همه مناطق آن، بدون مقاومت در زیر پای وی جای گرفت.

(۲)

### بردن سرها به دمشق

«فرزند مرجانه»، سر مسلم و هانی و عماره بن صلخب ازدی «۴» را نزد اربابش یزید، به دمشق فرستاد تا جایزه را به دست آورد و اخلاص خاندان سلطنتی را به خود اختصاص دهد. وی همراه سرها، این نامه را نیز ارسال نمود:

(۱) ابن شهر اشوب، مناقب ۹۴/۴.

(۲) المناقب و المثالب، ص ۱۷۲.

(۳) مروج الذهب ۶۰/۳.

(۴) انساب الاشراف ۲/۳۴۲. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۵۱۸۲ بردن سرها به دمشق ..... ص : ۵۱۷

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۸

(۱) «اما بعد: خدای را شکر که برای امیر المؤمنین، حقش را گرفت و دشمنش را از او بازداشت، به امیر المؤمنین - که خدایش گرامی بدارد - خبر می دهم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی، پناه برد و من جاسوسانی بر آنها گماشتم و

افرادی نفوذی میانشان وارد کردم تا آنها را خارج نمودم، خداوند مرا بر آنها توانایی داد و گردنهایشان را زدم و سرهایشان را همراه «هانی بن ابی حیه و داعی همدانی» و «زبیر بن اروح تمیمی» که هر دو از حرف شنوان و مطیعان هستند، برای تو فرستادم. امیر المؤمنین هر چه می خواهد، از آنها بپرسد که آنان دارای علم و صداقت و فهم و ورع هستند، و السلام» (۱).

(۲) این نامه، متضمن عملیاتی است که آن ستمگر برای نابودی قیام انجام داده بود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- کمک گرفتن از خبرچینان و جاسوسان در شناسایی مسائل قیام و آگاه شدن از اسرار آن که غلامش «معقل»، این مأموریت را انجام داد.

۲- وی کسانی را به صورت نفوذی نزد هانی که عضو برجسته انقلاب بود، فرستاد تا اینکه وی را در اختیار گرفت و بازداشت نمود و به همین گونه در مورد مسلم، دست به توطئه زد و بزرگان و نام آوران و سرشناسان کوفه را فرستاد که رعب و وحشت را بگسترانند، این کار به از هم گسیختگی سپاه مسلم انجامید.

(۳)

### پاسخ یزید

هنگامی که سرها به دمشق رسید، یزید به شدت شاد شد و نامه ای به فرزند مرجانه در پاسخ نامه اش نوشت و از او تشکر کرد، متن آن نامه

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۱۹

چنین است:

(۱) «اما بعد: تو پیوسته آن گونه که دوست دارم بوده ای، کاری با تدبیر انجام داده همچون دلیری ثابت قدم، دست به کار شده و کفایت داشته و گمانم را به حقیقت رسانده ای و نظرم را در مورد خودت تأیید کرده ای، من دو فرستاده ات را

فرا خواندم و از آنها در مورد کسانی که گفته‌ای، پرسیدم و آن دو را در نظر، عقل، فهم، فضل و عقیده شان آن گونه که گفتی یافتیم. من برای هر کدام از آنها ده هزار درهم دستور دادم و آنها را به سوی تو فرستادم پس در مورد آنان سفارش به نیکی کن.

(۲) به من خبر رسیده است که حسین بن علی عزم حرکت به عراق کرده است، پس کمین گاهها و دیدگاهها قرار داده و مواظبت کن و به گمان، بازداشت کن و همه روزه درباره آنچه از خیر یا شر برایت پیش می‌آید، گزارش بده، و السلام» (۱).

---

(۱) الفتوح ۱۰۹/۵. انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱، ولی مورخان اشاره ای نداشته اند که این سرهای گرانقدر، سرانجام به چه وضعی رسیدند، آیا در دمشق به خاک سپرده شده اند یا در جای دیگر و این مطلب را مهمل گذاشته اند، جز اینکه در مرآه الزمان، ص ۵۹ در مورد سر هانی آمده است که: در این سال (یعنی سال ۳۰۲ ه) به بغداد خبری رسید که در خراسان، در کاخ، خانه ای طولانی یافت شده که در آن، هزار سر در برجی قرار دارد و در گوش هر کدام نخعی از ابریشم وجود دارد که در آن رقعہ ای است و نام صاحب آن بر رویش نوشته شده و از جمله آنها سر هانی بن عروه، حاتم بن حنه، طلق بن معاذ و دیگران است، تاریخ آنان یعنی تاریخ قرار دادن آنها در آن خانه، سال هفتاد هجرت است.

زرکلی در حاشیه اعلامش ۵۱/۹ - ۵۲ به نقل از تاریخ طبری ۱۱/۵۹ - ۶۰ از حوادث سال ۳۰۴ ه. آورده

است: نامه ای از خراسان به بغداد رسید که در آن گفته شده در قندهار، در برجهای باروی آن شهر، برجی متصل به آنها یافت شده که در آن پنج هزار سر در سبدهایی از علف وجود دارد که از جمله آنها، ۲۹ سر است که در گوش هر کدام از آنها، رقعہ ای دیده می شود که با نخ از ابریشم بسته شده است با نام هر کدام از آنان و سر هانی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۰

(۱) این نامه، قدردانی فراوان ابن زیاد را در بردارد و به او صفت «کاردان بیدار» داده شده که گمان یزید را در مورد وی به تحقیق رسانده و وی شایسته انجام کارهای مهمی از این قبیل است، یزید، او را از تصمیم امام حسین علیه السلام برای حرکت به سوی عراق آگاه نمود و او را به انجام امور ذیل دستور داده است:

۱- قرار دادن پستهای مراقبت و نگهبانی در همه راهها و جاده ها.

۲- دقت در کارها و اینکه دورانیش و بیدار باشد.

۳- برخورد با مردم با سیاست سختگیری و ارباب و وحشت.

۴- اینکه در تماس دائم با یزید باشد و همه مسائل پیش آمده در منطقه را به وی گزارش دهد، فرزند مرجانه همه دستورات را اجرا نمود و اقدامات زیر را به عمل آورد:

(۲)

## اعلام حکومت نظامی

پس از آنکه طاغوت، قیام مسلم را سرکوب نمود، با مشتکی آهنین، عراق را قبضه کرد و در همه مناطق عراق، حکومت نظامی اعلام نمود، در اجرای برنامه های خویش به اعمال قساوت شدید، تکیه کرد و ظلم و ستم غیر قابل وصفی را گسترش داد به طوری که بردن نام وی، موجب



برانگیختن ترس و هراس در دل عراقیان می شد، آن گونه که نام پدرش، قبلا چنین بوده است.

حکومت دمشق، اختیارات وسیعی به وی داد و او را مأمور کرده بود تا مردم را به گمان بگیرد و هر کس را که نسبت به حکومت اموی کینه توز باشد و یا

---

بن عروه را از جمله آنان شمرده و گفته است: آنها با همان وضع خود یافت شده اند جز اینکه پوست آنان خشک شده و موی بر آنها به همان صورت بدون تغییر مانده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۱

ارتباطی به هر توطئه ای که بر ضد آن چیده می شود، داشته باشد، اعدام نماید، با این شیوه های هراسناک، مردم را به جنگ با حضرت حسین علیه السلام سوق داد؛ زیرا هر کس از شرکت در جنگ خودداری یا تخلف می نمود، محکوم به مرگ می شد «۱».

(۱)

## اشغال مرزهای عراق

«فرزند زیاد» همه مرزهای عراق را اشغال نظامی نمود و مردم را از وارد شدن یا بیرون رفتن از عراق بدون اجازه دستور خاص از پلیس مرزها ممنوع ساخت. آنها هر وقت کسی را می گرفتند، از وی تحقیق کامل به عمل می آوردند و هر وقت او را بی گناه می دانستند، رهایش می کردند و الا وی را تحت الحفظ به کوفه می فرستادند تا حکومت مرکزی تحقیق بیشتری از وی به عمل آورد، در این مورد احتیاط شدیدی به خرج دادند تا مبادا کسی از شیعیان امام حسین علیه السلام به عراق وارد یا از آن خارج شود.

(۲) مورخان می گویند: فرزند زیاد در همه راهها و پشت بامها، جاسوسانی از نظامیان خویش قرار داد همان گونه که در صحرا نیز پاسگاهها و پادگانهایی قرار داد تا همه

حرکات را زیر نظر داشته باشد، نیز «حصین بن نمیر» رئیس پلیس خود را به قادسیه و از آنجا به خفان و سپس به قطقطانیه و کوه لعل فرستاد و در هر محلی، جمعی از سواران را برای بازرسی وارد شدگان و خارج شدگان قرار داد که این اقدامات آن محلها را از شرکت در هر عمل ضد دولتی محافظت نمود، نیز خطوط ارتباطی میان کوفه و شام را نگهداری کرد که مأموران، مسهر صیداوی

---

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۲

فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه را دستگیر کردند و او را تحت الحفظ نزد فرزند زیاد فرستادند که داستان وی را در بحثهای آینده بیان خواهیم کرد.

(۱)

### دستگیربهای گسترده

«فرزند زیاد» دست به یک حمله جهت بازداشت گسترده شیعیان زد و بنا به گفته مورخان، دوازده هزار نفر از آنها را دستگیر نمود «۱» که از میان بازداشت شدگان، «سلیمان بن صرد خزاعی»، «مختار بن یوسف ثقفی» و چهار صد نفر از اعیان و بزرگان بودند «۲».

این اقدامات، موجی از ترس و هراس نه تنها در کوفه، بلکه در همه نواحی عراق به وجود آورد، کوفیان از دخالت در هر مسأله سیاسی دوری گزیدند و از آنان هیچ حرکت مخالفی دیده نشد، یقین کردند که آنان قدرتی برای براندازی سلطنت اموی ندارند و در زیر فشار شلاقهای سنگدلانه باقی ماندند.

---

(۱) المختار، مرآه العصر الاموی، ص ۷۴-۷۵.

(۲) الدر المسکوک فی احوال الانبیاء و الاوصیاء ۱/ ۱۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۳

(۱)

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۵

(۱) بسیاری از افراد، درباره عوامل ناکامی مسلم در قیام خود سؤال می کنند، با وجود اینکه وی از نیروهای نظامی برخوردار بود، در حالی که خصم وی، هیچ گونه نیرویی نداشت که از خود دفاع کند، چه رسد به اینکه قادر باشد وارد عملیات هجومی و جنگی شود، بعضی از آنان، علت آن را در آگاهی اندک مسلم در امور سیاسی و ناتوانی وی در تسلط بر کارها می دانند که وی راه را برای دشمنش باز گذاشت تا بر او چیره گردد...، این نظریه، ظاهراً نظریه ای سطحی است و هیچ گونه نشانی از تحقیق ندارد، بدین جهت که مبتنی بر مطالعه حوادث به صورت عمیق و شامل نیست، از مهمترین آنها به نظر ما مطالعه اجتماع کوفه و ناهمگونیهای مردم آن در رفتار فردی و اجتماعی می باشد، نیز برنامه ریزیهای

سیاسی فرزند زیاد که آنها را برای چیره شدن بر اوضاع به کار گرفت، به اضافه اختیاراتی که از سوی امام به مسلم داده شده بود؛ زیرا اطلاع کامل بر این امور، عوامل ناکامی انقلاب را برای ما مشخص می سازد که این مطالب در پی خواهد آمد.

(۲)

## اجتماع کوفه

برای ما لازم است که با تحقیق بیشتری در مورد طبیعت اجتماع کوفه، سخن بگوییم؛ زیرا آن آینه ای است که حوادث هولناکی را که نقش مهمی در تاریخ سیاسی اسلام داشته اند، منعکس می سازد و لازم است عناصر مقیم در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۶

کوفه و نوع روابط اجتماعی میان آنها و زندگی اقتصادی حاکم بر آنان را مشخص سازیم تا بحث در این مسائل، علل ناکامی انقلاب را روشن سازد و حالت بی تفاوتی و انحرافات فکری مورد ابتلای آن اجتماع را که نتیجه آن، ارتکاب نکوهیده ترین جنایت در تاریخ انسانیت یعنی اقدام به قتل ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز واضح شود. اینک این موارد، از نظر خوانندگان می گذرد.

(۱)

## پدیده های اجتماعی

پدیده های اجتماعی که اجتماع کوفه در میان ملتها منحصر داشته است، عبارت بودند از:

(۲)

## تناقض در رفتار

پدیده عجیب در اجتماع کوفه این بود که آن اجتماع با حیات واقعی اش در تناقض بود؛ زیرا چیزی را می گفت و ضد آن را عمل می کرد و به چیزی ایمان داشت و خلاف آن را، مرتکب می شد در حالی که لازم است، اعمال انسان با معتقداتش تطابق داشته باشد، این تناقض را «فرزدق» هنگامی که امام از وی درباره مردم کوفه پرسید، بیان کرد و به امام گفت: «من دلهای مردم را همراه تو یافتم در حالی که شمشیرهایشان بر علیه تو کشیده شده است».

(۳) در حالی که لازم بود شمشیرهای آنان از آنچه به آن ایمان داشتند، حمایت کند و در راه آنچه بدان معتقد بودند، مبارزه نمایند که نظیر این پدیده، در تاریخ هیچ یک از ملتها دیده نمی شود.

(۴) از عجایب این تناقض این است که اجتماع کوفه، به صورت مثبت در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۷

صحنه های سیاسی مداخله نمود و در آن جریانات به فعالیت پرداخت و سقوط دولت اموی را شعار می داد، افرادی با امام حسین علیه السلام مکاتبه نمودند تا آنان را از ستم و تعدی امویان رهایی بخشد و هیأتی همراه با هزاران نامه به سوی امام فرستادند که آن حضرت را به آمدن به سوی سرزمینشان فراخواندند و هنگامی که حضرت، سفیر خود، «مسلم بن عقیل» را به سوی آنان فرستاد، با هیجان فراوان از وی استقبال نمودند و پشتیبانی کامل خود را از وی اعلام نمودند تا آنجا که وی به امام حسین علیه السلام در مورد آمدن به سوی آنان مکاتبه

نمود، اما هنگامی که فرزند مرجانه در میانشان وارد شد و ترس و هراس را در سرزمینشان گسترده ساخت، از مسلم دست کشیدند و درهای خانه هایشان را بستند و گفتند: «ما را چه به داخل شدن در میان سلاطین».

(۱) زندگی عملیشان، بازتابی از عقیده ای که بدان ایمان داشتند، نبود، زیرا به رهبرانشان نوید می دادند که در کنارشان بایستند و سپس در لحظه های حساس، از آنها دور می شدند.

(۲) از جمله مظاهر این تناقض این بود که آنان پس از اینکه امام حسن علیه السلام را مجبور ساختند، با معاویه صلح کند و آن حضرت سرزمینشان را ترک کرد، بر آنچه در مورد وی، کوتاهی کرده بودند به گریه و زاری پرداختند و هنگامی که امام حسین علیه السلام را کشتند و اسیران اهل بیت علیهم السلام به شهرشان وارد شدند، فریادشان به گریه و سوگواری بلند شد که امام زین العابدین علیه السلام این عمل آنها را عجیب دانست و فرمود: «اینها برای ما گریه می کنند و نوحه سرایی می نمایند، پس چه کسی ما را کشته است؟!».

(۳) فقدان توازن در زندگی آن اجتماع، برای مردم آنجا بلاها و مصیبتها به بار آورد و آنها را به شرّ عظیمی گرفتار ساخت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۸

(۱)

### بی وفایی و پا در هوایی

پدیده دیگر در اجتماع کوفه، حيله و خیانت بود که از ویژگیهای معروف در مورد آنان گردید و در این مورد ضرب المثل گشتند تا آنجا که گفته شد:

«مکارتتر از کوفیان» (۱).

و نیز در بی وفایی ضرب المثل شدند که: «الکوفی لا یوفی؛ کوفیان، وفا ندارند» (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام آنان را چنین توصیف نموده است: «شیرانی حيله گر و روبهانی مگار».

(۲) و

در مورد آنان فرموده است: «مردمی هستند که بدنهایشان جمع شده و افکارشان مختلف گشته است، هر کس آنان را داشته باشد، بهره ای ناچیز به دست آورده و آنچه‌ان شده اند که امیدی به یاریشان نباشد و گفتارشان تصدیق نشود» (۳).

(۳) جنبه عملی در زندگیشان، ثقل و دودلی و عدم همکاری بود. آنان، «زید بن علی»، آن انقلابی بزرگ را فریب دادند و به وی گفتند؛ صد هزار مرد از اهل کوفه همراه تو هستند. و در کنار تو شمشیر خواهند زد «(۴) و دیوان وی پانزده هزار نفر را ثبت کرده بود که برای یاری رساندن با وی بیعت کرده بودند «(۵)، سپس هنگامی که قیام را اعلام نمود، تعدادشان به دویست و هیجده نفر، تنزل پیدا

---

(۱) عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۶.

(۲) زکریا قزوینی، آثار البلاد، ص ۲۵۱.

(۳) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲۹ - ۱۳۰.

(۴) طبری، تاریخ ۶/ ۱۶۶.

(۵) همان، ص ۱۷۱/ ۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۲۹

کرد «۱» که داوود بن علی، زید را نصیحت نمود که فریب مردم کوفه را نخورد و به وی گفت:

(۱) «ای پسر عمو! این افراد تو را به خودشان می فریبند، آیا پیش از تو، آنکه از تو بر آنها گرامی تر بود، - جد تو علی بن ابی طالب- را فریب ندادند تا اینکه کشته شد؟ و پس از او حسن را که با وی بیعت کردند و سپس بر او برخاستند و ردایش را از گردنش برداشتند و خیمه اش را غارت کردند و او را زخمی نمودند؟ آیا آنها جد تو حسین را خارج نمودند و برای وی قوی ترین سوگندها را نگفتند و سپس او را

وا گذاشتند و تسلیم نمودند و به این هم قناعت نکردند بلکه او را کشتند» (۲).

آنها بیعتی را در پی بیعتی دیگر می شکستند.

(۲) «اعشی همدان» که شاعر قیام محمد بن اشعث بر ضد حجاج بود، اهل کوفه را نفرین می کند و می گوید:

ابی الله إلا أن يتمم نوره و يطفئ نور الفاسقين فيخمدوا

و ينزل ذلاً بالعراق و اهله لما نقضوا العهد الوثيق المؤكدا

و ما احدثوا من بدعه و عظيمهم القول لم تصعد الى الله مصعدا

و ما نكثوا من بيعه بعد بيعه هذا ضمنوها اليوم خاسوا بها غدا (۳) «خداوند جز اتمام نورش را نمی پذیرد و نور فاسقان را خاموش می گرداند و آن نور خاموش می شود».

«و بر عراق و مردمش، به خاطر شکستن عهد موثق مؤکد، ذلت فرود

---

(۱-۲) طبری تاریخ ۱۶۷/۶-۱۶۸.

(۳) طبری، تاریخ ۳۷۶/۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۰

آورد».

«و آنچه از بدعت و گفتار ناصواب به وجود آورده اند که به پیشگاه خداوند، بالا برده نمی شود».

«بیعتی را در پی بیعتی دیگر شکستند که اگر امروز تعهد کنند، فردا خیانت می نمایند».

(۱) آنان به این ویژگی نزد همه محققان شناخته شدند که «فلهوزن» معتقد است آنان متردد و متقلبند و نظم و طاعت را نمی شناسند و اخلاص سیاسی و نظامی به طور کلی نزد آنان شناخته شده نبوده است. این مطلب را «وزترشنین» محقق نیز تأکید نموده می گوید: از صفت برجسته بارز آنان، پا در هوایی و تقلب و سلب اعتماد از خودشان می باشد (۱).

(۲) این پا در هوایی در زندگی آنان، تنها مربوط به عامه آنها نبود، بلکه حتی در میان متفکران و ادیبان آنان نیز شایع بود، زیرا «سراقه»، شاعر معروف در برابر مختار ایستاد و در



واقعه «جبانه السبع»، در نبرد بر علیه وی شرکت کرد، ولی هنگامی که مختار پیروز شد، سراقه به اسارت یاران وی در آمد و او را به زندان افکندند، سراقه، به عذرخواهی از مختار پرداخت و در مدح وی شعر سرود و اصول قیامش را یاد کرده، در تمجید وی مبالغه نمود که از جمله گفته های وی در مورد او این است:

نصرت علی عدوك كل يوم بكل كتیبه تنعی حسینا

كنصر محمد فی يوم بدر و يوم الشعب اذ لاقی حنینا

فاسجح اذ ملكت فلو ملكنا لجرنا فی الحکومه و اعتدینا

---

(۱) السیاده العربیه، ص ۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۱: «قبل توبه منی فانی سأشکر ان جعلت النقد دینا» «تو در هر روز بر دشمنت پیروز می گردی و با هر دسته از سربازانت بر حسین سوگواری می کنی».

«همچون پیروزی محمد در روز بدر و روز شکاف کوهها که با حنین روبه رو شد».

«پس اینک که غالب شده ای به نیکی عفو کن که اگر ما غالب می شدیم، در حکومت، ظلم و تعدی می کردیم».

«توبه را از من بپذیر که من، اگر نقد مرا وام قرار دهی، سپاس خواهم گفت».

(۱) هنگامی که مختار او را بخشید، از کوفه خارج شد و هنوز اندکی از آن دور نشده بود که شروع به بدگویی مختار کرد و مردم را بر علیه او تحریک نمود و گفت:

الا ابلغ ابا اسحاق انی رأیت البلق دهما مصممتات

کفرت بوحیکم و جعلت نذرا علی قتالکم حتی الممات

اری عینی ما لم تبصراه کلانا عالم بالترهات

اذا قالوا: اقول لهم کذبتم و ان خرجوا لبست لهم اداتی «۱» «به ابو اسحاق خبر ده که من اسبان ابلق را به تعداد فراوان و محکم دیدم».

«من به وحی شما کافر

شدم و نذر کردم که تا بمیرم با شما بجنگم».

«من به دو چشم چیزی را که ندیده اند نشان می دهم، هر دوی ما یاوه ها را می شناسیم».

---

(۱) انساب الاشراف ۶ / ۴۰۱. الاخبار الطوال، ص ۳۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۲

«اگر بگویند به آنها می گویم دروغ گفته اید و اگر خارج شوند، ابزار جنگیم را برای آنها می پوشم».

(۱) وی قیام و تمسخرش را بر علیه مختار و یارانش با همان وزنی که قصیده قبلش را سروده بود، فرو می ریزد و طبیعی است که این تناقض در زندگی آنان ناشی از پریشانی روانی و عدم تعادل در رفتار بود.

(۲) و از عجایب آن تناقض این بود که برخی از آنها در ساده ترین مسائل، پرهیزکاری می نمودند ولی از دست زدن به عظیم ترین گناهان، خودداری نمی کردند؛ مثلاً- مردی از اهل کوفه، نزد «عبد الله بن عمر» آمد تا از او درباره خون پشه ای که بر روی لباس باشد بپرسد که آیا پاک است یا نجس؟! فرزند عمر به وی گفت: تو اهل کجایی؟

- اهل عراق هستم.

فرزند عمر تعجب کرد و گفت: این را نگاه کنید که از من درباره خون پشه می پرسد! در حالی که اینان، فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، من از آن حضرت شنیدم که درباره وی و برادرش می فرمود «اینها، دو گل من در دنیا هستند» (۱).

(۳) بعضی از افراد، علت این پریشانی را به شرایط سخت سیاسی که بر آنها گذشت، مرتبط می دانند، زیرا حکومت اموی با آنان به منتها درجه قساوت و شدت، برخورد کرد و بی رحم ترین و خشن ترین والیان را همچون «مطهره بن شعبه» و «زیاد بن سمیه» بر

سر آنان گماشت، که زندگی سیاسی را تنگ و مشکل ساخت، این تناقض در رفتار، از آن ناشی گردید.

(۱) الأدب المفرد، ص ۱۴. حلیه الأولیاء ۵ / ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۳

(۱)

### تمرد در برابر والیان

نشانه خاصی که اجتماع کوفه بدان شناخته شد، تمرد بر والیان و شکایت از دست آنان است که هیچ والی و حاکمی بر آنها گماشته نمی شد مگر اینکه بر او ایراد گرفته می شد؛ مثلاً «سعد بن ابی وقاص» پایه گذار شهرشان را مورد انتقاد قرار داده گفتند: او نماز را خوب نمی داند «۱» عمر او را معزول کرد و به جای وی، صحابی جلیل القدر، «عمار بن یاسر» را منصوب کرد، دیری نپایید که از او نیز نزد عمر شکایت کردند، عمر، او را نیز معزول ساخت و «ابو موسی اشعری» را به جای وی تعیین کرد، اما هنوز چند روزی از فرمانداری وی نگذشته بود که بر او ایراد گرفتند و گفتند: «نیازی به ابو موسی نداریم» «۲».

(۲) عمر، از دست آنان به تنگ آمد و ناراحتی بر او آشکار شد. پس، مغیره علت ناراحتی اش را پرسید گفت: «ای امیر المؤمنین! این حال را تنها در موارد مهم داشته ای آیا مشکلی برایت پیش آمده است؟» عمر نزد وی از دردی که بر او از جهت اهل کوفه وارد شده بود، شکایت کرد و گفت: «چه مشکلی عظیم تر از صد هزار نفری که نه از امیری راضی می شوند و نه امیری از آنها راضی می گردد...» «۳».

(۳) عمر درباره آنها این چنین اظهار داشته است: «از مشکلاتم در مورد اهل کوفه این است که اگر شخصی قوی بر آنها بگمارم او را فاجر

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

(۲) طبری، تاریخ ۱۶۵/۴. و در آن آمده است که او را متهم کردند به اینکه با مواد خوراکی لازم برای آنان، تجارت می کند.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۴

و اگر ضعیفی برای آنان تعیین کنم، او را حقیر می شمارند...» (۱).

آنان بر تمرد، خوی گرفته بودند و نمی توانستند آرام و بی حرکت باشند.

«دیمومین» معتقد است که کوفیان به این پدیده در روزگار فارسیان عادت کرده بودند که آنان، حاکمانشان را پیوسته تغییر می دادند (۲).

(۱) «فلوتن» معتقد است که اعراب مستقر در کوفه به زندگی صحرائی که از جمله خصوصیاتش دشمنی، کینه، انتقامجویی، تخریب و خونخواهی است، عادت کرده لذا به تمرد و عدم اطاعت از نظام، خو گرفته بودند (۳).

(۲)

## فراری بودن

پدیده عجیب دیگری که اجتماع کوفه بدان معروف گشت، حالت فراری بودن و عدم پایداری در برابر حوادث است؛ زیرا آنان، هرگاه وضع، سخت می شد، دست به عقب نشینی می زدند، مثلاً با هیجان بر بیعت مسلم و یاری وی اتفاق نمودند، ولی هنگامی که قیام بر فرزند مرجانه را اعلام کرد، از دورش پراکنده شدند، حتی یک نفر هم با او باقی نماند تا راه را به وی نشان دهد.

(۳) همین موضعگیری را با «زید بن علی» داشتند؛ زیرا او را تنها در حال نبرد با لشکریان اموی رها کردند در حالی که می گفت: «آن گونه که با حسین عمل کردند» (۴).

نیز با «عبد الله بن معاویه» بیعت کردند و به او گفتند: «مردم را به سوی خود

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

(۲) النظم الاسلاميه، ص ۲۶.

(۳) السیاده العربيه، ص ۱۱.

(۴) طبری، تاریخ ۷/ ۱۸۳-۱۸۴.

زندگانی حضرت

فراخوان زیرا بنی هاشم به امر خلافت از بنی مروان، شایسته ترند»، او را از جایی که اقامت داشت، خارج نموده، به قصر وارد کردند و با وی بیعت نمودند، اما همین که برای جنگ با والی امویان، عبد الله بن عمر، حرکت کرد، پای به فرار گذاشتند، عبد الله بن معاویه نگاه کرد و زمین را از یارانش خالی دید؛ زیرا فرمانده نیروهایش به وی خیانت کرده بود؛ چون او با والی امویان توافقی داشت، پس پای به فرار گذاشت و سپاه نیز به همراه وی متواری گشت «(۱)».

(۱) «عیسی بن زید» درباره آنان می گوید: «هیچ فرد مورد اعتمادی نمی شناسم که به بیعتش وفا کند و هنگام روبه رو شدن با دشمن ثابت قدم بماند» «(۲)».

(۲)

### اخلاق ناپسند

اکثریت غالب مردم کوفه، متصف به اخلاق ناپسند بودند؛ چنانچه «عبد الله بن حسن» درباره آنان می گوید: «آنها به ظاهر فخر فروش و در باطن سست و در پاسخ، تندمزاج و در روبه رو شدن با دشمن بی تاب هستند، زبانهایشان پیشاپیش آنان باشد، ولی دلهایشان آنها را مشایعت نمی کنند».

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السلام آنان را چنین وصف فرمود: «اگر وا گذاشته شوید، می ترسید و اگر با شما جنگ شود، سست می گردید، اگر مردم بر امامی فراهم آیند، انتقاد و طعنه وارد می کنید و اگر به سختی برسید عقب می نشینید» «(۳)».

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۳۰۲-۳۰۳.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۳.

(۳) طبری، تاریخ ۷/ ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۶

(۱) مختار نیز آنان را برای «عبد الله بن زبیر»، -وقتی درباره آنان از او پرسید- چنین وصف می نماید: در ظاهر دوستان سلطانان هستند و در پنهانی دشمنان اویند».

«فرزند زبیر» بر

این گفته مختار چنین اضافه نمود و گفت: «این صفت بردگان بد است که هرگاه اربابان خود را ببینند آنها را خدمت و اطاعت می کنند و هرگاه از آنها دور شوند، آنان را ناسزا گویند».

(۲) «اعشی همدان» نیز آنان را این گونه بد گفته است:

وجبنا حشاه ربهم فی قلوبهم فما یقربون الناس الا تهددا

فلا صدق فی قول ولا صبر عندهم و لکن فخرا فیهم و تزیدا «۱» «ترسی که خداوند آن را در دلهایشان افکنده است که جز به صورت تهدید به مردم نزدیک نمی شوند».

«نه صداقتی در گفتارشان باشد و نه صبری دارند، اما فخرفروشی و زیاده طلبی در میان آنان وجود دارد».

(۳) «و ابو السریا» در مورد آنان می گوید:

و مارست اقطار البلاد فلم اجدلکم شبها فیما وطأت من الارض

خلافاً و جهلاً و انتشار عظیمه و هنا و عجزاً فی الشدائد و الخفض

لقد سبقت فیکم الی الحشر دعوه فلا عنکم راض و لا فیکم مرضی «۲»

سأبعد داری من قلی عن دیارکم فذوقوا اذا ولیت عاقبه البغض «۳»

---

(۱) طبری، تاریخ ۶/ ۳۷۶.

(۲) اشاره می کند به نفرین امام شهید، حضرت حسین علیه السلام بر مردم کوفه در روز عاشورا که فرمود: «و هرگز والیان را از شما راضی نسازد».

(۳) مقاتل الطالبین، ص ۴۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۷

«مناطق مختلف را زیر پا گذاشتم ولی همانند شما را در هیچ جایی ندیده ام».

«اختلاف، نادانی، عدم اراده، سستی و ناتوانی در سختی و در آسودگی (حالتهای شماسست)».

«نفرینی که قبلاً بر شما وارد شده و از روز حشر باقیست که نه کسی از شما راضی خواهد بود و نه کسی از شما راضی می

گردد».

«من خانه ام را به ناخرسندی از سرزمیتان دور می سازم، پس



اگر از شما دور شدم عاقبت دشمنی را بجشید».

(۱) «دکتر یوسف خلیف» این ابیات را این گونه تحلیل می نماید: ابو السرایا در این ابیات، آن عقیده قدیمی در مورد اهل کوفه را تکرار می کند که آنان اهل شقاق و نفاق و زشتی اخلاق هستند و آنان را به تفرقه، جهل، نداشتن اراده، ضعف و ناتوانی توصیف می نماید و معتقد است این صفاتی است که آنان را پیوسته در جنگ و صلح، همراهی می کند و اینها صفاتی هستند که نمی گذارند کسی از پیشوایان یا رهبرانیشان، از آنها راضی شوند و آنها این صفات را به صورت منفرد از دیگر انسانهایی که او آنها را در همه مناطق زمین دیده است، دارند سپس در پایان، دشمنی خود را نسبت به آنها و تصمیم بر دور شدن از آنان را اعلام می کند تا آنان پس از او سرانجام بد و سرنوشت ناپسند را تجربه کنند» (۱).

(۲) «ابو بکر هدلی» نیز وضع آنان را چنین بیان می نماید: «مردم کوفه، قطع رحم و وصل مثنانه کرده اند به حسین بن علی نوشتند که ما صد هزار نفر همراه تو

---

(۱) حیاة الشعر فی الکوفه، ص ۴۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۸

هستیم و او را فریفتند تا آنگاه که آمد بر او شورش کردند. او و اهل بیتش را از کوچک و بزرگ کشتند، سپس به خونخواهی وی برخاستند. آیا کسی چنین چیزی را شنیده است؟» (۱).

(۱)

### حرص و طمع

خوی دیگری نیز وجود دارد که در محافل کوفه حاکم بود یعنی خود را به خاطر مادیات و تلاش در راه به دست آوردنش از هر طریقی به هلاکت افکندن است، آنان در راه به

دست آوردن آن، اهمیتی به ننگ و رسوایی نمی دادند، این حالت، نقش مهمی در ناکامی قیام مسلم داشت؛ زیرا فرزند زیاد اموال را سخاوتمندانه به بزرگان و اشراف می بخشید، آنان به سرعت به سوی وی شتافتند و به مسلم خیانت کردند و پیمانش را شکستند و ابن زیاد با پول خود آنان را مالک شد و آنها را برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، در حالی که آنان سوگندهای مؤکدی برای یاری و حمایت آن حضرت به جای آورده بودند.

(۲)

### تحت تأثیر تبلیغات واقع شدن

پدیده دیگر از پدیده های اجتماع کوفه، سرعت تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفتن بود بدون اینکه در مورد واقعیت آنها بررسی و تعمق نمایند، امویان، این حالت را در روزهای «مسکن» (۲) به کار گرفتند و در میان لشکر عراق، شایع

---

(۱) مختصر البلدان، ص ۱۷۳.

(۲) محلی است در کوفه (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۳۹

نمودند که حضرت حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده است، هنگامی که سپاهیان، این مطلب را شنیدند، دست به آشوب زدند و اختلاف یافتند و به سوی وسایل زندگی امام شتافتند و آنها را غارت نمودند؛ بر آن حضرت تعدی نموده با خنجر ضربه ای به ران وی زدند.

(۱) هنگامی که دار و دسته فرزند زیاد میان سپاهیان مسلم شایع کردند که لشکر اهل شام به سوی آنان حرکت کرده است و شما خودتان را در معرض انتقام و عذاب قرار می دهید، این را که شنیدند، روحیه هایشان در هم شکسته شد و پای به فرار گذاشتند و فرزند عقیل تنها ماند بدون اینکه کسی همراهش باشد که راه را به وی نشان دهد.

(۲) اینها برخی

از مظاهر زندگی اجتماعی در کوفه بود که انحطاط آن اجتماع و فروپاشیدگی آن را در برابر حوادث نشان می دهد؛ زیرا نه اراده محکمی داشتند و نه بینش اجتماعی اصیلی، بدین سبب، برای خود بدبختی به بار آوردند و سرنوشت خود را فنا ساختند و همه حقوق خود را نادیده گرفتند و راه را برای فرزند ستمگر مرجانه، گشودند تا بر سر آنها حکومت کند و رگباری از عذاب دردناک را بر سر آنان فرو ریزد.

(۳)

## زندگی اقتصادی

زندگی اقتصادی در کوفه، حالتی نامتوازن داشت، طبقه اشرافی وجود داشت که غرق در ثروت فراوان بود از آن جهت که دولت اموی در روزگار عثمان و معاویه بخششها و امتیازات خاصی به افراد آن طبقه واگذار کرد که به زیان ضعف و محرومان، صاحب ثروت گردیدند، از آن جمله اند:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۰

(۱) ۱- «اشعث بن قیس»: وی، در ایام عثمان، زمینهای وسیعی را در عراق خریداری کرد و در طلیعه فتودالهای آن روزگار قرار داشت، او کسی است که امام را بر پذیرش حکمیت مجبور ساخت؛ زیرا حکومت آن حضرت، منافع و امتیازات خاص او را تهدید می کرد.

(۲) ۲- «عمرو بن حریث»: او ثروتمندترین فرد کوفه بود «۱» و نقش مهمی در نابودی قیام مسلم و فلج کردن حرکت آن داشت.

(۳) ۳- «شبث بن ربعی»: وی از طبقه اشرافی برجسته در کوفه «۲» و یکی از کسانی بود که مردم را از یاری مسلم بازمی داشت همچنانکه وی فرماندهی یکی از سپاهها را در جنگ با حضرت حسین علیه السلام بر عهده داشت.

(۴) اینان، برخی از توانگران آن دوره می باشند که قدرتی برای فرزند مرجانه و

بازوی نیرومند وی بودند که قیام مسلم را برانداخت، زیرا در کوفه صاحب نفوذ گسترده ای بودند و توانستند مخالفت خود را با مختار اعلام کنند با وجود آنکه توده های عظیمی از مردم با وی بودند که موالی و بردگان را شامل می شد، هم آنان بودند که حکومت وی را برانداختند.

(۵) اما اکثریت غالب در اجتماع کوفه، به دولت ارتباط داشتند و مواد معیشتی خود را از دولت دریافت می کردند به این اعتبار که کوفه، اردوگاه اصلی دولت بود و حکومت مخارج آن را تأمین می نمود که بسیاری از این افراد، از محرومیت و بی‌نواایی، رنج می بردند. «شاعر اسدی» زندگی اقتصادی نامناسب خود را در قصیده ای که با آن، یکی از بزرگان را مدح می گفت، بیان می دارد که از احسان

---

(۱) در طبری آمده است که «عمرو بن حرث»، ثروتمندترین اهل کوفه بود.

(۲) حیاة الشعر فی الکوفه، ص ۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۱

و کرم وی بهره ای به دست آورد. وی در آن قصیده می گوید:

یا ابا طلحه الجواد اغثنی بسجال من سبیک المقسوم

احی نفسی - فدتک نفسی - فانی مفلس - قد علمت ذاک - عدیم

أو تطوع لنا بسلت دقیق أجرة - ان فعلت ذاک - عظیم

قد علمتم - فلا تعامس عنی - ما قضی الله فی طعام الیتیم

لیس لی غیر جره و اصیص و کتاب منمنم کالوشوم

و کساء أبیعه برغیف قد رقعنا خروقه بأدیم

و اکاف اعارنیه نشیطهو لحاف لکل ضیف کریم «۱» «ای ابا طلحه بخشنده، به دادم برس با بهره ای از بخشش قسمت شده ات».

«جانم را زنده کن، جانم فدایت! که من مفلسی بی چیزم و تو این را می دانی».

«و یا اینکه آرد جو در اختیارمان قرار ده که اجر آن، - اگر انجام دهی، - عظیم است».

«شما می دانید که خداوند در

اطعام به یتیم چه فرموده است، پس از من دریغ مکن».

«من جز کوزه ای و ظرف سفالین و کتاب رنگ و ورورفته ای همچون گیاهان تازه رسته است، چیز دیگر ندارم».

«و رواندازی که آن را با یک گرده نان می فروشم که پارگی هایش را با چرم، وصله زده ایم».

---

(۱) جاحظ، الحيوان ۵/ ۲۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۲

«و پالان محکمی که به من عاریه داده اند و آن کافی است برای هر میهمان گرامی».

(۱) می بینید که چگونه، فقر خوارکننده، این شاعر را به این گونه التماس و اظهار خواری کشانده است این همان شکل فقر است که گلوی او را فشرده که «شوقی ضیف»، درباره این ابیات، این گونه اظهار نظر می کند: «از اینجاست که صدای مال، در قصیده اموی بلند شد جوانب بسیاری از آنها را در برگرفت و مطلبی اساسی در زندگی مردم شد، طبیعی است که در هنر و شعر آنان نیز، اساسی باشد. آیا آن ستونی مهم از ستونهای زندگی نیست؟ پس چرا ستونی مهم از ستونهای ساخت هنری نباشد، زیرا در کف دریای زندگی پنهان است و در قعر شعر؛ زیرا شعر تنها تعبیری از زندگی می باشد» (۱).

(۲) زندگی اقتصادی، تأثیری عمیق و فعال در وجود جامعه دارد و نقشی مهم در جهت گیری جامعه به سوی خیر یا شر ایفا می کند و ثابت شده است که بسیاری از جرایمی که برخی از مبتلایان در رفتارشان مرتکب می شوند، نتیجه فقر و بینوایی یا حرص و آز آنان برای به دست آوردن مادیات می باشد، بسیاری از سپاهیان که برای جنگ با حضرت امام حسین علیه السلام خارج شدند، هنگامی به این کار اقدام کردند که فرزند مرجانه به

آنان وعده داد که حقوقهایی را که از دولت دریافت می کردند، افزایش می دهد.

(۳) به هر حال، بدی اوضاع اقتصادی در کوفه یکی از علل فعال در ناکام ساختن قیام مسلم و دور ساختن توده های مردم از او بود، آنگاه که فرزند زیاد، اموال را به بزرگان و سرشناسان و دیگر افراد، به فراوانی بخشید و آنان به مخالفت

---

(۱) لتطور و التجدد فی الشعر الاموی، ص ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۳

با مسلم و دور کردن مردم از او پرداختند.

(۱)

### عناصر جمعیتی

کوفه، شهری چند ملیتی بود که عناصر مختلفی از جهت زبان در آن مخلوط شدند. از حیث خوی، خلق، آداب و رسوم نیز با هم متفاوت بودند؛ زیرا در آن، عرب، فارس و نبطی در کنار بردگان و دیگران، می زیستند، یک شهر عربی خالص، همچون مکه و مدینه به شمار نمی آمد، بلکه شهری بود که سکنه اش مخلوطی از مردم بودند، آن گونه که «یعقوبی» می گوید. این عناصر، به این شهر مهاجرت کردند، به اعتبار اینکه مرکز اصلی اردوگاه اسلامی بود و سپاهیان اسلام، از آن شهر برای جهاد روانه می شدند، همچنانکه غنایم بسیاری که خداوند مجاهدان را وعده فرموده است، در آن روان بودند تا آنجا که سهم هر سرباز شرکت کننده در نبرد، از غنایم مداین، به دوازده هزار «۱» رسید، چیزی که سبب شد عده ای به طرف آن، به عنوان راهی به سوی ثروت، مهاجرت کنند که به برخی از این عناصر اشاره ای می نمایم.

(۲)

### عربها

هنگامی که کوفه به دست فاتح عراق، «سعد بن ابی وقاص» تأسیس شد، نگاه عربها به سوی آن دوخته شد و در مهاجرت به سوی آن به مسابقه پرداختند؛ زیرا در همان آغاز، هفتاد بدری و سیصد نفر از اصحاب شجره، در آن ساکن

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۴/۶. مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۴

شدند «۱»، ابن سعد، در طبقاتش، درباره یکصد و پنجاه صحابی که در کوفه اقامت نموده اند، شرح حال نوشته است «۲». سجاح، درباره آن می گوید: «و آن- یعنی کوفه- منزل بهترین صحابه و اهل شرف است» «۳».

اما قبایل عربی که در آن سکونت گزیدند، عبارتند از:

(۱)

### قبایل یمنی

«قبایل یمنی» برای سکونت در کوفه، بر یکدیگر پیشی گرفتند، تعداد آنان بنا به گفته مورخان، دوازده هزار بود «۴»، و آنها عبارتند از:

۱- قضاعه.

۲- غسان.

۳- بجیله.

۴- خثعم.

۵- کنده.

۶- حضرموت.

۷- ازد.

۸- مذحج.

۹- حمیر.

۱۰- همدان.

۱۱- نخع.

---

(۱-۲) ابن سعد، طبقات ۶.

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۷۳.



(۴) معجم قبائل العرب ۱/ ۱۵ و غیره. فتوح البلدان، ص ۲۷۶. معجم البلدان ۵/ ۴۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۵

(۱) اینان، خاندانهایی هستند که از یمن بوده و در کوفه موطن گزیده و در جانب شرقی مسجد، ساکن شدند. و «فلهوزن»، معتقد است که قبایل مشهور از یمن، یعنی مذحج، همدان و کنده، بر کوفه تسلط و سروری داشتند و عبد الملک بن مروان، پس از ورود به کوفه، هنگامی که قبایل مذحج و همدان نزد وی آمدند، گفته است: «با وجود اینان، برای هیچ کس چیزی نمی بینم».

(۲)

### قبایل عدنانی

اما «قبایل عدنانی» که در کوفه ساکن شدند، تعدادشان هشت هزار نفر بود که از دو خاندان تشکیل می شدند:

۱- تمیم.

۲- بنی عصر.

(۳)

### قبایل بنی بکر

تعدادی از خاندانهای قبایل بنی بکر در کوفه ساکن شدند که از آن جمله اند:

۱- بنی اسد.

۲- غطفان.

۳- محارب.

۴- نمیر.

نیز مجموعه دیگری از قبایل عربی در کوفه سکونت یافتند که عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۶

کنانه، جدیله، ضبیعه، عبد القیس، تغلب، ایاد، طی، ثقیف، عامر و مزینه «۱».

(۱) «ماسنیون» معتقد است که در کنار قریشیانی که در کوفه سکونت یافتند، عناصری ساکن بودند با بدویت شدید از چادرنشینان و شترداران از بنی دارم تمیمی و همسایگان یمنی قدیمی آنان از طی و عناصر نیمه کوچنده از ربیع و اسد، از غرب و شمال غربی و بکر از شرق و جنوب شرقی و نیز عناصر شهرنشین شده از قبایل جنوبی اصیل عربی که از یمن و حضرموت، نقل مکان کرده بودند که اینها بر دو قسم اند: عناصر نیمه شهرنشین شده از کنده و بجیل و عناصر کاملاً شهری شده از ساکنان شهرها و روستاهای یمنی از مذحج، حمیر و همدان (۲).

(۲) عناصر عربی که از آغاز تأسیس کوفه در آن ساکن شدند، مخلوطی از یمنیها، نزاریها و دیگران بودند ولی تعداد یمنیها بیشتر بود همچنانکه تأثیر آن در زندگی اجتماع کوفه شدیدتر از دیگران بوده است.

(۳)

### روحیه قبیله ای

در میان قبایل جامعه عربی در کوفه، روحیه قبیله ای حاکم بود، هر قبیله در کوی مشخصی ساکن می شد که از هم پیمانان آنان، دیگری با آنها در آن کوی مشارکت نداشت «و ماسنیون» معتقد بود که قبرستانهای کوفه یکی از صفات مشخصه وضعیت جغرافیایی آن بود (۳) همچنانکه خیابانها و جاده های آن نیز به

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۴۲.

(۲) نقشه های کوفه، ص ۱۲-۱۳.

(۳) خطط الکوفه، ص

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۷

نام قبایلی که در آنها ساکن بودند، نامیده می شد «۱». شهر، صورتی کامل از زندگی قبیله ای شد تا آنجا که احساس روحیه قبیله ای و تعصب برای آن، به درجه ای بالا رسید و قبایل برای کسب پیروزی میان خود، به رقابت پرداختند، آن گونه که در واقعه جمل پیش آمد، از اینجا بود که حالت زندگی جاهلی بر زندگی در کوفه چیره گردید «۲».

(۱) «ابن ابی الحدید» در مورد روح قبیله ای حاکم در کوفه این گونه برای ما سخن می گوید: «مردم کوفه در اواخر دوران حضرت علی، قبیله هایی بودند که هرگاه شخصی از منازل قبیله اش خارج می شد و بر منازل قبیله دیگر می گذشت و نام قبیله خود را فریاد می کشید که: ای نخع! ای کنده! جوانان قبیله ای که بر آن گذشته بود، بر سر او جمع می شدند و فریاد می کردند: ای تمیمی! ای ربیعه! و به سوی آن فریادکننده می رفتند و او را کتک می زدند، او به سوی قبیله اش می رفت و آنها را فرا می خواند، آنان شمشیرها را می کشیدند و فتنه ای پیاپی می شد» «۳».

(۲) روحیه قبیله ای، عنصر برجسته در زندگی جامعه کوفه بود که فرزند سمیه این پدیده را برای دستگیری حجر و خاموش کردن قیام وی به کار گرفت و برخی از خاندانها را به جان برخی دیگر انداخت و به همین گونه نیز فرزندش، این پدیده را به کار برد تا حرکت مسلم، هانی و عبد الله بن عقیف ازادی را نابود سازد.

(۳)

## فارسیان

در کنار عنصر عربی که در کوفه ساکن بود، «عنصر فارسی» نیز وجود

(۱) خطط الكوفة، ص ۱۸.

(۲) تطور و تجدید در شعر اموی، ص ۸۰-

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۳/۱۶۷-۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۸

داشت که «الحمراء» (۱)؛ سرخ چهرگان» نامیده می شدند. آنها از قوی ترین قبایل عربی جویا شدند، به آنها گفته شد که آنان «تمیم» هستند، پس با آنان هم پیمان گشتند (۲) که بزرگترین موج فارسیانی که پس از تأسیس کوفه، در آن ساکن شدند، مجموعه بزرگی از بقایای سپاهیان ساسانی بودند که به سپاه عرب پیوستند و به جنگ در کنار آنها پرداختند و در تاریخ به نام «حمراء دیلم» معروف شدند، تعداد آنان- بنا به گفته مورخان- چهار هزار سرباز بود، فرمانده آنان، شخصی به نام «دیلم» بوده که همراه وی به فرماندهی رستم، در قادسیه جنگیدند و هنگامی که فارسیان شکست خوردند و رستم کشته شد، پیمان امانی با سعد بن ابی وقاص بستند و با وی شرط کردند در هر جا که بخواهند ساکن شوند و با هر که خواهند، هم پیمان گردند و برای آنها سهمی از بیت المال قرار دهد.

(۱) آنان با «زهره بن حوبه تمیمی»، یکی از فرماندهان فتح، هم پیمان شدند سعد، یک میلیون، برای آنان، جیره تعیین کرد، آنان مسلمان شدند و در فتح مدائن شرکت داشتند همان گونه که در فتح «جلولا» نیز مشارکت نمودند، سپس نقل مکان کردند و در کوفه اقامت گزیدند (۳).

(۲) این عده از افراد مقیم، مجموعه بزرگی را در جامعه کوفه تشکیل دادند، «فلهوزن» می گوید آنان بیش از نیمی از ساکنان کوفه بودند و تعدادشان رو به فزونی نهاد تا آنجا که نسبت عربها در کوفه کمتر شد و در روزگار مأمون، چیرگی یافتند تا آنجا که در آن دوره،

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۸۸ و ۲۹۳.

(۲) طبری، تاریخ.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۹. خطط الكوفة، ص ۱۱.

(۴) فکر العربیه، ص ۸۳-۸۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۴۹

(۱) «جاحظ» می گوید: «زبان فارسی، تأثیر بزرگی در زبان کوفه داشته است «۱»».

به هر حال، فارسیان، عنصر مهمی را در کوفه تشکیل می دادند و گروه مهاجر بزرگ مشخصی را در آن به وجود آوردند به طوری که اهل کوفه می گفتند:

«از حمراء دیلم آمدم» «۲».

«بلاذری» می گوید: «زیاد، برخی از آنان را به شام و گروهی از آنان را به بصره کوچ داد «۳»». این گروه مهاجران، در بسیاری از فتوحات اسلامی شرکت داشتند و موج بلند را در سرنگونی حکومت اموی به وجود آوردند.

(۲)

## انباط «۴»

«انباط» از عناصر ساکن در کوفه بودند که در زندگی عمومی، تأثیری عقلی و اجتماعی نمودند. مورخان می گویند: انباط، عنصر خاصی از افراد بشر نبودند، بلکه آنان از عربها بودند و زبان دارمی را در نوشته هایشان، به کار می بردند. آنان در مناطق سنگی سرزمین عرب موطن داشتند ولی از آنجا به عراق منتقل شدند و به کار کشاورزی پرداختند و به زبان خودشان؛ یعنی زبان دارمی سخن می گفتند «۵».

---

(۱) البیان و التبیین ۲۶/۱.

(۲) اتجاهات الشعر العربی فی القرن الثانی الهجری، ص ۵۵.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

(۴) مردمی سامی از شمال شبه جزیره عرب، مردمی با اصل و نسب در هم و قاطی (المعجم الوسیط).

(۵) الحضاره الاسلامیه؛ ص ۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۰

آنان، تأثیر زیادی در زندگی کوفه داشتند. «ابو عمرو بن علاء» به اهل کوفه می گوید: «شما پرمدعایی و پررویی انباط را دارید، ما شخصیت فارسیان

و دوران‌دیشی آنان را داریم» (۱).

(۱) طبری روایت می‌کند: «مردی از بنی عبس، مردی از اهل نهاوند را که نامش «دینار» بود، اسیر کرد، او با عبسی رفت و آمد داشت و به او هدیه‌هایی می‌داد، در روزگار معاویه به کوفه آمد و در میان مردم ایستاده، به آنان گفت: ای گروه مردم کوفه! شما نخستین کسانی هستید که بر ما گذشتید و بهترین مردم بودید و با آن وضع، زمان عمر و عثمان را به سر بردید و سپس تغییر کردید و چهار خصلت در میان شما سرایت کرد: بخل، حيله، خیانت و فقر که هیچ کدام در میان شما نبوده، من با شما همراه شدم و دیدم که اینها در فرزندان‌تان وجود دارد، پس دانستم که از کجا آمده‌اید» (۲).

(۲) «دی بود»، معتقد است که دگرگونی اجتماعی و تغییر اخلاق در کوفه، در زمان پیشین در روزگار معاویه بن ابی سفیان (۳) پیش آمد و طبیعی است که انباط، بخش مهمی از این تغییر را سبب شدند.

(۳)

## سریانیها

عنصر چهارمی که در به وجود آمدن کوفه مشارکت داشت، «سریانیها» بودند که پیش از فتح اسلامی، در عراق منتشر بودند و بسیاری از آنان در اطراف

---

(۱) البیان و التبین ۲/ ۱۰۶.

(۲) طبری، تاریخ ۴/ ۱۳۵-۱۳۶.

(۳) تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۱۵-۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۱

دجله و برخی از آنها در حیره و کوفه اقامت داشتند که با مردم کوفه ارتباط یافتند و از عاداتها و اخلاق آن، اثر گرفتند؛ زیرا زندگی اجتماعی، آن گونه که دانشمندان علوم اجتماعی می‌گویند، زندگی تأثیر و تأثر است، هر انسانی اثر می‌گیرد و بر آنها که

در اطراف او هستند، تأثیر می گذارد.

(۱) اینها برخی از عناصری هستند که در ساختار کوفه و بنای جامعه آن شرکت داشتند، این عناصر، عرب خالص نبوده بلکه با یکدیگر امتزاج یافته و میان آنها مناسبات خویشاوندی صورت گرفت و نسل مختلطی از آنان به وجود آمد، ولی اکثریت از آن عربها بود چون اکثریت غالب در منطقه بودند، رسوم دینی و عاداتهای اجتماعی تحت نفوذ عربها در آمد همان گونه که آخرین حرف در منطقه نیز از آن آنها بود ...

(۲)

## ادیان

### اشاره

جامعه کوفی، پیرو دین واحدی نبود، بلکه دیانت‌های متعددی داشته و پیروان هر دین، آزادی انجام مراسم دینی خاص خود را داشته است که برخی از آنها بدین قرار می باشد:

(۳)

### ۱- اسلام

«اسلام»، دین اکثریت غالب عربهایی بود که در کوفه ساکن شدند و علت تأسیس شهر نیز این بوده است که پادگانی برای سربازان اسلام باشد تا دولت آنها را برای حرکت‌های فتح و عملیات جهاد، اعزام دارد، ولی اسلام، به دل‌های بسیاری از آنان نفوذ پیدا نمود و تنها بر زبانهای آنها جاری بود به طمع اینکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۲

بهره ای از فتح‌هایی داشته باشند که خداوند به مجاهدین عنایت کرده بود، دانش جامعه شناسی، تأکید دارد که تحول اجتماعی تنها پس از نسلها و نسلها، صورت می گیرد و جامعه، همچنان بر عاداتها و سنت‌های خود که از پدران کسب نموده، محافظت می نماید، مؤید آن، گرفتار شدن جامعه کوفه به حرکات فکری مخالف اسلام و جنددستی‌های خطرناک میان صفوف آن می باشد که به برخی از این جنددستی‌ها، اشاره ای می نمایم:

(۱) الف- خوارج: این عقیده را قاریان و صاحبان پیشانی‌های سیاه شده، در بر گرفتند، آنگاه که در صفین، قرآن‌ها را بالا برند، آنان، امام را پس از آنکه معاویه به شکست سختی دچار شده بود بر قبول حکمیت مجبور ساختند، امام، با ناخرسندی خواست آنان را پذیرا شد و آنها را از مکر و نیرنگ بر حذر داشت ولی تأثیری در آنان نداشت و بر عقیده خود اصرار ورزیدند و وقتی که برایشان معلوم شد که به گمراهی دست یازیده بودند، به سوی امام آمدند و گفتند: ما کافر شدیم و توبه نمودیم، تو نیز



توبه خود را آشکار کن و به کفر خویش اعتراف نما، تا همراه تو باشیم! (۲) امام علیه السلام خودداری نمود، آنان از آن حضرت جدا شدند و برای خود شعار «لا حکم إلا لله» را انتخاب کردند، در باطل، غوطه ور شدند و در گمراهی فرو رفتند که امام با آنان به نبرد پرداخت و بسیاری از آنان را نابود ساخت، ولی باقیمانده آنها همچنان فعالانه به نشر افکار خود ادامه دادند و نقش مهمی را در تباه ساختن سپاه امام حسن علیه السلام داشتند تا آنجا که ناچار به صلح با معاویه شد، همچنانکه بیشتر افراد سپاهی که فرزند زیاد برای جنگ با امام حسین فرستاد؛ از خوارج بودند که نسبت به امام امیر المؤمنین علیه السلام کینه توز بوده، کینه های خود را از فرزندان پاکش در فاجعه کربلا ابراز کردند و انتقام گرفتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۳

(۱) ب- حزب اموی: این افراد، نماینده بزرگان کوفه و رهبران آن بودند مانند «قیس بن اشعث»، «عمرو بن حجاج زبیدی»، «یزید بن حرث»، «شبت بن ربیع»، «عمرو بن حرث» و «عمر بن سعد»، اینان به وفاداری نسبت به بنی امیه پایبند بودند و اعتقاد داشتند که آنان به خلافت و رهبری امت از اهل بیت علیهم السلام شایسته تر هستند که این افراد، نقش مهمی در ناکام ساختن قیام مسلم داشتند و مردم را به جنگ با امام حسین علیه السلام کشاندند.

(۲) ج- شیعیان: آنان به وفاداری نسبت به اهل بیت ایمان داشتند و آن را واجبی دینی می شمردند، شیعیان کوفه در دوستی و وفاداری نسبت به اهل بیت، اخلاص ورزیدند که نشانه های دوستی آنان عبارت

است از:

(۳) ۱- خطابه های حماسی که در آنها از اهل بیت تمجید می نمودند و فضایل و بزرگواریهای آنان را بر می شمردند و نمونه های عدالت و حق جویی را که خود در سایه حکومت حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام شاهد بوده اند، برای مردم بیان می کردند.

(۴) ۲- اشکهای سخاوتمندانه ای که به هنگام یادآوری دردهای اهل بیت علیهم السّلام و توهین و شکنجه ای که در دوران معاویه، تحمل کرده بودند می ریختند، ولی آنان فداکاری قابل توجهی در راه عقیده خود انجام ندادند، تشیع آنان، عاطفی بود نه عقیدتی. آنان، از مسلم جدا شدند و او را چون طعمه ای در دست فرزند ستمگر مرجانه رها کردند. «بلاذری» روایت می کند که آنان در کربلا، در حالی که به ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می نگریستند که شمشیرها و نیزه ها، جسم شریفش را از هم می درند، می گریستند و به درگاه خدا، دعا می کردند و می گفتند: «خداوندا! نصرت خود را بر فرزند دخت پیامبرت فرو فرست» که یکی از آنان روی به آنها کرد و از این دعا کردن آنان انتقاد کرده به ایشان گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۴

چرا به جای این دعا کردن، به یاری اش نمی شتابید؟ امام حسین علیه السّلام آنان را از عنوان تشیع جدا کرد و بر آنها بانگ زد: «ای شیعیان آل ابی سفیان!».

(۱) حقیقت این است که شیعه به معنای صحیح، در آن روزگار، جز گروه اندکی نبودند که برخی از آنان به امام حسین علیه السلام پیوستند و همراه آن حضرت شهید گشتند، همچنانکه بسیاری از آنان به زندانهای تاریک افکنده شدند.

به هر حال، مسلمانان کوفه بر یک عقیده نبودند، بلکه جنددستیهای

خطرناکی در صفوف آنان وجود داشت.

(۲)

## ۲- مسیحیان

از عناصری که در کوفه ساکن شدند، «مسیحیان» بودند که پس از زوال شکوه حیره، از آنجا به سوی کوفه آمده در آنجا ساکن شدند و چندین کلیسا برای خود برپا نمودند که در پشت قبله مسجد اعظم کلیسایی داشتند «۱» و دو اسقف برای آنان بود که یکی «نسطوری» و دیگری «یعقوبی» بود «۲»، آنان دو طایفه بودند:

(۳) الف- مسیحیان تغلب: اینان هنگام نقشه پردازی کوفه همراه سعد، در آن ساکن شدند، این طایفه را عزت و شکوهی بود «۳»، افراد آن از پرداخت جزیه خودداری کردند و عمر ناچار شد با آنان همانند مسلمین برخورد نماید و جزیه آنان را مانند صدقه مسلمین قرار داد «۴».

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۸۴.

(۲) خطط الكوفه، ص ۳۵.

(۳) طبری، تاریخ.

(۴) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۵

(۱) ب- مسیحیان نجران: اینان در خلافت عمر، مقیم کوفه شدند و در ناحیه ای از آن مستقر گشتند که آن را محله «نجرانیه» می گفتند «۱».

مسیحیان در بسیاری از کارهای دولت، مشارکتی فعال داشتند به طوری که «ابو موسی اشعری»، کاتبی نصرانی داشت «۲» و ولید بن عقبه، والی عثمان، مردی مسیحی را برای اداره امور مسجدی در نزدیکی کوفه، تعیین نمود «۳».

مسیحیان در کوفه، به کارهای صرّافی اشتغال داشتند و برای این کار، بازارهایی به وجود آوردند «۴».

(۲) این بانکهای خصوصی، هنگام پیش آمدن قیامی در منطقه، به دولت محلی، وام می دادند و آن اموال، میان افراد قیام تقسیم می شد تا آن قیام سرکوب شود که فرزند زیاد نیز اموالی را از آنها قرض گرفت و میان بزرگان و اشراف کوفه توزیع نمود تا قیام مسلم

را نابود سازند.

به هر حال، جامعه کوفی، امتزاجی از مسلمانان و مسیحیان بود و رابطه میان آنان، بسیار محکم بوده است.

(۳)

### ۳- یهودیان

«یهودیان»، در سال ۲۰ هجری در کوفه اقامت گزیدند «۵» که بسیاری از

---

(۱) حياه الشعر فی الكوفه، ص ۱۴۴.

(۲) عيون الاخبار ۱/ ۴۳.

(۳) الاغانی ۴/ ۱۸۴.

(۴) تاریخ کوفه، ص ۱۴۸ بازار بانکها و صرافها از مسجد سهیل شروع می شد تا مسجد اعظم، آن گونه که برخی از منابع ذکر کرده اند.

(۵) یوسف رزق الله غنیمه، نزهه المشتاق فی تاریخ یهود العراق، ص ۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۶

آنان از حجاز آمده بودند، پس از آنکه عمر بن خطاب آنها را از آنجا کوچانید «۱» و برای آنان محله ای در کوفه بود که به نام آنها شناخته می شد و برای خود در آن معابدی ساختند. «بنیامین» جهانگرد می نویسد: «هفت هزار یهودی در کوفه بودند، در آنجا قبری بود که یهودیان آن را مقدس می شمردند و در اطراف آن، کنیسه ای داشتند «۲».

(۱) آنان به کارهایی مانند زرگری و غیره، اشتغال می ورزیدند که عربها اشتغال به آنها را نمی پسندیدند ... یهودیان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله کینه ای بسیار شدید داشتند؛ زیرا بسیاری از آنان را نابود ساخته ننگ و شکست را بر آنها وارد کرده بود، آنان به گفته برخی از محققان - نقش فعالی را در کشتار کربلا بر عهده گرفتند تا بدین وسیله از پیامبر صلی الله علیه و آله با کشتن فرزندان و ذریه اش، انتقام گرفته باشند ...

(۲) در اینجا سخن از برخی دینهای حاکم در کوفه که بسیاری از آنها در حرکتهای جهاد و عملیات جنگی آن روزگار، شرکت داشتند، به

### تنظیم لشکر

کوفه، برای این پیا گردید تا اردوگاهی برای سپاهیان اسلامی باشد که در آن، سپاه بر اساس قبیله ای تنظیم گردید و بر حسب قبایلشان مرتب شده بودند و در اردوگاههایشان به اعتبار قبایل و خاندانهایی که به آنها منتسب بودند، تقسیم می شدند و نحوه ترتیب آنها بدین شرح بوده است:

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۰۵.

(۲) سفرنامه بنیامین، ترجمه عزار حداد، ص ۱۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۷

(۱)

### نظام هفت بخشی

لشکر به هفت بخش تقسیم می شد که بر اساس قبیله ای صورت می گرفت، علی رغم آنکه آنان در راه خدا می جنگیدند ولی روح قبیله ای حاکم بوده و ضعیف نگشته بود که نظامهای آن بدین گونه است:

یک هفتم (سبع) اول: کنانه و هم پیمانان آنان از حبشیها و دیگران و جدیله که از روزگار سعد، یاران مطیعی برای والیان قریشی بودند و با اخلاص نسبت به عمال بنی امیه و والیان آنان، عمل کردند.

یک هفتم دوم: قضاعه، غسان، بجیله، خثعم، کنده، حضرموت و ازد.

یک هفتم سوم: مذحج، حمیر، همدان و هم پیمانان آنان که به دشمنی با بنی امیه و پشتیبانی کامل از حضرت علی علیه السلام و فرزندان او شناخته شده بود.

یک هفتم چهارم: تمیم و دیگر طوایف رباب و هم پیمانان آنان.

یک هفتم پنجم: اسد، غطفان، محارب، ضبیعه، تغلب و نمر.

یک هفتم ششم: ایاد، عک، عبد القیس، اهل هجر و حمراء.

یک هفتم هفتم: طی «۱».

(۲) این هفت بخش، شامل دسته های قبیله ای از سپاه می شدند که این نظام برای بسیج عمومی جهت جنگهایی که در آن روزگار صورت گرفت و توزیع غنایم میان آنها پس از بازگشت از جنگ، به کار گرفته شد، کوفه تا سال ۵۰ هجری، بر

این تقسیم باقی ماند، اما زیاد بن آیه، حاکم عراق آن را تغییر و به صورت چهار بخشی قرار داد که به شرح زیر بوده است:

۱- اهل مدینه، عمرو بن حرث را بر آنها گماشت.

۲- تمیم و همدان، خالد بن عرفطه، سرکرده آنها بود.

---

(۱) حیاة الشعر فی الکوفه، ص ۲۹-۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۸

۳- ربیعہ بکر و کنده، قیس بن ولید بن عبد شمس، بر آنها بود.

۴- مذحج و اسد «۱» که ابو برده بن ابو موسی، فرماندهی آنان را داشت.

(۱) علت اقدام زیاد به این تغییر این بود که کوفه را تماماً نظام حکومت خویش سازد؛ چنانچه کسانی را که برای ریاست این نظامها برگزید، به وفاداری و اخلاص نسبت به دولت شناخته شده بودند، فرزند زیاد از آنان برای سرکوبی قیام مسلم، کمک گرفت. همچنانکه برخی از آنان، فرماندهی دسته هایی را که آن ستمگر برای جنگ با امام حسین علیه السلام فرستاده بود، بر عهده گرفتند؛ چنانچه «عمرو بن حرث» و «خالد بن عرفطه» از جمله فرماندهان آن سپاه بودند.

رؤسای نظامها را دولت تنها از میان کسانی انتخاب می کرد که دارای جایگاه اجتماعی و معروف به تندی، شجاعت و تجربه در جنگ بودند «۲».

رؤسای بخشهای چهارگانه تابع قدرت حکومت بودند و ارتباط حکومت با مردم نیز از طریق آنان صورت می گرفت که نظر به اهمیت فراوان آنان در منطقه، امام حسین به آنها نامه نوشت و آنان را به یاری و حمایت خویش فرا خواند «۳».

(۲)

## معرفان

دولت به «عرفا» اعتماد می ورزید «۴»، آنها به مسائل قبایل می پرداختند

---

(۱) خطط الکوفه، ص ۱۵-۱۶.

(۲) طبری، تاریخ ۵/۲۶۸.

(٣) انساب الاشراف

(٤) «عرفا» جمع



است و مفرد آن «عریف» می باشد و آن شخصی است که یارانش را می شناسد. و در حدیث است: «برگردید تا عرفای شما، مطلب شما را به ما گزارش کنند».

عریف، به امور قبیله و گروهی از مردم که مسئولیت کارهایشان را دارد، می پردازد و امیر از طریق وی به مسائلشان آگاه می شود. این مطلب در تاج العروس ۱/ ۱۹۴ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۵۹

و عطایا را میان آنان تقسیم می کردند. و نیز به تنظیم دفاتر عمومی می پرداختند که نام مردان، زنان و کودکان در آنها بود. همچنین به ثبت نام نوزادان می پرداختند تا برای آنان از سوی دولت، مستمری تعیین شود و مستمری کسانی که می مردند، حذف گردد «۱».

(۱) همین طور آنان مسئول مسائل امنیت و نظم بودند و در هنگام جنگ مردم را برای نبرد اعزام می کردند و آنان را به جنگ تشویق می نمودند و حکومت را از نام کسانی که از نبرد تخلف می ورزیدند، آگاه می کردند «۲» و اگر عرفا در وظایفشان تقصیر یا اهمال روا می داشتند، حکومت، آنان را به شدیدترین و بی رحمانه ترین کیفرها، مجازات می کرد «۳».

(۲) از مهمترین علل تفرقه مردم از مسلم، همین اقدام عرفا به بازداشتن مردم از قیام و گسترش خوف و رعب و اراجیف میان مردم بود «۴» همچنانکه آنان عامل فعالی در کشاندن مردم و اعزام آنان برای جنگ با امام حسین علیه السلام بودند.

در اینجا سخن از مظاهر زندگی اجتماعی در کوفه به پایان می رسد که آگاهی بر آن از ضروریات بحث بود به جهت اثری که در ناکامی انقلاب داشته است.

(۳)

### ابن مرجانه ستمگر

لازم است با فرمانده کودتا، فرزند ستمگر مرجانه، آشنا شویم و

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۵۳.

(۲) طبری، تاریخ ۷/ ۲۲۶.

(۳) الاغانی

(۴) البدایه و النهایه، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۰

و صفات و برنامه ریزیهای هولناک وی را که به سرکوب انقلاب منتهی شد، بشناسیم لذا این موارد را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

(۱)

### تولد فرزند مرجانه

آن ستمگر در سال ۳۹ هجری به دنیا آمد «۱» فاجعه ها بیافرید و مصیبتها در زمین به بار آورد، بنابراین، عمر وی در روزی که ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساند، ۲۱ سال بود، منابعی که در اختیار داریم، محل تولد وی را مشخص ننموده است.

(۲)

### پدر و مادر

پدرش، «زیاد» فرزند «سمیه» که از عناصر شرّ و فساد در زمین بود؛ همان که چشمان مردم را کور کرد و آنان را بر تنه درختان خرما به دار آویخت، از روی گمان و تهمت کشت و بی گناه را به گناه خطاکار گرفت و عراق را غرقه در اندوه، سوگ و مصیبت ساخت.

(۳) مادرش، «مرجانه»، زنی مجوسی «۲» که به بدکاری معروف بود و عبید الله تمیمی در برابر پسر مرجانه، عبید الله، از او یاد کرد و گفت: عمر بن خطاب می گفت: خداوندا! من به تو پناه می برم از زنان زناکار و پسران زنان زناکار، فرزند زیاد از این سخنش ناراحت شد و به وی پاسخ داد. عمر می گفت: هیچ

---

(۱) همان، ص ۲۸۳.

(۲) البدایه و النهایه، ص ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۱

جنینی در شکم مادرش نه ماه نمی ماند مگر اینکه احمق خارج می شود «۱».

زیاد از مرجانه جدا شد و شیرویه با وی ازدواج کرد «۲».

(۱)

### **پرورش فرزند مرجانه**

آن ستمگر، در خانه جرم، پرورش یافت. وی دوران کودکی اش را در خانه ناپدری اش «شیرویه» سپری کرد که مسلمان نبود و هنگامی که بزرگتر شد، پدرش زیاد او را گرفت و وی را بر خونریزی و ستم به مردم تربیت کرد و با حيله گری و مکر پرورش نمود به طوری که همه صفات شرورانه پدرش چون ظلم و لذت جویی از بدی به مردم را به ارث برد و در سنگدلی، دست کمی از پدر نداشت که خود آن ستمگر در یکی از خطبه هایش گفته بود:

«من فرزند زیاد هستم، از میان کسانی که بر سنگلاخ قدم گذاشته اند، به او شبیه تر می باشد و هیچ شباهتی به دایی یا عمو ندارم»

وی در شدت و پافشاری در باطل و دوری از حق، همانند پدرش بود.

(۲)

### صفات فرزند مرجانه

از برجسته ترین صفات نفسانی وی، قساوت و لذت جویی از خونریزی بود. وی زنی از خوارج را دستگیر کرد، دستها و پاهایش را برید و دستور داد تا

---

(۱) البیان و التبیان ۲/ ۲۴۲.

(۲) همان، ۱/ ۷۲.

(۳) طبری، تاریخ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۲

او را در بازار عرضه نمایند. «۱»

(۱) «حسن بصری» وی را جوانی بی خرد توصیف می کند که خونهای زیادی را ریخته است «۲»، مسلم بن عقیل در مورد وی می فرماید: «از روی خشم، دشمنی و سوء ظن، در حالی که مشغول لهو و لعب است، انسانی را می کشد که خداوند کشتن او را تحریم فرموده است، گویی کاری انجام نداده است».

(۲) وی، متکبر بود و نصیحت هیچ کس را نمی شنید؛ مثلاً «عائذ بن عمرو صحابی» بر او وارد شد و به وی گفت: «فرزندم! من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرمود: بدترین والیان، کسی است که سنگدل باشد و به مردم ستم کند، پس مبادا از آنها باشی».

این حرف وی، او را ضربه زد و بر او فریاد کشید: «بنشین که تو نخاله یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی».

عائذ بر او اعتراض کرد و گفت: «آیا در آنها نخاله وجود داشت؟ نخاله بعد از آنها و در میان غیر از آنها بوده است» «۳».

(۳) وی، هنگام حکومت بر بصره به مکر و فریب نسبت به مردم شناخته شد، «معقل بن یسار» او را نصیحت کرد تا آن کار را ترک گوید، به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را

شنیدم که می فرمود: «هیچ بنده ای نیست که خداوند او را بر رعیتش بگمارد و بمیرد در حالی که با مردمش به فریب رفتار کرده باشد، مگر اینکه

---

(۱) قصص العرب ۱/ ۲۱۲.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۵۴۵.

(۳) البدایه و النهایه ۸/ ۲۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۳

خداوند او را از بهشت، محروم سازد «(۱)».

اینها برخی از حالتها و صفتهای نفسانی وی بود. اما صفت بدنی وی، برخی از آنها بدین قرارند.

(۱)

### لکنت زبان

آن ستمگر در خانه مادرش مرجانه پرورش یافت که عرب نبود و لکنت وی را گرفت و زبان عربی را نمی فهمید؛ مثلاً به عده ای گفت: «شمشیرهایتان را باز کنید»، مقصود وی این بود که شمشیرهایتان را بکشید، «یزید بن مفرغ» در بدگویی از وی به این مطلب اشاره می کند و می گوید:

و یوم فتحت سیفک من بعیداضعت و کل امرک للضیاع «روزی که شمشیرت را از دور باز کردی، تباه ساختی که همه کارهایت تبهکاری بوده است».

میان وی و سوید، گفتگویی در گرفت، پس عبید الله به سوید گفت: «بر مقعد زمین بنشین».

سوید او را به مسخره گرفت و گفت: «فکر نمی کردم زمین، مقعدی داشته باشد» (۲).

(۲) وی، «حاء» را تلفظ نمی کرد، لذا به هانی گفت: «آیا تو امروز هروری هستی» و مقصود او حروری [از خوارج] بوده است.

او، «عین» را به «همزه» و «قاف» را به «کاف» تبدیل می کرد، روی گفته بود: «من کاتلنا کاتلناه»، مقصود

---

(۱) مسلم، صحیح ۱/ ۱۲۵، ح ۱۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۴

وی این بوده: «من قاتلنا قاتلناه؛ هر کس با ما قتال کند، با وی قتال می کنیم» (۱).

(۱)

### پرخوری

مورخان می گویند: وی بسیار پرخور بوده و در هر روز، پنج وعده غذا می خورد که آخرین آن یک شقه قاطر بود و پس از اینکه غذا خوردنش تمام می شد، بزغاله و یا بزی یک ساله در برابرش می گذاشتند که به تنهایی آن را می خورد (۲)، همین گونه در مباشرت زنان نیز اسراف می ورزید به طوری که در شب ورودش به کوفه با «ام نافع» دختر «عمار بن عقبه بن ابی معیط»، همبستر شد (۳).

اینها برخی از

صفات جسمانی او بودند.

(۲)

### حکومت ابن مرجانه بر بصره

معاویه، حکومت بصره را به وی داد و او را بر امور مسلمین ولایت بخشید در حالی که وی در عنفوان جوانی و غرور و خودسری بود. وی بصره را با همان شیوه ای اداره کرد که پدرش عمل می نمود؛ زیرا با گمان و تهمت، می کشت و بی گناه را به گناهکار و روی آورنده را به گناه روی برگردانده می گرفت، معاویه بر وی اعتماد کرد و از شیوه اش خشنود شد و ولایت کوفه را به نام وی نوشت، اما پیش از آنکه این فرمان را برای وی بفرستد، هلاک شد.

---

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۲۸۴.

(۲) نهایه الارب ۳ / ۳۴۳.

(۳) مرآه الزمان، ص ۲۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۵

(۱)

### کینه های یزید نسبت به فرزند مرجانه

یزید، به شدت از فرزند مرجانه ناخشنود بود، آن هم برای مسائل چندی که از مهمترین آنها این است: پدرش زیاد در مورد تعیین یزید، به پدرش معاویه، به خاطر بی بند بی بندوباری وی و توجهش به لهو و خوشگذرانی، اعتراض داشت.

یزید، می خواست «عبید الله» را از حکومت بصره معزول نماید و او را از همه امتیازاتش خلع کند، ولی هنگامی که امام حسین علیه السلام انقلابش را اعلام کرد و سفیرش مسلم را برای گرفتن بیعت از اهل کوفه فرستاد، «سرجون» به یزید پیشنهاد کرد که فرزند زیاد را بر حکومت بصره باقی گذارد و کوفه را نیز به وی بسپارد و نابودی انقلاب را از او بخواهد، یزید این پیشنهاد وی را پذیرفت که سرتاسر عراق تحت نفوذ فرزند زیاد قرار گرفت، وی، با مشتی آهنین آن را قبضه کرد و دیوانه وار به نابودی انقلاب پرداخت تا بدین وسیله اعتماد یزید را به دست آورد و اخلاص

خاندان اموی را نسبت به خود جلب نماید.

(۲)

### برنامه ریزی برای کودتا

با وجود جوانی فرزند زیاد، وی یکی از ماهرترین سیاستمداران در کودتاها و چیره شدن بر حوادث بود و توانست با حيله و مکر خویش، بر پادگان کوفه دست یابد و قیام را ریشه کن کند و شعله اش را فرو نشانند که مهمترین برنامه ریزیهای وی در این مورد عبارت بودند از:

۱- جاسوسی بر مسلم و آگاه شدن از همه مسائل انقلاب.

۲- انتشار وبای هراس که جوّی از اضطراب و وحشت به وجود آورد جوّی که کوفه، نظیر آن را ندیده بود، مردم به خود مشغول شدند و از مداخله در تمامی مسائل سیاسی بازماندند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵۶۶

۳- بذل مال به بزرگان و اشراف، به طوری که آنان، نزد وی به صورت عمّالی در آمدند که به هر جا می خواست، فرمانشان می داد، آنان عشایر را پراکنده ساختند و سپاه مسلم را شکست دادند.

۴- به کار بردن حيله در مورد هانی و دستگیری وی که بزرگترین شخصیت منطقه بود و بدین وسیله مهمترین عناصر فعال انقلاب را از بین برد.

(۱) اینها برخی از برنامه های هولناکی است که آن ستمگر به وسیله آنها توانست بر وضعیت مسلّط شود و انقلاب را نابود سازد و پادگان کوفه را به جنگ ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بکشاند.

(۲)

### مسلم بن عقیل

اما «مسلم بن عقیل»، از پرچمهای تقوا در اسلام و در دین خود بسیار محتاط و پرهیزگار بود و در رفتار خود، به هیچ وجه دست به کج روی نمی زد و هیچ وسیله از وسایل مکر و نیرنگ را به کار نمی گرفت هر چند پیروزی سیاسی بر آن متوقف باشد. در این مورد همچون عمویش، امیر المؤمنین علیه



السلام عمل می کرد، علاوه بر اینکه وی به عنوان والی مطلق به کوفه فرستاده نشده بود تا هر گونه که بخواهد عمل کند، بلکه مأموریتش محدود بود و آن گرفتن بیعت برای امام و مطلع شدن بر حقیقت اوضاع کوفیان بوده که اگر آنها را فراهم ببیند، به امام حسین علیه السلام برای آمدن به سوی آنان، گزارش کند و به چیزی غیر از آن، مأمور نبود، که در مباحث قبلی در این زمینه به تفصیل، سخن گفته ایم.

در اینجا سخن ما در مورد «ناکام ماندن قیام مسلم» که سرآغازی بر فاجعه کربلا و شروعی برای دردهای عمیق آن بود، به پایان می رسد. همچنین در اینجا بخش دوم کتاب نیز به پایان می آید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص: ۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

